

# کتاب مستطاب بستان طارسی

۶۲

این مجموعه بنا اجازہ محفل مفید روزجہانی ملی ایران  
شید اللہہ ارکانہ بتعداد محدود بہطور حفظ نگہ  
شدہ اسمتولی از انتشارات موسیہ اسوی نیپاشاہ  
شہرالمذہب ۱۳۳ بہطبع



ان البيان ميزان من عند الله

الى يوم

من يطهره الله

من اتته نور

ومن يحرف عندهما



## بسم الله لا تمنع الا قدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لا یرال بوجود کونیت و آ  
خود بوده و هست و لم یزل و لا یرال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کلیشی بوده و هست  
خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی الا بجز کلیشی از عرفان او و تجلی نفرموده شیئی الا نفس او  
اذ لم یزل متعالی بوده از اقران شیئی و خلق فرموده کل شیئی را بشانی که کل بجز کونیت فطرت  
اقرار کنند نزد او در یوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبی و نه قری و نه  
شالی بل مفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و مسترز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود  
تشاخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئی بجز شناختن زیرا  
که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شئیت خلق فرموده است او را بملیک شئیت خود و تجلی فرموده  
با نفس او در عالم مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در کله کلیشی تا آنکه تعیین کنند باینکه او است  
اول و آخر او است ظاهراً و باطناً و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است  
سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است صحیح و محیت و او است مقدر و جامع و او است متکلم

و مرتفع و اوست که دلالت کرده و میکند الابر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و  
 ارتفاع تکبر او و نبوده از برای او اولی الابدالیت خود نیست از برای او آخری الابدانیت  
 خود و کلشینی بما قد قدره او بقدر قدشی بیشینه و حقیق باغیثه و باو بدو فرموده خداوند خلق کلشینی را بدو  
 عود میفرماید خلق کلشینی را و اوست که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده که  
 ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده که نور ساج او از هر بجائی و عطائی و منزه بوده جوهر مجرد  
 او از هر امتاعی و ارتفاعی و اوست اول و لایعرف به و اوست آخر و لایوصف به و اوست  
 ظاهر و لایبغیت به و اوست باطن و لایدرک به و اوست اول من یومن بربن ظنیر آسمه و  
 اوست اول من آمن بربن ظمیر و اوست شینی واحد که خلق کل شیئی بخلق او میشود و رزق کلشینی برزق  
 او داده میشود و موت کلشینی بموت او ظاهر میشود و حیات کلشینی بحیات او ظاهر میشود و بعث کلشینی  
 بسبب او ظاهر میشود لم یرعین الوجود بمنکه لامن قبل و لامن بعد ذلک اسم الهویه و طلعه آبرویه  
 المستقره فی نخل و حجه الالهویه و السد له علی سلطان الوحدانیه و لو علت ان ینذوق کلشینی حبه ما  
 ذکرت ذکر نار او انما لم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها و الاکل لما ینذوق من  
 حبه نور من نور فی نور الی نور علی نور یحیی آسمه بنوره من یشاء و یرضی آسمه بنوره من یرید آسمه  
 مبدء و معید و اوست که خداوند واحد از برای او ظهور نفس او و سجده نفس که خلقی شده اند  
 قبل کلشینی از نفس او خلق فرموده آیه معرفت ایشان را در کینونیت کلشینی مستقر فرموده تا آنکه کل  
 ذات خود شهادت دهند بر اینکه اوست واحد اول و حتی لم یزل و حکم فرموده احمدی از  
 حکمات را الابر فان نفس خود و توحید کنه کینونیت خود اذ کل ماسویه خلق عنده قد خلقی تبارک  
 الاله خلق و الامن قبل و من بعد ذلک رب العالمین و بعد معنی نباشد بر نظر این کلمات  
 که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت بطور نفس خود در او و بعد خلق فرمود کلشینی

مراد عالم کاشی چنانچه خلق زیرا که بهر شیئی که خلق شده از برای یوم ظهور آمده بوده زیرا که  
 او است مایه قطع الیه کاشی و مایه منتهی الیه کاشی و بعد که ظاهر شد ظهور آیات قدرت خود شهید  
 نیست که کل شیئی بکمال مایه ان یوصل بقاء الله رسیدند و در مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل  
 مشیت اولیه را و خلق فرمود با و کاشی را و چونکه آن خلق کاشی در خلق بیع ذکر شد دلیل است  
 که خلق اولم یزل و لایزال بوده اذ لم یکن شأن کان الله الیها ولم یکن خلق یعبده و ان الله لم  
 یزل کان فی علو قده و مادونه فی دنو حده و اول خلق کاشی در این آن که آن یوم جد است  
 بمایه که الله شده و حضرت رب العزة این خلق بیع را با خود خلق دستگیر و کل او فرموده  
 الی ان یعبده زیرا که شبه نیست که الله یعبده و ذلک الخلق ثم یعبده و آن الله کان عالم کاشی تدبر  
 و منظم فرموده خلق کاشی را بعد کل شیئی با و امر که نازل فرموده از مساحت قدس خود و مشرق  
 ساخته از شمس جو خود تا آنکه کاشی بذر کاشی در کاشی منتهی در کمال شش از برای ظهور قیامت  
 اخری تا آنکه جزا دهد بهر شیئی را جزای کل شیئی ان کان من نفعی بعد له و ان کان من اشکایه یضرب  
 اذ علم اذ کل شیئی قبل کاشی مثل علم او است بکاشی بعد کاشی و قدرت او قبل خلق کل شیئی بر کل شیئی  
 مثل قدرت او است بعد خلق کل شیئی بر کاشی لم یزل الله کان عالم کاشی و قادر اعلیٰ کاشی  
 لا الاء الحسنی من قبل و من بعد یحج له من فی السموات و من فی الارض و ابینها لا اله الا هو  
 العزیز المحبوب و یصن یقین نظر کن که ابواب دین بیان مرتب گشته بعد کاشی و در نخل برآیی  
 ملاک السموات و الارض و ما بینها باذن الله مسجد و کبر و مقصد و مجد و عالمند و منظم کل  
 در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع با و خواهند شد و هر گاه بعد کاشی  
 از نفوس مقصد راجع با و شوند ثمره کاشی نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یحشر یوم القیمة من یری الله  
 یصله الله عن باب من ابواب کاشی اذ ان ذات نفس تدرج الیها کل من قد وان بالسیان

بما قد غل فی ذلک الباب فلتسرع فی ذلک ثم ولسرعن ثم ولسرعن ثم ولسرعن  
 زیرا که خداوند اسرع کل حاسن است چه بسا که حاضر نشود نزد او کل ابواب کلشی و حکم فرماید  
 بود خلق بیان و سوائی که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود مثل آنکه در قرآن  
 بالا عدد ابواب سنگره در نزد منین با و سنگره شده و در صحنی که خداوند عود خلق قرآن فرموده بود نزد  
 او الایک نفس واحد که یک باب از ابواب حکم ذکر میشود نزد او که ذلک فیض الله مایشاء و  
 یحکم و یرید لایل عمایض و کل عن کلشی یسئون و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بد خلق  
 کلشی در بیان شد مقرر نقطه که منظر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود که سوائی که در قرآن مرتفع  
 شده بود کل مطوی شد و راجع شد بنقطه اول و لم یجد علی ذلک الا الله من عنده مع انک تال  
 نفرموده بود در قرآن امری اہم از امر قیامت و عرض بر او خداوند محسی است عدد کل نفوسی که  
 مدین شده بودند بدین قرآن و در صین رجب از کل این نفوس یکت نفس پین یدی اسم بوده که  
 عود کلشی شده و خلق کلشی در نشاء ارضی با مرانہ تعالی کتہ فلترا قبل ان یسکم ان یا اولی البیان  
 ان لا یخجن عن الله ربکم و انتم باللیل و النهار تحبون ان یقرئکم و در باب اول از عدد کلشی امری  
 که خداوند عزوجل فرض نموده کلمه لا اله الا الله صحاحاً اذ کل بیان راجع باین کلمه خواهد شد و سر خلق  
 آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان الذی قد جعله الله  
 ذات حروف السبع و من یقرن انما نقطه القرآن فی افریجها و نقطه البیان فی اولیها و انماھی  
 مشیة الالویة التي انماھی قائمہ بنفسها و کلشی یخلق با مرما و قائم بجا فاذا قد شہدت کینونیتہ علی  
 توحید ربہ اذ من لم یؤمن بجا نفی یدخل فی النار و امی نار ابعده من لم یؤمن بجا و من یؤمن بجا  
 یدخل فی الاثبات و امی جتہ اعلی من یؤمن بجا تملک کلمہ قد سمجت و عظمت و کبرت و قد است  
 و مجدیت ربها بالغدو و الاصل و نظر کن در این کلمه الابل امیکه نظر میکنی در خمس بها و نظر کن بربون



بها الاصل اینکه نظر میکنی در مرات اذکل من یؤمن بذات حروف السبع کینونیه سید باسم من اسماء  
 الله عزوجل و ظاهره در وقت من در وقت شجره الاثبات کیشی راجع باین شیء واحد میگردد و کیشی باین  
 شیء واحد خلق میشود و این سیشنی واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من نظیره الله الذی یطلق  
 فی کل شان اننی انا الله لا اله الا انار ب کیشی و ان مادونی خلقی ان یا غلغلی ایامی فاعبدون و  
 بدانکه او است مرات الله که تجلی میشود از او مرات ملک که حروف حتی باشد و دیده نمیشود در او  
 الله و هر کس در بیان کلمه لا اله الا الله میگوید با او متوجه الی الله میشود چنانکه با او بد خلق او شده و با او  
 عود خلق او میشود ثمه این علم این است که در وقت ظهور من نظیره الله نگویید که لا اله الا الله میگوئیم  
 و اصل دین این است زیرا که آنچه میگوئید شیء است از شمس او که در ظهور اولای او تجلی شده  
 و او است احق باین کلمه از کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر مرات بگوید در من شمس است  
 در نزد شمس ظاهر است که شیء او است که او میگوید قد عرفناکم ان یا خلق البیان علو وجودم کشف  
 کلمه ربکم ان لا تجنبن من نظیره الله یوم القیامة باحق فان ما اتمم بتطهون مثال ظهوره فی انکم  
 و ما یطلق به ذلک ما قد شمس الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو الیهمن الیقوم و امر در بر نسی که در  
 قرآن این کلمه که جوهر کل دین است میگوید شبه نیست که بقول محمد رسول الله ص من قبل میگوید و  
 شمس این کلمه در فرود او بوده که شیء آن در قائلین امر و تجلی است و لذا راجع میشود با او ظهور  
 اخراسی او که ظهور نقطه بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجره توحید در کینونیا  
 خلق مرتفع نشده بود و حال که هزاره دو سیه هشتاد سال گذشت این شجره بمقام شمر رسیده  
 هر کس در او هست شیمی از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است در نزد اولایه ظاهر خواهد  
 کرد مثل زدم با علی کلمه که دین کل قائم بآن است و بقول آن اول دین ثابت شود و قیام  
 کل در وقت موت همین را میگویند و با او راجع میشوند از اشباح المرایا لا یرجع الا الی ما قد بدو

اذا ارتفعت المرات بافيا من شمال الشمس يرجع اليها اذ قد بدت منها ولم يكن رجها ولا عودها  
 الا في حد مراتيها جا نيكه علو كفه فرمان من قبل وعلو كفه بيان من بعد نزدن شمس حقيقت اين قم باشد  
 چگونه است ششونی که متفرع بر این کلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت نبی و معرفت ائمه هدی  
 و ابواب هدی و مسائل فرعیه که لایق و لایحی هست هر نفسی کبلی از آنها محجب شده از کینونی  
 که بدو وجود او از او بوده و راجع میشود با و در صورتی که از شجره اثبات بوده و آیه توحید او بدل بر  
 شمس بوده و اگر الیها ذابسه که بدل بر او نبوده که لایق ذکر نیست زیرا که نفوسی که خود را منسوب  
 بقرآن کرده چقدر حکم بغیر ما انزل الله در ایام ایشان هست و این در ذکر کینونیت آنها بوده  
 نه در ذکر ما متفرع علی الکیونیات اذ ما تفرع الی ما دون الحق یرجع الی کینونیه و کینونیه لالم بدل  
 علی الله لایذکر عند الله و آنچه ما تفرع بکینونیات حده است راجع میشود با آنها و آنها اگر آیات  
 مستقره باشند در مایای افنده خود نه متدوعه در بدو و عود راجع میشوند بمقاعد خود و لما کان  
 الشمس لم تزل مشرقه تکلمت المرایا لا تزال سده و نبوده است از برای فیض خداوند در هیچ شان  
 تعطیل و نقادی من قبل الله الله ربی و لا اشرك ربی احد و ان ذات حروف السبع باب الله  
 لن ادعونه بابا و یومین من نظمیه الله فاذا قد فاز بذلك الباب الاول من الواحد الاول  
 و طلبی للفائزین من حسن یوم عظیم ذلک یوم کل علی الله رحیم یعرفون  
 الباب الثاني من الواحد الاول

لمخص این باب اگر رجوع محرم و منظر هر نفس او بدنی باشد و ایشان اول عبادی بودند که  
 زمین یدمی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوجه اینت او نموده آیات باب او را  
 بگل رسانیدند و خداوند بوجه که فرموده بود در قرآن و زیدان بن علی الذین استغفروا  
 من الارض و تعلمهم الله و تخلص الوارثین ایشانرا الله گردانید و بهمان دلیل که نبوت محمد

از قبل ثابت است همان رجوع ایشان بدنیاء عند الله و عند اولی العلم ظاهر است و آن دلیل آیت  
 است که ماعلی الارض از ایشان بمنزله آنها عاجز نیاشد و شبه نیست که شرف عبد توحید خداوند  
 و معرفت او است و اقرار ببدل و طاعت و رضای او و شبه نیست که این نفوس مقدسه  
 قبل از هر نفسی با نخی جوهر گل حلو و عزت است فانزگر دیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند  
 عزتی مشابهه نمیکند الا برضای خداوند و شبه نیست که ایشان اول انواری بودند که من پدید  
 سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها فرموده و هیچ کس  
 در امکان اعلی تر از این نیست که فواد عبد مل علی الله باشد و بقدر تسبیح عشره اسماء از  
 محبوب خود محبت نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود میکند اراده نمیکند الا رضاء الله را  
 زیرا که این است نتایج مقصد کل و شبه نیست که رضاء الله ظاهر نشود الا برضای آنکسی که  
 خداوند با و محبت خود را عطا فرموده باشد و شبه نیست که این انوار مقدسه برضای خداوند  
 قبل کلی مشرفی شده و همین است حلو اعلی فوق هر علوی و سمو اعلی فوق هر سموی و شبه  
 نیست که رجوع ایشان در ظهور آخرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بدو ایشان در قبل و  
 با آنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت میشود اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور  
 حجت است در رجوع آن و لکن چون ظاهر شد ظهور آنکه کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند  
 زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند  
 اسماء ایشان را در این کور بگردی زیرا که چهارده نفس مقدسه بوده و اسم مکنون هر یک  
 که با اسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوال خلق و رزق و موت و حیات مذکور میشوند که  
 کلاً عددی میشوند که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوای آنها مستدعی هستند بهر اسمی  
 ایشان زیرا که بدو فرموده اند خلق بین را با ایشان و رجوع خواهد فرمود خلق بین را با ایشان

وایشان انواری بوده اند که لم یزل ولا یزال نزد عرش حق ساجد بوده و همیشه در هر ظهوری  
 با نسبی مذکور نزد خلق بوده و در هر ظهوری تغییر اسماء جسدیه از برای ایشان بوده و لکن اسماء  
 کینونیت که مثل علی الله بوده و در افتاده ایشان ظاهراً بوده و اگر نبود بقرب کینونیت خود نمیتوانستند  
 چنان دیدی الله حاضر شوند لم یزل ولا یزال بوده و همیشه و از برای خداوند اسماء بالانهایه بالانهایه  
 بوده و همیشه و لکن کل باین اسماء متجلی گشته چنانکه هدایت کل بهدایت اینها شده و در افتاده این اسماء  
 دیده نمیشود الا الله بل در فواید هیچ نفس مؤمنی و مؤمنه دیده نمیشود الا آن اسمی که فواید آن مستند با و  
 از خداوند و در او دیده میشود الا الله و حده الله الخلق و لا الا من قبل و من بعد الله الا هو الحق القیوم  
 و هر نفسی که مؤمن بمحمد بوده با دون آن حج نموده در ظل او دان کلامی بجز با کسب او الله علی کل شیء  
 شهید

### الباب الثالث من الواحد الاول

در اینکه علی راجع شد دنیا با آنچه مؤمن با و بودند و دون آن داو ثانی من آمن بالقطه است بعد از حسین

### الباب الرابع من الواحد الاول

در اینکه فاطمه راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با و بودند

### الباب الخامس من الواحد الاول

در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با و بودند و دون آن

### الباب السادس من الواحد الاول

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با و بودند و دون آن

### الباب السابع من الواحد الاول

در اینکه علی بن احسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با و بودند و دون آن

### الباب الثامن من الواحد الاول

در اینکه محمد بن علی علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و در آن

الباب التاسع من الواحد الاول

در اینکه جعفر بن محمد علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و در آن

الباب العاشر من الواحد الاول

در اینکه موسی بن جعفر رجوع فرمود بدنيا با هر کس که مؤمن بآن بود و در آن

الباب الحادي والعشرون من الواحد الاول

در اینکه علی بن موسی علیه السلام رجوع فرمود بدنيا با هر کس که مؤمن بآن بود و در آن

الباب الثاني والعشرون من الواحد الاول

در اینکه محمد بن علی علیه السلام رجوع فرمود بدنيا با هر کس که مؤمن بآن بود و در آن

الباب الثالث والعشرون من الواحد الاول

در اینکه علی بن محمد علیه السلام رجوع فرمود بدنيا با هر کس که مؤمن بآن بود و در آن

الباب الرابع والعشرون من الواحد الاول

در اینکه حسن بن علی ۴ رجوع فرمود بدنيا با هر کس که مؤمن بآن بود و در آن

الباب الخامس والعشرون من الواحد الاول

در اینکه حضرت جعفر ۴ ظاهر شد آیات و حیات بطور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است  
اگر چه نقطه بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر است  
اینکه نقطه در مقام تجرد که صرف ظهور است با هم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد  
و در مقام تعیین که شیت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمیت بر کل نفس که  
مخصوص بنجور راجع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد و نقطه در مقام ادیت لم تزل و التزل

هست و او است الحق بذکر کل اسماء از نفس اسمائینها و مثال این در وقتی که اسم الوهیت  
 اسم ربوبیت مهم است و کل اسماء هم هست مع آنکه ظاهرا باسم الوهیت لم یزل ولا یزال در مقام  
 نقطه مذکور است و اشکله کل اسماء در علواکنه خود ظاهرا اذ هو الاول فی حین الذی هو الآخر و هو الیوم  
 فی حین الذی هو الظاهر و هو الذی یندر باسم کل اسم فی حین الذی لم یندر باسم لاله هو العالم الخویم

### الباب السادس والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب اول رجوع فرمود بدینا با هر کس که با مؤمن بودن حق و دونه

### الباب السابع والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدینا با هر کس که با مؤمن بودن حق و دونه

### الباب الثامن والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدینا با هر کس که با مؤمن بودن حق و دونه

### الباب التاسع والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدینا با هر کس که با مؤمن بودن حق و دونه

### الباب الاول من الواحد الثاني

فی بیان معرفه الحق و الدلیل

مفصّل این باب آنکه خداوند عالم عزّ شأنه در هر کور با شیخ اعلی علو اهل آن کور تقاضا فرمایند حاجت را  
 نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن اشخاص کل بصحاح کلام بود از این صحت خداوند  
 قرآن را با علی علو صحاح نازل فرمود و او را مجزه رسول الله قرار داد و در قرآن خداوند  
 اثبات حجیت رسول الله و دین اسلام را فرموده الایات که اعظم نیات است و دلیل بر  
 اعلیت آن آنکه کل بحروف مجانیه تکلم میکنند و خداوند عالم کلمات قرآنی را بشانی نازل فرموده که

اگر ماعلی الارض جمع شوند و بجا آید در مقابل آیات قرآن بیاورند می توانند و کل حاضر شوند  
 و سر آن آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره شیت که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حشر  
 و آن شجره ممتنع هیچ حرفی نازل نمی فرماید الا و اخذ روح آن میکند در همین نزول شد اگر نازل نگذیرد  
 اما قد بدنا ذلک المخلق امر ان لانا کما علی کلشی قاعین فاذا ذکر البه تعلیق کل ما ذکر به  
 اسم کلشی زیرا که غیر خداوند محیط کلشی نیست که کلام آن همین باشد بر کلشی و نزد قول او  
 کل خلق بدو شوند و ذلک ان نزل الله و انالین ذلک المخلق دعاهلنا انا کما علی  
 کلشی قاعین زیرا که همین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کلشی در نظر این آیه میشود که در یوم  
 قیامت من یدی الله حاضر شود که عود کلشی صدق نماید و غیر آنکه تقدیر بر این نیست زیرا  
 که آنچه خداوند کلمه می فرماید از شجره حقیقت نبضها کینونیت شیخی خلق میشود اگر در دون علیین است  
 از حروف نفی میشود و اگر از حروف علیین است از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله  
 حق است و در هر شیئی که نازل شود شینیت تعلیق میگردد که ذکر حق شود و دلالت کند بر  
 اینکه او حق است و علیها نازل من قبل ان النارج و ابجته حق و بیان خلق روح بلکه  
 حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در او نماید بیقین شاهد میکند که ارواح حقیقه <sup>نظیر</sup> <sub>نظم</sub>  
 اولیه آیات الله در کینونیات انفس و آفاق متذوت میگردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در  
 آیه سر حسیم آیاتانی الآفاق و فی انفسهم حتی متین لهم انه انحنی ذکر فرموده و اما آنکه کسی ناظر  
 بکینونیت کلشی نشود که روح فوآدش باشد ادراک تحقق علی ان قول الله حق میکند بر اینکه  
 بذکر قول تحقق حق میشود در کینونیت شیخی و این معنی مخصوص است بخداوند عزوجل از غیر او  
 خالق شیخی و رازق شیخی و میت شیخی و حی شیخی نیست و هر کلمه که در کلمات او باد نفی نمی شود  
 یا اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست آن کلمات

بعینه الا آنچه از مظاهر آیات الهه و کلمات آن ظاهر میگردد زیرا که صحنی که خداوند ذکر نمون میفرماید  
 خلق او بان میشود و صحنی که دون حرف عین نازل میفرماید خلق ارواح آن بادن میشود این آیت  
 مبرکانه آیات الهه حجت است بر کل خلق و اعظم بیانات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت الهه  
 و علم او و شبهه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب بعلم توحید و دقائق معرفت و  
 شئونات متمه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا  
 در نفس آیات قرار داده و در علو توحید و محو تفرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذره  
 توحیدی نزد او شاخ شده الا کسی که درک نماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شون حکمیه  
 و علمیه مالانهایه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر از نماندسته و عارف گشته اگر چه ظهور  
 شمس حقیقت بنفسها مسد کلمات است از ظهور عارفان او و لیکن چیزی که خداوند در او گذاشته  
 از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است بفضیله آثار خود بل مکن له من عدل لیرف  
 او من کفولینت به او من شبه لیشبه به او من قرین یقرن به او من مثال یا مثل به فبجان الله من  
 ذلک تسبیحاً عظیماً اذ لایری فیہ الا الله و انما کل له عابدون و در این کور خداوند عالم نقطه بیان  
 آیات و بیانات خود را عطا فرموده و او را حجت متمه بر کل شی قرار داده و اگر کل ماعلی الارض  
 حج شوند نموتند آینه مثل آیاتیکه خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر  
 ذی روحی که تصور کند بعین مشاهده میکند که این آیات از شان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند  
 واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری فرموده و نخواهد فرمود  
 الا از نقطه شیت زیرا که او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هر گاه این امری بود  
 که از قوه بشر ظاهر میشد از همین نزول قرآن تا همین نزول بیان که هزار و دویست و هشتاد سال  
 گذشت باید کسی بآیه اتیان کرده باشد با وجودی که کل با علو قدرت خود خواسته که اظهار



کلمه آئینه را بنمایند ولی کل عاجز شده و نتوانستند و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا  
 امروز بیستین مشاهده میکند که آنهایی که اعتراف بحیثیت آیات نموده و تبلیغ آنها را بکل فرموده  
 حج آید بوده و اگر ظاهر نبوده و حیثیت ایشان و لکن علو عرفان ایشان نزدیکی پوشیده نیست  
 زیرا که ادنی علامه مرحوم سید اعلیٰ علو علما و حکمای روی ارض را پشت پا زده و در اشخاصی که  
 تصدیق بحیثیت آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزدیکی شبهه در علو تقوای ایشان  
 نبوده و نیست اگر چه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الا آنچه خداوند شهادت دهد  
 معادل میشود با شهادت کل با علی الارض و شبه نیست که شهادت خداوند ظاهر میشود و الا بشهادت  
 کسیکه حجت قرار داده است. او را و کافی است شهادت نفس آیات بجز با علی الارض از کیشی زیرا  
 که این حجتی است باقیمن عند الله الی یوم القیمه و هر گاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بخاریب  
 تصدیق در علو امر الله نماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کل  
 با آنها متعلم میگشت متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات نماید بدون فکر و تامل و  
 عرض پنج ساعت هزار بیت در نمازات مینویسد بدون سکون قلم و تاسیر و شوق و طبع  
 در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر نماید که کل علما و حکما در آن موارد اعتراف بجز از آنکه  
 آنها نموده و شبه نیست که کل ذلک من عند الله است علانی که از اول عمر تا آخر عمر اجتهاد  
 نموده چگونه در وقت نوشتن بطری عربی وقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست  
 کل اینها از جهت حجت خلق بوده و الا امر الله اعز و اجل از این است که بتوان او را شکست  
 بغیر او بل غیر او شناخته میشود با و قسم بذات خداوندی که دصده دصده بوده و هست که  
 آثار آن مضیی تراست از ضیاء شمس در بخار و آثار آنها نیکو متدی شده اند بطوریست  
 او اگر با علی علو درجه علم و عرفان و حل کرده مثل آثار آنها مثل نور کو اکتب است دلیل

و استغفر الله عن ذلك كيف يدرك ببحر الازل ببحر الحدوث وكيف يعرف ذكر الاول بذكر الحمد  
 سبحان الله و تعالی عن كل ما يذكر به الاشارات في ملكوت الارض و السموات كل اينها نظر  
 بمقامات حدودی خلق بود که ذکر شد و الا آنچه احتجاج میشود یوم قیامت این است چنانکه  
 بهمین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود بلسان مسلمان خود که آیا قرآن  
 کتاب کی است کل مؤمنین با و گفتند که کتاب الله است بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی در  
 میان فرقان و پیمان دیده میشود اولوا الافئده گفتند لا والله کل من عند ربنا و ما ینذکر الا  
 اولوا الابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که او ن بود کلام من بلسان محمد رسول الله ص  
 و این است کلام من بلسان ذات حروف السج باب الله و هر کس با دین ایمان آورده هر کس  
 از برای او نیست اگر بخواد در ایمان خود ثابت باشد الا انکه ایمان آورد باین آیات و الا  
 باطل خواهد شد کمینیت او و اعمال او کیوم لم یکن شیئا عند الله تذکورا و بعد نازل فرمود که  
 خلق من کل از اول عمر تا آخر عمر بنهتای شد و جهد عمل میکنند از برای رضای من اگر امری از  
 امور فریعه را حاصل هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل کرده و اگر بائنه بدی  
 ایمان آورده اید یا انکه بزیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید بواسطه آنست که در  
 قرآن بر مرزاسامی آنها نازل شده و اگر اقرار بنبوت محمد رسول الله ص میکنید بواسطه آنست  
 که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف میکنید بواسطه آنست که من اورا پست خود  
 خوانده و اگر قرآن را منظم میدارید بواسطه آنست که آن کلام من است و بر هر نفسی اگر چه  
 از نفس است آدم باشد لابد آنچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده  
 و حال آنکه محبت شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات بعد من محبت شده زیرا که  
 یا هیچ شیئی نیست مگر آنکه راجع میشود حکم او باین میل انسانی که خلق شده است با من و

آن بکل راجع میشود در حدیثی که تا آنکه میرسد بنی من و آن بنی ثابت نمیشود نبوت او الا بحکم  
 که نازل شده بر او و حتی که باو عطا شده و امروز که یوم ظهور من است که بنف ظاهر شده و  
 این ذکر بنف مثل ذکر کعبه است که پست خود خوانده و الا از برای ذات من نه اولی است  
 و نه اضری و نه ظهور است و نه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین نفسی که از قبل من آیات مرا عطا  
 نماید شود راجع بمن میشود و آنچه راجع باو میشود راجع بمن نمیشود این است ظهور من بنف و باو  
 من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعطای از این مقصود در میان نمیشود چقدر  
 محجب هستید ای خلق که کل نسبت بمن در مقاعد خود چنان تصور میکنید که در رضای من  
 هستید و اینی که دلالت بر من میکند و آیات قدرت مرا که خزائن اذن فطرت او است با او  
 من تلاوت نماید بغیر حق او را در جلی ساکن کرده اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست  
 و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس از خود فحی کتاب من است نیست و چون یک  
 اذ که من یری من است در لیل یک مصباح مضمی نیست و حال آنکه بمقاعده می که بتجد در جات  
 باو میرسد مصباح متعدده مشرق و ما علی الارض که از برای او خلق شده بالآء او سئلذ و از او  
 بقدر یک مصباح محجب این است که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود و در  
 شهادت من نزد من لایسی بوده است و بیج معنی از برای خلق من اعطای از حضور من بری  
 نفس من و ایمان با آیات من نیست و بیج ناری اشد از احجاب این خلق بمنظر نفس من ایمان  
 نیاوردن با آیات من نبوده و نیست اگر سکوید از قبل من چگونه حکم نماید نمی بیند آیات  
 مرا با آنچه قبل در کتاب من کشفید حال هم حیا نمیکند و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من  
 و امروز کل باو و من بمن بستید و عنقریب خوابیدید که افتخار شما با ایمان باین آیات است  
 لیکن امروز که نفع میدهد نفس شما از اقرار ایمان بهما لایضکم و لیضکم محجب شده اید و بیج

رسیده و نخواهد رسید بر نظر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان راجع میگردد  
 ترحم برانفس خود نموده و در هوای که گمان رضای من میکنید عروج نموده و درجا کنید محقق است  
 رضای من گنجی که دین کل با وثاقت است از منسوبین بقران محبت شده اید قسم بذات  
 مقدس خود که هیچ جنی از برای این خلق اعلی از طور من و آیات من نیست و هیچ ناری اند  
 از احتجاب بمن و آیات من نیست و هرگاه میگویند عجزمان نزد ما ثابت نیست سیر نموده در فرق  
 ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه است بلاسنی زیرا که امروز حق ماعلی الارض راجع میشود  
 اسلام و هرگاه فصیحی این قطع عاجزستند دلیل است که کل عاجزستند و اگر اینها میگویند ما حجت  
 هستیم بر لاتیان بنمایند بآیه شل آیات ما از فطرت نیز خوب و معرفت اگر چه در نزد هر حق  
 لابد است که بقدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را  
 که از زمان ظهور تا امروز از علای این قطع بقدر این هم ظاهر شده بزعم خود در علو رضای حق  
 میبرهنایند و از محقق حق بآیات قدرت خود محبت هستند و همین ذل علای اسلام را بس که  
 نسبت اسلام اظهار علم اسلام را بنمایند از کسب کلام او محقق اسلام بوده دست محبت میشوند  
 و اگر با احتجاب خود راضی میبودند و ظلم بر نفسی نمیکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود  
 نمیکردند خود را بنارند احسن بودند و حال خود را و اشخاصی که ایشان را علای اسلام دانسته  
 بلکه هر کس از ظهور آنکه محبت گشته و میژد عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان  
 نظر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده مینموده و آنوقت ز سلطان اسلام و نه اشخاصیکه  
 در ظل او بودند راضی با احتجاب از حق نمیشدند زیرا که اشخاص کل بتابع حق است و هرگاه مشبه  
 کاری هم نزد آنها نموده امر با نچا منتهی گشته چنانچه شبه نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کل ظاهر  
 خواهد فرمود بحیثیت او چنانچه امروز هم نخواهد کسی از خود را منسوب با اسلام میدانند چنانچه صاحبان

حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از لحن بصر میشود چنانچه اگر اقتدار  
 دارد کل علماء را حاضر نماید و میگوید با آنها بقاوسی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محجب  
 نموده حال امر از دوشق بیرون نیست یا آنکه شما ایتان کرده اید کتاب و آیات او حاضر است  
 و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است *سبحانک اللهم انک انت سلطان  
 السلاطین لتؤمن السلطنة من تشاء وتقرعنا من تشاء وتقرعنا من تشاء وتلدن من تشاء  
 وتضرن من تشاء وتلدن من تشاء ولتقین من تشاء ولتقرن من تشاء ولتقرن من تشاء*  
 علی من تشاء فی قضتک ملاکت کلشی تخلق ما تشاء با مرکه آنکست گفت تانا مقتدر اندر حکم  
 نماید مثل آنچه او حکم نموده بر فطرت و بنویسد مثل آنچه نوشته بلا تامل و سکون علم و هرگاه  
 نمیکند دلیل است بر آنچه کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من خدایت  
 و شریعت در اینکه خداوند این آیات را نازل فرمود و بر او مثل آنکه بر رسول خداص نازل  
 فرموده چنانچه حال مثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بغیر ضعف  
 و منابات او و هر شک و حکم او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد  
 یا با سرعت طوریکه کاتب نرزداد بتواند تشریح نماید آیات الله را قرأت بخناید میوان میزان گرفت  
 که هرگاه از اول ظهر تا امر و میگذشتند چند از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه میگویند  
 که این آیات بغیر حاجت نمیشود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در تمام اثبات نبوت بول  
 خداص بغیر آیات احتجاج فرموده شما هم تامل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده  
 ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یفرک تعلبهم فی البلاد که بت قبلهم قوم نوح و  
 همت کل امته بر سولم یا خذوه و جاد لیا بالباطل لید حضوا به الحق فاخذتم فیکف کان عقاب  
 که نکست حقت کلمه ربک علی الذین کفروا انخصم اصحاب النار و در مقام کفایت

نازل فرموده اولم لیغتم انما انزلنا علیک الکتاب تبلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکر می لقوم  
یؤمنون و جائیکه خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی میتواند بگوید  
کفایت میکند حجیت کتاب بنفسه و اگر گفته میشود در آیات آنچه اولین گفته شد از دو شق بیرون  
نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق بخردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ درستی  
چنانچه خداوند نازل فرموده و ان یرد اکل آیه لن یؤمنوا بها و در جای دیگر نازل فرموده  
ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لایؤمنون ولو جاءتهم کل آیه حتی یروا العذاب الالیم و اگر  
غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است فبای حدیث بعد الله و آیات یؤمنون یا  
خود حاضر میشود و از آنچه میخورد از مطالب پنج آیات سؤال نماید تا آنکه خود بشنود که در نزد سید  
تا ملی و ترکیبی و ملاحظه اقترانات نیست و یا آنکه کسی را میفرستد که در ذرا و ساعتی نشسته و آنچه تلاوت  
میکند از آیات الله نوشته بعد تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات با هم  
نمیشود و اگر میشد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز  
کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود و اگر نکته گیری در اعراب و قرانت یا قواعد عربیه شود  
مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و  
شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم با آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد  
اول الالباب از عدم علم با آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست زیرا که ثمره  
این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجره که کتاب الله نازل می نماید علم باین علوم لازم نبوده و  
بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرمود ثابت است و چه بسا از اشخاصیکه صاحب  
کل علوم هستند و لیکن ایمان ایشان با ایمان بآیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم با او  
الله است نه دون آن و اتباع مرضات او که اگر نغیبه این علوم مشرب بود صاحبان آن در

عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای خداوند و  
علم توحید او است و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر آنچه میکنند ما این  
خود و او قصد میکنند الا رضای او را و حال آنکه برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضا  
حجت او مطلع شود و امروز رضاء الله منحصر است برضای حجت او و مستقرین در ظل او  
و اگر چه دون آنها بحیون انتم متمدون و لیکن آنچه خداوند شهادت میدهد ثابت بماند و  
آنچه غیر متبیین امر الله میکند مفضل میگردد و هرگاه امروز ذکر می از اشخاصی که نگذیب در آرزو  
در صدر اسلام نموده اند هست از رهبان نصاری و فصیحای عرب ذکر می هم از مجتبین امروز  
خواهد ماند و امروز هیچ علی الفتح از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده  
که حقیقت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء منظر می که تقای او لقاء الله است و عطا  
او رضاء الله است محتجب نماند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانچه خداوند نازل  
فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عمد و نهما ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر  
کل یجری لاجل مسی یذیر الامم فیصل الآیات لعلمکم بقاء ربکم توقنون و شبهه نیست که هرگز  
که قبل شمس شود خود مشرقی میشود و الا او بنضه طالع میشود و فارسی میگردد و غیر کل این  
است که جمعه وجود خود که فوز بقاء الله و ایمان بآیات او است برسند و الا خود شری باطل  
میگردد و بنضه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در اقله مردم نمود از برای امروز  
و امروز کل خود را جنبیت با و معزز و مفتخر میدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی لا  
حول و لا قوه الا بالله در تشریح و الا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند  
بقدر ذبابه قوت ندارند و همین ذل بس است مجتبین را که جنبیت با و میکنند آنچه میکنند  
و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نخورده بلکه بعدم نصرت هم برضای

نمی شوند و اگر ارضی می شد مقر این شجره در این جبل نمیشد و خداوند کافی است کل عباد را  
حکم خواهد فرمود بقطر و حکم او همین حکم است که آن در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت  
فصل نیاید باین مضمین بوی او و دون او و آنچه قضایای اوندی است جاری خواهد  
شد و او است بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین

### الباب الثاني من الواحد الثاني

فی ان لا یحیط بعلم ما نزل السدنی البیان من احد الامن شاء الله

لمخص این باب آنکه کسی احاطه با آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نیاید الا من نظیره آیه  
او من علمه علمه مثل ذلک شجره که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع اجزای ستمات و ارض  
و آسمانها و کل اشیاء قلم و کل نفس محسی شوند هرگز نمیتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما به علیه  
تفسیر کنند او ما جعل الله حرف منه اولاد آفراد و اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند با آنچه  
خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف علیین را بمن نظیره الله و حروف حی او و کل حرف  
دون علیین را با ابواب نار او زیرا که کل حروف علیین در ظل او محشور خواهند شد و کل حرف غیر  
علیین در ظل نفی محشور خواهند شد و قبل مثل بعد است لا تبدیل لامر الله چنانچه قبل قبل مثل بعد  
بعد است کل قرآن صد و چهارده سوره بوده و هر شش سوره در علوشان هر حرفی از حروف  
بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که شش سوره اول از نقطه بوده و شش سوره آخر از میم و کل  
حروف علیین راجع باین مظاهر هجده عشر میشود و کل حروف دون علیین راجع بمظاهر هجده عشر ابواب  
نار میشود و کل ابواب نار راجع میشود بیاب اول چنانچه کل ابواب حبت راجع میشود بیاب  
اول که کل در کلمه لا اله الا الله جمع میشود آنچه از دون حروف علیین است در نفی و آنچه از حروف  
علیین است در اثبات و کل حروف دون علیین قرآن در ظل اول باب نار خانی شده و کل



حروف عیسیٰ قرآن در ظل کلمه اثبات باقی نماند کذا کسب نفسی الله من شاء و معنی من یرید الله  
 قوی مقدر قدیر و جایز نیست تفسیر بیان الایمانچه تفسیر شده از نزد شجره او دکل اسماء خیر  
 او در انوار افنده نوشتن با ولایت دکل حروف دون علیین او در حقایق دون مؤمنین با او  
 جاری و لم تزل ولا تزال مثل بیان مثل نفس انسانی است که حی است دکل حروف نور  
 نار آن در آفاق نفس مبتین چنانچه امروز هر کس بخوابد تمیز دهد چونکه یوم ظهور الله است مقدر  
 ولی بعد از ارتفاع شجره لایقدر احد ان یمیز بحقیقه الواقع الاعلی حکم الظاهر من لم یتد صدود  
 الله فی فہم من حروف الیلمین و من یتد فہم دون الی ان یرحمن الله عن ذلک ان خلق  
 بطور نقشه یوم القیمه فاذا ما یکلم نقطه البیان فی اخرها من احکام الواقیة الادیکیه من یؤمن  
 بها من حروف الیلمین و من لم یؤمن بها من دونها والله فیصل بینها بالحق انه ہو خیر العالین  
 و امر بجائی میرسد که از حروف غیر علیین دیگر ذکر نمایند الا در کتاب دهان شجره نفس خود را  
 از حروف علیین میداند و بر نفس خود من حیث لا یعلم لعن میکند تا آنکه طالع شود آفتاب حقیقت  
 که آنوقت بروز میکند عدم ایمان او چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را  
 بعین بین ملاحظه نمود چنانچه کل میگویند امروز که ما مرین باله و آیات قرآن تیم و حال آنکه شجره  
 حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است ابیک نفس و حده این قسم در ظهور  
 شمس حقیقت حقایقها منکشف میگردد و حسب ما رقیع نفوسیکه خطور بر ایشان نمیکرد و دون  
 رضاء الله فتوی با آنچه ظلم جای میکند از ذکر آن بمحدن رضا که رضاء الله ظاهر نشود الا  
 برضای او میدهند فلتعتبرن یا ادلی الالبصار ثم من امر الله متون

الباب الثالث من الواحد الثانی  
 فی بیان دانی البیان بان فیہ حکم کل شیء

مختص این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس دو حجت است آیه الله نفسی که این باب  
 بر او نازل شده و اول حجت باقیه ظاهره الی یوم القيمة است و ثانی حجت ظاهره است تا  
 وقت ظهور و صین بطون حجت است بر کثیری من حیث لایعلم احد و از برای او از صین غروب  
 شهدائی هست که ادلاء پتند بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که آآن نازل میکند  
 حجت میشوند تا یوم ظهور او دلیل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محبت شوند از کسیکه ایشان را  
 حجت کرده مثل آنکه عظمای امروز بقول کبی از ائمه عظیم السلام که فرموده انظر و الی من روی  
 حدیثا خود را از قبل امام حکم میدانند و اسانیکه لایق نیست ایشان را بنحو نسبت میدهند و اگر  
 صادق میبودند در قول از کسی که بقول او اثبات دلالت و نبوت میشود و محبت نمیمانند بلکه  
 چون تاخت کرده ظهور حق منافی با مقام ایشان بست بنسبتی که خود را مستحب نموده و حکم نموده  
 شومی هم علی الله داده و حال آنکه در قرآن خداوند نازل فرموده شیئی اشد عن ذکر بآیه الله  
 فاعرض عنها و شبه نیست که آیه الله آیات مشرقه از این خبره است زیرا که ذات ازل  
 لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و آیات شان ابداع است که نیست او کی باشد  
 که در او دیده نمیشود الا الله و حده اگر چه امروز نظر در آیات خداوند نمیکند ولی عنقریب همین  
 آیات را با علی مخلوق ذکر نموده و بیانهای هزار متقال زبسی تمام نموده و بان افتخار کرده خود  
 را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن که در میت دسه سال نازل شده کسی بهم نرسید که  
 اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر شان گوسفند و الواح مکه و دیگر  
 ثبوت فرمود چنانچه در حدیث رداؤنه کور است و امروز دیده میشود که بالا الله که قرآن نوشته شده  
 از بقاء الف الف گرفته تا هزار و نیا ختم میشود چنانچه چایی آن باین بهاء در حصد اکثر خلق هست  
 این است حد خلق عند الله و شبه نیست که خداوند تفصیل کثیری را با علی علیه تفصیل در حجت باقیه

نازل فرموده و هر کس گوید که شیء است که حکم آن با هو فیه و علیه در بیان نباشد ایمان بود  
 تبادر و بهتین قطع زیرا که کلیشی خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در  
 باب اثبات و آنچه بالا بجهت آنکه است راجع بآن و آنچه پایین است راجع باین می شود  
 و کل اسم دون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر این است و در عرفان کل شیء در  
 بیان دمن بشد علی ذلک لیشدن بانا ما فظنا فیه من شیئی و کان الله کل شیئی محیطا و بیح  
 شانی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقدر فرموده لم یکن هذا  
 الا بهذا و لا بهذا الا بهذا و من لم یصدق عن کتاب الصامت فاذا الله هو کتاب الناطق و ان  
 کتاب الناطق من نظمیه الله فان کل ریح الیه ان لم تجاوز احد من حدود البیان  
 فذلک عبد قد اطاعه و من عنده شهید علیه قبل ظهوره و لکن اذا نزل یقطع الایمان عن کل  
 ذی ایمان الا من یؤمن به فاذا یقطع الایمان کیف یقی الشهاده للذین هم شهداء و ان  
 بذافع الایمان نطقن الله یا ایها الشهداء ان لا تکلمن علی الله ربکم مثل ما ذکره الیوم  
 هم شهداء من عند القرآن علی فان من یکلم علی فانما یکلم علی الله ربه و مالک لواء من ترفع  
 عشره فرود من ذکر خیر خدا الله و اولک است بهم المعتمدون

### الباب الرابع من الواحد الثانی

فی بیان ذکر حروف الیطین و دونهما

مخص این باب آنکه بیح حرفی خداوند نازل فرموده الا آنکه از برای او روحی بوده و هست  
 که مخلوق با او است و از این جهت است که مؤمن به کبر حبت و رضاء الله فرحان میگردد  
 و به کرم او رضاء الله متاثر میگردد بشائی که گویا اول سلسله ذواتی است که متعذب میگردد  
 و کل کلماتیکه خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات عظیم است یا

دون آنها آنچه کلمات عظیمین است ارواح آنها در جنت است و آنچه دون آنها بوده ارجح  
 آنها در نار است و کل حروف دون عظیمین راجع میشود بلا اله و کل حروف عظیمین بالآله  
 چنانچه بدو کل حروف دون عظیمین از این کلمه شد و بدو کل حروف عظیمین از آن کلمه لم تزل  
 آن در اعلی عظیمین جنت مرتفع میشود و آن در تحت الثری مضحک میگردد چنانچه اگر امروز کسی  
 نظر در بدو شجره قرآن کند بتین مشاهده میکند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الثری مضحک شده  
 که اول دثانی و ثالث و رابع و خامس باشد پنج حرفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی  
 عظیمین مرتفع شده که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چون که حروف او مشب  
 نوزده میشود چنانکه خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و کذکک این حروف اسماء خمس که  
 مشب شود عدد واحد میشود چنانچه دون حروف عظیمین راجع باین کلمه میشود کل حروف عظیمین  
 هم راجع بکلمه اثبات میشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنار و اثبات  
 را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او جنت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت  
 بر او میکند این ذکر تکوین نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکوین است و آنچه کلمه نفی  
 مشب شده در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد و کل حروف دون عظیمین با ارواح متعلقه بآن  
 در ظل همین کلمه حشر شدند و همین قسم آنچه مشب شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع بکلمه  
 اثبات گشت و کل حروف عظیمین و ارواح متعلقه بآن در ظل آن حشر شده هر کس در نفی رفت  
 در نار آلهی است الی یوم من نطقیسه آله و هر کس در ظل اثبات مستقر شد در جنت الهی است  
 الی یوم من نطقیسه آله و علوه عبد این است که نظر در اثبات کلیمین نماید که چگونه بالانها  
 او معدوم میشود و بالانها ای او مرتفع میگردد و حجت خداوند بر هر دو صواب است زیرا که آیات  
 خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده معنی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده

و در قال اشبات مستقر شدند بیچ نار می آمد از منظر کلمه نفی نیست و بیچ جنی اعظم از منظر اشبات  
 نه بان علی الاوّل بدور حروف دون اعلین و علی الاخرید و حروف اعلین تا آنکه کل  
 راجع میشود در یوم من تطییب الله باه اگر مقبل شد از علین میشود و الا از دون آن  
 فطوبی لمن یتقم بحمل الله و یتوکل علی ربه ان لایذین النار و یدخلن فی الجنة باذن ربّه  
 فان ذکاک لهما الفضل لیتقسیم و از این جهت است که عبدی که در حروف علین را قادت  
 خیاید ساکن میگردد زیرا که ارواح آنها متعلق باه میگردد و این است اعلی جنت مجسم و  
 و مقدسین و مطهرین و کبرین و مظهرین و هر وقت ذکر دون علین خیاید دوست میدارد  
 عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق باه میگردد باید پناه برد در آن  
 وقت بخداوند عزّ ذکره تا آنکه از ارواح آنها نامون گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن  
 و عهد جنت داده بود در یوم قامت راجع بشجره جنت خود فرمود و این است اعلی علو  
 در جات جنت که بر شاء الله فانزگرددن و باقرار توحید او تسلّمند و آنها یک خداوند دنده  
 نام فرموده بود راجع بکلمه نفی فرمود و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که بیچ غذای اعظم  
 از احتجاب عن الله و ایمان با دینیت و بیچ جنی اعظم از ایمان خداوند و آیات او نیست  
 هر گاه ذات نظری نظر کند می بیند که چگونه اهل جنت بوقت بدخول جنت گرفته اند اگر چه  
 اهل ایشان در رق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده برضای خود بشنونی که از  
 نزد کلمه نفی خفتن شدند که بان اشعار میکنند و همان در نار معذبند و مشرختند چنانچه خداوند  
 نازل فرموده و یا کلون فی بطونهم ناراً این قسم حروف دون علین راجع با ارواح  
 خود میشوند و حروف علین راجع با ارواح خود و بیچ نفسی نیست مگر آنکه حروف علین را که ذکر  
 میکنند در آن وقت ارواح ملائکه متعلقه بان ناظر با میشوند و صلوات بر ادم میفرستند

من قبل الله ودر عین ذکر دوزخ حرف عین اگر سب آنها باشد ارواح شیاطین نازل  
 باو میشوند و اگر استعاذه بخوید از خداوند از شون خود باو میرسانند اگر چه بخورد قلبی باشد  
 و اگر پناه برد بخداوند و طلب نعمت کند بر آنها سبیلی از آنها بسوی او نیست و بعد تسبیح  
 عشر خردلی ضرر دینی باو نتواند رسانید اگر چه گویای منم که حرف نفی در ظهور من ظهور  
 پناه میرسد از نفی و حال آنکه خود اصل آن هستند آنوقت ایشانرا پناه نمیدهد از نار خود  
 الا من تطمسره الله زیرا که عهد در صحن گشایش اعوذ باشد اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده  
 نمیشود از نار بلکه این کلمه را نمیگوید مگر بواسطه دخول در دین پناخ اشخاصی که داخل در  
 ایمان بقرآن شده نمیگویند زیرا که پناه بخداوند پناه بحجت او است هر کس ایمان بقرآن  
 آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگر چه خود حرف نار عین کلمه را میگویند و حال  
 آنکه نفس نجسند زیرا که پناه بحجت نمبرند لاجل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یؤمن  
 بالله و معتقن فرموده بکلمه بعد او و حال آنکه نفس کلمه خودش بخواند و ملنفت نمیشود  
 چنانچه در صدر اسلام تفسیر این کلمه در ثانی شده و حال آنکه کل قرآن را بخواند آنوقت  
 منظر آیه الوهیت امیر المؤمنین علیه السلام بود که اگر پناه بادی برد نجاست می یابست از کلمه  
 بعد او و این است که کل الی یوم من تطمسره الله پناه می برند بخداوند و نقطه بیان  
 ولی آن روز فرمیدد بر ایشان را زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه باو است و پناه بنقطه  
 بیان پناه باو است چنانچه از آدل ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در  
 ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته اند منظر این اسم را که پناه باو کرده اند از نار  
 محض محفوظ مانده و الا این کلمه را با لاهلها هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه نجاستی از برای  
 او نیست زیرا که خداوند معتقن فرموده پناه بخود را پناه بر رسول خود و پناه بر رسول را پناه

باوصیای او و پناه باوصیای او را پناه با بواب اوصیای او وضع نمید پاول الی باضر  
 و نه ظاهر الی باطن زیرا که پناه بر رسول عین پناه بجهت است و پناه بانمه عین پناه بر رسول است  
 و پناه با بواب عین پناه بانمه است و هر کس امروز داخل در بیان شود پناه داده میشود و از نذر  
 چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از نذر الی در قسمتی که داخل حروف قرآن شده و حروف  
 بیان الی یوم من نظیره الله عظیمین آن در جنت است و دون عظیمین در مقاعد خود و آنروز  
 هر کس داخل در کتاب او شد از نذر نجات یافته و الا ثمری نمیشد او را بقای در بیان

چنانچه شمر نمیشد حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول  
 بیان و الی ماشاء الله یسترقی العیون فی اعلی علوا و منی دونها فی عهد الله اما فیما نزل  
 لمن یرزق فواءه بحروف العظیمین و ان ینکر و نه یتجیر بانکه ربه فانه لیحسبه و لا یدان  
 بیکرکة الذاکرون و لا یضرمهم ذکرها بمنزل الذین آمنوا بالقرآن ذکر الذین او توواکلب  
 من قبل کذلک یفضل الله الایات لعلمک بایات الله تو قومن

### الباب الخامس من الواحد الثانی

فی ان کل اسم خیر قد نزل الله فی البیان کان مراده من نظیره الله باحقیقة الاولیه و  
 کل اسم شر قد نزل الله فی البیان کان مراده من یكون یومنه حرف النفی عنده باحقیقة الاولیه  
 مختص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من نظیره الله است بحقیقت  
 اولیه ثم فی الحقیقة الثانیة اول من یومنه الی ان منی الی آخره الوجود بمنزل آنکه آنجا که  
 ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل میکند تا آنکه میرسد بارض ترابی که منسوب  
 باوست و مقرا و است که اعلی عرف جنت است در کتاب الله همین قسم هر اسم در  
 یضری که در او نازل شده بحقیقت اولیه مراد شجره ایست که مقابل او نفی شود و اگر ذکر ارضی

شده در دون علیین مراد ارض نفس او است و کلمه متزل می کند تا میرسد بارض ترابی که مقر او است  
 که مثنای اشهای ناراست در ارض نار اگر چه فوق او سر بر عزت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در  
 قرآن نازل فرموده خداوند بجهت اولیه مراد رسول الله است هر ذکر دون خس مراد نفس  
 اول است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده و اگر ذکر ارض علیین شده مراد ارض نفس او بود  
 تا منتفی شود بارض ترابی که مقر جد او بوده که کل راجع می شود بقائم آل محمد علیه السلام که آنچه  
 ذکر خیر در تسبیح آن است مراد او است بجهت اولیه چنانچه در بیان منظمه الله  
 تفسیر شده و هر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگر چه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس  
 اول من لم یقبل الیه بوده و همین قسم که در قرآن محقق است در بیان هم خداوند ثابت است  
 و آنچه اسم خیر در علم الله است بجهت اولیه نقطه مثبت است و دون آن من لم یقبل الیهما  
 چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع می شود امر و نقطه بیان تا آنکه از ارض نوآد بارض  
 روح میرسد و از ارض روح بارض نفس و از ارض نفس بارض جسد و از ارض جسد بکلیتی  
 الاقرب فالاقرب الی ان یتقی الی ذلک الارض فوق ارجل الذی ثلاثه شبرینی اربعة اذنا  
 جوهر کل ارض الترابیه حیثیند و ان یتغیر المتعده یتغیر الامر الی ان یتقیر الی مالا یتغیر و کذلک  
 فی ظل العلیین الحرف باحرف و النقطه بالنقطه هذا علی ارض الرضوان و ذلک ادنی ارض  
 النار اعوذ بالله مما لا یحبه الله و لا یسئل الله عن کل ما یحبه الله فضائل کریم و کلمه اسماء خیر  
 قرآنی از رسول الله بدرجاتها تجلی شده بیک یک از او صیای او و مثل ذلک در دون علیین  
 تا آنکه رسید اعلی علو ارض حبت بمقر شهادت سید الشهداء و ادنی ارض نار بمقر سلطنت  
 نفسی مقابل این است کلمه نزد خداوند و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است  
 و امر و ذلک اسماء خیریه بجهت اولیه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زنده شد و



تفاوتیه در حرف بین است الی ان منتهی الی اخر الوجود فلتقتن انکه ان یا ایها ان سس کلکم عبود

### الباب السادس من الواحد الثاني

فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من نظیره انکه من اتبعه نور و من سخره غم و نار  
 مخصوص این باب انکه بیان میزان حق است الی یوم القیمه که یوم من نظیره انکه باشد  
 هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در حجت است و در ظل اثبات و حرف عین  
 عند الله محسور خواهد شد و هر کس منحرف شود اگر چه بقدر سر جوی باشد در نار و در ظل نفس  
 محسور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل  
 فرموده که هر کس بنبر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الی تلک الکلمه  
 من شئوننا و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هر گاه تعدی  
 بر نفس نلور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده و ما خلقت ابن و الانس الالیه  
 و بشه نیت که اطاعت مقبول نیست الا باطاعت حجت خداوند و الا علمای آنها نیک باطل  
 پست دشمنی نموده عند الله ذکر میشد و حال آنکه امر و زکل حکم میکنند که از برای آنها جادتی  
 نموده و ثمره در احوال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امر و زکل قرآن عامل است همیشه  
 که منحرف از ولایت گشته عند الله باطل شده و امر و زکم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید  
 بلکه دیده نمیشود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود شمر نمی بخشد  
 او او را چنانچه شمر بخشد تقوای رهبران الف را و قوف بر میزانیت او در نزد نلور  
 رسول الله و اگر بمیزان قرآن عامل میبودند در باره شمره حقیقت این نوع حکم با نمیشد  
 تک و السموات ان تیفطن و تنشق الارض و تنخر الجبال و اذ و قلوب آنها از این جبال  
 سخت تر است که متاثر نمیشوند هیچ صفتی نزد خداوند اعلامی از نبودن در رضای او نیست

و حمد را در آنکه امروز این فضل منحصر بابل بیان است و من بعد هر کس از بعد و آن تجاوز نکند  
 باین فضل باقی است الی یوم من نظیره آنکه و اگر نغوذ با آنکه منحرف شود ظلم نموده الابر  
 نفس خود و آنکه غنی عن العالمین و در آدل ظهور او کل بیان اطاعت اوست نه غیر او  
 چنانچه کل دین یوم الف صین ظهور رسول آنکه ص اتباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا  
 که آنوقت حکم دون حق بر وقوف در آن میشود من میسدی خلفه من سحج فیلها و آنکه  
 غنی عن العالمین      الباب السابع من الواحد الثانی

فی بیان یوم القیمة

ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده میشود که احد  
 از شجره یوم قیامت را نمیده باشد بلکه همه مویها امری را توهم نموده که عند الله حقیقت  
 ندارد و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت  
 ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی صین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت  
 عیسی ۴ تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور آن در آن زمان ظاهر بود بطور آن حقیقت  
 که جزا داد هر کس مؤمن موسی بود بقول خود و هر کس مؤمن نبوده جزا داد بقول خود زیرا که ما  
 شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله ص تا یوم  
 عروج آن قیامت عیسی ۴ بود که شجره حقیقت ظاهر شده در میل محمدیه و جزا داد هر کس  
 آنکه مؤمن بعیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود و از صین ظهور شجره بیان  
 الی ما یغرب قیامت رسول الله ص است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن  
 بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جاوی الاولی سه هزار و دو سست و شصت که  
 همه هزار و دو سست و هشتاد و شصت بود اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت

قرآن است زیرا که نبی تا بتمام کمال نرسد قیامت او نماند و کمال دین اسلام الی اول ظهور نبی شد و از اول ظهور تا صبح غروب افکار شیوه اسلام آنچه است ظاهر شود و قیامت بیان در ظهور من نظیسه آمده است زیرا که امروز بیان در مقام ظاهر است و در اول ظهور من نظیسه آمده آخر کمال بیان است ظاهر شود که ثمرات اشجار که غرس کرده بچند چنانچه ظهور قائم آل محمد  $\text{ع}$  بعینه همان ظهور رسول الله است ظاهر نشود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنی که در آفته مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان باد و تصدیق باو و حال که ثمره بر کس بخشیده در بجهت اسلام ظاهر شده و کل نسبت باد اظهار اسلام میکنند و او را بغیر حق در جبل ماکو ساکن میکنند و حال آنکه در قرآن خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کل عرض بر خدا میشوند که عرض بر شجره حقیقت باشد و کل بقاء الله فایز میگردند که تا او باشد زیرا که عرض بذات اقدس ممکن نیست و تالی او متصور نه و آنچه در عرض و لقاء ممکن است راجع بشجره اولی است خداوند طین را بیت خود قرار داده که کسی که بیوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود از آثار بعض او و ارتقای او بقای او مستبعد گشته و تسع عشر عترانی از بیوم قیامت بهتر است از آنچه پیشین باطن الیامتین میکند زیرا که ثمره این کسب در بیوم قیامت ظاهر میشود چنانچه ثمره هزار دوست و هشتاد سال اسلام از اول این ظهور تا آخر این ظهور که اول غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من نظیسه آمده راجع میشود ثمره آن بقیامت اخیری که ظهور او است ای اهل بیان خشم بر خود نموده و طول یل خود را در بیوم قیامت باطل نموده چنانچه محققین قرآن کرده که هزار دوست و هشتاد سال افکار باسلام کنند و در بیوم اخذ ثمره که بیوم قیامت است حکم بر غیر اسلام

برایشان شود که ایشان بعین حکم باطل میشوند الی قیمة الاخری چه بانفسی که از اول عمر  
 ریاضت کشیده و مجاهده مانوده از برای رضای خدا و اگر قائم آل محمد را در خواب  
 میدید بخواب افتخار می نمود و حال که ظاهر شده بطور آنکه که انظر از بهر ظهوری است  
 بآیات و معانی که دین اسلام بان ثابت است عرض بر خدا کنی شود در جای خود ثمره  
 ایمان خود را که ظاهر نمیکند در جای خود از برای آنچه که خلق شده قائم نمی شود در جای  
 خود شوی میدهد بر کسی که شب و روز با توجه بخداوند میکند و ایام نصد میگوید و اگر باین  
 هم راضی شود باز در جای خود باین قسم راضی نمی شود بلکه بر او ایامی حق میخواند عزین دارد  
 آورد امی اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه که  
 مؤمن بیان بستید در صحن ظهور آیات او کشید الله ربنا ولا نشکرک به احد وان هذا ما وعدنا  
 الله من ظلمة لن ندرهم شیئا و با آنچه بر او مهتد اطاعت او کرده ثمره بیان را ظاهر  
 کرده اید و الا لاین ذکر نیستید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبت  
 را محزون نکرده که ظاهر میشود مثل آنکه من ظاهر شدم دعوی فرماید خلق بیان را و حال آنکه  
 در قلوب شما ظهور نکرده و در ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق بآیات  
 او که او است اجابت من بظلمه آنکه و تصدیق کلمات او و هیچ شیئی از محبوب خود  
 محبت گزیند که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم البعث خواهد بود و همان اهل جنت در  
 جنت شتم و اهل نار در نار معذب خواهند بود و حال که یوم قیامت است محل فصل القضاء  
 در این جبل است و کل کلمان رضای او میکند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه بر نفس خود  
 راضی نمی شوند و اگر عیب کنید با خداوند خود که راضی شوید بر هیچ نفسی الا آنچه از برای  
 نفس خود راضی می شوید لعل در قیامت اخری اگر لبتاء آنکه فایز نمیکردید آیه الله و احم مفرغ

نموده باشی از نفع کل زمین بیان میکند هرگاه شما از ضرر باد بگذرید اگر چه میدانم  
 نخواهد کرد چنانچه من در این قیامت از نفع زمین بقران گذشته ام و لیکن شما از ضرر دریا  
 خود گذشتید هیچ ناری اشد نیست از برای شما عند الله که شب در روز توجه کنید من بوی  
 خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی غشیدید و حکم الله منی و حکم با حق از هر خسیه ای که کین

الباب الثامن من الواحد الثاني

فی بیان حقیقه الموت بانه حق

مخص این باب آنکه از برای موت اطلاقات مالا نهایته بمالا نهایته عند الله است که غیر از  
 کسی محصی نیست و یکی از آن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک نمایند که  
 آن حین قبض روح نفس انسانی است و بر اطلاق که عند الله موت اطلاق شود حق است آنچه  
 کل مکلف هستند بر اقرار باینکه آن حق است زاین موت معروف نزد خلق است بلکه  
 آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از مادیون آن و آن ثابت بخود الابدی رتبه  
 یا بکلمه لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا لا اله الا الله یا لا اله الا انت یا لا اله الا الذي  
 کل به موشون و حقیقت موت آن است که در حین ظهور شجره توحید که این مراتب  
 مراتب او است کل میت شوند باینکه نفی نفی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این مرتبتی  
 را بجز سموات و ارض و ما بینا اگر مداد شوند نموانند اخصا نمود و جوهر مطلب آنکه هر که مشیت  
 او نباشد الا مشیت من نطیسره الله و اراده او الا اراده او و قدر او الا قدر او و قضاء او الا  
 قضاء او و اذن او الا اذن او و اجل او الا اجل او و کتاب او الا کتاب او و انوقت  
 ادراک موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیت الله است و اراده او ذات اراده الله و  
 قدر او ذات قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات

اهل الله و کتاب ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر کس میت شد اقرار کرد باینکه  
 موت حق است و الا از آنچه در قرآن و دعا خوانده شمری باو تجسید چه بسا اشخاصی کمی گمشد  
 موت حق است و میت ایشان غیر میت اوست و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد  
 خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه بر تبه کتاب مثنی شود تا آنکه کتاب او که عین کتاب الله بود  
 بر اشخاصی که خود را اعلم آن زمان میدانستند نازل شد و قلم جاسکند از آنچه کردند ذکر شود  
 و حال آنکه شب در روزی گمشد که ان الموت حق و کتاب قبل او عمل میکردند و اظهار دین  
 اسلام نموده و علم خود را فخر میدادند و نسبت نقطه که خود را نسبت میدادند آنچه خداوند از برای  
 او در قسب آن مقدر فرموده بود میگرفتند و حال آنکه نفسهای آنها بر آنها حلال بود زیرا که از  
 روی ایمان بجدانیکشیدند اینست شمره علم باطل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده از اقرار  
 خود تخلف نمایی در زنده باینکه اقرار کند که ادحق است و از شئون محقق حق محجب شود و این  
 موتی است که در یوم قیامت نفع میبخشد کل را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس حقیقت  
 و انما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان  
 یزادون ما یکلف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم بالیقضی ضمیم الا الله و ان ما هم به یؤمنون  
 لابد ان یعلون و هر گاه کسی در بزموت میر نماید عجائب ما لانهایه بما لانهایه ملاحظ می نماید  
 مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود میدید کل ششونی که بمن لم یومن محمد ۳۰ راجع  
 میشود از عالم تجرد گذشته تا عالم متحده نفی محض و ناسرحت است و کل ششونی که بمن یومن  
 محمد راجع میشود از عالم تجرد الی متی التحد و انشئون شجره اثبات و حقیقت نبوت بوده  
 و اول میت بوده و ثانی میت بوده و اول چون که میت نشده فانی شده در نفی و ثانی چونکه  
 میت شده باقی مانده در اثبات چه امر در ظاهر است شمره میت شدن مؤمنین که

چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مومن او بکلام اکثر آنهاست کل مومنین  
 امروزه و غمزه میت نشدن دادن مومنین باینکه ذکر می از ایشان نیست و اگر تکثیری از ایشان  
 شده خود ایشان راضی میشوند باین نسبت بلکه برتری مجربند از نسبت خود با ایشان زیرا که  
 امروزه اگر بر شجره اول دون حق بگویند آنچه در اذن گفته میشد بنفسه برتری مجربند و طلب  
 نعمت از خداوند میکنند از برای او و حال آنکه در سنه هزار و دوست و هشتاد و هفتم که شجره  
 حقیقت ترقی نموده آن هم تزل نموده و اشد تر شده ولی چون نظایر مختلف شده تمیز  
 نمی دهد الا حجتی که من عند الله ظاهر است که او می شناسد کل شیئی را و آنگونه خود را ذکر بخوابد  
 ذره ناز را از ذره جنت تمیز دهد می تواند و اگر بر نفسی خلطور کند دون آنچه که لایق است  
 بر نقطه بیان همین خلطور حکم بکت بر او نمی شود و امر اینقدر اذوق است بل اذوق از این  
 ولایت ذکر الا اولو البصائر از جوهر علو توحید اطلاق موت صحیح است الی شئی مقام التجدد  
 بحیث لو یکجا احدی مقام الالف الباء فاذا ايرفته و صلحه فاذا ذلک من شئون تک الموت  
 حیث قد ظهر عند هذا وان یحمله علی شأنه لم یزل الباء یدعو الله ربه ان یتبختنی یتخینی  
 فاذا اراد الله ان یحبیب دعائه فاذا الیم احمد امن اولیا ان یتبخت عن روح البانیة و یوتیه  
 روح الالینیة فاذا یمکن ان یقرء لان قبل ذلک یقبل معنی الکلمة لان بعد الله عظیم  
 لایه الالف وان یکتب الباء لم یظفر ما یراد به وان یقبل ذلک فی کل کلمی و جبرئیل  
 حیث یدرکه اهل النظر حتی لو تجده فوق ذلک القراطاس علی ما یحیی ذکر دون البیض  
 ان تمحونه فاذا موت فی حیات ذلک اللوح وان بذانی مقامه بمنزل ما یرفع عن نفس  
 الانسانیة ما یضر عن ایمانها وان یمکن عند من لم یؤمن بانکه لوح فمن قیل انی میت  
 لابد ان میت عنه ولا یظفر الیه لانه من شئون النار و فیها وان یری لوحا عند من یؤمن بالله

لایزالان بخیطه مثل ما بخیطه نفسه اذ انه من شئون النور وان الامر حين ما هو اظهر فوق كل نفلور  
 ابطن فوق كل بطون ومن يعرف الموت لم يزل ميتا عند الله بان لا يشاء الا ما شاء الله  
 وذلك موده عند نقطة البيان اذ ما شاء الله لا يظن الا بشئها هذا حق الموت لمن اراد ان  
 يميت في الله وما خلق الله في الابداع شيئا اعز من الموت عنده كل متيمون ان يكون مستنهم  
 مشية من نظيره الله ولكن اذ نظر لا يوفون بحجيم وقولهم مثل كل من قد دان بالقرآن قد  
 جعلوا انفسهم على شان لورج محمد ص الى الحجة الاولى ان لا يقولون في قوله لم يموت وقد رجح  
 باعلى ما قد ظهر في اول ظهوره لان ذلك نشأة الآخرة عند نشأة الاولى وان الذين يقولون  
 ان محمدا رسول الله كل قد اجتجوا ولم يسد قوه بل لا يرضوا به مثل ما يرضون لانفسهم من نسبة  
 الاسلام وان يرضوا به ما كتبوا في حقه ما كتبوا لان هذا ما لم يرض المسلم للمسلم هذا شان  
 اخلق عند الله وان بما حيث نبوة من قبل حينذ حيث ولكن كل محتجون لا يحصى عدد  
 من نسب نفسه الى دينه وما آمن به في رجعه الا من شاء الله حتى ظهرا قد ظهر وما للذين لا يعرفوه  
 ما اراد عن احتجاجهم عن جعل الاسلام لهم دنيا وجعل القرآن لهم كتابا وليس له عز في اخيه  
 الا وقد فاز ببقاء ربه وبلغ رسالته وانقطع اليه بما يقدر عليه هذا غزل بيضقرون واگر  
 نفسی گوید که ما نشا ختم اودا در اول ظهور جواب گفته میشود که در نزد کل مصحف است  
 که اداست اول من اجاب فی الذر حين ما قال الله له است برنگت قال بلی  
 سبحانک ان لا اله الا انت انک انت رب العالمین واگر گویند ظهور الله را ندانستیم  
 قرآن که کتاب الله بود وکل میگویند امر دز که کتاب الله هست در نزد کل بوده و هم بقدر  
 که شنیدند یادیدند که آیه الله از نفسی ظاهر شده شبهه ویری از برای ارباب افنده نمی ماند  
 که ان نفس نفس الله ظاهر بوده و آیات قبل از او بوده چنانچه آیات بعد از او است



دن اجاب اول اول خلق است چنانچه قبل می کشند که من اجاب اول محمد بوده و اول  
 خلق بوده چنانچه کل امروز معتقدند اگر سیکونید اجابت در در اول بوده این است که اول  
 زیرا که فوق عرش سماء عین ارض مشرق ظهور الله است و خداوند لم یزل ولا یزال قریب و بعد او  
 بکل اشیاء بر حد سوا بوده هیچ شیئی بالنسبه با اقرب ازین نیست یا بعد چه عرش در فوق  
 سموات باشد بزعم متوهمین یا مفر شجره که عن الله ناطق است دعای آنکه این اعتقاد محض دم  
 و خیال است بلکه در عرف مکان ملاء حقیقت قصد همان محل ظهور است چنانچه کل در  
 زیارت سید الشهداء میگویند با آنچه در حدیث مسطور است من زار الحسین عارفاً بحقیقت کمن  
 زار الله فوق عرشه و نزد اولوالاافئده ظاهر است که همان مفر عرش الله بوده و اوست  
 عرش محمد رسول الله گویا دیده نمی شود که کسی از عالم حدیثی کرده باشد آنچه شنیده می شود  
 از کل عوالم در این عالم متذات میگردد و چنانچه در این عالم که امیر المؤمنین علیه السلام اول من  
 آمن محمد شد دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده و کل عوالم در ظل عین عالم متحقق می شود  
 و در همین عالم ظاهر است نزد اولوالاافئده نیاطوبی لمن یری کل شیئی بحقیقت و خیال نکند  
 امری موسمی را که عند الله و عند اولی الاافئده حقیقت ندارد ذات الاهی لم یزل ولا یزال  
 ظهور آن عین بطون اوست و بطون او عین ظهور اوست و آنچه از ظهور الله ذکر میشود  
 مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الا بر او و اون شجره است که مرسل کل رسل و  
 منزل کل کتب بوده و هست و اولم یزل ولا یزال عرش ظهور و بطون او در میان همین خلق  
 بوده که در هر زمان با آنچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه همین نزول قرآن بطور محمد آم  
 انظار قدرت خود فرموده و همین نزول بیان نقطه بیان انظار قدرت خود فرموده و در  
 ظهور من نظیمه الله با او اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء و یشاء لما یشاء و اول

که مع کثیسی بوده و پنج شیشی با او نبوده و او است که در شیی نیست و در فوق شیی نیست  
 و با شیی نیست و آنچه ذکر میشود از استواء او بر عرض استواء ظهور او است بر قدرت نه این  
 عرض جسد که سرریا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل  
 و لایزال بوده است و کسی او را نشناخت و نمی شناسد زیرا که ما دون او مخلوق شده اند  
 نامراد و مخلوق میشوند با مراد و او است متعالی از هر ذکر و شانی و مقدس از هر نسبت و شالی  
 لایدر که من شیی دانند بویدر که کثیسی حتی آنچه گفته میشود لایدر که من شیی برآت ظهور او راجع  
 میشود که من نظمیسه الهه باشد و او است اجل و اعلی از اینکه ذی اشاره بتواند اشاره کند بوی  
 او و من نظمیسه الهه اول خلق او است و ذکر ضمیر او راجع بفرود او میگردد و او فرود او  
 هر دو خلق او هستند لم یزل الهه کان ربا و لا مر بوب لم یزل الهه کان الهما و لا مالوه لم یزل  
 الهه کان قادر و لا مقدر لم یزل الهه کان عالما و لا معلوم لم یزل الهه کان واحدا و لا  
 محدود و آنچه ذکر میشود لم یزل الهه کان واحدا و لا معبود در وقتی است که در ظهور  
 من نظمیسه الهه عدد واحد با و ایمان آورده باشد که افنده ایشان دلالت میکند بر وحدت  
 او و معبودی غیر آنها نیست و بمثل این کل اسماء و صفات و نظیر سجده و کلن که لم یزل الهه  
 کان واحدا اگر در این ظهور موقن هستی در ظهور اول الان مقترمی و از برای رسول خدا شایسته  
 میکنی کل اسماء و صفات را اگر بنحواهی بگوئی آن سلطان می بینی که در است او هست که خود  
 را یکی از عبید او میدانند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از اینکه مقترن شود بذكر  
 این سلطان و اگر بنحواهی بگوئی آن مقدر مشاهده میکنی اولوالاقدار در ظل طاعت او که بذكر  
 دلانیکه با آنرا هست او استیم مشفق هستیم و حال آنکه اتمه از ذات او متعالی است از اینکه مقترن  
 شود با این اقتدار و اگر بنحواهی بگوئی آن عالم می بینی اولوالعلم که نسبت بسوی او افتخار میکنند

و حال آنکه متعالی است علم ذات او از اقتران با علم این علماء و اگر نخواهی بگویی آن عالم  
 می بینی اولوا حکم بسیار که در ظل حکم او مشعر هستند بجلوت و حال آنکه متعالی است حکومت کبریت  
 او از اقتران بظلمت این حکام از قبل او و مثل این کل اسماء و صفات را بعین خود مشاهده کن  
 که بعد در جنبی که عالم است نیست عالم الا او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الا او  
 زیرا که در هر ظهوری آنچه مستدی بان ظهور میشود شئون او است چنانچه اگر نگر کنی از ظهور  
 اول که آدم اول باشد الی مالا نهایی ذاتی نمی بینی الا بالعد و غیرتانی عارف شوی بمنظر  
 اولویت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که خیر این در امکان ممکن نیست  
 این است معنی قول سید الشهداء علیه السلام الی علیت باخلاف الآله و تنزلات الاطوار  
 این مراد کنی ان متعرف الی فی کل شیئی حتی لا اجعلک فی شیئی زیرا که این است ثمره وجود  
 کل شیئی که کل شیئی را قائم بحیثیت او که بداند و در هیچ شیئی ملاحظه نکند الا ظهور آن را بقدر حیثیت  
 آن شیئی که متعلق ظهور شده و آنست ظهور کل اشیاء سواء است زیرا که یک نوع ظهور  
 آیات الهی است و از همان مبدئی که آیات الهی صادر میشود در نبوت نبی درودن آن  
 هم با آنچه لایق است نازل میشود و نسبت این ظهور با این دو شیئی مساوی است الا آنکه این  
 از اعلی علو اثبات است و آن از ادنی دنوفعی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کل شیئی نمود  
 در ظهور کبریت نبی هم خواهی نمود زیرا که این است که در هر شیئی ذات الهی را مشاهده کنی  
 زیرا که این متحقق است و او عز ذکره متعالی است از اینکه در شیئی باشد یا با شیئی باشد قبل  
 شیئی یا بعد شیئی یا قوتش باشد یا دون کیشی باشد و آنچه حیثیت با متحقق است حیثیت  
 او است و او بطنها قائم است و لم یزل و یزال کل اسماء در ظل او بوده و او در ظل  
 مستقر است و مقام مثبت مقام نعلقه بیان است که در هیچ شیئی ظاهر نیست الا آنکه

از مشون ظهور او نه اینکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شیئی ذات شئی دیده میشود که ذات  
 رسول الله باشد بل در هر شیئی دیده میشود که شئی است او با تحقق است مثلاً اگر هزار مثال ذر یک  
 نفس در سبیل است که صرف کند در این دیده نمیشود الا آن امر که رسول الله فرموده از قبل است  
 و همین قسم اگر گوی کفونیت ذر یک چگونه بمرسد لا بد راجع میشود با مرید آن امر راجع میشود بجز  
 اگر چه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق شئی شود بر او الا الله  
 متحقق الشئیة است بیست و او است قائم بنفس خود با الله عزوجل و او است کاف مستدیر که  
 لم یزل ولا یزال حول نفس خود طائف است و او است که دلالت بخود میکند الا علی الله عزوجل  
 الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات والارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و از برای  
 هر اسمی مسمائی است مثلاً اگر گفته میشود خداوند عزوجل لا بد و منظر هست که در نزد شئی او را ذکر  
 و لم یزل ولا یزال مستقر باشد که دلالت بخند ابراء قطوبی لمن لایری من شیئی الا ویری فی ظهور  
 و لایکن شیئی الا با الله و لایری من شیئی الا بایه و لایعتقد فی الله ما یعتقد بخلقه لان الله سبحانه لم  
 یکن فی شیئی و لا من شیئی و لا علی شیئی و لا الی شیئی و لایذکر شیئی و کلشی در نه خلق له لن یعرف بجهنم  
 احد و نه و لایروده بذاته احد سواه و کلاً قد عرفت المیشه ما عرفت الا انها و کلاً قد عرفت  
 الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المیشه فیها و ان الله عزوجل بذاته لن یعرف و لایدرک و  
 لن یسج و لن یتدس و لا سبیل لاحد الیه الا بالجزع من عرفانه و الاستقرار فی ظل وحدانیه و استقلاله  
 لم یزل کلشی له بکیونیه و ذاتیه و جوهریه و مجردیه و اولیه و آخریه و ظاهریه و باطنیه و  
 کادریه و سادجیه و انه هو فی اعلی علوم سلطان قیومیه و اهی متوکل قدوسیه متعال عن  
 کل ذکر و ثناء و مقدس عن کل لغت و عطاء لم یزل الله کان الهما واحداً احداً صمداً فرداً حیاً  
 قوماً و انما ابدأ مستمداً لم یخذ لنفسه حاجه و لا اولداً و ان مادونه خلق له قد خلقه بامر و الله

لم یزل ولا يزال غمی عن نفسه بنفسه وکیف لا یكون غمی عن دونه و مستنیان ذاته یذانه وکیف  
لا یكون مستنیان غیره سبحانه و تعالی بما ینبئ لحدود مستنه و صمد کرده اندگان علیاً

## الباب التاسع من الواحد الثاني

فی بیان حقیقه القبر

مخلص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حد آنکه خود مقدر و کل منتی میگردد درین  
ظهور من نظمیده الهه بنفسی که بعثت او بعثت کل میشود و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و  
خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان صحنی که منظر الوهیت بعثت رسول الله  
را از نفس او فرمود بعثت آنچه در نخل او محشور میشود نزد بعثت او میشود چنانچه در فوق ارض  
آنچه حکم کرده میشود امر در بر دین اسلام میشود و همچنین حکم بعثت بر رسول الله صمد  
او بطریق اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که متدی بیان میشوند راجع میشود بنفس اولیه که در یوم  
قیامت در ذر اول اجابت امر الله میکند و اقرار بوجه ایتت او و کل ارواح دون حقه راجع  
میشود بشجره نفی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح دون حقه قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد  
کل در نخل او مبعوث شدند و ارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل در نخل او مرتفع نه این است  
که روح ذار روحی بروج دیگر متصل گردد بلکه کل در آنکه مقامات خود هستند مثلاً حرفت حقی  
در آنکه افده خود هستند بعثت اول آنها مبعوث میشوند نه آنست که ارواح انا از آنکه خود  
تجاوز نماید در همین آنچه از مؤمنین در نخل این حرف هستند و قبر که کل در ادسوال کرده میشوند  
در جوهر امکانیه در ذکر اول سوال کرده میشود تا آنکه بشوئات مالانهایه مفضل میگردد و  
همین قسم در نخل آنچه دون خیر علم الله با و احاطه فرموده از شجره نفی سوال میشود این است  
منحی ان حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین ۴ بر سر طاپن یدی الله اقرار منیر نماید

که آنچه خیر بوده از من است و ثانی حرف نفی اقرار میکند که آنچه شر بوده از من است <sup>شئون</sup>  
 خیریه الی مالانباتیه در ملک متکثر و کذلت در شئون افکیه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی  
 وارد آورد بواسطه حزنی است که حرف ثانی نفی در اول ظهور دارد کرده و کل شئون متکثره منفیه  
 راجع باد میشود و کل شئون مثبت خیریه راجع باقول من آمن میشود و اراجح الی الله میشود چنانچه اگر  
 خداوند او را مبعوث نفرماید بنفقه مبعوث نمیکرد و از نفس خود و شجره نفی هم در حد خود راجح الی الله  
 میشود زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره اول نه خود میداند و دیگری  
 این است قبر کلیه بشئون کل نفس متکثر است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان یا  
 آیات او در بیان و ادا جابت نماید قبر او مملو از نور میگردد و تا آنکه رحمت بر او نازل میشوند  
 و هرگاه اجابت نکند قبر او مملو از نار میگردد و مظاہر نفقت بر او نازل میشوند در نفس جزئی  
 زیرا که این ثانی است از شئون آن نفس کلیه ناریه چنانچه موجب حق ثانی است از شئون  
 نفس کلیه نوریه و از برای او بشیر و بشر ذکر میشود و از برای او دون ذلک این است که شرف  
 میدهد از برای بر نفسی از اقرار باینکه قبر حق است زیرا که اگر از شئون نفس علیین است  
 راجع باد و بعد در نشاء اخری از او منتقل میگردد نه اینکه نفس او نفس او میشود چنانچه هر کس  
 مؤمن بکتاب الف بود راجع شد بایمان بکتاب قاف و از آنجا منتشر شد در خلق او در دینه  
 اسلام مری شد و کم کم تا آنکه منتهی شد یوم او یوم نزول بیان راجع شد با و از او منتشر شد در  
 خلق اخر الی ماشاء الله در این رحمت نشو و نما مینماید تا یوم من نظمیسره الله آنوقت  
 راجع بکتاب او میشود و بعد از او منتشر میگردد در خلق اخر الی ماشاء الله حیث لاحد لفضل الله  
 وجوده و همچنین در ظل اگر نفسی از حرف القیه مؤمن نبوده راجع شده با اول من لم یؤمن برب  
 الله و از او منتقل گشته در دون علیین فرقان در تحت الشری بوده تا آنکه راجع شده با اول

مردف نفی از بیان و بعد از او متصل شده و سیر می کند در قنای خود تا آنکه راجع میشود با دل  
 من لم یؤمن بمن یظلمه الله و بعد من فصل میگردد و در کل این عوالم لبس او نماند اگر چه حیر باشد  
 و مقرا نماند میشود اگر چه اعلی ائمه فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و بر عکس لبس دون آن  
 از آنچه در جنت خلق شده میشود و مقدا و اعلی عرف رضوان میگردد و اکل او اعلی ثمرات جنت میشود  
 اگر چه پوشیده الا بقل و منشته الا بر تراب و تناول نکرده الا برگ کاه و هیچ نفس مؤمنی نیست که  
 روح او قبض شود الا آنکه قبر او روضه میشود از ریاض جنت خلده و آنچه در دست دارد در او خداوند  
 خلق فرموده و نزد او میا است و همچنین هیچ نفسی نیست که مؤمن بمان نباشد الا او که ظلم طاقت  
 و خشتن ندارد آنچه بر او میرسد از نعمت الهی عزوجل و هر گاه بخوابد نفسی که در این عالم مشاهده  
 کند با آنچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده شئون مکتبه از این شجره هم هر نفسی بمانی علیها  
 با آنچه خداوند عطا فرموده منکرند و همچنین اگر بخوابد نعمت خداوند را مشاهده کند نظر کند با آنچه  
 در حق شجره نفی نازل فرموده که شئون مکتبه از او مثل او معذب خواهند بود چنانچه شئون مکتبه  
 از علیین مثل او نعم خواهند بود اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتقاد بر حق  
 واقع نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حق است نمیده باشد هر کس بیان الله دارد ذکر حق نمیده  
 تصدیق این کلمه هم ان القبر حق میکند و روح هیچ شیئی از حد خود تجاوز نمیکند مثلاً روحی که تعلق بخلق  
 میگیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق بجن بگیرد لم یزل جن است و روحی که مد علی الله بوده  
 لم یزل مد است و از برای او ائمه و حد و نیست و هیچ نفسی نیست که در وقت موت او شود  
 انا الله خداوند عالم عز سلطان امر مفیر مایه ملائکه بسجین و مقصدین و موحیدین و کبرین را که او را شرح  
 ساخته تا آنکه محل اعلای از جنت و افق امخ از رضوان جاد دهند و بعد ذکر شیئی نخواهد دید خرن بعد  
 از موت اگر مؤمن بوده با آنچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهور او که اول ظهور این است

تنخواه بود بمثل نفوس که از اول ظهور این امر بدون ایمان بیان قبض روح شده که راسخ در حقیقت  
 برایشان میوزد و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور منظمی سره آنگه بقدر اینکه گوید بی با آنگه  
 اشاره کند بر اینکه او حق است و فاصله شود ثمری بخشد از برای او بیان هیچ نفسی نیست که  
 بدون ایمان بیان قبض روح شود الا آنکه بعد از موت نمی چشد بقدر ذکر شیئی از چیز حسن و قلم  
 مخالف میزود که ذکر کند از آنچه از برای او میباشده طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن  
 منظمی سره آنگه و کلمات او باشد که او است مؤمن بیان آنچه در بیان است و از برای  
 فیض خداوند از برای مؤمنین حدی دشمنانی نیست لم یزل اهل جنت در جنت هستند الا من شایسته  
 بمثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودند و الا من شاء آنگه در حین ظهور بیان ظاهر زیر آله مشیت  
 نقطه بیان مشیت آنگه ظاهر میگردد و اهل نار در نار خالد الا من شاء آنگه و این مشیت در ظهور  
 منظمی سره آنگه نزد او الواعلم ثابت میگردد مثلاً حرف انجیلیه قبل از بعثت رسول آنگه ۳  
 در جنت بوده اگر با آنچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و حین بعثت حکم نارسد بر آنجا  
 و اگر در این بین نفسی از ایشان ممتدی شود من شاء آنگه در حق او صدق میکند که از نار بجا  
 یافته داخل در جنت شده و مؤمنین بقرآن و آنچه نازل در او است در جنت بوده الا  
 من شاء آنگه آن دشمنی است که یکی از نفوس آن مؤمن بیان نشود که داخل در نار میشود و از  
 جنت خارج میشود و لم یزل منظر کلیه مشیت در هر قیامتی ظاهر و متغیر و در طلوع لیل که بگذرد  
 بر رخ ذکر میشود مشیت آنگه باطنه یدخل من شیاء فی جنته و یخرج من شیاء عن جنته کسی را علم  
 نیست باو الا آنکه کسی که از حد و در بیان تجس و زنگذ که آنوقت لایق است که مشیت او  
 مستثنی از مشیت قبل او باشد و الا او در هر روز در شانی است چه با همان منظر  
 مشیت کلیه در بر رخ بشدء از قبل خود بابی از معرفت را موضح نماید که تواننده متصل شد



چنانچه از ازل ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی بشت همین حال بود و قبل از این طور از زمین عروج نمی  
 این امر قطبن بود چنانچه از زمین قبض روح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اول نزول بیان شد ثبوت در میان  
 خلق بود و کسی غیباخت او را زیرا که اولم نزل و دلایزال در مقام نقطه اولیه باقی بوده است  
 و در حرف می در اکنه خود و سایر حرف از عین و دو نهاد در اکنه خود کل ستم از او هستند و او  
 می شناسد کل را و لکن کسی او را نمی شناسد ولی هر کس منقطع شود سوی او لابد می دهد او را  
 من حیث لا یعرفه اذ انه هو القادر السبحان و المقدر العظام

### الباب العاشر من الواحد الثانی

#### فی بیان سؤال الملائکة فی القبر

مخلص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین بمن نطقی سره الله از مردم سؤال میکنند که آیا دین شما  
 بچه چیز ثابت است جواب میگویند بحجت بیان و اگر آن روز مؤمن هستند بایات الله  
 جواب ملائکه را بجهتی که خداوند قبل نازل فرموده و تسلیم ایشان نموده میدهند و الا حجت الله بر  
 ایشان بالغ میشود و چون ایمان نیامده که نعمت در حق ایشان ثابت میگردد بعد ملائکه رجوع  
 نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بود خداوند عالم اگر جواب داد از ایمان باو  
 آیات رحمت در حق او نازل میفرماید و الا کلمات نعمت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن  
 روز در حق او جاری میشود مثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هر کس الی یوم القیمة  
 ثابت میماند مظاهر نفسی دنار و مظاهر نور در اثبات و اول در دون حرف عین مستجاب  
 دثانی در رحمت خداوند که در حرف عین نازل فرموده چنانچه داین است فضلی که از بر کس  
 او ش نیست الی یوم القیمة و آنچه در این قبر حکم او شود در قبر حیدمی راجع باو میگردد اگر  
 مؤمن است روضه است از ریاض جنت و اگر دون مؤمن است مقصود است از تقاعد

چنانچه در عین حیات هم در نزد اولوالعزم حکومات است اگر مومنی بر ارض تراب نشیند آن قطعه از  
 صلح رضوان میگردد در یوم قیامت باذن الله عزوجل والا از ارض ناسیگردد با مخرج او و از غزوه  
 و مراد از رجوع ملائکه الی الله عرض بر او رجوع آلاء بر من تطهیر الله است موسی او و  
 مسیحا از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود سبحان الله عن کل  
 ما ذکر به اسم شیئی من قبل و من بعد له الخلق و الا امر فی ملکوت الارض و السموات و ما بینهما لا اله الا هو

### المکبر المتعال

## الباب الحادی و العشر من الواحد الثالث

### فی بیان ان البعث عن

مختص این باب آنکه کل را خداوند خلق فرموده بآنچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح  
 علیین که متعلق بحروف آنهاست و در آن آنها که متعلق بحروف آنهاست و هر شیئی که  
 اطلاق بشیئت بر او شود در یوم قیامت بموت میگردد و بعثت هر شیئی بذکر من تطهیر الله  
 است در آن روز زیرا که خلق ان شیئی هم در اول بندگرا بوده اگر چه در ظهور قبل او بوده مثلاً  
 این فغان و غلبگی طور که الآن بن دیدی الله گذارده در یوم قیامت بموت میشود بجزوئیت  
 و ذاتیت و نفسانیت و ابدیت و در وقتی که شجره حقیقت تنطق فرماید که این فغان و غلبگی بعین  
 اوست در هر فغان و غلبگی که حکم شود او نمیشود چنانچه قبل وجود او بقول تعظیم بیان بوده  
 مثل در عهد جاویده شد تا در کل عوالم کل درک نمایند مثلاً در این کور حروف حی در او داده  
 بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخوابد این حروف را بموت نیز ماید بقول خود زیرا که  
 غیر قول او خلق شیئی نمیکند بجزوئیت و چونکه قول او قول الله است در عین قول کینونیت شیئی  
 مستکون میشود اگر در علیین است بذکر حق و اگر در دون علیین است بدون او زیرا که آنچه در

قرآن رحل خدا قرار داده کل آیات الله قائم است و همین قسم امروز که روز بعثت قرآن است  
کل با امر الله مبعوث و قائم میشود و کل ما علی الارض من یدی الله هست و بعثت کل رجوع هر کس  
میشود چنانچه غلغله کل نفس واحد میشود بعثت کل هم بر نفس واحد میشود در حقیقت که نفس  
واحد بعث میشود بعثت کل نفسی فردا فردا در آنکه خود میشود اگر چه بینه که الله باشد که خداوند عالم  
فرماید بعثت شیئی یا کسی غیر از او نداند و بعد شهادة الله کل شهادت و بعد مثل آنکه این بعینه  
بساطی است که شیئت او کیه بر روی آن نشسته و حال آنکه اولی از برای او نبوده و ذکر هر ظهور  
نفس در حق او میشود تا آنکه بعینه این بساطی است که بر روی آن نشسته بود رسول خدا ص  
این است سرانجام در احادیث مذکور است که آنچه در نزد زمین بوده در نزد قائم آل محمد هست  
در آنکه حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از او است و آنچه حکم فرماید در حق بر شیئی همان  
شیئی بوده اگر چه در اسم محمد بن عبد الله ص بر آن وصف و بر آن نوع ظهور نبوده و  
امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر نقطه حقیقت نشود ادراک بعثت  
کل نفسی را نفس واحد نتواند کرد اگر چه هر ذر وجودی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است  
از اعتقاد بعثت اخذ کند تا یوم ظهور من ظمیر الله که هر کس بسوی او راجع شد بعثت  
او در عیسی و در ظل شجره اثبات میگردد و الا بعثت آن در دون عیسی و داخل شجره نفسی  
میگردد و اگر شیئی با اسم ذکر بعثت او نشود همیشه در که میفرماید مبعوث کردم کاشیئی را  
کل مبعوث میگردد در آنکه خود در ظل نقطه واحد اگر در عیسی است شجره اثبات و اگر  
در دون آنست شجره نفسی و لا یغرب من علم الله من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما  
بینها بعثت کل شیئی بامر الله کان علی کل شیئی قدیرا و بعثت هیچ نفسی از نفس میت نمیشود که از  
قبر تازی بسیدون آید بلکه بعثت کل از نفس احوال آن زمان میگوید اگر از عیسی است

از زمین و اگر از دون علیین است از دون آن و مردی نیست از برای بخت هر شی  
دریوم قیامت نزد خداوند عزوجل اذان الله میدهد و کلمه انخلق ثم یبیده و قدر خلق

کل شی ثم یبیده و الله علی کل شی قدير

### الباب الثانی والعشرون الواحد الثانی

فی بیان الصراط و انه حق

لمحض این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقر بوده بر  
صراط حق بوده و الا بر دون صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی  
که ایمان با آورده از سموات و ارض اوسع بل از سما و مقبولات و ارض قابلیات اعلی تر  
و دمرین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع کشف علی در بنا  
بها هو الحق من عند الله لا یریب فیه تمزیل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته  
اقرب از وصل نفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده و ایشان از  
صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون آن و بعضی آیات الله را شنیده و بعد بر ما بطلق علیه  
اسم الیشی تامل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دوست زد و هزار سال بگذشت این از  
جهت ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده و الا ایام و سنین و شهور  
مقطع است از واقف زیرا که اولی از برای ظهور الله نبوده که محدود بجهت شود و کل مظاهر  
ظهور راجع میشود امروز نقطه بیان اینست که در عالم لاهد مثال تامل نموده و میر از عالم  
لاهد اقرب از الخ بصر گذشته و میر نموده و اگر درجه بدرجه هر کس زیاده تامل نموده بر صراط  
و توقف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حرف  
کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشته

و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل را می بیند  
 و از برای دوزخ مؤمنین اذق از شر و احد از یس است صراط زیرا که نمیتواند از حجت  
 آیات قبل پرورد و نه اتیان مثل نمایند و نه از بُعد نفوس خود اقرار بجی کنند این است  
 که از برای ایشان احد از یس و اذق از شر میگردد و از برای مؤمنین اوج از حجت میگرد  
 زیرا که میگویند دین باقرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عابض از اتیان بایه  
 از آیات مثل آن بودند و امر دهمان شجره که قرآن را حکم نمود تکلم بیان میفرماید کل من  
 عنده الله لاریب فی سئل من رب العالمین و عجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده شود  
 و از برای ما قدر وصل کاف بخون تا ملی نیست و ایمان بخداوند آیات او و از برای حجت  
 باب او و کلمات او چه با انفس که از صراط گذشته و داخل حجت میشوند و چه با انفس  
 که در حین گذشتن بنار میافتند و چه با اشخاص که واقف میشوند و نمیتوانند بگذرند و همین  
 ناجی هستند و مخرجین یا واقفین هر دو در ظل نار ذکر میشود ای شجره انفسی لا ادونها و چه با  
 نفسی که از اول عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکند و چینی که آیات خدا را بشنود تصدیق نمیکند  
 و اگر تامل کند بر صراط واقف میشود و در ظل نار حشر میشود و اگر جهل کند داخل نار میشود و از  
 محیی میخواهد که احصا کند که از صراط خالص نگه داشته اند الا من شاد الله و کل بخوف  
 یادون ایمان در ظلال نار حشر شده و خود خبر شده و خداوند حکم ایشانرا نازل فرمود  
 تا یوم قیامت ثابت میماند آنچه خداوند نازل فرموده و ایشان هنوز بر جسم خود در علو  
 تقوای خود متقی هستند و خبر ندارند که حکم نار در حق آنها از قبل آمده شد و بهمان حکم الی  
 یوم القيمة در مقام خود معذب خواهند شد اگر چه وقتی که خداوند صراط را بر پامید دارد کل  
 می فهمند ولی هر کس بجز محبت میگرد که نزد خداوند بلا شکیست بزرده دهمست

چنانچه امروز صراط‌الانتهای است و کل می‌واند حجت آنرا بفهمند و محبت نمایند خود را بچیزیکه  
 نفع نمی‌بخشد ایشان را بجا نماند لکن تا خندان ایدی الذین آمنوا بالبیان یوم القيمة  
 بفنکاک علی ان تمسّم علی الصراط اقرب من کلّ شیء اتمکنت علی کلّ شیء رقیبا  
 الباب الثالث والعشرون الواحد الثانی

فی حقیقه المیزان وانه حق

مفصل این باب آنکه از نقطه مثبت اولیه الی مالانهایه در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت  
 است و او امر مشرقه از شمس جو داد و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است  
 هر کس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار و هر کس داخل میزان اثبات شد داخل  
 میزان حجت و دخول نفی متحقق می‌شود الا بولایت ابواب نار و دخول در حجت متحقق نمی‌شود  
 الا بولایت ابواب حجت اگر چه کل نفی می‌شود بیک شجره و کل اثبات ختمی می‌شود بیک شجره  
 چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله ص از صحنی که ثبت  
 آنحضرت بوده تا امروز الی مالانهایه در کف عدل او بار رفته و الی مالانهایه در کف قتل  
 او حجت رفته و امروز میزان بیان است هر کس مخرف از اوست در حجت و در میزان فضل  
 و الا در کف عدل و در نار زیرا که مبدء خلق نار در حجت هر دو از نقطه حقیقت متحقق می‌گردد حکم بر  
 مبدل می‌کند خلق نور می‌شود و حکم بر غیر مبدل که می‌کند خلق نار می‌گردد و خداوند خالق نار و نور است  
 بیشیت که آن نقطه باشد و آنکس عدل و فضل است بعدل و فضلی که از این شجره ظاهر می‌گردد  
 زیرا که اگر در شجره نقطه قرآن حکم بولایت امیر المؤمنین ۴ نشده بود خلق حجت متحقق نمیشد و همین  
 در ظل اگر نازل فرموده بود که کسی که شیخ من نیست بر حق نیست خلق نار متحقق نمی‌شد حال  
 آنچه شون خیر است بقول او راجع شجره اثبات می‌گردد و آنچه شون دون خیر است راجع

شجره نفعی میگردد و حقیقت میزان در حقیقت اولیه شجره اولی است الی بالا نهایتاً اطلاعات در  
 نقل آن در علم الله که نشسته مثلاً اگر امر در نفسی حکم رسول الله ۳ من قبل عمل نماید شأنی  
 از شئون آن میزان است و کسی که در آن را بگوید در کف عدل میزان است و از  
 ظهور بیان کثیری در ظل نقطه اولیه بعوض شدند هر کس مقبل شد در کف فضل و اثبات ثابت  
 میگردد و هر کس قدر سر جوی سوزف در کف عدل فانی میگردد الی یوم من یلیسره الله که  
 اوست میزان و امر اوست میزان و احوال اوست میزان و کلمات اوست میزان  
 و دلالات اوست میزان مایب الی میزان میزان اذ تحقیق النسبه فی الکتاب والاطنی  
 قدر ما یقطع النسبه یقطع الحکم الی صین یرفع کل النسبه و یسقی النفس فی النار و الی کتیبه

بالحمد الواحد التوار عن ذکر کل بار و لا امر الا

من عند الله الواحد الفطرد

الباب الرابع والعشرون الواحد الثاني

فی بیان الحساب

مختص این باب آنکه حساب کل بید الله هست و غیر الله مقدر بر حساب کل نیست و خداوند  
 عالم حساب بفرماید کثیری را با آنچه حساب میفرماید شجره حقیقت در هر زمان بنظر او در  
 بطون او حساب میفرماید کل را ولی حکم ظاهر میگردد الا در صین ظهور و حساب میفرماید کل را  
 در یوم قیامت بیک کلمه داده چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرمود بیک کلمه  
 و آن این است انی ان الله لاله الا انارک کثیری هر کس تامل نمود در نار نفعی بعد حساب  
 کرده شد و هر کس تصدیق کرد بنور اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل ماعلی از نفس  
 نفوس هسته که از ایشان راجع میشود بنفوس مؤمنه بقرآن زیرا که غیر آن حساب در قیامت

رسول خدا ص حساب کرده شده و فانی گشتهند فمای ایمانی زجبدی و الاکل ارض از اجزاء  
 ایشان پر است و نفوس مؤمنه بر آن هیچ عجزی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی از کما<sup>الله</sup>  
 نبوده و از این جهت خداوند تجسسه حقیقت را ظاهر فرمود آن حجت که دین این نفوس مؤمنه  
 بآن ثابت بود و این کلمه که حساب کل بآن شد و الی یوم القیمه میشود بهمان لسان آیات  
 قرآنی که لسان عربی است و ارفع از کل اللسان است نازل فرمود و اکثر بعدل حساب کرده  
 شده و در نافر نفی لاشنی گشته و نفوسی که اقرار بتوحید خداوند نموده در این کلمه بفضل حساب  
 کرده شده و جزا داده شدند با حسن جزا باینکه الی یوم القیمه باقی است و کل خیر درین  
 آیات نازل شده و الی یوم القیمه بایشان میرسد زیرا که هیچ آیه خداوند نازل نفرموده  
 الا اراواح متعلقه بآن در ظل آن هستند و راجع بآن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این  
 آیات را نازل فرموده میگردند در طول یل ایل که ما بین الطورین است و اگر نفسی گوید که  
 ما یقین نکریم که این کلمه قول خداست جواب گفته شود که همین کلمه بینما در قرآن نازل شده  
 و قبل از شجره طود مثل آنکه خداوند در سسر آن نازل فرموده ذکر شده بآنچه از قول رسول الله  
 که این کلمه را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از قبل الله هست بهمان حجت اینجا اثبات یقین  
 میشود زیرا که اگر در آنجا میگذشت که ما علی الارض از ایمان با و عاجز هستند در اینجا هم اولو العلم  
 مشاهده این امر را نموده و بینمایند بوجوه یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر بایمان  
 نفسی کوا ایمان او و از شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز و الف  
 بنویسد و الا بقدریکه تواند مثل این نوع آیات که شبهه از برای اولو الافئده نیست که من قبل  
 است زیرا که بنفها شهادت میدهد که کلام الله است و بشر مثل او مطلق نتواند نمود و او  
 کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت



واحده بوده نیست و کلام در مقام خلق و ابراع است و چون که در شیت دیده میشود  
 الا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد زیرا که غیر الله مستدر بر مثل او  
 نیست و کسی که این شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است  
 و نزد او اسهل تر و اقرب است چنانکه از شون مناجات و خطب و علم و شون فارسیه  
 زیرا که این است کلام کنیوت او که دلالت نمیکند الا بر خداوند و حده از این جهت است  
 که آیات الله گفته میشود و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت  
 واحده بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شون نشانه صفت مثبت اولیه است  
 و خداوند اجل و اعظم است از اینکه متصف باین صفت گردد و منوت باین مندرسه و بهر  
 جتی که در مثل این کلمه کل در قرآن مجید میشوند در بیان هم متجسّم میشوند اینست که مردم از حساب  
 باک نداشته که از اول عمر تا آخر عمر قلم لایشی گرفته شود بر ایشان چه در نفس خائف است در  
 این محاسبات در پیوسته که مقدار آن مقدار دنیا است ندین ولی در جاهلی که مقدار در  
 دین است و توجید و اعمال او مقبول نیگردد و راجع بقضای ابدی میگردد و متذکر میشود و  
 حال آنکه اولو الافئده کل ماطلی الارض را میسده بند که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره  
 ایشان کلمه بی بفراید لا لا زیرا که حساب باین دو کلمه کرده میشود و حمد خدا را که امروز  
 نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس مشبه از محاسبات و نیزه  
 بر رسیده که راجع میشود باینکه خداوند دوست نمیدارد که کسی در روز اوست کسی باشد و  
 اهتمام کلی مینماید در اینکه شغل الذمه نفسی بخورند ولی نمانند از نفس خود و آنچه از برای  
 او خلق شده اند که هزار و دو دست و همشاد و سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا حساب  
 قرار دیشی بر دور ایشان کشیده شود این است که از برای مردم خود ایمانی نیست که اگر

شورایمانی بود تا علی الارض را میداند که حساب ایشان بفضیل کرده شود نه عدل زیرا که بعد از  
 روز قیامت یوم القیامه مقصد میگردد و فضل الی یوم القیامه در جنت تنعم میگردد و مزین از ظهور  
 من تقصیر الله است حساب است اگر چه خواهد شرح قرار میدهد **الاسوع ج الايام ج**  
 فضل ایشاء و حکم ما یرید لایسئل عانیل و کل ما اکتبت ایدیم یسلون

### الباب الخامس والعشرون الواحد الثانی

فی بیان الکتاب و آنه حق مخص این باب آنکه مراد از کتاب آخریت که از قبل نقطه حقیقت  
 ظاهر شده زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لا یزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقیض  
 کتابی است که در علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک  
 حرف گرفته الا لامانایه ذکر میشود به آنچه از نقطه حقیقت تشریح کرده ذکر کتاب میشود و آنچه  
 کتاب بنیاد خود نویسد کتابی است که بنحیث الله نوشته شده زیرا که صوب الی الله بوده است  
 زیرا که کتاب ادحق است ای ارواح مطهّره بلکه حتی در کلماتی که نازل میفرماید از هر شان  
 که باشد مراد آنکه آیات باشد که ما غیر آن رضوان است و مناجات که بن لم یغیر و تقا  
 آیات که فخر و اجوبه و تفسیر مناجات که عمل مصفی است در کتاب الله است و شون  
 فارسیه یعنی مثل شون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات  
 فارسی همین فراد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده نماید و بدین میکند که غیر الله قادر  
 بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه با اشخاصی که اقرار کردند بر اینکه کتاب حق است  
 ولی از حقیق حق تعجب مانده و چه با که نقطه حقیقت که کتاب او کتاب الله است بل اعتراف  
 کتاب او از کلماتی بل یک حرف از کتاب او اعتراف از کلماتی از اسباب مردم  
 از ایشان بشود که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید و از مناجات ابد و در

اجنت شوند و چه بسا از ملاحظه علو فضل و رحمت خود نازل میفرماید ولی بر آن کسی که نازل میشود  
 طمّعت نمیشود بلکه علم جیا میکند که ذکر کند و حال آنکه شب و روز میخواند اللهم صل علی محمد  
 و آله یعنی حال که خداوند عطا فرمود نمیگیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر تواند  
 از آنچه قلم جیا میکند در حق او مرتکب میشود و حال آنکه کتاب کتاب خدای او بوده و در  
 رسول او و از ملاحظه فضل و جود بر او نازل فرموده بشانی که بتواند که یقین کند که کتاب الله  
 و غیر او قادر بر مثل او نیست چنانچه دین کل امروز بآیات قرآن محقق است و بیخ ایات  
 او شجره حقیقت بر کل نازل فرموده و کسی مطلع نشد و حال آنکه کل اقرار کرده و میگفتند بر اینکه کتاب  
 حق است در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین با او کتاب او از قبل ظهور او و  
 کتاب او از بعد محقق میشوند بچیزی که نماند الا سون فخالص و او اعزاز کبریت اعلی است  
 چنانچه نفوس که بهیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور در آن  
 بعینه همان ظهور بوده بنحو اشرف در آخرت و کتاب او همان انجیل بوده بنحو اشرف  
 احدی از نصاری از دین خود برنگشته و کل بر رسول الله ایمان آورده و کتاب او  
 تصدیق نموده و همین قسم اگر مؤمنین بر رسول الله ص و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم و  
 بیان همان ظهور رسول الله ص است بنحو اشرف در آخرت و این کتاب بعینه همان  
 فرقان است که بنحو اشرف نازل شده در آخرت احدی از مؤمنین بقرآن خارج از  
 دین خود نشده و اقرب از لوح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم  
 یقین ایشان عند الله مردود است بلکه آنچه ما محقق بالیقین است از برای ایشان  
 شده زیرا که اگر تفکر نمایند در محبتی که با دین اسلام ثابت شده مشاهده نمایند بعینه  
 همان حجت را بنحو اشرف و بهیچ قدر که تصدیق و یقین نمیکند علامت این است که

کیمونیات ایشان از شجره نفسی بوده دراج باو بشود و ایما نهضای ایشان و اعمالی که کرد  
 در دین اسلام مستوع بوده میسستقر و بقدر فردی نفع با ایشان نمی بخشد اگر اعمال عرو  
 کتاب الف امروز نفع با ایشان می بخشد اعمال آنها هم نفع می بخشد اگر چه آنچه نازل شده  
 بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و مفتیین راجع بانفس خود نموده  
 و عمل بقول میت را بعد از موت او جایز ندانسته اگر چه حق واقع عند الله ظاهر است و  
 راجع میشود بشجره بیان و همان حکم که ازان مطلع ظاهر شده جاری است در کل مدارک  
 مجتهدین و مفتیین و هر کس در حکم غیر الله نمی بیند مصاب بوده دست اگر چه مختلفین باشد چون  
 راجع الی الله میگردد مقبول میشود اگر چه اختلاف نموده و نیست در آنچه نازل در بیان شده  
 من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد  
 خاص شود اگر چه آنوقت هم بقدر آنکه ساعات و اقرانات و دلالات اگر مختلف شود  
 مختلف میگردد و لم یزل الله فی شان بدیع و خلق جدید و حکم هدیث اگر چه آنچه از نقطه  
 الی امروز ظاهر شده کل من عند الله بوده و دست و حال آنکه بظاهر در هر شریعتی اختلافات  
 با انما یدر بین اهل آن ذکر میشود و محقق است که آنچه من عند الله است در ادوات اختلافی  
 نیست بانسان بصیر تر این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کیمونیات است  
 لم یزل در تجدده و حدوث است و اقل از طرف بصیر در مورد امر خلق بدیع و شان حدیث  
 ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع میشود با آنچه در ظهور  
 ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنیه حد است کلیتی را در حین بطون خود ولی با آنچه در حین ظهور  
 مد فرموده زیرا که غیر آن از برای نفسی یقین حاصل نمیکرد و الا من شاء الله انه

## الباب السادس والعشرون الواحد الثاني

في بيان ان الجنة حق

مختص این باب آنکه تا امر در کسی غیر از مظاہر یک خداوند مخصوص بخود فرموده کسی بجنست را  
 فهمیده و نه تار و او آنچه منطبق بذكر جنست است در این عالم که مبدء کل عوالم و منی الیک کل عوالم  
 است که کل در مقام عرش جینت باشد که اول تنگی بخل او است چنانچه دره خاک و در این  
 مطلب ذکر شده یا من استو بر خانیته علی العرش فصار العرش فیما فی ذاته کما صارت العوالم  
 فیما فی عرشه در قرآن در نزول بیان ظهور تمانت جینت او که مختص است بامر ربین  
 زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدء او از او شده و رج او بسوی او میشود مثلاً از یوم آدم تا امروز  
 نزد هر ظهور حقیقی با اول من امن باو فتح ابواب بحن و دون آن شده تا آنکه هر کل حق  
 منی میشود و باین ظهور و دون آن متحنی بشود باین ظهور چنانچه اگر کسی بجهت نظر نظر کند می بیند  
 که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده بوده که او بشیت موجود میگردد داد و بنفها و او است  
 محیط بر کل عوالم با حاطه رتبه کینستی زیرا که هر صاحب رتبه در این پان صاحب رتبه باشد  
 اقرار بطور رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم النفس یعنی عالم آفاق است مثلاً آفاق  
 که ظاهر شد ظهور کند؟ باینکه اول خلق است در النفس کل مومنین باو موقن میشوند  
 که او اول خلق بوده در دست بعد از اینکه این مطلب محقق گشته مشبه از برای بیج نفسی  
 نباشد که در علم اکبر بیج منی از ظهور آنکه در نقطه مشیت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از  
 هر ظهوری بظهوری جنت او در ظهور بوده و در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات منی شده  
 بنقطه قرآن از همین بشت بیج منی در علم خدا از آن نفس متعده اعظم تر نبوده در آن ظهور  
 زیرا که در نفسی مثل این است امروز بعد از خداوند کسی باین خود و او اعظم از رتبه

خدا نمیداند و تحقیق این آیه در انفس ظاهر شد الا بطور آن نفس اولیه و بعد بیج حتی در علم خدا اعظم تر  
از امیر المؤمنین ۴ بوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نکینند الا با او همین قسم و در  
بدرجه مراتب ابواب جنت متعدد میگردد تا بحرف و واحد مشمی مثلاً در ظهور حیات فاس پنج  
جستی بعد از جنات سابقه بر آن درصین آفریجات او اعظم تر نبود که آنوقت وحید بوده در  
ارض طاف و مکان جنت آنوقت علی بن الحسین ۴ واسرا بوده و همین قسم مشاهده کن کل جنات را  
تا بحرف میم مشمی شود و بعد راجع میگردد بنقطه و ازصین ظهور این امر متع تا سه دقیقه آن و آنچه  
احصا توان نمود اول ظهور جنت نقطه فرقان بوده در آخرت او که جنت بیان باشد در اول  
او آن صین در علم خدا جنتی اعظم تر از او بوده و الی یوم ظهور من نظیر سه سه آسمه جنتی از اول  
اعظم تر نیست و صین ظهور او مبدل میشود جنت اولای نقطه بیان بحجت اخرای او و بعد از  
آن جنت جنات حرف می که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم جنات است و مشمی میشود  
آخر ظهور بحجت صین نه این است که درصین هر ظهوری جنت قبل در مفر خود نباشد مثلاً در  
صین ظهور جنت صین جنت با در عرش خود است و همین قسم است حکم کل احرف و خداوند  
از برای هر جنتی که ظهور شیت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که آن  
حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور شیت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع میشود  
با و اب و اب و اب بابل پت دال پت بر مول خدا و رسول خدا و نذر عز و جل اینست که اسم رابع است  
من الله باسم ثالث و اسم ثانی و اسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد کسی که  
اول داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بقاء الله فائز گردید و اقرار  
بوحده ایت او نمود چنانچه بیج جوهر حقی در امکان تصور نیست که اعز و اللذ از توحید خدا  
بوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه آن نفسی که در این عالم بمشمی مایول خود فائز گردد

و در سبیل حق شمای لذت او ادای شکر خداست او را بر نعمتی که باو عطا فرموده مثلاً  
 حمدی را خداوند بدرجه باپت یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمره لذت او  
 ادای شکر خداست که میگوید حمد خدائی را که مرا باین نعمت فائز گردانیده و همین قسم در  
 متون ظاهریه هر بنده را که خداوند بر کسی سلطنت جاد و شمای لذت او در وقتی است که  
 نظر بخدای خود میکند میگوید حمد مرا و را که مرا باین عطیه مغتنم فرموده و این است که کل  
 لذات راجع میشود بر کن تانی که محل حمد باشد همین قسم که کینونیات راجع بآن محل آمدن  
 میگردد الفاظ هم باینها راجع میگردد و این است که در نزد اولوالافئده ثمره آخر در اول  
 ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد اذن بآن نوع حمد از  
 مصدر عزت از برای حامد شده این است که روح اول در حین دخول در حبت اولیه  
 با آنچه ممکن است در امکان از هر فضی رسیده چنانچه ثمره کل را پان نموده که راجع بکل  
 حمد میگردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه مشتب گردد از او مشتب میگردد از  
 ظهورات جنیه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر حمد عشی شود حتی لباس حسیر را با پوشیده  
 و آنچه تا بگذرد در حبت با و ننگد میشود و در بنف منگد میشود الا بجل خود که محل نقطه باشد و او  
 کاف مستدیره است که لم یزل و لایزال بر حول نفس خود حرکت مینماید و نیست از برای او  
 نه اولی و نه آخری و نه شمانی و نه غایتی چنانچه بر کس داخل در حبت فرغان شد آنچه مشابه  
 نعت کندی بیند که از اسماء جو و رسول الله ص بوده حتی آنکه اگر موردی دانند یا قوتی ارث  
 برد نیست الا بعلیه آن حقیقت اولیه که حکم فرموده بان و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که  
 غیر آن نفس که الآن ارث حیرد برد کی حیوانت که بگوید لم اوجم این است که کل وجود از  
 عطف وجود خود الی قهای صورت خود آنچه دارند از عطیه او است که عطیه است بهمت بهنج پیشی

همیشه نثار و الا بفضل وجود او مثلا اگر در این جنبت کسی لباس حریر پوشد نسبت مگر بعضی  
 خطای او چنانچه قبل مقدر بر پوشیدن بود و غیر آنست اینست که اگر کسی چشم فرود خورد  
 باز نماید نمی پذیرد و در اکتفی از وجود او و آنچه که در جنبت فرغان داخل شدند کل در اکتفی  
 اولی که رسول الله باشد مستغنی و ابواب دیگر جنبت در قبضه این باب است بلکه او اینها را  
 فتح فرموده بجز خود نشنا هر کس در حق حرف آفر عروج نماید بجهت های عروج و ظاهر شود از برای  
 خدا و آنچه که فرق آن مقصود نیست در این عالم نیست الا لذات آن که فرموده این است  
 یکی از ابواب جنبت و هدایت من چنانچه آنچه بظاہر در جنبت تربیت امام نامن ظاهر شده  
 نیست الا آنچه رسول خدا فرموده که او است وصی ثامن من اگر چه الان نزد تربت اولین  
 نوع ناهرات نیست ولی کل این ظهورات نبوده و نیست الا در قبضه خود او و کف قدرت او  
 در نظر بر بانی از ابواب جنبت ابواب مالا نهایی بوده است چنانچه هر نفسی که در ولایت  
 یکی از ابواب جنبت آمده بقبضه حق است از برای او در مرتبه خود و الا مالا نهایی این سوره  
 ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذت تصور است در این جنبت است و از جنبت  
 قبل کل لذت قطع شده چنانچه همین ظهور رسول الله کل لذت از جنبت انجلیه قطع شد زیرا  
 که کل جنبت در توحید خدا و عرفان و رضای او و طاعت و مطابقت با او است بعد از آنکه  
 منقطع باشد نفسی از آن چه جنبتی است اگر چه در عر خود بجهت های لذت ممکنه منع کرد و که  
 آفرانج بنا را قما میکرد و اگر در کینویات حرف انجلیه آتی از حق باشد که معنی آیه  
 لذت است اگر چه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و او بجان بقا  
 است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل حرف انجلیه یقین بدانند که ظهور رسول  
 همچنان ظهور عیسی بوده بخواند اصدی از حرف انجلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند



در دران جنت تملذ نخو اهد شد و همین قسم بعد از فرقان که اگر امر و نجان لذتی میلند حقیقت  
 خود را و زیرا که اگر با این خود و خدا علی میکند لکن دکان تملذنی میبرد عین الله از برای دون  
 این کرده و همان گمانیکه هر دو الفیه مانده آنها هم مانده اند زیرا که مرآت الله طالع شد در  
 جنت دیگر این است که کل لذت قطع است الا لمن عرف الله و دامن به و عرف جنت  
 و دامن به و عرف کتابه و دامن به و عرف ما نزل فی کتابه و دامن به و همین قسم اهل این جنت در  
 همین جنت تملذند و مستند الی اول ظهور من تطیبه الله قسم بذات الهی که از برای ایشان در همین  
 ظهور ایشان هیچ جنسی اعظم تر از ایمان با او و طاعت او نیست و کل لذت از اهل بیان  
 قطع میگردد و طوبی لمن یدخل فی ظله و یستلذ بذکره نانه یعنی بقیانه الی کره الاخری و اول الذکر  
 چه و یستلذ بذکره یدرک کره الاخری بعد الاخری و لا غایت له و لا نتهی دان بقی فی ظهور فقط قطع  
 و بیان و اللذنه عنده صین ظهوره و هیست میگویم کل اهل بیان را که اگر در صین ظهور من تطیبه الله  
 کل مرفق با این جنت اعظم و قوامی ابر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم و الا اگر شنیدید  
 ظهوری ظاهر شده با آیات قبل از خدا اسم الله الا نیت که کل داخل نشود و اگر نشده و بعد  
 اسم الله المستغاث غنمی شده و شنیده آید که نقطه ظاهر شده و کل یقین کرده آید جسم بر نفس  
 خود کرده و کل بطنیه در نظر این نقطه ظاهره که کل داخل شده آید متطلک گردید و اگر شنیدید  
 ظاهر شده صاحب نفسی با آیات و اولوا العلم از زمان تصدیق او نموده نه معرفتین از اولوا العلم  
 بلکه یقین نظر مثل این زمان که از آنها محتجب مانده و در یقین نظر و صاحبان نظر اگر چه بر لباس  
 فقر و سگت بوده بخت بدخول جنت کرده و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم  
 قبل باقی مانده تا اهل نکرده و کل داخل شوید در ظل ظلال او که او است اول و اخر او است  
 ظاهر و باطن و اگر شنیدید در تضرع و ابتهال برآمده که فضل خدا الی مستغاث از شما

صفتی نکت و اگر شنیدید الی مستقات که ظاهر گشته من موجب بی و موجب و یکی و یکی که فاذا لا تقربون  
 قدر با تیش نفس و لکن حکم اجماعی فی ظل آنکه و لا تقولن لم ویم فان هذا من غلظت امری  
 آیا کم و خفتنکم عن نار بعد کم بما قد اذنت کم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی  
 بقدر نفسی صبر بعد از دو سزار و کمال نماید بلا شبهه در دین چنان نیست و داخل نار است  
 آلا آنکه ظهور آنکه ظاهر نشود که آنوقت کل مکلف با بهمال و تضرع سستند نه این است که مثل بیود  
 مانده که عیبی بیاید و نه مثل نصاری که محمد باید و باقونه مثل امت محمد ص که قائم آل محمد ظاهر شود  
 و بمانید و ان رضی نوادی بان سببی من البیان من احد لا قرکن جائت نقطه البیان فی انوار  
 و انتم علی ما اتم علیه باقرن قسم بمن تفهیمه الهه که هیچ قسمی در علم خدا از اون اعظم تر نبوده و  
 نیست که اگر ظاهر شود واحدی در بیان باقی ماند کل نقت بیان از برای ادبست بضعف  
 زیرا که امر و نقت فراتر از برای اشخاصی که داخل در بیان شده مضاعف است چنانچه  
 نقت انجیلیه از برای اشخاصیکه داخل در قرآن شده بودند بوده و نقت فراتریم در حق ایشان  
 مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابد داخل در بیان نبوده و در ظل شجره ذات حروف صحیح  
 داخل شده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن ماند که در ظل بیان داخل نشود داخل قرآن گشته  
 و در ظل شجره محمدیه مستظل شده و الا تکلف از ظهور اشرف او در آفرت نمیکرد و همین قسم در  
 انجیل گشته میشود که اگر نفسی مؤمن عیبی بود لابد ایمان محمد ص میآورد و به نیت که نیاید و دلیل  
 است که ایمان با انجیل عیبی نداشته چنانچه اگر امر و نفسی در احادیث فتنه و امتحان نظر  
 نماید مشاهده مینماید که چند را و لیای حق از برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرمود  
 چنانچه در فتنن نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت م ظهور حقیقت مسؤل عنها است  
 که در حقیقت کبیل مذکور است ولی هرگز آنکه من شاء وید داخل الجنة من یرید انیت حقیقت

در عالم حیات بعد از موت لا ینعلم الا الله بنا ملک بالامین رات ولا اذن سمعت ولا  
 خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیما من کل ما کل عنه من فضلہ سالون و اگر اسیر سموات و ارض  
 گردد و کل اشیاء قلم و کل ذی روح کاتب بر آینه شیئی از اشیاء جنت بعد از موت رات  
 درک نمود و مدار آن در همین جنتی است که در حیات بعد ذکر شده اگر در این حیات داخل  
 در جنت ظهور آن گشته داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل نام خواهد شد  
 همین بقض اعوذ بالله عن ذلک ما رأیت فی ملک الجنة الا الله و لانها الا آیاه و لان قلبها  
 الا آیاه و لان بعد ما الا آیاه و لان فوقها الا آیاه و لان و تحب الا آیاه له الخلق و الامین  
 قبل من بعد لا اله الا هو الحق المبین القیوم و چه بسا نفسی در ظهوری از اعلی علو ال جنت است  
 و همین ظهور بعد از ادنی دنو اهل نار میگردد پناه برده بخدا و اعتصام در زیندگی قبل نقطه پایان در  
 اولی و اخرای او که او است غنی از اینکه کسی ایمان با او آورد یا داخل در جنت او شود بل کل  
 اگر نشوند در نار میروند و الا خود در جنت فائز میگردد این است که اگر نفسی نفسی را هدایت نماید  
 بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ماعلی الارض کلارا زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را  
 تا آنکه آن نفس در ظل شجره توحید است و رحمت خداوند بهر دو میرسد و الا تملک ماعلی الارض  
 هر چند موت از او منتفع میگردد ولی سبیل هدایت از روی حسب در اوست برده نه شدت و  
 سطوت هدایت الله من قبل من بعد یدخل من یشاء فی رحمة الله ولی کریم و بیخ غنی غلام تر  
 از برای هیچ نفسی نیست که در جنت ظهور آنه ادرک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان  
 آورد و ببقا داد که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است  
 صیر نماید و بالاء جنت فرادیت متلذذ گردد و حمد خدا را که کل امروز از این جنت محجب  
 و یا آنچه حین قبض روح از ایشان منتفع و داخل در نار میگردد متلذذ و از برای آنچه خلق از برای

اود شده مجتنب و گناش مجتنب بوده و مضاد بوده و گناش مضاد بوده و آنچه که لایق بر شجره حقیقت  
 نموده با نسبت به باد و در حق او ظاهر نکرده کل باد مؤمن و او را در جمل نموده و کل باد منفرد او را  
 تماشا داشته و هیچ ناری از برای عالمین از نفس عمل اشد تر نبوده زیت چنانچه برای مؤمنین  
 هیچ جنتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده نیست و ما من آله الا الله ذلک الله  
 الجنة در بهاد و الکها و لیکها و سلطانا ما فیما یستی بامره و انه لفضی عما فیها و علیها و لکن ما فیها  
 یقله ذون بلقاء همین ظهوره ثم بلقاء همین بطونه من حیث هم لا یعلمون کل من شها لیستون بحمد فی  
 کل صین و قبل صین و بعد صین و یوحدون الله محسبم بکره فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن  
 لکن یخلف فیها من نفس الا و انما لقول من عند ربها انی انا الله لا اله الا انا العزیز المحبوب  
 و انی انا الله لا اله الا انا الهمین القیوم و انی انا الله لا اله الا انار رب یک و انی انا الله لا  
 اله الا انا سبح فیح و انی انا الله لا اله الا انار رب کلشی رتب الکرسی المنیع و کلشی راجع میشود  
 بیکل استواء کما من ذکر او انی و اگر ان نفس در جنت است کل آنچه در ملک است  
 در جنت اگر چه پیشی باشد که پس کشد شی در صف خود نباشد زیرا که آنچه از مشیت سبحی میگردد  
 بر صورت نفس خود است در حد خود که اگر عرضی شود باقی نماند در صورت نوادی او  
 الا یکل انسانی و از این است که کلشی طلب میکنند از خداوند که در کل ما یضرب الی المؤمن یا  
 نه دونه زیرا که جنت پیشی نیست که ضروب الی الله گردد و ما یضرب الی المؤمن یضرب الی الله  
 و اگر راجع بنفس دون مؤمنه گردد کل در نار است و از شوق آن اگر چه کل در صف خود پس کشد  
 پیشی باشد چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود و معروفه امر و را علی عرف رضوان است  
 که شجره حقیقت در او مشتمل است که گویا ذات آن همه بنامی ذکر کنی انا الله لا اله الا انار رب کلشی  
 میخواند بر کل جرات اگر چه متعاهد مرآتیه مطرزه ندیده باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن

هجرات ساکن گردد آنوقت آن ذرات مریا میخوانند چنانچه ذرات مریای اعلی متعدد عمارات  
 صدری که در ایام ارض ساد در انجا ساکن بوده میخوانند و میخوانند و حکم از برای هیچ نیست  
 الا آنکه راجع بان نفس میگردد و اینست که هر نفسی که اهل حجت براد مستقر نشوند با اعلی ما  
 ممکن وصف در امکان آنها بوده که ناظرین بطرف حقیقت مشاهد نمایند چنانچه هیچ نفسی  
 از محل شهادت کلمه خاص ادنی تر در آنروز نبوده ولی چون از حجت بوده با اعلی یا ممکن در نظر آید  
 ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر میکرد میدید که لایق بوده که بچندان او از با توت  
 مرتفع شود نه ذنب و اگر ظاهر نشده از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که آن  
 قابل بوده و همچنین ارضی که آنروز شجره مقابل مستقر بوده اطالی از آن آنروز نبوده که اولاً لایق  
 آن روز بیدیدند فحاشی او را که گویا بمان روز لاشی میدیدند چنانچه امروز اثری در شامی  
 نه از مستقر بران ارض است و نه از او که لایق یعنی الله یعنی و یرفع الله الاثبات بامر الله  
 علی کلشی تقدیر و اگر بر عکس مورد ظاهر شود که مقصد شجره حقیقت اعلی جلوارض گردد شبهه  
 نیست که لم یزل و لا یزال در ارتجاع مرتفع میگردد و در ظل اگر چه غشی ارض ادنی باشد در نزول  
 منزل نماید از کلشی یرجع الی القس الانسانی و انهای ترجیح الی الله فی انجته ان کانت مؤمنه  
 بمن نظیره الله و ترجیح الی دون الحق فی النار اذ کانت مجتبه و من ترجیح امری فی اهم التمشا  
 یدل بجهت همیشه لا مرد له من عند الله انه کان علی کلشی تقدیر

الباب السابع والعشرون من الواحد الثانی  
 فی بیان ان النار حق

ملخص این باب آنکه از برای نار ششون ما لانهایه بما لانهایه بوده و هست جوهر جواهر او  
 عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعدم عرفان ظاهر ظهور و نفس ظهور ظاهر میگردد

که میخواند کل را بر سرانی که بر آن مبعوث گردد **لا اله الا الله صَاحِقًا لا اله الا الله صَاحِقًا**  
**لا اله الا الله صَاحِقًا صَاحِقًا لا اله الا الله صَاحِقًا صَاحِقًا صَاحِقًا** زیرا که جوهر کلشی از مالایجی است  
 بنفی و از ما سجده الله راجع با ثبات میگردد و این ظاهر میگردد الا بما لا یجبه نقطه الحقیقه فی کل  
 ظهور و ما یجبه و این جوهر در قسم آن فواد اول است و در میان فواد اول که در درستی که  
 شنید شجره حقیقت ظاهر شد فوادش بنام اول یا جود فانی گشت اگر چه آن فواد در قبل در حقیقت  
 بود زیرا که **لا اله الا الله** میگفت و محمد رسول الله ص و علی و الائمه حجج الله و ابواب الهی  
 اولی است هم شهادت و ما تزل الله فی الفرقان راجع میدانست ولی در حین احتجاب غفلت  
 یا توقف یا جود یا انکار یا ظل شد آنچه که در ادب بود از آیات حق از معرفت الله و از معرفت  
 نبی و ائمه و ابواب و اقرار با آنچه حق است در اسلام من عند الله زیرا که کل اینها از شجره حقیقت  
 طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از ادب بود و در قبل و بعینها ظاهر شد  
 و کسی قبول نکند گوید در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور ظهور از نیست ادب بوده و اعظم از  
 ظهور اولی ادب بوده از این جهت است که اعلی مکان حقیقت قبل در ادبی و ثوابها ساکن میگردد  
 زیرا که اصل اول نادر و صغیر خود انقطاع و زید بسوی خداوند بلکه تا حال شنیده نشده مثل از  
 منتطبی و موسم آنکه در نزد نفسی حق بوده تفویض کل امور با او نموده و حال آنکه انسانی  
 اول اول قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده شرمی بر او نمی نمشد زیرا  
 که اگر صادق بود در نزد ظهور حقیقی حق توقف نمیشود و بعین خود از تعالی محبت نمیشود و  
 اول ظهور نقطه بیان آنچه غیر در علم خدا بود با دال قبل خلق شد و آنچه در حق خیر بود با  
 بادل بد بر خلق میشد که از یوم خلق کلشی تا اول ظهور جوهر جوهر کل حقیقت باب اول  
 میشود و جوهر جوهر کل نادر بر اول میشود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضل در

حق او نمود و الراج تعدده و رسل متعده در نزد او فرستاد ولی بما لا یفقه محجب گشته و  
تقیص او کت ناری را پوشیده که آن پنج صفتی اعظم در علم الهیست از نقطه با در بیان  
پنج ناری بعد از قل این نقطه در تحت الشری نیست چنانچه آنچه راجع باو میشود از هر شیئی  
اشیائی است که داخل نار شده و آنچه راجع باین میشود از هر شیئی اشیائی است که داخل در  
جنت شده چنانچه از قبل آنچه راجع بر رسول الله میگردد داخل در جنت شده و آنچه راجع  
باول من لم یومن میگردد راجع بنا رفته و شئون این نار ما لا انهایه است ولی بکلیه ارباب  
در نوزده ذکر میشود و الا لا یعلم عدتها احد الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود  
باب ناری است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب صفتی است در حد  
اگر چه کل من فی النار راجع باول او میگردد و کل من فی النور راجع باول او میگردد و هر دو عاید  
خدا را و ساجدند از برای او و مظلّمند او را و مجدّدند او را و موجدند او را الا اینکه این بظهور حضرت حق  
میکند و آن بظهور دنیا که اول بمن ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او بوده اینست که آن باطل میگردد  
و این ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و آن غیر  
شود و این ذلیل و آن غنی میگردد و این فقیر تا بجا یکدیگر ذکر از او باقی نماند حتی در نفس خود او  
و الا امر در هر دو لا اله الا الله میگویند ولی آنچه در بیان میگویند بر شان ما بحجّه الله میگویند و آنچه  
فرقان میگویند شان ما لا بحجّه الله میگویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لا بد توحید  
خدا را میکرد و لکن در ضمن ظهور قاف خداوند عالم عزوجل دوست داشت که موجد شود بتوحید  
محمد رسول الله ص نه بتوحید عیسی و هر کس تابع اراده الله شد روح ملکی در او مستقر گردید الا من  
استوعب الله فیه و لک الروح فانه یخرج و هر کس تابع گشت نفس نشین در او مستقر گردید  
الا من استوعب فانه لا بد ان یخرج و الا بر دو عبادت میکنند خدا را این است که بعد

از جمله سزای سزای او که با شون او مطلق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن تو  
در زمان محمد ص این میشود که مرا مغفوبدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیر المؤمنین  
علیه السلام کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله است که مطابق قول الله من  
حیث ارید لامن حیث ترید باشد که دست میدارم مطاع کردم از آنجا که اراده میکنم  
نه از آنجایی که تو اراده میکنی چنانچه من کلمه در بیان ظاهر و آدل من اقبل جوهر حسبت و  
اول من اعرض جوهر نار است و کل شون خیر باد شتی میگردد و کل شون دون آن باد چنانچه  
خداوند در قرآن کل را وصیت باین نموده دلائل خود آدل کافر به و من وصیت میکنم کل را  
ان کون اول من تو من بنظیر من الله یوم القیمه لکن من صدق کل خیر من کتاب الله فان  
ذکات طهر النفس العظیم و لا حد زکتم ان لا تجتم به اول کل نفس لکن من مبدء دون خیر فان  
ذکات طهر العذاب العظیم و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیر که در بیان ظاهر شود  
راجع با دل من قال میگوید که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و آدل خلق او در عین واقع  
شده و کل شون دون خیر راجع با دل من قال لا میگردد و او است ناریکه فوق او در بیان  
نیست و ادبستی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور من نظیر من الله که همین  
هستند لکن استلال میبایند و ناز نارگشته الابد هم سجد از برای خداوند معبود که بعد م  
بیان بنقطه بیان اثبات این کلمه از برای او میشود و انظار نارایت نکرده و در نزد خود و  
کل الا که از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در فائز خودش بواسطه شبهه کرده  
و ضو گرفته و نیت روزه نگرفته بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده  
و کل مردود است خداوند و شون نار بوده زیرا که از برای ان آبی که در نفس خود بر عجم  
خود الله میگردد آن همان آبی بوده که از ظهور نقطه بیان در ادلای او که ظهور نقطه قرآن باشد



متجلی شده و اگر شناخت او را که او است خطورتا لی در حق او نیگردد ولیکن شناخت زیرا  
 که با آنچه نقطه اول ظاهر شده بود که آیه الله است ظاهر شد و دید زیرا که از نقطه فرقان امر را  
 غیر از آیه الله چیز دیگری ظاهر نیست باینقدر که آیات الله را شنید و سجد نکرد و اعتراف  
 بر بوحیت پروردگار خود نکرد کیفونیت حکمت در ادب کون آمده و تقصیر تمس باب اول مار را  
 پوشیده اعود بالله من هذا من یومن بالله فلا سبیل له علیه و الله لیحفظن عباده المؤمنین  
 و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنت قرآنیه واقع شده باب کلی نارا است که شئون دیگر در  
 نطل او محسوس میشود که کل راجع میشود بلفظ اول که جوهر نفی محبت است و کل خیر دشواری او  
 راجع میشود بنقطه فرقان که نواد او جوهر جوهر کل اثبات است و احب کیشی در زاری است  
 که از او محبت شده و ابغض کیشی نزد او نفس خرد او است که از او محبت مانده چنانچه  
 در قرآن احب کیشی نزد قائل حرف فامس او بوده که الله اکبر میگفت و تحمل شد آنچه شد  
 که اگر میدانت که او است منظر کتبر در آرزو ز نزد او سجد میکرد و منظور درن جب او بر  
 قلب او میخشد و ابغض کل نزد خودش خود او است که همانست که خداوند در کل کتب  
 نازل فرموده که تو احم ارزید او را چنانچه اول حرف نارد در بیان اگر نخست کلمات عالی  
 که خود انصوب بایل مت میداند و ایل مت او صباء رسول ماستند در رسول من من الله  
 منصوب است میگرد بر آینه در نزد خود مشهور در نزد کل مغز بود چگونه بر قول مثبت نبوت که  
 منظر ربوبیت صرفه و الوهیت محضه است منظور درن جب میگرد و شب در روز برای او  
 سجد میکند این است که محبت مانده و از محبوب خود غفلت نموده و تمس ابغض کیشی را  
 که اول من اعرض بجمه باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر طور بعدی علت  
 ظهور قتل است عند الله بظهور اشرفیت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله شد

چنانچه خصلت قرآن از برای خلق پان و خلق پان از برای ظهور منظمیسه آنست اگر چه  
 قلم راضی نمیشود که جاری شود با سم کسیکه بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور  
 باایات پناات من عند الله عزوجل و لیکن اگر شود قیص این بوده که ان پوشیده  
 و از احتجاب این بوده که آن محتجب مانده و از نفس این بوده که ان قبول نمی نموده و از  
 بعد این بوده که آن بعبید گشته و از ما این بوده که آن نار شده و هر کس پناه برود <sup>نظاره</sup> بر  
 آن روز شون این بان نمیرسد و معنی اعوذ بالله در آن روز ایمان باو است نه قول این  
 کلمه زیرا که باب اول نار همین کلمه را لایعد و لایحیی میگفته و پناه از نفس خود که شنیده  
 میبرده ولی ثمری بر حال او نبخیده که اگر صادق بود بایست پناه بر د نقطه پان با میان  
 باو از نفس خودش که مؤمن باو نیست و الا چه شتر بخشد او را شب و روزی بفرض قرآن  
 دون سنت او سی چهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند باو و آنچه مقتضای کینویت او است  
 که قلم جیا میکند بر ذکر قرآن برادر و امیدارد و حال آنکه باو سجده میکند و اظهار تقرب باو  
 میجوید و حال آنکه نزد او بعد کل خلق و اول کل نار است در ظهور پان هم همین قسم که  
 جنت حول عدد واحد طائف است و نار هم چنین است الی ما لانهایه که کمتر شود و کمتر  
 همان واحد اول است در کلیتها هر کس مؤمن شود پان و آنچه خداوند در او نازل فرمود  
 در ظلال جنت بوده دست و هر کس منحرف شود در ظل نار بوده دست نه اینست که از  
 از ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلاً باب جنت در ارض باء انواری که هستند هستند در  
 ظلی باب کلیه ذکر حیوانه و ظل مثل ظل و استیغ با الله من دون حروف الاثبات  
 کل عین و قبل عین و بعد عین و لا توکلن علی الله فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن مثلاً  
 باب اول جنت را نقطه فرض کن و باب اول نار را من قیابل فرض کن الی ظهور منظمیسه <sup>نظاره</sup>

ما فی راد عروق اشجار منیفه فانی بهین و ماء اثبات راد عروق اشجار ثابت است الی ان  
 یفنی التفتی بحیث لم یتبق له فی البیان عنه من ذکر الانی الکتاب و ثبت الاثبات بشان کل  
 یقصدون بنیستم الی وجه باناری را که خداوند نور میکند بنظر میسره آنکه وجه بانوری را  
 که نار حیرت اید باد و اگر در عدد غیث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمیند و اگر الی  
 مستحبات رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیند الا آنکه کل مبدل بنور میگردد همچون فضل  
 را از منظر میسره آنکه طلب نموده که ایست فضل اعظم و فوز الکبر که مثل امم باقیه نمائند مثل خود  
 اخیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان بنور قنطر من بانی اسمه احد باشند و اگر  
 ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مغزی از برای او نیست اگر چه می بینم ظهور او را مثل  
 این من در وسط السماء و غروب کل را مثل نجوم لیل در کنار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام کل  
 جدی و اسباب ظاهری مثل امروز تصور نموده و گفته ذکرم الله ربکم له اخلق و الامر لاله لا اله الا هو  
 اعلی العظیم اگر چه تقادیر الهی در هر شان مختلف میشود در بیان پنج ذکری نیست مگر ذکر اید  
 فعل در وقت ظهور مشاهده عرض نفرماید از مؤمنین بخود که در غیب با ایمان آورده و کل تنزل  
 لقاء او مستند و لا فوض امره الی الله ربه آنکه هو خیر ولی و نصیر و آنکه هو خیر وکیل و ظمیر و او است  
 که کفایت میکند کل را از کشتی و پنج شی کفایت نمیکند از او زیرا که پنج شیشی بلا ایمان با او  
 ندارد و پنج شیشی با ایمان با حسنذنی ندارد و الا ان الله لیکفیکم عن کلتی ان یا کلتی عن  
 کلتی و لا یفیکم عن الله ربکم من شیئی و لا یکن شیئی عن شیئی لانی السموات و لانی الارض  
 و لا یمنها الا من استغنی بالله رببه آنکه کان علما کافیا قدیرا آنچه ذکر شد در ذکر حسین مجتبی  
 عباد است و الا بعد از موت لمن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل ما یدکر بالانار  
 رآن دانم در انوار هر طور است که امروز در ظهور بیان مبین است یعنی که بعد در

۶. یعنی که مالک آن نواست داخل شود در جنت داخل شود و الا در ارضی که منسوب بنا است  
 اگر از جنت او داخل در او شود داخل در نار شود فی الجمله الا ان اراد بشی لله و لیکن الله ان  
 یقتن عنه گو یا مشاهد میشود که امکان ناریه مؤمنین بالله داخل در آنها میشوند تا آنکه بجائی میرسد که  
 اصل نار هم در اماکن خود داخل نمیشوند و اگر شوند پناه ببرند الا آنکه نقطه پان با من نطفه است  
 اذن دهند مؤمنین بخود را یا شهادت کرده اگر در جانی متقنی نهند نفع نفس مؤمنی را و الا داخل کوفت شود  
 و نظر کن در اینجا یک محل قرار بار بوده و قل صدق الله و عده که گفته یعنی الله نفسی الی ان لا یقین  
 لمن ارضی فی الارض ثم انظر الی محل النور قل صدق الله و عده که گفته است الله الا اثبات بامره

انه سلام قدیرا

الباب الثامن والعشرون الواحد الثانی

فی بیان آن الساعه ائمه لاریب فیها

مخص این باب آنکه در هر ظهور شیعه ساعت تحقیقت اولیه او است الی آنکه مثل میباید تا  
 آنکه هرگز حقی که منسوب باد شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرماید صدق است و الا لاین  
 که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لاین است ذکر آن آیه  
 آیه لاریب فیها زیرا که دل بر علو او است و امر در ساعت نفس پان است که میاید مردم را  
 و حکم میکند بر ایشان الی یوم القيمة و مردی از آن نیست و اگر ابرجسمات در ذکر ساعت مداد  
 گردد رتبه از آن شواند ذکر نمود و در هر ظهور حقی آنچه که حق حکم فرماید بر آن که آن ساعت است  
 محقق میگردد و منتظر ظهور الله فان الساعه فایتم بعتة وان علی الله ربکم انتم تعرضون

الباب التاسع والعشرون الواحد الثانی

فی آن ابی البیان حقه من الله من تطبیعه الله سبحانه اللهم یا الهی یا صفر ذکر می و مایب

الی اذ اریدان انبه الیک تلقبته و ما یغیب الی فضلك انک انت خیرنا فخلین  
 بخش این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهوری است من قبل آنکه از برای او در ظهور  
 او که ظهور نشاء اضرای او است مثلاً آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود سخنه بوده من قبل آنکه از  
 برای محمد رسول الله ص زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه باو است و ما یرجع الیهما  
 لولا کان من قریع عشر عشر ذلین و همین قسم آنچه خداوند بر رسول الله ص نازل فرموده که امروز  
 در مؤمنین بقرآن مشاهد میشود و مرایای افنده ایشان سخنه بود من آنکه بسوی قائم آل محمد عظیم  
 السلام و همین قسم آنچه در بیان مکتون شود و انشئون مجبویه سخنه است از قبل نقطه بیان بسوی  
 من ظمیسره آنکه که ظهور اضرای نقطه بیان باشد و همین غرض و شکل را بس است که او قبول کند نفسی را  
 بایشی را بذکر انساب بخود چنانچه امروز سخنه انجلیه را ادنی ادنی مظاهر قرآنی قبول نمیکند  
 چگونه بظن حقیقت و همین قسم بیان قبول نمیکند ادنی ادنای او علو قبل را الا آنکه داخل شود در  
 تطلال حجتی که او داخل شده و همچنین من ظمیسره آنکه قبول نمینماید شیئی که منسوب ببیان است  
 الا آنکه ضوب بکتاب او شود و همچنین الی مالا نهایه ظهور آنکه ظاهر است در هر ظهوری شئون  
 ما یرجع الی الظهور الاول سخنه من آنکه الیه لیوم ظهوره فی القشاة الا فری و چه در بعد است  
 نفسی که خود را از نسبت با و مطلق سازد و از سخنه کی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین  
 بقرآن بخوانند سخنه رسول الله ص را برسانند باید کل مؤمن شوند بیان و الا منقطع نموده از  
 خود نسبت علو را نه این است که شجره بفرماید چه اصحبت شده اید از لقاء محبوب خود که درین  
 مایقصه الیه افدتم بوده و هست زیرا که آنچه در طلب دنیا بر میآید تا لاخله رضای خداوند  
 را در او نموده نمیکند و امروز که شجره حقیقت که فجع رضا است ظاهر از تره وجود خود که انویل است  
 انکم بوده و هست محبت آنچه وارد میآید بر نفس خود تا آن میآید و الله غنی عنکم و عن ما

یغیب ایکم وانتم ان تسبوا انکم الی الله فاذا انتم بذلك تبغون ثم تقفرون والالین  
 ۱۱۱ انکم و تسبوا انکم الی الله ثم تقفرون

الباب الاول من الواحد الثالث

فی ان ما یدکر به اسم شیئی ملک له وانه احق به من غیره

ملخص این باب آنکه خداوند عالم شیئی را خلق فرموده لمن یدل علیه وادوات مراتب  
 که لم یزل ولا یزال دل علی الله بوده دست کلشی باو خلق شده و شود وادوست قائم بنفس خود با  
 و کلشی قائم باو است و مایشی من شیئی الابه ولذا آتیه احق من کلشی و مساوی او ملک او استند  
 بمملکت ذات اقدس کلشی را وادوات احق از کلشی بمملکتش از نفس کلشی شمره این  
 علم آنکه اگر نقطه حقیقت کلشی را عطا فرمایید بیک شیئی احق بوده دست چه فعلیت بهرساند چه  
 محض حکم باشد مثلاً اگر رسول خدا در قتل کل ماعلی الارض را تصرف میفرمود احق بود از ملک  
 او باد و این بوده تمکات خداوند کلشی را که کل میگویند له المخلق و الامر و همچنین اگر نظم  
 تصرف فرماید در کهنونیات کلشی احق است از کهنونیات ایشان بخود ایشان و حال آنکه اهل  
 و اعظم از این است که نظر فرمایید کلشی زیرا که کل شیئی ناظر بعبود و فضل او بوده و استند وادوست  
 غنی از کل شیئی بنفسه و منقر الی الله است بذاته شمره این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید  
 کل عارف بحق او باشد که لم و بم در حق او ذکر نمایند و احدی را نمیزند که اگر او در امری حکم  
 کند ذکر ناکلیت شیئی نزد او نماید زیرا که او احق است از او بنفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الا  
 بحکم پان تا دستیکه بخوابد و فرماید عهد خود را در اغباق کلشی ولی اگر بفرماید بیک نفسی  
 از انسانی که بحکم پان ارث میرسد که یک قیراط میرسد همان حکم الله است در حق او در پان  
 و اگر بود بخلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر او در روز رسول الله ص فرماید که آن امر که هر

قرآن نازل شده امروز این نوع علی نموده مشک نیست که این حکم قرآن است اگر چه امر  
 ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین سخن او مساوی  
 است اینست استخانت او و لکن استخانت خلق قلم حیا میکند که ذکر شود و کل با مراد صلوة جمعه میگذرد  
 و اگر بفرماید یکی از آنها که در مقصد خود نماز کن یا آنکه فلان نفس احق از تو است باین منصب  
 قبول نموده ولی با مراد اول او اظهار ایمان نموده چنانچه بودن یکی مثل مسلمین با و راضی شده و الا  
 این قسم واقع نمیشد اینست استخانت خلق دانست استخانت او که در آئینه که آیت توحید در  
 را گذاشته اگر امر فرماید بآیه اخری احق از اوست از نفس او با و چنانچه در ظهور رسول الله  
 آن آیه توحیدی که قبل در آئینه بوده مرتفع ساخته و آیه بدیهه در قرآن کل آئینه تکی فرموده  
 اگر احق نبود بآن آیات چگونه مرتفع میشود جائی که در اعلی علی علیه السلام مالکیت خود را این قسم  
 اظهار فرماید ما تفرغ بر او چگونه لاین ذکر است همین قدر که ناظر شمس حقیقت باشد حد خود  
 را دانسته بلکه افتخار چنانچه بانیکه خوب با و کرده اگر چه نسبت بکلیت باشد مثل کشتی که عز  
 کل کشتی این است که اوست مالک کشتی نه دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار کند در ظهور  
 قبل او ثابت و مشغولات چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حرف الفیه بجزوف  
 فایده افتخار کند در نظر او مثل بگردن ولی نسبت خود بالواج الفیه مشغولند و همچنین قبل از  
 الی ان منی الی اوم الاول الذی لا اول له و بعد جلالی ان منی الی ما منی و انحصار آیه  
 قل الله یبد و کشتی شمس سیده و لم یکن من بعد الله ذکر امثل مالم یکن من قبل الله ذکر افتخار تو

### الباب الثانی من الواحد الثالث

فی ان بقوله خلق الی الی ان یخس به لان قوله الحق

مختص این باب آنکه قول شجره حقیقت مشابه میشود بقول او قول احدی از عکالت زیرا که بجز

او کیفیت شیئی خلق میکرد مثلاً اگر کلمه نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن بولایت امیرالمؤمنین  
 خلق آن ولایت نمیشد اگر چه لم یزل آن ولی آید بوده ولی مبدء ظهور از قول او است در آن  
 ظهور نه قبل از آن ظهور و همین قسم دون حق از اول نازگرفته الی آخر آن بقول او خلق شده  
 اگر نمیفرمود آن ندادون حق نه در آفاق کون هم میرسانید نه در انفس جاری میشد نیست  
 که نور دنیا برود در حلق کلام او طائفند و همین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اول نماند کجا  
 خلق او نماند و همین قسم در نور اگر ذکر نمیفرمود کجا ولایت آن ثابت میشد و نظر کن بعد از  
 کیفیت شجره محبت در قرآن چند ابواب ناز آمده چرا ذکر می از ایشان نیست و از قبل ایشان  
 چگونه ثابت است و بر است کل از ایشان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای اولوالافنده نبوده  
 نیست که اگر بحرف علیین کلمه فرماید نفس کلیه در صفت خود خلق میشود باد که توحید خداوند را  
 فرماید از روی صدق و خلوص و اگر بحرف دون علیین کلمه فرماید بعد از او در بار نفس کلیه خلق  
 میشود در صفت خود که قلم جای میکند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حجتی بیچ فضلی  
 از عظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که لحن و نظر ظاهر نیست دون استحقاق او نشود که اگر نشود  
 لابد حکم او را ذکر میکنند و در نزد ذکر او خلق او میشود و همان ناز میکند از برای اهل آن ظهور  
 و اگر مردم بدانند که چند مفید است که لحن و نظر او دون حجتی نشود بر آینه کل باطنی قوه خود  
 سعی نموده که دون حق نزد او نکر نشود که حکم بر او شود و ناری شود در آن ظهور که در آن  
 مردم پاک گردند چنانچه اول این ظهور اگر کل عملت نموده بر آنکه نزد شجره غیر آنکه لایق  
 او است ذکر نشود ذکر ناز نمیشد که چنانچه در او منسلک گردند و خلق او بنده او میگردد و  
 لا حسیه اصراف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمیکند و حال آنکه ظلم هر دو با نسبت خلق  
 مساوی بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته علی کسب کرد خلق و حیواد



باین میشود و الی یوم القيمة کل ازاد برتری هسته در دربار قای خود فانی میکرد و در هیچ فضلی  
 اعظم تر از این نیست که در ظهور بر حق اهل آن ظهور کلمات الهی را اخذ نموده که خلق کیمونیات  
 ایشان با و است مثلا اگر نازل فرماید آیه بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید  
 و لکن ملک السموات و الارض و ما بینها و الله علی کلشی فذیر منطری در بیان بهم میرسد که در آن  
 بر این آیه کند بلکه الی ما لانهایه منظر در ظل مظهر هم میزند چنانچه شبیه این آیه در قرآن معدود است  
 و حال آنکه مظاهر اولوا حکم از زمان ظهور تا امروز لایحیی است این است که در ظل هر آیه  
 اشباح ما لانهایه متحقق میگردد و اگر امر خاصی باشد که کل تبع انداز تا ایوم بیاست مثل فرقی  
 خمس یا او امر مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شیئی میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا که  
 در او دیده میشود الا الله و نیست غیر آنکه خالق شیئی و نه رازق شیئی و نه محبت شیئی و نه همی شیئی  
 و نه مبدع شیئی و نه محدث شیئی الا الله خلق و الامر من قبل و من بعد ذلك رب العالمین اگر در  
 ظهور من نظمیده الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او و کل اعلی تر از این نیست که ذکر شئون  
 تاریه در نزد او نشود که غیره آنکه خلق نافرستد و هر کس بقدر کیمونیت خود از مخرج جود او  
 زود تا ظهور دیگر او در گرفته که در ما بین الظورین بعبای او مفتخر باشد اگر چه بایه واحد  
 باشد که ارواح متعلقه با و لابد در حق آن ظاهر خواهد گشت و من صدق من الله حدیثا  
 لو انتم توفقون

الباب الثالث من الواجد الثالث

فی ان البسمان من فیه طائف فی حول قول من نظمیده الله مثل ما کان الانب و  
 من فیه طائف فی حول قول محمد رسول الله و ما نزل الله علیه فی اولاه و من فیه طائف  
 فی حول قوله عین ظهور اضریه

نطق این باب آنکه نظیر بیان نیت الایوبی من تطهیر الله زیر که غیر ادرافخ او نبوده و  
 چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیت و بیان در مین بیان مشتاق ترند بوی او از اشتیاق  
 هر جسی محبوب خود چنانچه قرآن و ارواح متعلقه بآن مشتاق بودند تا در منزل خود غیر او را نظر  
 نظر نداشته و نمیدانند و امر در خرقان صلوات میفرستد بر هرونی که او را عروج داده و داخل  
 بیان نموده و طلب نعت یکند از منزل او از برای ارواحی که داخل بیان نشده و خطا و ابا و  
 خطا نموده همچنین بیان صلوات میفرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حروف علیین او باشد که چون  
 میشود من تطهیر الله و او را عروج میدهند بوی کتاب او و طلب نعت یکند از خداوند عزوجل  
 بر حروف دون علیین که در صحن ظهور او سجده لکنه با و میکنند و بشی از لقاء الله محتج میگردد  
 اگر کسی ناظر بعین فراد باشد میشود امر در از حروف قرآنی الف الف الف یا الینا و الکی  
 فانا کما و خلصنا عن نار سبتنا الی ما کنا الیه منسوبین و ان سبنا الیک و ادخلنا فی ابیان  
 فانا کما من فضلك سألین چنانچه بین کلام حروف الفاست از قبل و بعینه بین کلام را  
 تعلق خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نعت او را از برای  
 خود نخریده و بجز از برای منزل او نموده که در صحن ظهور من تطهیر الله نظر میفرماید بیان  
 بوی مؤمنین بخود و میگوید که ای ادرجی هست از من که بیاید امروز از فرامین نظیره الله نماید  
 تا آنکه و فابعد رب خود نماید در من و سرور میگردد باقبال مؤمنین با و بوی منزل او  
 و محزون میگردد اگر حزنی از مؤمنین با و بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ ششی محزون تر  
 از خرقان نیست و کل او را تلاوت نمایند و از رحمت او بیج ندارند الا نعت او را بمنزل  
 آنها نیکه در صحن نزول فرقان کتاب الف را تلاوت میفرماید ای اهل بیان نکرده مثل آنچه  
 اهل فرقان نموده و از محبوب خود بیج شکی محتج نگشته که ارتضاع بیان عروج بوی او است

و حضرت اوست مثل ارواح او و ایامه نموده و نقل نموده امر الله را و وجود از برای  
 کسی که در همین از برای او ساجده سجد نموده که بیان راضی نیکرود از شما الا انکه ایمان  
 آورید بنظیر آنکه که منزل او در کتب بوده و شفاعت مینماید نزد او از مؤمنین بخود و  
 شفاعت او مقبول است نزد منزل او و هیچ بنده نیست که خدا را بخواند چنان الا انکه سجاوب  
 میکرد دعای او تا اول ظهور منظره آنکه انوقت اگر بخواند خدا را بما لا عدل بالبیان  
 که سجاوب نخواهد شد دعای او خداوند از وجود و فضل تو سوال میشود در حق بیان و من فیہ بما  
 اجبتہ لاکما لا یختمہ بان ترجمن علیہ و علی من آمن به یوم ظهورک و ان ترخصه و من امن به یوم  
 بما تزلزلہ من عندک فانک انت خیر الراحمین

### الباب الرابع من الواحد الثالث

فی ان ما نزل الله علیہ من الایات و الکلمات اعظم و اعلی مما نزل الله حیثین  
 مختص این باب آنکه در هر ظهور شریفی با ارتفاع نفس ظهور کلمات انم مرتفع تر است از کلمات  
 قبل او بل اول شاه اولی و ثانی شاه اخری عند الله و عند اولو الافئده محقق است بلکه  
 نیست اول الا از برای ثانی و نه ثانی الا از برای ثالث و نه ثالث الا از برای رابع الی  
 بالانهایه بما لا نهایت لها بما یحالیها همانقدر که فضل رسول الله است بر عیسی همانقدر  
 فضل قرآن است بر کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد بعد و لیس لامر الله من حد  
 و الاما تجلی الله من تطیل طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متحقق تمعین حدیث عسکری  
 صلوات الله علیه گردد که روح القدس فی جان الصائره ذات من حدائقنا الباکوره  
 و مراد کلمات بدیهه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در اعظم بودن قرآن  
 نزد اولو الافئده است بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند و نیست ظهور بعد

بینه ظهور اول بخواشرف و در کتاب اولی الامان کتاب اول بخواشرف اینست که کل سجایا  
 هستند که درک نمی نمایند و الامرا که انوار از هر شیئی است و ان الی الله المتقی والرحمی فی  
 الاخرة والاولی و ظهور مشیت در هر ظهور ظهور مبینه بر کل است تا رات جزئیة نزل اودگر  
 میشود مثلا آنچه از انمه یا شیعیان ظهور کرده مرتفع گردد در ظل ظهور رسول الله ص متظل میگرد  
 همین قسم است بل قبل و همین قسم است بعد بعد و هیچ ظهوری از برای اوست الا باستیلا  
 بر کل همیشه بر کل ذات مایذکر به اسم شیئی نیکو فی ظل ظهوره و حق علیه ان قیبه ذلک امر الله  
 من قبل و من بعد و انما کل ر مخلعون

### الباب الخامس من الواحد الثالث

فی ان معاهد المرتفعه فوق الارض اذا یاذن یرفع و ان لم یاذن مشیت و الامر عبده  
 لمحض این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجره حقیقت محقق شده امر او است فیما امر و فی شیئی اود  
 فی انشی مفری نیست که نشو سیکه در معاهد مرتفعه لکنه محبوب گشته لابد است که از قبور اعیان ایشان  
 مبعوث فرماید و من بشت معاهد راجع با مراد میگردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع و الا ثابت  
 له الخلق و الامر فیض ایشاء و حکم با یرید لایستل تا فیض کل غنی کلشی بسنلون مایضل ذلک  
 مایضل الله و ما یکلم ذلک ما یکلم الله و ما ینزل ذلک ما ینزل الله زیرا که اوست مرا ینکه  
 دلالت نمیکند و نکرده الاعلی الله و حده رب کل شیئی رب مایری و مایری رب العالمین

### الباب السادس من الواحد الثالث

فی ان مایذکر به اسم شیئی ما خلا الله خلق فی حد الابواب  
 لمحض این باب آنکه خداوند نازل فرموده در میان کلمه که جامع کل علم است و اذن اوست  
 انشی انما الله لا اله الا انا و ان مادولی خلقه ان یا خلقه ایامی فاعلمون و هر شیئی که

اطلاق شیت بر او میشود مآدودن آنکه خلق او است در حد ابداع و اختراع و انشاء واحد است  
 حلی در این مراتب مظاهر حق است که کل ادلاء علی الله هتند و بحر اسما و صفات لم یزل  
 مد علی الله بوده است ولی در حد اسمیت مذکور است و در صفت خود نه ذاتیت او نیست  
 و کبرونیت او. اذ مآدودن آنکه خلق له و کل له عابدون و هر شیئی که ذکر شیت بر او میشود خداوند  
 او را ابداع فرموده است و شیت را ابداع فرموده نفس خود چنانچه امر در کلتی مایسب الی البیان  
 است زیرا که روح شیت در اینها است و اینها بذات حروف بیج خلق شده که نظر شیت  
 اولیه باشد و در هر نظرسر الله ظاهر و در هر بطون امر الله باطن بوده است و اما کل الله و اما  
 کل الیه لاجنون الله سید و کلتی ثم یعبده و اما کل له مخلصون

### الباب السابع من الواحد الثالث

فی ان ما قد نزل الله من ذکر لقاء اول لقاء الارب انما المراد به من نظم سیره الله لان الله لا یرى باله  
 لمخص این باب آنکه ذات ازل بذات لن یرک و لن یوصف و لن یغیت و لن یوجد و لن یر  
 بوده اگر چه کل با او در آن کرده و وصف کرده و غیت کرده و مجد کرده و دیده شود و آنچه که  
 در کتب سماویه ذکر لقاء اوشده ذکر لقاء ظاهر نظیر اوست که مراد نقطه حقیقت که شیت  
 اولیه بوده است و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء  
 رسول الله بوده است و کم کلم تنزل میاید از حقیقت اولیه تا آنکه بر وجه هر شیئی که دلالت  
 نمند الا علی الله ذکر میشود و نزل آن حقیقت اولیه چنانچه آنچه در حق الله بدی من عرفکم فقد  
 عرف الله و امثال آن نازل است بعلم این باب مفتوح میشود و همچنین در حق مؤمن که وارد  
 شده است که سردار سردر رسول الله است و سردر رسول خدا سردر خدا است و  
 همچنین عزرا و عزرا رسول است و عزرا و عزرا خدا است و مراد باین مؤمن بحقیقت اولیه

ابراب بدی هستند و بعد تا آنکه بر نفس مؤمنه منتهی گردد حتی آنکه اگر عصائی بریده نمونی باشد در  
 او دیده نشود الا آنکه زیرا که فوب باو است و اگر درید دون ثومنی باشد دیده نمیشود الا <sup>ان</sup>  
 چونکه فوب باو است و همچنین ترابی که بر او ستم است و کلینی که فوب باو است و کل ظن  
 نشد اند الا از برای لقاء الله که لقاء شیت باشد بختت اولیه و ذکر در مآدون او شیت نمود  
 نه باستقلال کمزینت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل مآدون او مثل مریا که در  
 ان عکوس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه شج ای توخیدی است که از  
 او است در او و الا اطلاق این اسم جایز نیست الا براو و هر کس لقاء من لطیفه الله را درک  
 نماید لقاء الله را درک نموده و فائز بقاء رب شده اگر مؤمن بار باشد و الا ناظر بوجه خاصی  
 در همین عروج هم بقاء الله فائز شده ولی چه شمر از برای او بلکه اگر نده بود از برای او بالان  
 الی الا نخصایه بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء اراده اولیه در نزد شیت اولیه مثل  
 شج شمس است در مرات و همین قسم الی مابقی الی آخر الوجود چگونه میزان مقابل گرفت  
 با لقاء نفس شمس لقاء با شج در مرات را اگر چه ادبیت الا او و حکایت نمیکند الا از اولی  
 بذاتشان الا امکان عند ظهور الازل و شان احدیث عند استحقاق القدم و هر کس لقاء  
 من لطیفه الله را مقرب بقاء فی نماید یا آنکه از برای او عدل یا کفو یا شبیه یا قرین و شالی  
 در لقاء او یا آنچه با یوصف است دهد او را شناخته و لاین ذکر نباشد و هر کس هر چه در  
 نماید از امکان خود ستیاز نموده که تواند او را شناخت جائیکه عرفان او ممکن نباشد عرفان  
 ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله تعالی قول القائلون سبحان عظیم و تعالی الله عما یدرک الذاکرون علوا

الباب الثامن من الواحد الثالث  
 فی ان ما فی العالم الا کبر فی البسیان

ملخص این باب آنکه آنچه که اسم شئیت بر او واقع شود از هر شئی در بیان است اسم او و  
 روح مطلق در اسم بی متعلق در شئی که ذات او باشد دکل آنچه در بیان است در این آیه است  
 لا ایزلنا ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات والارض وما بینهما فاذا کل باله ربهم  
 الرحمن لیرمنون انه لا اله الا هو الحی الیمین القیوم الله الذی لا اله الا هو العا هر الظاهر الفرد المتع  
 التعالی القدوس لا الاله الا هو الحی سبحان من فی السموات والارض وما بینهما سبحانه وتعالی  
 عما یصفون قل ان الله هو الملك السلطان القادر العلام لا اله الا هو العلیا یسجد له من فی  
 السموات والارض وما بینهما وانه هو الصزیر المجویب که نوزده اسم است که بدل علی الله  
 دکل اسماء وانشال در ظل او ذکر میشود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در  
 مقابل نوزده ابواب جنت هر کس مؤمن باشد به پان و تلاوت نماید این آیات اربعه را  
 که مقام خلق در رزق و موت و حیات باشد و مجرد واحد که افنده ایشان ستمد باین اسماء  
 است مؤمن و از ابواب نار استجیر با الله باشد و قبره و هر ذکر شئی خیر می که در بیان باشد  
 راجع با اسماء و انشال داند و هر ذکر دون خیسیری را راجع بصحت حرف نفی داند که با تلاوت  
 کل بیان نموده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصدین نموده و این آیات اربعه راجع  
 میگردد باین آیه شمس الله انه لا اله الا هو له الملك و الملکوت ثم العز و الجبروت ثم الله  
 و الالهوت ثم القوه و الیا قوت ثم السلطه و الناسوت بیحی و میت ثم میت و حی و  
 انه هو حی لا یموت و ملک لا یزول و عدل لا یجور و سلطان لا یجول و فرد لا یفوت عن  
 قبضه من شئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما انه کان علی کل شیء قدیرا و این آیه  
 راجع میگردد باین آیه شمس الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر بیحی و میت ثم میت و حی  
 و انه هو حی لا یموت فی قبضه ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء بامر الله کان علی کل شیء قدیرا

و این آیه بسم الله الاصح الاقدس و کل حروف بسمله نقطه بباء چنانچه در بد کل از نقطه طالع شده  
و کل بیان تفصیل نقطه ظهور او در مایا مثل اول شش است و مثل کل حروف مثل مایا که از  
او منکس شده و در هیچ حرفی نیست اول الا او و نه آخر الا او و ظاهر الا او و باطن الا او  
چنانچه هر کس در ظل ایمان بقران در آمده در کیفیت او دیده میشود الا شیخ ای رسول الله  
که بفضل او در ظل ظلال او مستطیل گردیده و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام مثبت  
ظهور الله است و کل راجع میگردد بمنظومه الله زیرا که او است که کل بیان و من فیه  
راجع باو میگردد بنهای خضوع و غایت خشوع و او است که در مایای بیان دیده میشود مثلاً  
اگر در بیان منظومه عدلی است او است عادل و اگر منظر فضلی است او است فاضل  
و اگر منظر سلطنتی است او است سلطان و اگر منظر علمی است او است عالم و اگر منظر  
قدرتی است او است قادر زیرا که در مایا دیده میشود الا شمس اگر چه در مقام شجیت بوده  
بسیار و کل حروف علین بیان راجع میشود بمنظومه الله که باب اول حجت و اسم  
بظلم ظاهر بالهیت باشد و کل دون حروف علین راجع میشود بباب اول درنا که در ظل  
دین اسم مستعد در قفاء است و اگر در حق نظری نظر نماید کل خیر را در کف من منظومه الله  
مشاهده و کل ظل افک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و  
قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و هیچ غری از برای بیان و نفوس مؤمنه بان اعظم تراز  
این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور من منظومه الله الا او و الا طور قبل شبه  
نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمیشود در ایشان الا او چنانچه امروز کسی در  
نقطه فرقان شبه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بخوانند  
یقل در کل مایای تسبیح او است که ظاهر است دلی از علو ظهور است که محتجب شده



و از علو نور است که محقق مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه متفرسند الی الله با و فییر  
 از رفای او اراده نموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان رانجات  
 نمیده آلا مشاهده من نظیره الله در کینویات خود نه مشاهده من نظیره زیرا که  
 او ظاهر است در صحنی که در همه عزت و مناعت در رفت و قدرت و سلطنت مستقر است  
 کل مشون فعل او هستند که در بیان مترکزند اسماء حسنا ی او ادلا و حجت او هستند و اسماء  
 دون آن که سجده در نار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در آن صحن مشاهده مینمایند که  
 سلطان بیان نظیر اسم او است که بذکر او میکند آنچه میکند و همچنین مظهر عز و خدا و قدرت و  
 اقتناع و کل مشون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الآن که در جبل است مینماید  
 که در کل نیست الا ظهور او و کل با او میکنند آنچه میکنند چه مظاهر قرآنیه چه در نفس او و چه  
 محجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخد و از عرفان محبوب خود غیر متذکر  
 بستند اگر در امکان شیئی مترضی شود اوست که مترضی شده و اگر شیئی مستکره شود  
 اوست که مستکره شده زیرا که در آن شیئی دیده نمیشود الا شمس شیت که با دن شیت  
 او شیئی شده و هست یا میزود و الا اگر مرتفع شود عدم بخت است بلکه وجود کلمه عدم هم بخت  
 ذکر عدم که نفس فناء نیستی است متحقق نیست الا با و الا این مسم ذکر نمی شد این است  
 معنی قول رسول الله ص اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی نه نیست که در حقیقت هر  
 شیئی نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین میگردد و در رتبه ماء ماء و در  
 رتبه هوا هوا و در رتبه نار نار نه این است که از او شیئی منقوس گردد یا بر او امری نازل  
 آید زیرا که اگر الی بالا تخصیص مرآت در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یا قوت باشد  
 و چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا از جاجه یا آنچه تصور است در او ذکر مرآتیت

متکلس میگردد از آن شمس بلا آنکه شبی بر او زائده شود یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور نور الله  
 بعد از بعثت که بیت در سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند باذن اله این  
 همه ظن متهدی نمی شد ولی از او چیزی منقص نگشته بر کیفیت از زید شده  
 اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدار باقی قدس خود واصل و لم نزل و  
 لا يزال مشرق این است که کل از جود فقط حقیقت منوجه بلا آنکه لازم مجرد او قدر فطره  
 منقص گردد یا آنکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از آن اگر با اناهیة با علی طوری که  
 فوق آن تصور نیست نوشته شود و الی ما لانا هیة با و متهدی شوند از او شبی منقص  
 نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که برده است که کت بحیل الله ضیاء الشمس

فی حد ذکر ما ان کان علی کل شیء قدیرا

### الباب التاسع من الواحد الثالث

فی ان مافی البیان فی آیه البیان

مخص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه است که نوزده اسم ذکر شده و در  
 ظل آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کل شیء که راجع به کل انسانی میگردد اگر  
 بدل بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگر چه ذره طینی باشد و  
 اگر بدل بر نفی است در عما یصنون ذکر شده فطوبی لمن یومن بن شیخ کتک الآیات  
 عن مجردة و تیکون تکون الامثال بطور شمس عظمته و تحقیق کل باید که به اسم نفی بما  
 لا یخضع لقرتس رفته ذکرت نقطه البیان فی ذکرت الطور و شیءه الا ولید فی کل ظهور  
 و نفس من لطیفه الله حین یا یظلم باذن ربه فظلمتین ان یا ادلی الابصار فانا کتک  
 یعتقین لم یطلع الا لشمس و لا یغرب الا لشمس مثل الشمس یطلع فی سماء الافئدة من یقار

من ذات مرات ساذجیه بیکس من دون ان تغییر ذلک انحص فی علو ذکره و ستموده  
 اللّٰه الامر من قبل و من بعد و ان یومئذ یرضی المؤمنون

الباب العاشر من الواحد الثالث

فی ان ما فی تلك الایة فی الایة الاولی شخص الله الی قول الله عزوجل قدیرا  
 منحص این باب آنکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی بیانی که هر  
 ذمی روحی تعقل کند این است ذکر ذمی روح شد که در مقام نبوت تعقل نماید نه  
 در مقام افشده که مقام ظهور اسماء الله است و از برای او صدی و صدوی و ظهوری  
 و بطولی و طولی و دومی و طولی و غزوی نبوده نیست زیرا که هر شیئی محدود در مقام  
 روح متعین بقیض حد یکدود و الا در مقام افشده لایری الا الله و اسمائه له انخلق و الا  
 من قبل و من بعد اما کل له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله که مقام  
 تعین شیت ان ظهور بوده در فرقان آنچه که باو شیت هم رسانده چه از حق و چه  
 از غیر حق از بحر ظهور استظهر شده این است که کل باو قائم است و مراد از آیه اولی  
 نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کل اشیاء از بام بسم الله ظاهر میشود او بوده  
 همچنین در بیان نظر کنند که آنچه مومن با الله یا دون ان بهم رسد بظهور نقطه بیان متعین  
 شده و مراد از آیه که کل در اد است زیرا که اد است آیه بخون این آیه و اد است  
 باء بسم الله در تخون که این باء مدل بر اد است همین قسم که الفاظ حروف بنقطه متعین  
 میشود و کثر هم میرساند الی بالا نهایت همین قسم ارواح کیمونیات بان متعین میگردد و کثر  
 و هر گاه ذکر اولو الافئده شود مراد اولاء بر کلمه لاله الا الله بوده است و هر گاه  
 ذکر اولو الارواح شود مراد اولاء بر رسول الله صلی الله علیه و اله بوده است و هر گاه ذکر

اولوالانفس شود مراد اولی برزخه بدی عظیم السلام بوده دست و هرگاه ذکر اولوالا  
شود مراد اولی برابواب عظیم السلام بوده دست زیرا که کل اسماء و صفات تکمیل  
واحد اول است نظر کن بحروف لفظی بیان که کل تکمیل احد است آنچه الی انما  
شود و در تکمیل مطابق به هر سه که در ظهور اقوامی از واحد اول باشد ولی با دقت شده  
دکل راجع باد میگردد چنانچه از او نشسته نموده نه اینست که کل حروف بیان آن حرف  
بلکه هر حرفی در حد خود مستقلاً از او است چنانچه هر نفسی در حد خود مستقل بر او است نظر  
کن بعهد مثل آنکه نظر میکنی در بدی اگر امر و نفسی در مشرق بدی شود بدی است الا آنکه  
میپوشد لباس بیان را بر فواد و روح نفس و جسد ذاتی خود و همین قسم اگر نفسی در مغرب  
عود نماید که بشود ظهور منظمیسه آنکه را عود نمینماید بسوی او با آنچه متعین میشود قیصر عرفان  
باور که آیات بدییه از او بوده در راجع باد میشود اینست که کلتی در حد خود از نقطه خود  
بلا آنکه راجع بذات نقطه شود یا آنکه از او طالع گردد بل کل را مریا فرض کن و نقطه را نفس  
سماء اگر مراتب بنده مقابل شود ای افنده در او موجود میگردد و اگر زرد آیه ارواح و اگر  
سبز آیه نفس و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دون این الوان با آنچه در او است از قابلیت  
حتی آنکه اگر نفوذ با آنکه نفس دون مومنه مقابل شود در مراتب دون الوان مجبویه خود  
بر میدارد و از این جهت است قول فاء انما ربکم الاطی در مقابل قول سم عن الله عزوجل  
اینست که نشسته میگردد در نزد هر ظهوری حتی صرف از دون او الا نزد اولوالابصاء  
که ایشان حقایق اشیاء را کماهی مشاهده نمینمایند و همیشه ناظر شمس حقیقت هستند و ظهور او  
و حدودات مرا یا ایشان را محتجب از ظاهر در آنها نمینمایند اولئک هم المتقون حقیقی  
کتاب الله من قبل و من بعد و اولئک هم المتقون چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بود

مشاهده این نوع انعکس را می نمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذکر بود و  
 حال آنکه در مقام شهادت آمد آن شمس غیب و کرد بر او آنچه کرد که قلم جا میکنند از ذکر  
 فلتستبرن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون ولتقن ان یا اولی الشمس المنفکة کلکم اجمعون  
 الباب الحادی والعشرون الواحد الثالث

ان ما فی تلك الآیة فی البسملة بسم الله الامنع الاقدس  
 ملخص این باب آنکه کل حروف لتظیه بنقطه متکون میگردد و ارواح ان بنقطه حقیقت  
 و ادوات در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و در بیان ذات حروف البع ۳ و در  
 ظهور من طغیبر و الله آن حقیقت الهیه و کینونیت ربانیه و کافوریه جوهریه و سازجیه مجرد  
 التي انهای شمس الحقیقه بضیائها التي انهای ابائنا و ان ما در انها ظلال فی الرایا و ذکر  
 ان در ابواب قبل شده و در آنکه خود خواهد شد و الله ولی المتقین

### الباب الثانی والعشرون الواحد الثالث

ان مثل النقطه کمثل الشمس و مثل سائر الحروف کمثل الرایا فی تلقائنا و ان کل ما فی البسملة  
 فی النقطه و من قبل الله الله ربی و لا اشکر بر بی احداً فقد ذکر الله باقده قدر فی النقطه  
 ملخص این باب آنکه عرض از ذکر نقطه کینونیت مثبت اولیه است اگر در مقام رسم الله  
 الامنع الاقدس عزائه الامنع الاقدس ذکر شود انوقت ذکر کینونیت مثبت بعین می رود  
 زیرا که اگر با منفصل شود اول ظهور اد حرف عین میگردد چنانچه در فرق کیشی و علی کیشی  
 ظاهر است و اینست سر کلام امیر المومنین؛ اما النقطه تحت الباء در مقام ذکر تطابق  
 حرفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او و بمقتدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن که  
 رسول الله ص ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و همدین با و شمس ظاهره در مرایا شمسه

این باب اخذ شده در علم نه در علم که مقام علم آن است که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مؤمن باو است در خود نمیند آنچه باو عبادت الا مثل شیخی که در مرات می بیند نزد شمس سماء که مثل او اگر گوید الله اکبر نفسی آنکه آنچه موم به بقران است این کلمه را گویند نزد الله اکبری که فقط فرقان در اخرای خود میگوید معاینه شمس سماء است بالنسبه شیخ او در مایا و این نمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بود نه عمل مثل با علی علو مایه تقریبه بعد زدم که مایه تفریح تفریح بر او شود بلکه در ظهور من ظهور الله مؤمنین بیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود ششینی بینند الا باو چنانچه ششیت کینویت افنده در اوج و انفس و اجساد ذاتی ایشان بطور نقطه بیان متحقق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شود باو رکل علم و ایمان است اگر کسی ناظر شود و از نمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور ششینی مثبت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه این نفس سیکه امروز مومن هستند برسول خدا در نزد او خود را ندانند که در میان باو خود را مغفرت و مفتخر و در رضای حق ثابت ولی محجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرای او است بخواشرف و اگر نزد کسی این علم و عمل باو باشد در هیچ ظهوری محجب نماند و در هر ظهور فانی بقاء محجوب خود گشته و آنچه آثار آن ظهور است اخذ نماید فیاطوبی لمن قد علمه الله ذلک العلم و الله بذلک العلی اگر این علم در میان مردم بفضل امیر المؤمنین را مثل فضل رسول الله ص ذلک است اگر چه در شمس فضل او دیده نمیشود الا ان شمس حقیقت چنانچه قول فاعلی این قول که قصد بجز ششیت را نموده نه بجز ذات ازل را بدل است بر این ذکر البحر بحر علی ما کان فی القدم ان الاحداث امواج و اشکال و این بعینه اشیاغ مرابای مستدل بر شمس است

زیرا که در صقع امکان که مقام مرا باشد غیر این ممکن نیست و اول مرا کنیه نیکش شمسیت  
 برداشته در کل عوالم امیر المؤمنین علیه السلام بوده در هر ظهوری با سبی الی ان نبی الی  
 ذلک الظهور فانه مرات الظهور فطوبی لمن قد استظل فی ظلک فان اولک هم اصحاب  
 القدر و ادلاء اسم القدر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لایستقیم احد من العالمین  
 الا من شاء الله انه اذا یکلم شی فی فاذا یخلق ما یشاء و اعلی ما یشاء انه علی کل شی قدیر ثمه این علم ایگه  
 در ظهور من نظیره الله اگر کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد در  
 آنکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شمس است که  
 تقابل واقع شده و الا مطابق با شهادت او میگردد و قسم بذات اقدس الهی که یکبار از کلام  
 بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار میکنم از این ذکر افضل القلیل که جا می تواند  
 آثار شمس و در مرا باشد آثار شمس در سماء گردد و ذلک فی حد الاشی و ذلک فی حد شی  
 الهی بالله عزوجل و اگر کسی ثواب یک لاله الا الله از او اخذ نماید بهتر است از  
 ثواب آنچه که توحید کرده اند کثیری خدا را بلکه توبه میکنم از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است  
 که زودم بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است بر آن شی و آنچه تکلم باد  
 مینماید تکلم خداوند است در حق آن شی اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر  
 سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل راتی است که گوید در مقابل شمس که در من ضیاء  
 و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غیبی اظهار غیبی خود کند  
 نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است  
 و اگر عزیز بی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه انبای جنس او کرده  
 خدا هستند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض

الایحیی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل نقطه شصت فتی میگرد  
 در هر ظهور که میخواهد باشد همچنین اولو العلم و همچنین اولوالعنا و همچنین اولوالقدره و همچنین  
 اولوالعزّة و مثل این ملاحظ کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شیئی که  
 مایه گریه اسم شیئی است و اظهار وجود کن نزد او که از بی وجودیت و بین حد اشخاصی را  
 که خوانند تصدیق رسول الله ص کنند بتصدیق رهبانهای کتاب الف و همچنین در بیان  
 نظر کن که خوانند تصدیق نقطه بیان نمایند بتصدیق اشخاصی که در حجاب هزار و دویست  
 هفتاد سال بدرجات مالانهای همدی بطور اول او در قرآن شده این در صحن اقبال است  
 و چگونه ظلم در ذکر غیر اقبال بگردد که خواننده با ایمان من فی النار ایمان بختن جنت و نار آید  
 و تصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند و شهادت آنها شهادت بر حقیقت محقق حق که  
 شهادت او عین شهادت الله بر کلتی است دهند بکسی که کل با ایمان با او مومند و بدین  
 ایمان با او حکم دون ایمان شود اگر کسی حکم غیر اسم مومن که از اسماء اداست جاری کند  
 چه حد است ادا حیف ذکر عام است که در حق او شود زیرا که حکم طهارت در اینها میشود  
 در او بقوای خود ایشان نمیشود فوالذی فلق الحجه و برئ العنه و تفره بالعزّة و تقدس  
 بالفظه و توحد بالکبریا و المنه هیچ ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز  
 توجّه با او میکنند نیست و هیچ حسنی از نظر بر نفس حقیقت و ماسوی را اشباح در مرایا دیدن <sup>عباد</sup> من  
 نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدت عذاب  
 احتجاب را در خودش احصا میکند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل الیل باشد و علم  
 بیان و الله میهدی من یشاء الی صراط حق یقین و لایحجب الله ان یدکر من لم یؤمن بالله  
 و الایة و العدیج التیقین



### الباب ثالث والعشرون الواحد الثالث

فی ان لایجوز السؤال عن تظنیسه الله الا فی الکتاب وان یعمل بذکایت من دان  
 بالبدیان فخیر له من یتدر علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم والله علی کلشی شهید  
 لغرض این باب آنکه سوال عن تظنیسه الله جایز نیست الا از آنچه لایق باوست  
 زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان  
 فضلی است از شیخ جواد است و اگر شیئی هست بشیئت او است و اگر کسی میخواهد علم او را  
 ببیند نظر کند بعلمای بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عاقلند و اگر میخواهد قدرت او را  
 مشاهده کند نظر کند باولی القدره در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده همچنین اولی  
 القدره از ظهور عزت او است و همچنین اولی العظمة از ظهور عظمت او است و همچنین اولی العوة  
 از ظهور قوت او است و بیان از اول تا آخر کمن جمیع صفات او است و خزانة نار و نور  
 و ارواح ان در روی ارض ادلاء دله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور  
 بعد او خلق شده مثلاً اسم جواد در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم  
 و نام در قرآن از برای اسم و نام در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و اشمال حق  
 حق و دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شود باوست میگردد نزد شیئت او و هیچ عجبی  
 از برای او از نفس خود او عظیم تر نبوده و نیست در نزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از جبر جود  
 او شرف میگردد و از نظام بیم افضل او مستغنی میشود و از مقام عز او مستغنی میگردد و اگر کسی خواهد  
 سوال کند جائز نیست الا در کتاب تا آنکه حظ جواب را کجای درک کند و اینی باشد از  
 محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را منصف شود محبوب است  
 نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیز نمانند در شان او نیست سوال کرده مثلاً اگر

تا کسی که یا قوت میفرشد سؤال شود از بهاء گاه چند مرتبه بوده و مرود است بهین  
 قسم است اعلیٰ مخلوق نزد او الا ایلیف بر نفسه یوم ظهوره گو یامی منیم که کسی در کتاب خود  
 از او سؤال میکند از آنچه در بیان نازل شده بحدود مؤلفه نزد خود و او در جواب نازل فرمود  
 عن عند الله انه انزل قول نفس خود انى انما الله لا اله الا الله خلقه كلشي وارسلت اكرل من  
 قبل و نزلت عليهم الكتب الاتجه د الا الله ربى و ربكم فان ذلك لهو الحق اليقين سواء  
 على ان تؤمنون بى فانكم انتم لانفسكم تمهون وان لم تؤمنوا بى ولا بما نزل الله على فاذا انتم  
 تتحجبون وانى انما كنت فينا عنكم من قبل و لا كون فينا عنكم من بعد فلتصبرن انفسكم ان بى  
 خلق الله ثم باياتى تؤمنون فان من لم يؤمن بى ولا بما نزل الله على مثل عند الله كل من لم يؤمن  
 بذات حروف السبع والبيان وكان مؤمنا من قبل بحمد رسول الله و الفرقان كيف انتم يؤمنون  
 لا ترضين ان نمسبن انفسكم اليهم كذالك انتم ان تعلمون سده فطون فى دين الله ولا ترضين ان  
 تصيرن فى البيان بعد ما قد نزل الله على الايات من عنده انه على كلشي قد ير وانى انما نطقه اليان  
 من قبل قد اظهرنى الله مثل ما قد اظهرنى من قبل لا اجرين من قد دان بى ثم بالبيان من قبل فطمر عن  
 فى امر الله ثم اياه تتقون ولا ترون فى الا الله ربى و ربكم رب السموات و رب الارض رب  
 كلشي رب ما يرى و لا يرى رب العالمين فان مثل ما عندكم كمثل ما يدل المرات على شمس السماء  
 كذالك ما انتم تسئلون فى كتبكم عند ما نزلناه عليكم من قبل فى البيان ثم حينئذ ان يا عباد الله  
 فانتمون مختصر نموده مؤالات خود را محبوب خود الا در طه توحيد و سمو تقدس و ارتفاع  
 تسبح و امتناع تجبر علماء و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست سیدار و افنده فى کدالات  
 نکته الا على الله و بر حباد و ارواح و نفوس و اجساد که دلالت کتبه الا بر حروف حى او  
 که همانست حروف حى بيان و همان بوده بجهت حروف حى فرقان و همان بوده بعين کتاب

الف و تاء و زاء الی ان ختی الی کتاب آدم از من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان  
از عمر این عالم گذشته است و دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خدا  
عالم دادام مالا نهایت بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر  
مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف السج و نه حرف حی آن الا حرف حی بیان و نه  
اسماء و الا اسما بیان و نه امثال او الا امثال بیان و او است که معروف است نزد کلشی  
یومنی و کتابیکه منسوب الی الله میبایند ولی کل از عرفان او محتجب و از کتاب او بی خبر اتا  
مومنین بیان و همین قسم مشاهده کن ظهور من نظیره الله را که او است بعینه مشیت آدیه در کل  
عالم و کتاب او است کتاب مشیت آدیه در کل عالم و او نبوده و نیست الا مدل علی الله  
و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسما او نبوده و نیست الا متجلی از اسم الله عزوجل  
و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عزله المخلق و الامر من قبل و من بعده لا اله الا  
هو اما کل مخلصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در  
او است همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه ای که مکتوب بر او  
همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام  
این آدم میگردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام عمر او گذشته نمیگوید که من آن نقطه هستم که از فلان  
سما نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید مترل نموده و نزد اولو العلم حکم نهایت عطل  
او میشود اینست که نقطه بیان نمیگوید امروز منم مظاہر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول  
میشود و از این جهت است که رسول خدا ص نفرموده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از  
حد خود ترقی نموده و بان حد رسیده و همچنین من نظیره الله در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله  
میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که

شیئی رو بگذاست نه در آن اگر چه آن جوان چهارده ساله در صین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نمود  
 تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی نماید تا آنکه بچهارده میرسد اگر  
 امروز یکی از مؤمنین بقرآن برخورد پسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین بائجل نقطه حقیقت هم  
 برخورد پسندد و که لک در بیان و بیان هم بالنسبه بمن نظیره آنکه چنین است الی الا نهایت  
 بمالانهای ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیفی است ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است  
 که در صین بلوغ حد بلوغ اشرف تر از اینست که حد تحت خود را بخود نسبت دهد زیرا که حد  
 بلوغ آزاد دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه ضمیمه دارد نصد ظاهر اولی فاء هزارمین را ندارد و  
 همچنین در اعداد کتوبیه مشاهده نموده در اول هر ظهوری با آنکه عزوجل داخل آن ظهور شده که ظهور  
 قبل را داری با آنچه در آن داری والا محجب مانده از عطای جدید خواهد بود و در اول فانی میگردد  
 چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراض ضمیمه قبل خود را داشت زیرا  
 با فراد حد خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهور را دارد اگر چه عرش نفس او و اعراض  
 بر او و نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شیئی که در طین آن کو بر بوده لابد در ظهور بعد آمده  
 داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان شده و میشود بفضل الله جل اجماله و عزرا از این  
 که محجب مانده و حکم جنت بر آنها نشده و حکم بار در حق آنها صدق شده زیرا که جنت در هر ما  
 کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من نظیره الله در  
 کتاب او الی الا نهایت همین قسم ترقی بنماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد و  
 در هر ظهور مشیتی نیست الا آنکه هست ادایت که کل را راجع با ظهور نماید که از آنجا است  
 و داخل در جنت کند در هر ظهور بعدی که اسباب فراهم آمده مجاری شده و الا مانده تا رسیدن جماعت  
 بیان در طراز آن او چه میکنند کل را بهمت خود داخل در جنت بنمایند یا آنکه بقدریکه اسباب بر

ایمی ایشان جاری شده جریان امر الله را می بیند قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر  
 اولوا حکم و علم زمان من نظیره الله در ایمان باو متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل پانز  
 برومی ارض باقی گذارد بچگونه غیر او است و زریده و نصرت حق مطلق نموده تا آنکه هیچ  
 شیئی نماند الا آنکه داخل در جنت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کل ماعلی الارض  
 در نخل آن ظهور بدین بدن ادشوند آفتاب نفس مشیت راضی میگردد و الا لم یزل سائل از فضل  
 خداست تا دستگیر شود و مغزی نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقدر بر هر شئی بوده  
 هست و در هر کور بهر قسم مصیبت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ماعلی  
 الارض را قطعه از رضوان اعظم خواهد فرمود از آن کان علامتته را تقدیرا

### الباب الرابع والعشرون الواحد الثالث

#### فی حکم حفظ البسیان باعزما میکن عند کل نفس

مخص این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم میانند کلمات او است و ارواح مطهره  
 با آنها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و امتناع او کل عروج نمایند در ارواح آنها ظاهر  
 میشود و جایز نیست ارواح خفیفه الا آنکه مجلد شود و بخوابد الا عز عند کل نفس حفظ شود تا آنکه کل  
 قرآن بخورد که در هر گوشه مسجدی الواح تصرفه و بعضی از منعی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان  
 صرف نمیکند الا آنکه خداوند ضامن شده که در هر اضعف آن باو عطا فرماید و اگر باو نرسد بجز  
 و اعزاز او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای سیکه کلمات الله را  
 با علی مایمکن عند نفسه معزز و مطرز داشته که عزت ارواح آن و طراز آنها در امتیت نه اینست  
 که بیان هزار شقال ذهبی تمام کند ولی نفس موتی که روح بیان در او است از برای یک شقال  
 او مضطر باشد بل کل فی حده حیث لا یخفی علی ابله و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود

الا انك مضاعف شيد و حسنات او و روزی بااعد از ملائکه مالک کفشی بر او صلوات میفرستند  
 و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند و هر قدر سعی در طويع آن وقت دزدن ان و علم  
 حطآن طراز الواح ادگر دد نزد خداوند محبوب تراست از دودن او و لایق نیست که در جواشی ان  
 نوشته شود مثل آنچه و اب طلاب است که کتاب را از بهاء خود بیرون میبرد و محل قول در این با  
 آنکه هر کس در صفت خود لایق است که بیان او پس گفته شی باشد اگر چه فوق او بالا نهایت و دودن ان  
 به بالا نهایت باشد و اذن داده نشده بغیر خط حسن نوشتن او را در رضای او در تلاوت او است یا نظر  
 او یا تکرار او که کل فتی بل با آنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه زدیج نفسی نیست که  
 مدد روح آن بتلاوت او است و هر کس نظر در بهاء کل آن نماید و صلوات فرستد باین قول اللهم  
 علی البیان من آمن به فی کل شان بالقرآه و الجلال و عذب اللهم من لم یؤمن به بالقرآه و العلال  
 ادای حقوق کلمات آنرا نموده ذلک من فضل الله علی عباده انه کان فضلاً غنیماً و کل بهار بیان من  
 ینظره الله است کل رحمت از برای کسیکه ایمان با او آورد و کل نعمت از برای کسیکه ایمان با او نمود

### الباب الخامس والعشرون الواحد والثمانون

من آمن بمن ینظره الله کانما آمن بالله و ما امر الله به فی کل العوالم من لم یؤمن به ان آمن بالله و الامر  
 من قبل مکانه ما آمن و ینزل فی النار لخص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهوری که مراد از مشیت او است  
 باشد بهاء الله بوده و هست که کفشی نزد بهاء اولاشی بوده و هست هر نفسیکه ایمان بظهور بعد او آورد  
 گویا ایمان آورده نظورات او کلاً از قبل و بعد در آن ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در ان ظهور همان  
 ظهور است نفس چهارده ساله قبل آنکه بنور زده نرسیده نوزده او در همان چهارده هست اینست که هر  
 کس بمن ینظره الله ایمان آورد و ایمان با آنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است بخداوند  
 از اولی که از برای او اول نیست و در ظل رضای خداوند بیرون آمده بکل رضای او

در هر ظهوری و هر کس ایمان با او نیاورد اگر چه در کل عوالم در ایمان و دعای خداوند بود  
 کل هبساء فتورا میگردد گانه ما امن بالله طرفه عین چنانچه عین قسم در نقطه بیان ظاهر است  
 نزد اولاد افنده و در فرقان اظهار است نزد کل هر کس ایمان بجهت رسول الله ص آورد و چنین  
 ایمان آورده بخداوند و او امر او در کل عوالم و هر کس ایمان با او نیاورده ایمان بخداوند نیاورده  
 و او امر او در هیچ عوالم این است که حکم دون ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین بقرآن  
 در آن زمان و تقیق الله ان یا اولی العلم کلهم اجمعون چه بیان فی در ظهوری مؤمن در ظهور  
 دیگر در نار و چه بیان فی که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در جنت و از برای ظهور الله نزد اول  
 بوده و نه اضر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد و در آن ظهور بعد از هزار  
 مؤمن شود کل این عوالم او بدل با ایمان میگردد و اگر نمود باشد بر عکس بر عکس زیرا که در نزد هر  
 ظهور آنچه رضاء الله است در نزد او است چه قبلاً و چه بعداً مثلاً در ضمن ظهور رسول الله ص  
 آنچه رضاء الله بوده الی اول ظهور قائم علیه السلام کلاً در رضای او بوده در رضای ظهور آن  
 دوران روز همان رضای رسول الله ص بوده چنانچه رضای من بطحیسه الله امر از همین بیان  
 الی صین ظهور او آنوقت مجدد میشود در رضای او بطحیسه و لم یزل و لایزال این شان مثبت بود  
 خدا الله و خواهد بود و هیچ ظهوری نمیشود الا آنکه از مؤمنین بان ظهور از برای ایمان بطحیسه  
 عهد گرفته میشود که اگر وفا کنی احدی در نار نمی ماند چنانچه اگر حرف کتاب الف وفا  
 بعد عیسی م نموده احدی در نار نماند بود عهد ظهور رسول الله ص و همچنین در فرقان اگر  
 کل در نزد ظهور ظهور الله مستشرق بفضیله اشراقات گذشته حکم دون ایمان بر احدی از  
 اهل فرقان شده و احدی از آنها در نار نماند و همچنین اگر کل مؤمنین بیان مؤمن شوند  
 عین بطحیسه الله احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد شد و فی مراتب ظهور

برده که قدر لطف فاعل نشود ماچین ظهور و ایمان کل من آمن بالبیان که بقدر طول الی المتعاشتم هم لای  
 قیمت که بماند اگر احتیاط و امن گیرایشان شود که آن احتیاط دزار بوده و هست اگر چه  
 امید از فضل خداوند عطف و رؤف این است که درین ظهور با و امر عالیه خود در الواج خود کل  
 عباد خود را ازرقد بیدار نماید و بگذارد الی امر حکم بیان که تا غیث یا استغاث شده دزار بماند  
 چه کسی عالم ظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بقطعه حقیقت نماید و شکر الهی بجا  
 آرند اگر چه امید از فضل او است که تا استغاث نرسد و از قبل گفته است که مرتفع گردد و انما الیل  
 آیات و الوجود علی نفسه اذ الی غیر عرف به و هو لا یعرف بدون سبحان الله تعالی صفون

### الباب السادس والعشرون الواحد الثالث

#### لا یجوز الی الایات النقطه

مختص این باب آنکه جای نیست علی الایات نقطه بیان زیرا که درین ظهور از برای حروف حی آثار  
 ایشان از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله  
 و تقاضای مخصوص ائمه هدی و صور علیه مخصوص بابواب ولی کل از این جسم مشرق میگردد و تا اینکه  
 کل این آثار در حقیقت اولیه بخواشرف مشاهده کنند و هیچ عجزی از برای ایشان غیر از سبق آیات  
 که اعزاز کثیفی است عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیست و کل فضل در ظل همین مستل است  
 و ازین غروب الی طلوع من یظنینه الله آثار فرضیه مرتفع و حروف حی و کل من آمن بالله  
 و بالبیان در ظل آنها مستل الا آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولا چه فروعاً  
 و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حد و در میان تجاوز نماید در ظل او مشهور و الا لایق ذکر نمیگردد  
 عند الله و عند اولی العلم بلکه در این کور اکثر ناظر بر جواب مسائل و تخلف در اقوال و دلائل و تلمذ  
 یا بچنانزل شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار کواکب



بل یقینان یقین احد بینما سبحان الله عن ذلک تیسرا عظیما و تعالی الله عن ذلک علوا  
 کبیرا اولی سحر نمایند در علم حروف و اقترانات اعداد اسماء الله و اقترانات کلمات مشابه  
 و اقترانات آثار مشابه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس بهر نحوی که شیرین تر  
 میتواند دهد دهد اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کل راجع بنفس بیان میگردد زیرا که بر او صریح  
 زائد میگردد و از او صریح ناقص میگردد الا انکه نظم حفظ و اقتران بعضی با بعضی بنا سبب است این نحوه  
 با آن نحوه تفاوت بهم برساند گویا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الا انکه اصلی  
 و انظم از نظم اول میگردد طوبی لمن نظر الی نظم بھاء الله و یسکر ربه فانه یظنر و لا مردل من عند الله  
 فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزل ما یرید انه قوی قدیر و بهترین تنظیم با نظمی است  
 که بر حمد و در ظاهریه شود مثلا اگر دعای صدیقی است پہلوی قسم ذکر شود و همچنین خطا انداخته  
 نگردد آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در مقدر خود و کلمات در افاق  
 قدس خود و کلمات فارسیه در امتاع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی  
 بوده و نیست ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یستخفون بامر الی ان یرفع الله  
 عنهم بطور ما هم بہ باللیل و النهار الی الله ربهم توبی چون و اگر ظاهر شود و نشاء کسی رافض  
 خود بیانی که او مرتب فرماید مثل شمس است درین کواکب و این وقتی است که کل را در حجاب  
 بیند چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت دو تفسیر پنج آیات الی آخر و یک تفسیر بر  
 بقعه پنج شون علیه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمیشود با آنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن  
 تا ارتفاع او تفسیر نموده و من یقرن ضیاء الشمس بنور الکواکب فمال من عنین لیتق ان ینکر  
 عند الله افلا تنظرون

لا یجوز کتابة آثار القطعة

الباب السابع والعشرون الواحد الثالث

کلماتاً با حسن الخط و آن یکی عند احد حرفاً من دون خط الحسن فی سبط علمه و لم یکن من المؤمنین  
 مختص این باب آنکه کل آثار نقطه معنی بیان است ولی این اسم بحقیقت اولیه مختص آیات است  
 و بعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه ذکر میشود و بعد در مقام تفسیر بحقیقت ثالثیه و بعد در  
 مقام صور علییه بحقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسه اطلاق میشود  
 ولی این اسم مختص آیات است نه غیر او با مستحق چنانچه اذن داده شده بر آنکه تسمیه بعد از بیان  
 در نفوس گذارده شود زیرا که از ماده بیان اسم الله مشتق میگردد و اول من قد سمی نفسه بالله  
 جل جلاله حیث قد نزل فیہ انشی لانا لله لا اله الا انا الواحد البیان و کل تریبان در اسم او ظاهر  
 زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامعه عدد الله میگردد تا آنکه مراتبی باشد از برای نقطه پان  
 که آن مراتب الله بوده و از برای من مطیضه الله که او است مراتب الله و آنچه که در بیان  
 است که الله باشد از برای الله بوده و است و در صحن ضورت جامعاً است و در صحن  
 ذکر هر حرفی از حروف واحد بعد و باب تمامیت عدد این کلمه علیه میگردد زیرا که ایشانند که الله  
 بوده و هستند ولی کل راجع بباب اول میگردد چنانچه در نقطه بیان ظاهر از مافی الرایا  
 لمن یعدل شمس السماء و ما من اله الا الله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب الارض  
 و ما لا یرى رب العالمین و انکم لاکم لاله واحد لا اله الا هو الرحمن المتعالی الشیخ و اذن داده نشود  
 که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الا با حسن خط و احسن از برای هر نفسی در حد او است  
 نه در حد فوق او نه در حد دون آن و این از برای این است که روح متعلق بان حرف  
 که در بیان است یا علی ما یمکن فی الامکان فی حده مرتفع گردد که در مؤمنین بیان دیده نشود  
 شئی الا آنکه آن شئی در حد خود نکال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیه چگونه تمیزند و  
 طرزیت از سایر علی همین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در شرق ارض باشد

بغضه احسن او حسن آنچه در نزد او است در صد خود محبوب گردد که این اعظم سبلی است از برای  
 جذب کل ادیان برین واقع خداوند رحمن دلی کل در صورتی است که مقدر باشد نه اینکه بر نفس خود  
 محسوب وارد آورد پیشی زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرمایند پیش مؤمنی در حزن  
 بل کل علی قدر ما استطاعوا لیکفون گو یا الآن در این جیل مشاهده میشود که بیانهای مطرز نزد اول بیان  
 هست و بلاوت آن متلفذ میگردند و آنجا مستعد شده اند که با بیانههای خود در نزد  
 من طغیسه الله و افند کردند که وفود علی الله بوده و هست و اظهار وجود خود را در نزد  
 او محجب نموده که از حیاء بعید بوده و هست فلشقق الله ان اولی البیان کلام جمیع

### الباب الثامن والخمسون من الوجود الثالث

من اراد ان غیر شیئا من آثار النقطه او فی شیئی فی رضاء الله من کتاب لایحوز ان یا فی نسخه  
 احد الا ان یستخلف نفسه علی احسن خط بخط او بخط دونه فاذا یکل عطا الله و الا لایحوز  
 لمحض این باب آنکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع میشود از هر شیئی از حد فلفسه  
 آن شیئی الی ما ینتی الیه فی حد الکمال بر فتهای علو حسن صورت و سیرت گردد تا آنکه بر هیچ  
 نفسی بقدر ذره کمره وارد نیاید و مالا یحیب را سخل نکزود از آن جمله است که حکم شده هر کس  
 تفسیری بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کتابی در علی انشا میکند اگر خود میتواند با حسن خط فلفسه اصل  
 برداشته و الا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه بدیگری داده  
 شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد بدیگری برسد که اگر درون این شود ربط  
 عمل او میگردد الا در موافقی که با امری میسر نکرد و یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که  
 آن وقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ بدید که نسخه خوب از برای او تمام  
 نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست و الا در صورت امکان آن

محبوب تر بوده دست عندالله مثل داب علمای این عصر که نونهار خلی که در هر صفحه خدین  
 نوع حکم نماید همین قدر که نسخ اصل است خط نیامیند مثل کتاب مصائبی که الان در این  
 جبل است از نشی اون بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سودا در غیر محل آن مجسم رسد  
 لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق فلتلطفن فی کل صناعکم ان یا اولی البیان  
 علی حق ما اتم علیه مقدرون قل ان الله اللطیف فوق کل ذالطف لن یقدر ان یتعن عن لیکث  
 سلطان لطف من احد لانی السوات و لانی الارض و لانا بینما انه کان لطانا لطفنا لطفنا  
 الباب التاسع و الحشر من الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یصرف مما ملکه الله فی اثار النقطه کیف یشاء و فی بیج بحجبه الله  
 لمحض این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بها و بیان  
 صرف نماید اگر ممکن بود که کل ماعلی الارض را بجاء یک بیان قرار دهد بر آنیه اذن از برای  
 او بوده شمره این باب آنکه در نزد فلور من طیفه الله طفت گشته جائی که در اراد این  
 نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امروز واقع نگردد که تشران نامی الف بهائی بالا  
 یحیی در اسلام باشد و شمر نزل امور جلی باشد که جبره مسکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا  
 که مقرر است عرش الله بوده دست چه بر سر بر عزت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر  
 از برای استعمار مومنین بیان بود که با صاحب خود نگرده آنچه مجتبین بر آن نموده و  
 الا ان النور والظلمه عنده سواء کلیتھا لیجان بحسبه بالعشی و الابکار

الباب الاوّل من الواحد الرابع

فی ان للنقطه مقامین مقام نطق عن الله و مقام نطق عما  
 دون الله ذلک مقام عبودیه لذلک المقام الذی یعبده الله باللیل والنهار و یسجد له

بالعدو والآصال مخصص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده  
 یکی مقام غیب ذات او که منظر الوهیت است که آنجا آیات نازل میفرماید از قبل او میکند  
 و اوست که موصوف نمیگردد هیچ وصفی و منقوت نمیگردد هیچ منتهی و متعالی است از هر ذکر  
 و ثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر امضائی لکن بجز غیره دین بوجه سواه له  
 الخلق و الامر لا اله الا هو الواحد المتکبر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله حق وان ما  
 دون الله خلق و کل له عابدون و درین این آیت که و اوست خلق اوست و این  
 آیتی است که در او دیده نمیشود و الا الله که ما دون او خلق اوست و این آیتی است که  
 در او آیتیت دیده نمیشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو علو الله و تمجود الله  
 و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرف سجدت لم یزل ذکر میشود ذکر آیت از برای عزت  
 است و الا آیت ملحوظ نمیشود که اگر آیت ملحوظ گردد خلق او میشود و او بنصب نمیشود  
 الا بما یذکر به ذات الازل و از برای او آنکه حدود ذات نیست و قرب او عین بعد او است  
 و بعد او عین قرب او است و اول او عین آخر او است و ظاهراً و عین باطن او است و  
 علو او عین دنو او است و دنو او عین علو او است و کافور او عین سافج او است و  
 سافج او عین کافور او است و کینونیت او عین اقیمت او است و اقیمت او عین کینونیت  
 او است لم یزل الله کان الهماء و لا اله الا هو هنک و کان رباً و لا مرئوب هنک و  
 کان محبوباً و لا حبیب هنک و کان مجوداً و لا عابد هنک و کان مقصوداً و لا قاصد  
 هنک سبحانه و تعالی عن کل ما یذکر به اسم و صفة او نعمت و ستمه لم یزل الله کان الهماء  
 و لا اله غیره و لم یزل الله رباً و لا رب سواه و لم یزل الله سلطاناً و لا سلطان دونه و لم یزل  
 علماً و لا ملک غیره و لم یزل الله لیکناً و لا ملک سواه و لم یزل الله علماً و لا غلام سواه و

لم یزل الله قدارا ولا قدر غیره ولم یزل الله کیمانا ولا کیمان دونه ولم یزل الله خلقا ولا خلقت  
 سواه ولم یزل الله دکل الاسماء فی مینه وکل الصفات فی قبضته سیج له ما فی السموات الارض  
 وما بینها لا اله الا هو العزیز الجوب واین آیتی است که مادیون آن ذکر خلقت میشود و  
 هر کس دعای سبحان من هو حی لایموت الی آخر را خوانده یا بخواند در هر طور این آیت در خود  
 خود متجلی گشته زیرا که این دعا در اول هر طور فرداست و مظاهر او اعزاز کبریت احرار و  
 در آخر هر طور منتخ تراز هر متنی و مرتفع تراز هر مرتضی بمثل آنکه میگوئی سبحان من هو مشی لن  
 یفتی در آخر هر طور می بلوی میرسد مظاهر او در افتاده مسیحین که شوی بر کل داده حاجی  
 خلط و شوی بر ایشان نمیکند ولی در اول هر طور کسی خلط و شوی ایشان نمیکند بلکه مثلاً  
 سبحان من هو صادق لن یصدق در آخر هر طور بلوی میرسد که از علو مناعت و رفعت  
 و جلالت کسی خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هر کس را که خواهد  
 و بر تصدیق او افتخار دارد حق خود میکند ولی در اول هر طور شانی اعزاز کبریت احرار است  
 که کسی تصدیق او نمیکند و حال آنکه هر صدقی تصدیق او صدق میگیرد و همچنین در کل اسماء  
 و صفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر آن اسم و صفت خود  
 را در نزد او صدق و صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق بقص هم  
 عالم لا یعلم نواذ کیست و او خود را در نزد رسول الله ص چقدر فانی میدانند و می بیند و  
 همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این بحر است عظیم بظهور نظر نفس آ  
 عبد غرق میگردد و چه بسا سلاک این بحر غرق شده و میشوند بنظر بر غیر ظاهر در او که اگر  
 غیر این باشد دیده میشود مظاهر حی موت ایشان را درک میکند و همچنین در کل امثال صفات  
 ولی چون در این مرایا دیده نمیشود الا من هو حی لم یزل ولا یزال این است که آن حیات

اینها چند و همچنین سلطانا اذلا سلطان دونه و عالما اذلا عالم سواد و همچنین مقدر را حیث لامعنه  
 الایاه همچنین صادق حیث لم یکن صادقا غیره چنانچه از برای اسماء الهی زاولی است و  
 آخری و نه از برای او عددی بوده و هست و در کثرت هر شیئی آیتی عن الله بوده و هست  
 که با او تجسد او را تواند کرد و آن آیت از شئی است در او که در او دیده نمیشود الا الله  
 و در نفس خود شئی نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمیکند الا  
 علی الله جل و عز و این آیتی است که در هر شیئی دید میشود در او الا الله زیرا که متوجه در همین توحید  
 بالله خلق نبی بیند در همین ذکر خلق بخدای بنید خلق را زیرا که میداند که این خلق خدا خلق او  
 بوده و هست و مادون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس  
 توحید خدا میکند بتسلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عز مشرق گردیده دلی  
 دلالت نکرده در همین اشراق الا علی الله و نه در مقامی که تجلی باوشده دلالت نمیکند الا  
 علی الله بلکه جهت خلق او شایده است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کلشی  
 شایده است بر نفس خود از برای خداوند بر عبودیت و کلشی از شج مثال او خلق شده  
 و همین قسم که از برای او دو آیت است آیه حق و آیه خلق که بآیت خلق عبادت میکند  
 خداوند را و سجده از برای او میکند همین قسم هر شیئی بآیت خلقت عبادت میکند بموجب  
 خود را ولی رسیده و میرسد الا بآیتی که عن الله در او است که دل بر او است سیر  
 غیر آن که اگر دل بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولوالافشده نظر  
 نکرده و نمیکند الا الی الله و صده که در کل اسماء افنده دیده نمیشود الا او که اگر غیر از این باشد  
 عبادت منقطع میگردد از عباد و حال آنکه هیچ شیئی خلق نشده الا از برای عبادت او  
 چنانچه دست بر آن نازل فرموده و ما خلقت لهن و الانس الا ليعبدون و همین قسم

در اسما غیر آن دیده نشود در امای این اسما هم که افنده موحیدین باشد غیر آن دیده نشود که اگر  
 نفسی در حین اسمی نظر غیر آن کند در آن حین محتجب بوده و در بمر احتجاب غرق گشته چنانچه  
 ناظر در حین نظر در مرآت نمی بیند الا مثال خود را در او و قصد نمی کند نفس مرآت را زیرا که در مرآت  
 مرآت دیده میشود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت تجلی میگردد از او در نفس مثال است  
 که قائم تجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت میبود باید که قبل از تجلی دیده شود و  
 همچنین نظر کنی در امای هر حرفی که اگر در مرآت ایشان اسمی دیده میشود قبل از تجلی او  
 نباید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی تجلی دیده میشود که گویا در این حین نیست الا او مثل آنکه در  
 مرآت نیست الا مثال تو نه ذات او و ذین مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت  
 که اگر در مرآت بود باید که حروفی قبل از آنکه مثال در مثال در آنجا ظاهر شود ذکر کرد  
 حقی باشد و اگر هم بوده از تجلی قبل بوده نه در نفس مرآت یعنی است که کمون بوده در  
 این بحر است که کل مرتضین نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفت بگانه مثال عرش  
 او نفس مثال است و ظهور او بذو المثال و نفس مرآت است و همچنین شاید که کل اسما  
 و صفات را در آنها مبین الا الله و حده و نظر با سمیت و اسبیت و صفیت کن  
 که مجرب میگرددی از مقصود و از این صراط دقیق است که در دست آن فتح ابواب اسما  
 نگشته و مظاهر واحد قبل بیان فرموده و اگر جانی فرموده مثل کلام سید الشهدا سلام آت  
 علیه ذکر شده الکی امرتی بالرجوع الی الآثار فارجعی الیها بحکوة الانوار و هدایة الاستبصار  
 حتی ارجع الیک منها یکا دخلت الیک منها مصون السمر عن النظر الیهما و مرفوع الهمه  
 عن الاعتماد علیهما انک کنت علی کلشی قدیراً و امروز هم از کل مرتفع است سیر درین  
 بحر زیرا که نمیتوانند در حین علم بر آیت نظر بر آت نگذرد این است که مرتفع شده از کل این حکم



الا لمن لا يرى في الاسم الآلهة ولا يدخل بحر الخلق في بحر الحق ولا بحر الحق في بحر الخلق اذ لا يرى  
 في بحر الحق الآلهة وان يرى جنة الحقيقة التي هي الآتية بدخل في بحر الخلق ولم يبق في ذروة  
 الحق بل يذكر فيه اسم الحق اذ لا يرى فيه الآلهة ودر کمال انسانی بل در برهمنی این دو آیه را  
 خداوند گذارده که بآیت اول بشناسد او را و توحید فرماید او را و بنیاد متعلقی الآاد و مادون را خلق  
 او بنید و آیت نفس خود عبادت کند خداوند را و سجده کند از برای او و منتقل گردد بسوی او از حب  
 غیر او که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه با آنچه فضل در حق امکان مکن و اصل بلکه عبودیت و بندگی خود  
 الوجودیت خود را و این دو مرتبه ذکر نشود الا در نقطه حقیقت زیرا که غیر او مقتدر نیست که  
 عن الله تکلم نماید بلکه بر کل اشیا مانع علیه اسم شئی حق است که در بحر عبودیت میرفتند  
 زیرا که غیر این مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای مشیت خداوند اذن نغرموده و نمیتواند  
 عبد که بنتها رسد و بعد از غروب این شمس غیر از من لطیفه الله مقتدر بر این سز و ظهور  
 از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کل آیات ملامت علی الله از ظهور او در افق  
 کل ظاهر میگردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر خود داخل گردد آنوقت مشاهده عظمت الله  
 را عینا ید که ما سوا خلق او بوده و مستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را و متعلق  
 است بسوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است و کل افشده از شرح خلال آیات  
 او خلق میگردد که با آنچه ممکن است در مقام عبودیت میرنموده وانی اذ من کل فرد و کفر خود  
 در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه انی انا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله  
 او که مرآت الله است مشرق بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نشود بلکه کینونیت  
 هست و کینونیت او خلق الله بوده و هست و این صراطی است که از اوداق تر در علم  
 خدا نموده و نیست در همین نظر خداوند آن آیت کل ما وصف الله به نفسه و صف میشود

و در همین نظر این آیه کل ما وصف به الخلق و وصف میشود و لم یزل السدکان التما و ما دونه  
تخلق له و لم یکن من الله و من خلقه ثانیاً و اما الثالث خلق له لا اله الا هو انما خلق له عابدون

### الباب الثانی من الواحد الرابع

فی ان کل ما یرجع الی القدر یرجع الی الله و ما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله و ما یرجع الی الله  
یرجع الیها و ما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها

مختص این باب آنکه ذات ازل لم یزل و لا یزال لن یدرک ولن یوصف ولن یغت ولن  
یری بوده و هست و آنچه از او نازل میگردد از کلمه شیت است و آنچه بسوی او راجع میگردد  
کز کلمه این است که در هر کوری از برای این شیت شئونات و ظهوراتی است که اولو العلم  
آن ظهور درک نموده و بینمایند مثلاً امروز آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود لله بوده و  
از برای خدا میگردد الی یوم ظهور من مظلّمه الله که آنوقت اگر کسی علی از برای غیر او کند  
راجع بخواند نیگردد اگر چه با علی درجه توحید میرکند چنانچه موجدین کتاب الف بعد از ظهور  
رسول الله ص ثمری از برای ایشان بخشید علم ایشان الا اشخاصی که داخل فرمان شده و  
بچنین آنچه در دسترس آن ترقی نموده در هر صفت محدودی و جوهر علم کنونی و استیلائی حق عمومی  
دلی اینقدر که داخل بیان نیامده باطل گشته و ثمری از برای ایشان بخشیده و بچنین اهل  
بیان عند ظهور من مظلّمه الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمیگردد و اگر چه کلمه لا اله الا الله  
باشد گویا بیان باو ولی قبل از آن ظهور آنچه در دین بیان واقع از برای الله میگردد  
و راجع بسوی او میشود نه اینکه راجع بذات ازل گردد بلکه رجوع بمن مظلّمه الله رجوع باو  
است و اینکه ذکر میشود که رجوع باو است مثل نسبت کعبه است که عیت او خوانده میشود  
که از جهت خلق و استیلا و نسبت بخود داده و خسیه این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل

مقرر بشی نمیکرد و اول خلق شی نطق میشت است با و آخر عود او رجوع اداست با و اگر  
 بتعشع عشره دقیقه قبل از آنکه امر فرماید من بطنی سره الله بارتفاع بیان کسی دانه ارزنی از زمین  
 بردارد باینکه او را داخل جنت خود نماید و از ابطال ثمره وجود آن نبات دهد از برای امر  
 ذات حروف اسبج الله کرده و جزای کلینی با داده میشود ولی اگر مقارن با ظهور یا ارتفاع  
 باشد آنوقت باید از برای او کند و باذن او اگر رضای او در آن شی باشد و الا رضای  
 اداست جنت فیما امر و یامر و فیما فعل و یفعل این است سر کل وجود و غیب هر نار  
 و نور که اگر کسی مستمک باین عروه حقیقت گردد و در هیچ شانی در ظل نار مستقر نگردد در  
 خلال جنت مستظل باشد و الا در هر طقت که نظر کنی اهل آن میگویند که ما از برای خدا  
 عمل میکنیم چنانچه آنچه عزرا در سدر آن از برای مرا بای الله واقع شد گفتند ما از برای خدا  
 میکنیم و حال آنکه بر خدا کردند همین چشم در بیان آنچه بر زمین او واقع شد از حروف قرآن  
 نمیگردند و قصد داشتند الا آنکه از برای خدا میکنیم و حال آنکه بر خدا کردند چشم بر زمین پیره  
 که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم تر نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین او حزنی وارد نیاید  
 الا آنکه قصد از برای خدا میکنند و میگویند از برای خدا میکنیم و حال آنکه در هیچ گفته و میگوید  
 و بر خدا کرده و میکند ای اهل بیان ترجم بر خود نموده و بقتل خود حکم نموده و قبول حق نموده  
 و بر شئونات محبت محبت نموده که حجت الله حین ظهور بالغ است بر کلینی زیرا که آنکه آن  
 می بیند که مؤمن بقرآن هستند در حین نزول آن غیر از کثیر مؤمن آن نبود تا هفت سال  
 و حال آنکه محبت همان است که بوده دست و این از عدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانچه  
 در بیان الی یوم القیمة هر کس داخل شود همان حجت اول میشود و عبادی که در اول آن  
 محبت مانده بواسطه عدم تعقل بوده و الا حجة الله حین ظهور بالغ است بر هر ذره چنانچه

حین نزول بیان اگر کلماتی بر آن میخواستند ایمان آورند باو بل هر نفسی حمد الله در حق ایشان  
بالغ و کامل بود چنانچه خداوند احتیاج میفرماید گنگل مثل آنکه با دل مؤمن فرموده بهمان شیئی که او  
ایمان آورده بهمان شیئی در کتب بوده چرا محجب مانده بهین حجت اورا معذیب میفرماید تا  
وقتی که داخل در دین گردد *فلتعجبون ان یا اولی الابصار کلکم اجمعون*

### الباب الثالث من الواحد الرابع

فی ان الابداء لکنه حق

ملخص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود و هیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف بقدرت  
او است برایشان اگر نفسی عبادت کند او را آنچه در امکان فوق او تصور نیست  
همینقدر که اعتراف ببداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میگردد که اگر بخواد او را داخل  
در نار فرماید بقتل در برده دست و لم و بجم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است  
در قضای خود و همچنین برعکس اگر کسی آنچه در امکان تصور است متعلق عصیان او گردد  
اگر ناظر ببداء او نگردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخواد او را داخل  
جنت فرماید که رایبرسد که لم و بجم در فعل او گنجه زیرا که او بوده محمود در قضای خود و  
متعالی است بدای خدائی که معترن شود با بدای خلق او زیرا که بدای بلامی خلق از عجز میگرد  
و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور مشیتی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده ایمان  
و حیت مؤمنین قبل بداء را بر عاشاق کل میگذارد و حکم و درن میکند تا آنکه اظهار قدرت  
فرماید و الا نزد او چه شر آن و چه بیان و چه قضای فرغانیه و چه بیانیه این نیست الا  
ارتقاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند کس که در قبضه قدرت و تصرف هدای  
شود بوده دستند و از برای ایشان شیئی نبوده الا باذن او و این نیست الا بدای مشیت

زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده دست و ظهور و بطون صفت  
 مشیت است و اول و آخر هندی اراده و اگر در او ذکر شود اول اول او عین آخر او  
 بوده و ظهور او عین بطون او از استمال این الفاظ ای ناظر در بیان محبت گذشته که اسم  
 اول یک مرتبه در ذات غیب استمال میشود و یک دفعه در ذکر اول ذکر میگردد و یک دفعه در  
 خلق اول ذکر میگردد و یک دفعه در اول نازل ذکر میگردد و اولی که در صفت مشیت ذکر میگردد  
 خلق اولی است که در صفت ازل ذکر میگردد و همچنین اولی که در خلق ذکر میگردد مثل او مثل  
 شیخ شمس است در مراتب بالنسبه با اول مشیت و همچنین ذکر اول در نازل این ذکر اولی  
 است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محبت از ظهورات اسما گذشته که هر شی در صفت  
 خود بر آنچه ذکر شود از خود تجاوز نماید و بعد از آنکه براه ذات ازل را بر مشیت گزینی و  
 امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بیایمی او که مثل بحر لامناهی متموج بوده و دست  
 چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این نفع ظهور را در بر مشیت نموده و همچنین قبل در  
 فرقان با اسم نسخ مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که اینقدر که بر تبه قضا آمد بماند  
 از برای او نیست یعنی اگر ایمان بر تبه راجع رسید که رکن تکبیر باشد برای در آنچه قضا  
 شد نیست فضلا من الله ولی اگر بعدل باشد بقاء لم یزل و لایزال در حق هر شی بوده  
 دست و منفک از هیچ شی در هیچ شان نمیکرد و الا ان یشاء الله انه علی کلشی قدیر  
 و مراد از تبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب  
 در رکن تراب در نفس خود متنی گردد مستلماً آنچه در حیات رسول الله صم حکم شده و براه  
 ظاهر شده همان ثابت است الی حین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است  
 الی یوم القیمه ای ظهوره الاخری فی اثریه و نهی او منعی عنه است الی ظهوره الاخری

فی آخریه چنانچه شد ای او بعد از او در بجز قضایای او مستقر الآ در مواردی که یقین نموده اند  
برضای او که اگر ذکر می شده بعینه بامی رسول الله بوده و حال آنکه چنین امری نشده  
بلکه از حد و کتاب الله قدر خردلی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت برای  
یاطنیه او یا مؤمنین با بوده هست ولی چون کسی نمیشناسد او را با ناماستیزنگشته و  
اون هم در ایام بطون خود غیر از آنچه در ایام ظهور حکم فرموده نمیفرماید این بود معنی  
برای آنی عزوجل که بعد در هیچ حال بر سریر جاسترنگشته اگر چه آنچه بایکن در امکان بوده  
عروج نموده باشد که نظر بیداء اشرف از آن است که عروج نموده و چنین اگر بختی رتبه  
نزول منتهی گردد بر سریر خوف نشست و نظر بر بیدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم  
از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این بداء از کمن مشیت است نه غیر آن که در بیان  
نظا برگشته اگر در حق شنی ذکر جنت شده الی یوم القیمه در حق او ثابت بوده و هست  
و اگر در حق شنی ذکر دون جنت فرموده الی یوم القیمه و نار او بعد از او فانی بوده و هست  
و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجره نار مقبل شود شجره جنت میگردد و اگر شجره جنت محتجب گردد  
شجره نار میگردد چنانچه در این کور بهر که بود مشاهده این مطلب را نمود در هر ظهور  
بنتهای جد و جد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبیل الله از برای خود در کتاب او گذاشته  
ولی ظهور دیگر که این اعظم تر است از آنچه الوف الوف فرج نموده در مقام عدم تفع  
که ذکر آنها از برای صاحبانش باند چه بسا که این اتفاق فانی گردد و هیچ اسمی از آن  
باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد و الا جزای او با خداوند بوده و هست و التبیان

( الباب الرابع من الواحد الرابع )

فی ان کل ذکر بعد رقی

الحسین

ملخص این باب آنکه ارواح کل اشیاء راجع میگردد بهیکل انسانی و جنبت کل اشیاء در جنبت  
 انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلاشلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز  
 آن الماس با عزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد و همچنین کل شیئی درین  
 بیکل راجع میگردد باسم و صفت اگر فرآورد او مدل علی الله است در ظل لاله اسما و حسنی  
 عند الله ذکر میگردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر میگردد این است علم معنی  
 حدیث لیس الا الله و اسمائه و صفاته و این بیکل حکم اسمیت و صفیت بر او نیگردد و الا که  
 در نزد هر ظهوری در ظل آن ظهور داخل گردد و الا مرتفع میشود حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت  
 و صفیت و نظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود که  
 هر صفت حسنی در احرف الفیه است ولی صفات ناریه امروز ذکر میگردد و اگر امروز  
 در بیان نفسی مؤمن باشد بائنه و آیاته اگر چه برتر است باشد او است که بر سر برتر  
 نشسته و بر غیر او اگر در منتی مقعد عز باشد عند الله و عند اولی العلم در منتی ذل بوده  
 و در نزد ظهور من طلیعه الله هر مرد مؤمنی که مؤمن باو گردد لایق است که بر فرآورد او  
 شمس مسی طالع و اسمیت در کینویت او متذوت گردد و هر نفس مؤمن در بیان عهد  
 رقی او بوده و هستند چنانچه اولو البیبا کل در سر آن عبد رقی رسول الله بوده و دستن بند  
 از برای عبد رقی که بر مولای خود غیر آنچه لازم عبودیت است وارد آورد حال نظر کن  
 محزون شو و بسین که چقدر طوق عبودیت رقیه برگردن انداخته و باین اظهار نمایند  
 و بر ظهور اشرف او در آخرت چگونه رو امیدارند که امر بجانی رسیده که در جل سکن گشته  
 و کل با ایمان با مؤمن و بر نفس او با اسم مؤمن اراضی نشده که اگر میشده این نوع واقع نمیشد  
 این است که کل در بحر حجاب غرق و شمس در مرا یا بفضیاء او متحرک و از او محجب و

نامیسان دریا آب زنده و سواکال از او نموده امروز کل مؤمنین بقرآن منتظر ظهور قائم آل محمد و  
 از برای ظهور او تضرع و اتمثال و برودیت او در رؤیای خود افتخار و او را بدست خود سجن فرستاد  
 و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث فیه سنة من یوم یساع و یشر ای اهل  
 بیان پناه محبوب خود برده که طوق عبودیت او را براعتناق خود داشته باشید و در حق او  
 روادانید آنچه که در حق خود که عبید رقی او استید رواندانید نه این است که نشنیده باشید  
 ظهور رسول الله ص را در قبل و احتجاب منتظرین باو بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت سال  
 و بروایتی ده سال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز فایده در حق شما نگردید که اگر کرده  
 بود در این ظهور این نوع نمیشد از محبوب خود چنان نموده دیگر در ظهور من کلمه الله این  
 نوع نگردید و اگر بر خود تشرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر خود نمی پسندید از اول تسلط  
 گرفته تا اول الرزق بیرون رود انشاء الله بر او حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شمس در بر  
 شمس را نیشناسند الا شیخ او در خود این است که او را می بیند یکی مثل خود و حال آنکه  
 کل باو قائم است و از اثر وجود او است خلق سموات و ارض و اینها چنانچه احدی از  
 دون حروف بیان گشت و ان من جوده الدنیا و ضرتها و ان من علومه علم اللوح و القلم  
 و من من تبیض است بلکه بر شیئی که اطلاق شینیت بر او شود رشود است از طعام  
 وجود او و قطره است از مقام من او قدر او را در صین ظهور دانسته نه که در جبل  
 و نهار در اماکن عز خود از برای او اگر یکسید چنانچه امروز میکینید و او در جبل باشد و  
 حزنی بر او وارد آید و بفضل وجود او شما ماکل از حزن مبری شده باشید قلظن  
 یا اولی الابصار ثم تنظرون (الباب الخامس من الواحد الرابع)  
 فی ان کل اولی الدوائر آیات له



مختص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است و از جهت ذکر علو مایه است  
 ذکر امان گشته و او است احی بک خود از کشتی اذا اراد من نفس لم یقدر احد ان یقول  
 له لم اوجم سواء کان اعلی الخلق و ادناه و علی ای شأن کان یکلم یا شاء لایل عمایکم کل  
 عمائد حکم یسلون ثمه این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی بمالیک خود حلال نمیگردد بر ایشان  
 اقتران و همین قسم در همین ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیه از آیات پاک خود را حرام میگردد  
 بر او چنانچه حرام فرموده بر هر کس که ایمان باو نیاورده و او شد فرموده از هر حیوانی تا آنکه  
 کسی در يوم ظهور او مبارک نماید با نثار نماید و اگر مؤمن نمیگردد صامت گردد چه بسا که میشنو ذکر  
 او را و فی الحین تصدیق نمیکند و نزدیک میگردد بآیه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او  
 از همین ظهور بدون ایمان و بر او حلال نمیگردد الا با ایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که  
 ظهور الله ظاهر خواهد شد کیف یشاء الله و ظهور دون حق در حق حق نگردد که آیات او جت  
 است بر کل و اگر تامل کنید فی الحین تصدیق نمیکند چه قدرتی در معجزه باین کل قرآن و  
 سوره توحید نیست چنانچه فرقی در ایمان باخر که فواد او مدلل علی الله بوده با ایمان  
 با دل نمیگردد و همیشه تفکر کنید در ظهور نقطه بسیار لعل آن روز خود را محتجب سازید  
 از محبوب خود و اگر تفکر در ظهور نقطه قرآن میکردید امروز تعقل امر الله را مینوید این حکم  
 نشده الا آنکه شهای بید و جبهه خود را کنید نه اینکه جبهه کنید در کل دین و از محقق دین محتجب  
 گردید چنانچه در کور قرآن کل را بتهمای وقت و اجتهاد مشاهده نموده و بزعم اجتهاد و  
 احتیاط خود فتوی بر محقق دین داده که دین بقول او ثابت میگردد جائی که محتجب دین  
 قرآن باین درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم  
 قتل باشد از هر شیئی که هیچ شیئی بمثل آن نبی نشده که هر کس بر قلب او ظهور کند قتل نفسی

از دین آسمی بیرون می‌رود و معتذب می‌گردد، او ای که خداوند خواهد و بر او حرام می‌شود آنچه بر او  
 حلال بوده در بیان حتی نفس او بر او و خداوند از آن نفرومده که کسی در بیان فتوای قتل کسی  
 را وید در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر چه در بین خود مخالف در شئونات علیت  
 ظاهر گردد که بر احدی نبوده نیست بلکه بر خداست فصل و حکم شما با ارای خلق منکوس  
 چه خداست که فتوی بر قتل نفسی دهید و حال آنکه نمی‌شناسید که از برکت آن نفس است  
 که اسم اسلام بر خود گذاشته‌اید تصور کنید آنچه برای اهل بیت از قبل وارد شد با اسم اسلام گرفته  
 و حال آنکه بر مذقت اسلام کردند که اسلامی نیست الا با ایمان باد و از یوم غروب شمس  
 حقیقت از برای احدی از مستدینین بمیان حکم قتل جایز نبوده نیست و اگر کسی کند از اینها  
 نبوده نیست و بیج آنمی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند فرستاد آن نازل  
 فرموده من قتل نفسا کما قتل اناس جمیعا این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین  
 چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد  
 با وجود آنکه اینقدر اهتمام در کتاب الله شده باز برای اشخاصی که خود را منسوب بقرآن  
 دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری نبخشید و بیج عنابی از برای ایشان است از این نیست  
 که عیبیان موجود خود نکند و از برای او سجده کنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدس خود  
 که نیامزد کسی که بر قلب او خطره کند قتل یکی از مؤمنین بمیان را چگونه است اگر کسی حکم کند  
 یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلفانی که مصیبت اول و آخر را ذکر کند و بر مؤمنین بمیان  
 آنچه بر اول و آخر و با میهنها واقع شده مرتفع سازد و بیج ذمی نفسی را از بیت نکند از برای  
 آنچه که بر حروف اولی واقع شده حتی است بر خداوند برکت دهد بر آنچه با و حفظ فرموده  
 بر ضاعف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسید ایام او بطور من عطفه الله

فرض است از برای او که نصرت فرماید محقق دین را و از او سوال فرماید تخفیف در اعمال  
در آنچه برایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از اولی یوم النبیته که او است مطعی  
کفشی حق او را و اگر عطا فرمود او کسی را نمیرسد حکم خداوند از او نگیرد و او است احق از او  
مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله شد نمیتواند کسی در او رخصه نماید و محبت نکرد از  
محبوب کل بیج نیشی که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر امر جهاد  
فرماید بطلوا امثمار در سبیل او بکشید گردد که اسم او ن در دیوان مقررین ثبت گردد و الا  
خواهد رفت از این عالم و ذکر می از او نخواهد بود نه این است که در آیام محموده تعزیه داری  
کند از برای حق چنانچه سنت کل مؤمنین بستر آن بود از احوالی و ادانی بر تعزیه داری  
رسول و اوصیای رسول خود و ذکر ماجری علی شیعتم ولی باز در وقت ظهور همان کسی که  
تعزیه داری می نمود و از برای اوصیای دین او تضرع و گریه مینمود از اول او حکم جاس و ظالم  
گشته بر او داد لوالعالم منقبتی بر او و سایر در حجاب مجتنبین ذکر آنچه قبل واقع شده نموده  
لعل بعد مرگت نشود امری را که باعث غم خود او در نار کرده و این همه تاکید در بیان شده  
که احدی احدی را محزون نکند لعل صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از اشباح در  
مرایا اگر مقبل با او باشند و الا لاشی مای محض که از اول عمر تا آخر جنبتهای احتیاط و اجتهاد  
عبادت و عمل از برای خدا میکنند ولی نزد ظهور ظاهر الله سمیت صرفند چه شکر میشد اعمال  
ایشان را بلکه بقدر ذکر لاشی که لاشینه است عند الله لاین نیستند و حکم نمیتواند کسی  
کند الا من یطیسه الله و اون شجره طیبه است که آیات و بیانات ظاهر میگردد از برای  
رضای خداوند و تجدید دین او و حکم بجن درابین اهل بیان و حکم ببدل بر نفسی که کمال  
نشد اگر تا آن روز مانده باشد و الا کجا پسندند بر خود سلاطین میان که آب پاشند

و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن بخداوند و دین او باشد و از برای غیر اولی السلطنه در دین بیاید  
 جائز نیست و از برای ایشان بر مؤمن بدین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و  
 در هیچ مورد الا عند ظهور من بطینه الهی و دون حکم مؤمنین باو و بیان که اذن داده شده  
 از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان بخداوند و دین او وارد ساختند و بر مؤمن بسوی بیان  
 بقدر ذره حزن وارد نیاورده حتی در فتح ارضی بهم بر اهل آن این حکم را نپسندیده بلکه تا سیر  
 بوده بشنات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه تسامح و نیا  
 در نزد ایشان عزیز بوده با خدا آن بسا باشد داخل شوند دین خدا را و این حکم بر عیسای پان  
 است نه برای ایشان الا عند ظهور من بطیره الهی که امر الهی امر مشرقه از ساحت تقدس او است  
 آنچه باو امر الهی مرتفع گردد بر کل هست که از قوه امکان خود بوجود کونی ظاهر سازند کل علی  
 قدر مایه بر و بقدر فان العبد لم یقدر ان یدبر ولا یستدر الا باذن الله انه خیر مدبر و مقدر  
 و خیر مرتفع و متع لا یغرب من علمه من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لانا بینهما و لا یخف  
 من شیئی لانی ملکوت الامر و لا الخلق و لا الماد و نهما یخلق ما یشاء بامر الله علی کل شیء قیور

### الباب السادس من الواحد الرابع

فی انه لا یسل عما یفعل و مادونه یسل عن کتشی

مختص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطوننی نبود و نیست و غیر از برای  
 او نهم ظهوری و بطوننی بوده و نیست کسی در صفت او راه ندارد که لایسل ذکر شود و از برای  
 او فعلی نیست که مقدرن شود بذات او که یفعل توان ذکر نمود یا حکم مثبت داشت بلکه مثبت  
 اولیه را خلق فرموده مثل آنکه کل شیئی را خلق فرموده بنفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را  
 باو و او را نسبت بخود داده بطو او و سمو او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده و حال آنکه کل آنکه

در نزد او سواد است اختصاص که لاجل علوم و ستم نسبت او است و همین قسم مشیت را مظهر  
 لایسئل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و مثل  
 ذلک لایحیر و لایبشیر و سایر امثال مثل این و او را مظهر فیعل مایشام و حکم مایرید نموده زیرا  
 که ذات او نفس مشیت او است نخواسته او و نخواهد الا ماشاء الله و ماشاء الله ظاهر  
 نمیکرد الا بمشاء المشیة چنانچه ما اراد الله مشرق میگردد الا بمایرید المشیة غیر آن نتوان  
 لایق این نوع عطا گشت زیرا که باون خلق میشود کل و اگر دو اختیار فرماید خداوند مظهر  
 واحد در امکان ظاهر نشده و درین اشین باطل میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و  
 ماینها بل از ادلی که اقل از برای او نبوده و آفری که آخر از برای او نیست یک مشیت  
 بوده دست که در هر کوری بطوری مشرق میگردد و مظهر لایسئل عانیضل و فیصل مایشام  
 میگردد و حروف حقی در او دیده نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف منکره از این دیده  
 نمیشود الا مشیت او که اگر بر قلبی خلط کند در آن آنچه مشیت او تعلق گرفته در آن همین در  
 جنت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر میگردد زیرا که علوم را یا این است که در  
 او دیده نشود الا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت  
 و اگر شمس دیده شد مایقلب الشمس تعقب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او  
 و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجیهی غیر توجیه او نبوده و نیست و در ظهور فرشتگان  
 محمد رسول الله بود مشیت اولیة و حروف حقی آن شمس حقیقت ذات مشیت او  
 بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لایزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته  
 بود خواستند و همچنین حروف منکره از این واحد تا امروز هر کس تقریبی بسته باین بود  
 که مشیت او مشیت محمد ص بوده و الا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شده

بغیر حسب آن عاقلین بزعم مشیت او کردند و اگر این نبود حول و قوه بقدر ذیاب از برای ایشان  
 نبود و همچنین در کور قبل از محبت صیقلی مثل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این  
 کور با اسم بابیت مشرق الی ظهور منطفی سره الله که آنچه شود بمشیت او میگردد و اگر خلاف  
 رضای او گردد بزعم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر شیئی قوه از برای شیئی نیست  
 در این ظهور و این است معنی لاجرم و لا قوه الا بالله العلی العظیم و اگر این نبود در نزد  
 هیچ ظهوری حق مطلق محزون گشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بنیابت تشابه در مشیت  
 او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشناسند محبوب خود را و غیر حسب  
 و ما یحب او خواهند و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت لایحکمی نظر کن در حین  
 قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیر می حکم کند چه در تشریح  
 نظر کنی و چه در تکوین مثلاً نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نماند  
 کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابد باید در یک موقعی از زمین واقع شود اگر چه شمی شود  
 با منت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بحکم آدم و چون آن زمان اون ظهور مشیت  
 بوده باشد میگردد و این فعل زیرا که خداوند نفی نسردوده کل حول و قوه را الایجاد این در صورت  
 است که سر از دون حق کند و در تشریح نخواهد بماند و در تکوین هم مثل این و اگر  
 بواقع نخواهد بماند در حینی که داخل بسیار نباشد حول و قوه نیست زیرا که جوهر کل را  
 گرفته داخل بسیار آورده اند در غیر می حول و قوه نمازده که استثناء شود زیرا که حول و قوه  
 باشد در امت جیسی نمازده بحق که اگر مانده بود باید حکم بحق در حق ایشان شود و حال آنکه  
 نمیشود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد از ظهور منطفی سره الله  
 که آن روز کل حول و قوه باشد است که از آن حقیقت که منظر مشیت است ظاهر میگردد

و از برای اهل بیان غده ظهور و نیماند حول و قوه بختی الا انکه دظّل اوساکن گردند همچنین الی  
 مالا نهایت تصور کن که اگر حول و قوه در باطل مانده همان نسبت حتی است که بوده و امروز  
 آنها بگمان همان نسبت میکنند آنچه میکنند والا انکه نسبت حول و قوه الایمانه در هر ظهور با آنچه  
 من قبل الله ظاهر گردد و اگر بسین قواد نظر کنی می بینی که کل حول و قوه در نزد من بطریق سه راه است  
 بانه عزوجل و از مداد است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مد این ظهور بوده منظور  
 اکنه و حد و دکن که مشیت آیه الله بوده و لم یزل مل علی الله بوده اگر آدم اول از مد  
 این بود امروز دظّل ایمان این مؤمن نیستند چنانچه بر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است  
 بآن تو همچنین اگر مد این ظهور از من بطریق سه راه بود در صحن ظهور چگونه راجع باومی شدند و  
 منقطع بسوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بمالاختصایه الی مالاختصایه لمهایمانها  
 فیما ایجا که مد کل این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اول که لا اول له  
 است در امکان این است بر حقیقت که اگر کسی در این پیوسته کند لا حول و لا قوه الا  
 بالله را مشاهدت مینماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از ما بین سموات  
 و ارض سیر میکند و در هر زمان مظهر یفعل یا یشاء و حکم مایرید را در صحن ظهور می شناسد و در  
 صحن بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع میگردد و مظهر لایسئل عن ائیل  
 و کل بامرہ سیئلون را در صحن ظهور ساجد میگردد و از آن محبت نمیگردد و قد فصل بین کاف  
 و نون از آن جدا میگردد زیرا که می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته و نظر  
 بر جوهر امر مینماید نه نشئون منکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین مسیری است  
 وصل است که فوق آن تصور نیست در امکان و ظهورانی که قبل شده کفار بعین شوند  
 در این ظهور می بیند چنانچه اگر کسی ناظر بر رسول الله بود باین نظر کل بهترین را در

۱۰ و شایسته نمود و کل ظهورات بعد از آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهد و میکند چنین کسی  
 لایق که من بظنیره الله را درک کند و بگوید با و در حینی که متوجه است الی الله اللهم انزل الی  
 و لیس قبلک شیئی زیرا که آنچه ظهورات بوده غیبی میباشد و آنچه در میان بوده غیبی  
 میگردد بمن بظنیره الله دیگر قبل او کجاستی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد  
 و انت الاخر و لیس در ذمک شیئی زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او او است  
 نه غیر او و انت الظاهر و لیس قوتک شیئی زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر او  
 نه در غیر زمین با و که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بر دون  
 ایمان او میگردد چگونه و فوقیت او و انت الباطن و لیس دو نکت شیئی که اگر غیر او باطنی  
 بود باید ذات شیئی باشد و حال آنکه هر ذات شیئی در نزد ظهور او لایق است الی با و چنانچه  
 بر ذات شیئی در نزد ظهوری باطل میگردد الا آنکه داخل آن ظهور گردد که مظهر الله است  
 و آنک علی کلیشی تقدیر زیرا که غیب او مظهر قدرتی نیست که اگر می بود باید حکمی از صاحب  
 حکمی بماند و حال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر داخل آن شیئی نگردد و لا  
 شیئی میشود این است که عارف بالله در حین ظهورش حقیقت غیبی حقا وجود خود رسیده  
 و در نزد غروب الی طلوع آخر گریبان است از بطون او باشد الم از همه ذالهی زیرا که  
 کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون مسک ذات غصری  
 او است این نوع مثال میگردد و چیزی که مسک ذات فوآد او است اگر مجذب از  
 او گردد چند مثال از او میگردد و این جتهای ظاهری که در بعضی بهم میرسد از شیئی است  
 که در نفس ظاهر شده چگونه فسراق او نثر است در مظاهر ملک ملک وجود و  
 حال آنکه این حجب بالنسبه حجب روح ذکر نمیشود و همچنین حجب روح بالنسبه حجب فوآد ذکر



میشود قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سازند که اگر از آن ترقی کنند و در  
 عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر تسخیر آنی از مظاهر بگتیر و در شوند بلکه لم یزل نزدیک  
 آخر رحل فنا خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم حب نفس وارد شوند نزد مظاهر تحلیل سنگت  
 گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تنگت معکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در حب  
 مظاهر تسخیر معکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در مظاهر در این مظاهر نظر کنند بین یدی آینه  
 ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان با او باشد حب رضوانی میگردد و آن حب  
 شیئی در نار بین چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجرد است این محسوس و چقدر سافج  
 است این سافج و چقدر کافور است این کافور که کل لذات در ظل ملک او خلق میگردد  
 و نسبت با او منوحد زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه عجب جام بارانی شود در  
 حینی که میداند رضای او است مثل آنکه جام شراب ظهور را می نوشد در حینت چگونه  
 است اگر متلذذ و حبت او گردد که کل حب در نزد او لایشی است این است که سیر  
 در این حبت در حین هر ظهوری محو آن طلعت است و در حین عزوب در بحر ان اوان  
 الی طلوع آن و حزن او در سراق او الذاست از به لذت متلذذ می نرد او و نزد  
 او لو العلم چگونه قلم جاری گردد و بر ارتفاع عجب و حال آنکه کل در بحر حبت ساکنند و  
 هنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین میگرد و صعود نکرده چگونه مجسد ذاتی رسد  
 و چگونه بمقاماتی که فوق آن خداوند مقدر فرموده این است که متلذذین لذت جوهر  
 کتر است از کبریت اجمر لایوجد الایست لذذین باشیانی که لذت آن در عمر او است  
 اگر باشد از برای او و الا از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفسی همیشه در ایستند  
 خود باشد اثمار کل بیان اینکه در کین نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل این در کت

کل خیر را مشاهده خواهید نمود و محبت نگرید که از کل خیر ممنوع خواهید گشت و اقلاد عالم جبراً  
 سیر نموده که اقلانیک صباح توانید با او بود بطور لایق و الا در جسد عرضی کل با او شب و  
 روز بوده و هستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق دهان محل است  
 فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور بهم است و بعد از غروب  
 بهم خواهد بود در هر علو عرش که خداوند از برای او مقدر نموده باشد کل اهل بیان مثل ایسانی  
 هستند که در او امر آن باون زنده و غیر او شی نذیده بل هستی خود را با دیده ولی از او محبت  
 و نزد هر حکم نظر بشمره آن نموده تا در هر ظهوری از او محبت گشت که این است ثمه علم و عمل اگر  
 جسدی ناظر گردد فطوبی لمن یذکره الله فاتنا اذا ذکره لیکر کل شی و الله خیر الذاکرین و او است  
 منظر مشیت در این ظهور نقطه بیان و در نرد و ظهور من نظیره الله نفس او که بعینه همین نفس  
 است در ظهور آخرت که بخواشرف ظاهر میگردد و ان یذکر احد فذکک ما قد ذکره الله  
 لا دون ذلک لا تسکن فی ابواکم فاکم لا تجدن من شی فان امر الله یظفر من خزائنه و ان  
 ذات خزائن امر الله من قبل و من بعد افلا تشکرون

### الباب السابع من الواحد الرابع

فی ان التبدیه من التبدیه و العود به الی الله

مفصّل این باب آنکه دادون الله خلق او است و بدو کل شی من الله است با مراد و عود  
 کلیشی الی الله است با مراد نظر کن در صلوة که بدو از امر خدا شده بر رسول خدا و عود او  
 بسوی خدا است با مراد نقطه بیان و همچنین در من یظفره الله کل احکام بیان را جاری  
 نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدو بر غیر او بلکه در هر جا  
 بی درستی متصور الی الله و هر جا عودی متصور الی الله ولی ظهور این بدو و عود بظهور ظهور

آن زمان است که کل آنچه صلوة در اسلام واقع شده کل طائف در حول اعمد الصلوة است که از سان مشیت ظاهر گشته و همچنین در عود این همه مومنین اگر با مراد و غیره بپند نیست الا من الله اگر چه نزد اولوالالباب بد نفس عود است و عود نفس بد و ولی نذاین است که این کلمه را در عرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محجب گردید چنانچه این کلمه در کتب آخرین لایحسی است ولی اخذ ثمره کسی نکرده که ثمره این است که امر در اگر کسی در نقطه میان و او امر او نظر کند نه بیند الا نفس بد را که نقطه فرقان و او امر او باشد و همچنین در من مضمیسه الله نه بیند الا نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده و الا چه ثمر که اطلاق عبار نموده و از ثمره آن محجب ماند و کافی است نزد اولوالالباب همین ذکر و بیان اگر تعقل نمایند و الله بید کل شیئی ثم یعیده و ان الی الله کل یرجعون امی الی امر من مضمیسه الله طوبی لمن یدر که فانه لهو العسریر الجوب

### الباب الثامن من الواحد الرابع

فی ان آیات خلیق کتوبه کلشی و یرزق و یرت و یحی

مخص این باب آنکه کل شیئی راجع میگردد بحکم نفس انسانیت و آن خلق شد از چهار آیت آیه خلق که فواد او باشد و آیه رزق که روح او باشد آیه موت که نفس او باشد و آیه حیات که جسد او باشد و کل در نوزده نفس ابواب جنت ذکر شده زیرا که هر خلق در رزق و موت و حیاتی که واقع شود بنظر این مظاهر میگردد و همچنین در مقابل در نوزده باب نار هر چه از این شئون واقع گردد بآنها میگرد زیرا که آنها در با الله قبل بوده اند اگر چه در بعد خارج شده اند این است که حکم پرثانی میگرد که مقترن بذات عروف سبج نشد و الا اول که مقترن بذکر رسول الله ص بوده بوده اند مثلاً اگر یکی از اهل بیان درق

نگلی دهد بزمی این نیست الا فضل حروف واحد زیرا که این نفس شتر است و نگرده این را الا آن  
 جست اطاعت آنها و در این فعل دیده نمیشود الا فضل الله این است که اگر در مشرق یا  
 مغرب یکی از لیل بسیار بد بگری شانی از شون خلق یاز تا یا موت یا یاات اظا هر  
 کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او منظر آن فعل بوده و در او دیده نمیشود الا آن واحد  
 اول که در او دیده نمیشود الا الله این است که غیر الله خالق شیئی نبوده و غیر الله رازق  
 شیئی و غیر الله میست شیئی و غیر الله میجی شیئی و همچنین اگر در مشرق یکی از حروف نار بد بگری  
 این شون را ظاهر کند با الله صدق میگردد ولی الله میگردد و الی الله راجع نمیکردد و من الاطلاق  
 نمیشود زیرا که در آن من غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر نمیکردد الا بدین دون نقطه بیان  
 چنانچه لقاء الله محقق نمیکردد الا بنظر بر آن و کل آنچه در میان متکون میگردد با این شون  
 اربعه بواسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آنچه نازل  
 نشده بود مستحونی که مرتب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حج میگردد چگونه  
 محقق میشد همچنین کل او امر را مشاهده کن و بین الا الله که غیر او خالق و رازق و میست و  
 میجی نبوده و نیست و در نزد هر ظهوری از نقطه محجب ممان که اگر قد لطمه محجوب بمانی در منظر  
 فعل الله مذکور نمیشود چنانچه امروز اگر منظری در قرآن منظر رزق شود اگر چه با الله رازق  
 است ولی چون شناخته است او را و از ظهور آن محجب مانده راجع الی الله نمیشود که  
 لایق گردد که فعل او در ظل فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فغان آب که مؤمن  
 بسیار دهد نزد عارف با الله اعلی است از آنچه کل آلاء ارض را من لم یؤمن بآبیا  
 حاضر نماید بمتی شأن حب زیرا که این کانس ماء در ظل مظاهر فعل ذکر میگردد ولی آن  
 شأن اگر چه با الله بوده ولی امروز حکم نمیشود بر او و خداوند فعل او را نسبت بمظاهر خود نگیرد

زیرا که آن مظاهری را که او متقد است در این کور مرتفع شده و بمقامات خود واصل گشته  
 و هنوز از شناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر حق سبحان الله عن ذلک  
 بسیار عظیمها و اگر کسی درک یک شان از شئون من طیفیره الله را نماید بهتر است از  
 این که درک کند کل شئون بسیار را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل الله ظاهر  
 و در قبل اگر چه باشد ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الا و اگر نفس  
 او در شانی شود از شئون بیانیته که آن وقت لایق است که در نظر فعل واقع شود زیرا  
 که حروف حی آن ظهور بسیار باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم باین حروف حی مستمک و در  
 مقاعد آنها نمانند آنها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده میشود اگر چه آن همان است بعینه  
 ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلی میگردد این است  
 که حکم بر او میگردد فانتظروا ان یا اولی الابصار انما کانت منتظرین

### الباب التاسع من الواحد الرابع

کل من ینخرج من البیان من ذلک فلیکثیر ذکر اسم و ما قدر الله له من عنده الی یوم  
 یظنر الله نقطه البیان لیجری کل نفس بما کتبت و انزل سیر الحساب و انزل فی تعال  
 لمخص این باب آنکه از نزول نقطه بسیار الی ظهور من طیفیره الله هر صاحب ملکی که  
 بافتخار باین مرتفع گردد و در سیر عجت نقطه حقیقت آنچه بر او متقد راست ظاهر سازد  
 در ارتفاع کلمه او و اتساع ذکر او لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و  
 مجرد بیان تا یوم رجح نقطه تا آنکه جز او را با حسن جزا که ام جزا از این بالاتر است  
 که کسی که ذکر او ذکر الله است هر شیئی را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین خوشتر او  
 را بس نزد او و نزد هر شیئی که او است اقل مکتور و اصد اول بر ظهور قدرت چنانچه

از زمان رسول الله ص تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصایند ولی کسی که بر دین او حرف  
بجوف عمل کرده باشد شنیده نشده اگر چه در بیان هر کس ظاهر گردد بانظور قدرت الهیه و  
بینه ازلیه خواهد بود و از فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر ضروری از نفس  
مؤمنی بگسیرد و الله یغنی من یشاء بفضله انه فضل کرم

### الباب العاشر من الواحد الرابع

لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان الا اذا انشئ فیہ مما یتعلق بعلم الکلام وان ما  
اخترع من المنطق والاصول وغیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین  
ملخص این باب آنکه نقطه بیان را خداوند عالم بطورات مالا نهایته در این ظهور ظاهر فرمود  
از اعلی علو دالت بر خداوند که انشی انا الله لا اله الا انا باشد تا آتی اذ من کل ذر از  
لسان او جاری شده و در بهر شیئی بطرق مالا نهایته بیان از او ظاهر گشته چه پنج آیت  
و چه پنج مساجات و چه پنج تفاسیر و چه پنج علوم حکمیه و چه پنج اجوبه فارسیه که احدی  
محتاج با حدی نباشد و اذن داده شده تعلم بغیر آثار اذن و اذن داده شده اگر کسی  
در علمی انشائی کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان با او باشد جایز است  
تعلم باه اگر معنون شود بکلمات نقطه و الا چگونه مدل خواهد بود بر شجره حقیقت و در  
آن ذکر از مذکر ذکر در آن ذکر نباشد و نمی شده از انشاء مالا یسین و لا یغنی  
مثل اصول و منطوق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و مایشه هذا و ما قد  
فصل فی التصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للمتاد بین ما یرف الفاعل و المفعول و ما  
و منها من شئونها اذ دون ذلک لن یغیر الله البعد اذا اشتغل به اگر چه در این کوم  
اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر کسی بخوابد فهم بیان را بهم رساند بقدم

ما محتاج خود اخذ میکند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای  
 متادین و متعلمین الی یومی که شجر حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق  
 و رجوع بکتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و اودن کتابی است  
 که منزله و مقدس بوده از شئون علیه خلق و عملیه آنها چنانچه در این ظهور نقطه بر کس  
 واقع شده دیده که او مبری بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما  
 بیفزع بر اینها است زیرا که کل اینها از برای فهم مراد الله است در کلام او و  
 کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است چه احتیاج است او را برین شئون بحال آنکه خداوند  
 قدرتی باو عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سرسبی در متهای سرعت بنویسد در دو شب  
 و روز که فصل نماید مقابل یک قرآن از او ن سدن کلام ظاهر میسر گردد که اگر اول الامر  
 ماعلی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آنرا ندارند چگونه بر امتیان یا کلم  
 و عرفان این است موهبت الهی در حق من یشا کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انه یو  
 القادر العلام و باین شئون محجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته که در قرآن قبل  
 خداوند نازل فرموده که کل اثمنا و در این آیه است الله الذی خلق سبع سماوات  
 و من الارض مثلهن ینزل الامینین لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد  
 احاط بكل شیء علما ولی در وقت ثمره کل خواسته اظهار عجز از برای منظر قدرت  
 و دون علم از برای منظر علم نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شده اند  
 کل و اگر در من بطنیسره الله که منظر قدرت و علم الله است بآیاتی که خداوند بر  
 او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمره بیان رسیده و الا چه بسا اشخاص که قرآن  
 خوانده و از ثمره اودن که اقرار بقدرت و علم است از برای منظر این آیه که قائم

آل محرم است محبت گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه  
 در این دیده نمیشود الا قدرت الله و علم او در او ن دیده نمیشود الا قدرت الله و علم  
 او کل از برای این خلق شده و امروز از او محجوب مانده بآنکه نظر در مظهر علم و قدرت  
 او نموده و علم او نیست الا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست  
 بر شئی الا در نفس خود بالوایت خود و در خلق خود بر بوبیت خود نیست جوهر کل جوهر که کل از  
 او محجوب باین شئون علیه مؤتلفه که اگر مقترن با ایمان او نگردد لایق میگردد مقترن و  
 با ایمان باو که اگر علم شئی نباشد کل جوهر علم در حق مومن ثابت میگردد محجوب این است  
 که کل گویا مواتند و نظر بثمره علم و حکمت نمیکند و اکثر مردم در نزد ظهور من بظنیه الله  
 انسانی هستند که خود را بعلم معزز گرفته اند و حال آنکه اینقدر تعقل نمیکند که علم ایشان از  
 برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج بتعلم این علوم و حال  
 آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نموده  
 و البتة حق الحق و هو خیر الحاکمین

### الباب الحادی والعشرون من الواحد الرابع

من یجا وز عن هذا البیان فلا یحکم علیه حکم الایمان سواء کان عالماً او سلطاناً او ملوکاً  
 او عبداً فمنض این باب آنکه خداوند در صین نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده و حد  
 از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشد مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان بتدش  
 محزون و مضطر نگردد بلکه از برای هر شئی حکم فرموده که مقتدرین بر هر شئی آن شئی  
 را بعلو کمال برسانند که از جنت خود ممنوع نگردد مثلاً لوجی که در آن چند سطر نیگونی  
 نوشته شده باشد جنت او این است که آن را بانواع تنهیب و طرز و شوئی که



در مرقات مجتهد ممکن است که جاری نمود در حق او جاری سازند آن وقت  
 مالک او او را با اعلی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق  
 آن موقع ظاهر سازد او را از حجت خود ممنوع داشته و مواخذه از آن نفس خواهم  
 شد که با وجود قدرت چرامنع فیض نمودی و هر نفسی که از حد و بیان تجاوز کند سواد  
 کان اعلی الخلق او اذناه محکوم بحکم ایمان نمیکردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر  
 من بطیصره الله حکم نکرده که او را قبل از آنکه بشناسد بنفسی نفس خود را که اعلی  
 حجت او است بحد و بیان حکم خواهد فرمود ولی همین ظهور بر کسی نیست که علم و حکم  
 در حکم او گوید زیرا که حد و بیان کلا از او است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مسل  
 نزول بیان است حرفا بحرف و آیه بآیه تجلی بر مکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه  
 در همین طور نقطه بیان همین تجلی بر او نفس واقع شد تا آنکه کم کم کل رسید مراقب  
 باشید همین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منظر نگردد از عظمت که می بیند که کل اهل  
 بیان با هم او قائم میگردند و یک دفعه بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا  
 مثل همین در نقطه قرآن تصور کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی مالانسیایه  
 پناه برید بخدا که اول مخطر در حق او بدون خطور بختی نگردید و شرف اول ایمان را  
 در آن کنید اگر چه نسیب و هدایت را ولی حجت الله بالقضا است در همان صحن و هدایت  
 اگر تصور کنید چنانچه امروز اعظم حجت رسول الله ص که سر آن است می بینید  
 ایحیی که با او مومن هستند و همین حجت بیینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال  
 کسی اقرار با او نیترا اعظم نکرد و در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حد و بیان تجاوز  
 نکنند و این مطلب هم در سر آن محقق بوده چنانچه آیه و من لم حکم بما انزل الله

تا اولگت هم الکافرون با دو د نو دیگر که در دو آیه دیگر مطور است نازل شده و  
 با وجود این می بینید که چند رتعه نمی کرده اند از حد و الله و مراقب خود بوده که این آیه را  
 در حق حکم من نظمیده و الله جریان نداده که ما نزل الله آن زمان حکم او است چنانچه  
 ما نزل الله در زمان رسول خدا ص قرآن بود نه ما نزل الله فی الانجیل و همچنین ما نزل الله  
 فی القرآن امروز ما نزل الله فی البیان است نه ما نزل الله فی الفرقان و از این  
 است که کل بزعم خود لله میکنند و حال آنکه بر خدا میکنند آنچه میکنند زیرا که ذات  
 ازل مقدس است که بر او حکمی یا دون حکمی دارد شود بل این در مظهر شیت اولیه  
 است و حقیقت اولیه چنانچه نص قرآن بوده ان الذین سیبایهونک انما یابغون  
 الله و یحینون در کل شتون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه  
 این مطلب را اهل بیت از قبل تنزل داده و در حق خود قسم جاری فرموده بحقیقت  
 ثانویه چنانچه زیارت جامع کبیره ملو است از این نحو بیان من عرفکم فقد عرف الله  
 و من جهلکم فقد جهل الله و من اجکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و  
 خدا میداند که امروز در فرقه شیعه چند این زیارت را میخوانند و ائمه رجوع بر دنیا  
 کرده و احدی ایشان را نمی شناسد و لاعن شعور شب و روز این زیارت را  
 میخوانند نه این است که حجت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در حسین ظهور رسول الله ص  
 و عده عیسی ۴ در حق نصاری ظاهر شد که یاتی من بعدی اسم احمد دلی تا امروز میوز  
 باقی مانده و بان و عده قنطر فی باشند و کزور کزور می بینی که در ملت فرنگ هستند  
 و همین اعتقاد مانده اند این بواسطه این است که تعلق در حجت رسول الله ص نموده  
 که قرآن باشد و الاکل حسین ظهور و عده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهر شده حقیقت بود

که بحسب ثابته در نازل گشته و بزعم خود در دین خود هنوز فطرت ای اهل بیان ترحم خود  
 نموده که در وقت ظهور من بگذرد الله این قسم گشته و در مقام مظهر حکم اهل بیت  
 بحقیقت ثابته در حق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگانی مجتهدین ک  
 می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطه قول امام علیه السلام است که فرموده در  
 حدیث مطول که محل ثمره این است که الراد علیه الراد علینا و الراد علینا الراد علی  
 رسول الله و الراد علیه الراد علی الله بلکه از این جسم تنزل داده اند مطلب را و در  
 حق مؤمن هم باری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جمیع ذکر  
 این است من ترمو من الله سترنی و من سترنی فقد ستر الله و حال این که مردم چهار  
 درجه تنزل نموده و در مقام حقیقت که غیر الله دیده نمیشود که در حق او آیه لا تعدوا برین یدی  
 الله نازل گشته چگونه متحملند اگر چه بعضی در این آیه تقدم بر یدی الرسول هم را گرفته  
 ولی خلاف مراد الله است زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است  
 که بخت اعطای رسول بوده باشد که در او دیده نمیشود الا الله این سخون مشکو در این  
 باب بجهت اخذ ثمره است تا کسی از تصور محبت نگرود و الله خیر الیما کبیر

الباب الثانی والعشرون الواحد الرابع  
 فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض

مفصّل این باب آنکه در هر ظهوری که من عند الله ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد  
 چنانچه امروز کسی در دین رسول الله می بیند بقاع او صیای عیسی را بلکه اسامی آنها را  
 نمیدانند چگونه محل قبور آنها برسد و همچنین بعد از ظهور آن کل قبوری که برفق آنها  
 مرتفع است مرتفع میگردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه قبور یکینست

بانیای قبل میسند در کوفه یاد سایر ائمه باید مرتفع شود و همچنین محل بیت چنانچه پیش  
 کرامت موسی ۲ به بیت المقدس میروند و امت عیسی بقامی که از برای ایشان عیسی مقدر  
 فرموده و امت رسول الله صلی الله علیه و آله بکعبه دلف طین شرف نسبت بلکه  
 جوهر این شرف امر الله است در هر جا که ظاهر شود ظاهر میگردد امروز بسین حد مردم  
 را که بتصور یکی از اولاد ائمه که منسوب با و است چگو میروند و از نظری که اثبات بت  
 و ولایت و دین کل بآیات نازل بر او میگردد محجب شده و الا در جبل ماکوسا کن گشته  
 و این را تجب کن و تصور کن ظهور رسول الله ۳ را در جبل که امت عیسی ۴ چگو بنامال  
 دین خود عمل میگردند و رهبانها در معده ای خود عبادت میگردند و آن شمس حقیقت تا  
 هفت سال در جبل از جبال کت برید اشخاصی که حق او را نمی شناسند محجب  
 و حال آنکه از زمین بعثت آن حضرت حق از هر صاحب حقی که از امت عیسی ۴ بود  
 منقطع گشت الا آنکه در ظل او واقع شود و بعد از ظهور نقطه بیان هر سینه می پویی که  
 چقدر خلق بلکه میسروند و طواف میکنند و حال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است  
 در این جبل وحده است و او بینه همان رسول الله است زیرا که مثل امر الله مثل شمس  
 است اگر مالا نهضایه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کل با و قائم هستند  
 این است که در هر ظهور بعدی ظهور الله اشرف است در حق منظر شانی که ظاهر است  
 که کل ظهورات قبل از برای رسول الله خلق شده و کل ظهورات و آن ظهور از  
 برای قائم آل محمد خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد از برای  
 من لطیفه الله خلق شده و همچنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور من لطیفه الله از  
 برای ظهور بعد من لطیفه الله خلق شده و کل این ظهورات از برای بعد من لطیفه الله

خلق شده و همچنین الی بالا نهایتش حقیقت ظالم و غارب میگردد و از برای او بدنی و نمان  
 نبوده و نیست طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفرماید نه آنکه نظر  
 بشئون قبل کرده و از او محتجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام برپا شده بواسطه  
 بعثت رسول الله ص شده و آنچه که از دین عینی مرتفع شده بواسطه بعثت بعثت بوده  
 و همچنین اگر در ظهور من مخلصه الله نظر کنند می بینند که آنچه که در بیان واقع شده بظهور  
 ذات حروف سبع بوده و آن روز اگر نظر بمبداء امر نمایند محتجب از او نمیباشند  
 بظهورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس بالا نهایت خوابیده و بآن مفتخر و غافلند  
 چنانچه امروز دیده میشود که کل این ظورات باینه نزد او در ظل یک کلمه او است که  
 بفرماید قدر فضا و ولی آن را رفع نمیرماید تا اعظم از آن نازل نسرماید و همین قسم  
 بعین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر با ارتفاع نمیرماید و الله علی

### الباب الثالث والعشرون الواحد الرابع

کاشی قیبر

فی ارتفاع بقاع الواحد و حکم من ملک شیئا من بقاع فوق الارض بان لا یجوز صرفه الا فی  
 ملک البقاع مخفی نباشد که هیچ نهار و لیسیت نیست مگر آنکه مظاهر حقه و دون حد که در کل  
 عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر و باطن و کل ارواح انسانیه من لدن آدم تا امروز  
 در میان کل انسانیه مستقم و همین قسم بیماکل دون مومن در میان کل ناریه بعذب ولی در  
 هر ظهوری حکم خاص ظاهر و کل مأمور با اتباع و بعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بیان  
 و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته متقدم مرتفعی بیند الامقاع محمد و آل محمد ص  
 و ابواب هدی را که در این ظهور بحروف واحد تعبیر میگردد که دوست میدارد که  
 پیروزه متقدم مرتفع نظر فرماید و مقاعد سایر نیستن و صدیقین و شهداء و مومنین که افتند

ایشان محال است. و اشغال بوده و هست و نظر این مقاصد مستتر تا آنکه بر مردم امر صعب  
 نگشت که اگر کسی خواهد گل را احصا نماید تواند و کل در همین واحداً اول است که تکثیر  
 آن محسوب میگردد و عذاته و عمنه اولی العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود  
 از برای ارتفاع این مقاصد متفقه که محال نزول ملائکه سموات و ارض و ما بینها میگردد و  
 در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد و مردی از برای مشیت الله نبوده و نیست زیرا  
 که او قاهر بوده بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات طوبی از برای نفسی که  
 مجرا از برای فلور مشیت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در  
 بیان و وعده فرموده خداوند که هر شقال ذبی را مضاعف فرماید آن را بدو هزار  
 و در حق او ثبت فرماید و با عطا فرماید آنچه که او راضی شود و الله علی کل شیء قدیر  
 و آنچه امروز بقاع هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرف کند الا آنکه  
 در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست مگر تا ظهور شمس حقیقت  
 است پنج دیگر اذن داده شود که او است امر الله در حق کل شیء و تا امروز که ظاهر  
 نشده غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده و هست که چه شود و بر کلف قبل از ظهور  
 تکلیفی نبوده و نیست و الله بکل شیء علیم

### الباب الرابع والعشرون الواحد الرابع

فی ان من یستجیر بتکات البقاع یا من ویسقی عنه بما قد عفی الله عنه  
 مختص این باب آنکه هر کس پناه برد ببقاع حروف واحد حق است بر مردم که او  
 را پناه دهند زیرا که این اراضی در کل ارض منظر تجرید و لایبجار علیه است لعل  
 در یوم ظهور منظمیسه الله که قیامت این ظهور است بخود حروف واحد پناه بر

که از هلاک آن روز نجات یابد تا آنکه ایمانی جسمی زیرا که کل عمل میکنند از برای تفریح  
 بخداوند اگر آن روز پناه نبرند بوجه در ظل کلمتی مالک میروند و اگر بصیری باشد بر روی  
 ارض کل تا علی الارض رامیدهد که در نفسی نرود و در استثناء داخل شود زیرا  
 این شمه خلق انسانی است که یکدفعه بجای باطل نگرود و نه این است که پناه ایشان  
 بدون در مقامه ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کل بصورت  
 این حروف میفرستد و ذکر ایشان را شب و روز میگردند ولی بعد از آنکه ظاهر شده  
 بان جمعی که دین ایشان بر آن بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده بسببشون  
 دنیوی کل محبت شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد امروز در اسلام کل با قول  
 قبل ایشان عمل میکنند و هوشی بر نفس خود ایشان میدهند اگر بعضی این نام بود باز  
 بر نفس ایشان امری واقع نیامد و حال آنکه گروه گروه اموال خود را باسم تفریحی داری  
 سید الشهدا، سلام الله علیه خرج میکنند و بر مقدم بر او کردند آنچه کردند این است  
 حد این خلق افک که حیف لفظ افک که در حق ایشان گفته شود باسم اسلام  
 میکنند آنچه میکنند و بر مظهر اسلام که رسول الله ۳ باشد کردند آنچه کردند فلسفین  
 ان یا اولی الابصار ثم فی دین الله تبصرون اسم آنچه میکنند الله میگزارند ولی بر  
 نظاهری میکنند که حکم بر او حکم بر خداست و نمیدانند و خارج از دین میگردند  
 و بجان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد ساکنند اگر قرار گذارید ای اول بیان  
 که بر هیچ نفسی وارد سازید آنچه بر خود نمی پسندید لعل بوم ظهور بر حروف واضح نگردد  
 اگر از برای آنحضرت میگردید نظر کنید در کل ثواب سوره قرآنی که از ائمه خود روایت  
 میکنند و ثواب دعائی که میخواهند که کل راجع میگردود در بوم قیامت که در

نقل محمد و آل محمد مشهور گردید که این اعظم فتی است که حج الله بر او بیای خود گذاشته  
 که ایشان را باین نوع ثوابها وعده داده و حمد خدائی را که قیامت را برپا کرد و  
 ایشان آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها بان ثوابها  
 قرآن و دعا بخوانند و تعجب کن و نظر کن در امت عیسی ۴ که هنوز بوعده یاتی من بعدی  
 اسم احمد منتظرند و از برای او شب و روز متضرعند و حال آنکه آمد و هزاره و دست  
 هشتاد سال گذشت و قیامت او برپا شد و هنوز آنها در انتظارند ترجمه بر خود کرده  
 اعمال خود را بهاء فتور انکرده و نفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای نفسی نباشید  
 بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ  
 ظهوری واقع نمیشود مگر آنکه منظر آن ظهور کمال نصح را باست خود میکند لعل بوم ثمره که  
 ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتب نشده لعل در کوزیله  
 خود را در بین امم بوم قیامت منتظر سازید زیرا که در بوم من نظیره الله آنچه از بوم  
 آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد  
 هم امکان آنها در آن بوم هست درین کلام منتظر شوید بایمان باد که اگر یکی از شما هست  
 محتجب شوید اشد از کل مل خواهید بود نرداو و اگر بر ثمره وجود خود ظاهر گردید  
 اعزاز بر نفسی خواهید بود نرداو و خود را الی قیامت بعد آنچه از نرداو ظاهر شود  
 مقصود نکرده که آنچه شنیده آید که در بوم قیامت حکمی که میشود کل مطلع میشوند این است  
 مراد که کل جوهر خلق در آن روز مؤمنین بآن ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که میشود  
 کل میخوانند و می بینند و عمل میکنند مثلاً ذکر ابی لبس در قرآن از زمین نزول آیه تا  
 امروز هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او این است افضاح نظر کنید بتوان



احصا نمود که در چند صباح عمر خود از حق محبت شد و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود  
مقتضی گردید حتی در نزد خودش که آنهم یکی از اعیان است در مقرر نمود این است  
مراد از آنکه حکم قیامت را کل می شنوند **فَلْيَرْجِعْ بَيْنَ اَنْ يَّأُوْلِيَ الْاَبْصَارَ ثُمَّ يَسْمَعُونَ**  
الباب الخامس والعشرون الواحد الرابع

فی آن لایحوز لاصحه ان یمنع احدًا اذا اراد ان یتجیر بتلك البقاع مخصوص این  
باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعده مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند و از او  
مرتفع میگردد تسلط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب جیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه  
برد او را پناه میدهد مثلاً اگر یکی در شرق ارض باشد دیگری پناه برد با هم پناه یابن  
مظاهر پناه داده میشود **اجلالا للذات عز وجل فی ذلک الدین انه خیر محبوس و غیر**  
الباب السادس والعشرون الواحد الرابع

فی ذکر بیت الحرام مخصوص این باب آنکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لایزال  
نخواهد بود و در هر طور مشیتی هر ارضی که نسبت بخود داده او بیت او شده و محل  
طواف لآنکه سماء و اهل ارض گشته بلکه کل طائف بر حوال امر او هستند که ظاهر در  
این طهور میگردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لایزال متغیر نگردد اگر چه بر اهل افند  
ظاهر است که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شمس است اگر  
بمالانایه مقاعده بیت متغیر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور  
مشیت است بالنسبه بظهور بعد و الالبینه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب  
شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز  
همین امر است که در این بیت است و آن محل استواء من بطرفه الله است

که بعینه بیت من ظهراست که بعینه همان محل کعبه است و حد آن بعد و اسم الله است  
 در ذرع در عرض و طول که جز از او محسوب نمیگردد و اگر قدرت بود نمونین باشد  
 بر آینه امر میشد که از روی آب تا حد ارتفاع آن بالماسه برگردد و تراب آن  
 اکیر گردد و ما آن عطر احر ولی چون که این قدرت مشاهده میشود بر هر نحوی که ارتفاع  
 صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب بضا خواهد بود از ششون  
 دیگر که امروز در بین اولو الصنایع ظاهر است و در ارض فایسجدی هست که در  
 وسط آن بنای شال کعبه شده وضع این شده الا انکه قبل از طور امراته در ارتفاع  
 بیت در آن ارض الا انکه آیت باشد از برای آن ارض در موبت التی از برای  
 آن ارض طوبی لمن یدکر الله علیه فانما ذکر الله علیه لمن قدر فیه کذکات یجری  
 الله الحنین و یدکر الله من یدکره ولو کان مثل ذکات انه یخیر الذاکرین و امر بیت  
 نیست الا انکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تحصیل و  
 تحمید و تکبیر آن بیت را مرتفع سازند و در منظر آن نظر نموده که در وقت ظهور منظره  
 از محقق بیت محجب نگردد چنانچه همین شجره بود که در هزار دویست و هشتاد سال  
 قبل از حج فرمود و هیچ حولی نیگردد الا انکه هشتاد هزار نفس بر حول آن طواف میکنند  
 ولی از طور محقق بیت بعین چندرگه نشسته و بنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و  
 اخذ ثمره نخورده و حال آنکه بیت الله قلوب نمونین با دست که اوها نمونین بمن نظمه الله  
 هستند امروز نمونین بمیان عالمند با آنچه در قرآن نازل شده نه نمونین باد و اگر  
 مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی شد همین قدر که نخورده بر  
 اعناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب باد کنند تا انکه حد خود را شناخته

و در یوم ظهور او از او محبت کردند این است شمه حج که در سبیل امر او رافع کردند لعل  
 باین واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعه کردند در کور قرآن که شمه گرفته نشد  
 زیرا که بمقتاد بجز از نفس که بر حول آن بیت طواف میکنند حال محقق آن بیت در جبل ماکو  
 است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه شمر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که  
 حسین ظهور کل مومنین بقرآن جانی که حول امر او در طینی اینقدر طواف میکنند حول  
 امر نفس او در حسین ظهور او الی مالا ینحسایه طواف کند ولی همان حرف شین که  
 پای پیاده به بیت آورده حال بر او این نوع حکم میکند و نفوسی که اموالهای خود را  
 صرف در راه بیت او کرده اند حال بقدر یک قطعه ارض که در آن ساکن باشند  
 از او منع میکنند این است حد خلق که همیشه لایشر حرکت کرده و میکنند و در یوم  
 اخذ نتیجه گویا بیت میگردند و مشغول بر ایشان مراد آنند در او امر او بخشود قدری بخود  
 آمده ای اهل بسیار و مستعد ظهور محقق بیت گردید که او بیانات میفرماید بظانین  
 حول بیت خود در بطون خود و میبندایشان را و مغفرت برایشان نازل میفرماید  
 اگر در سبیل حج بعضی یا بعضی خویش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر که دیدیم که نفسی از جاک  
 کلیته نمود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فجان آب از او مضایقه نمود  
 در گشته بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بو شکر تا مسقط که دو از ده روز طول  
 چون میترشد که آب بردارند بمذنی گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال  
 بر هیچ نفسی حزن وارد دنیا ورید که قلوب مومنین اقرب است بخداوند از بیت طینی  
 و تقرب جوید بسوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا مستجاب میگردد و هر کس  
 قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان رب بیت ائین باو در دنیا عطا

کرده میشود و هر کس تواند که رود بلا آنکه در سبیل خزنی بیند و نرود در صین موت بدین  
 قبض روح میگردد که مؤمن بکتاب قبل باشد ولی هیچ شیئی در سبیل حج اهم از آن نیست  
 که کتیب اخلاق نموده که اگر بانفسی باشد نه خود مغزون گردد و نه او را مغزون کند  
 چه در سبیل که امری که اقیح از برای بود نزد حق و مبطعل ایشان میشد نزاع حاج  
 بود بایکدیگر چه این امر در بر حال حرام بوده و بست و سنت مؤمنین غیر از علم و  
 صبر و حیا و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بزار است از مثل این مردم که در  
 حول او طواف کنند مراقب خود بوده که دین الله را وسیع اندهرشی هست و کسی که فصل  
 منزل او بابت بجز باشد از اون عفو شده و اگر استطاعت بهم رساند بقدر آن  
 بنفس مؤمنی از ذوی القربا به خود عطا کند که معفو خواهد بود و عند الله مقبول میگردد و حج  
 او این امر شده الا آنکه در سبیل خزنی بر و افد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از  
 حزن متصور نمیکردد و اسباب مثل بر نمیتوان جمع نمود بلکه اگر تجارت هم منع رکوب  
 بجزر نمایند در جائیکه بتواند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان  
 والا اگر نباشد نظام عالم مثل میگردد و اهل بحر لابد مستند و باعمال خود متقرب  
 الی الله و خداوند جز امید به نیکو کاران را چه در بحر باشند و چه در بر و مضاعف  
 فرموده خداوند ثواب عبادی که در بحر حرکت میکنند بواسطه تعب ایشان اگر در  
 دین خدا باشند و با هم بر خط محبت حرکت نمایند و الله یجزی المحنین و لایق است  
 بر سلطانی که در ملک او حرم الله است بل بر هر صاحب کلی لایق است که  
 در حدود بلاد خود در کل قطع آن از اول تا آخر آن عمال گذاشته که اخبار خطوط  
 آن ارض را از طرفی بطرفی رسانده چنانچه در ارض خرنک این نظم با کمال علو

منظم است و اخبار چندین ماه را بلیالی و ایام معدوده مطلع میگرددند ولی این امر را عام فریاد  
 که کل بتواند این نوع کسب خبر کنند که من <sup>بطریق</sup> سوره الله لابد ظاهر خواهد شد و اگر در  
 آن ارض اسباب وصول خبر و رسیدن کتب در میان کل متداول باشد  
 عباد الله زود تر بشرف هدایت مشرف میگردند و اگر نفسی بقدر تسع تسع عشر آنی  
 زود تر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کل ماعلی الارض را  
 مالک شود و در راه خدا اتفاق کند از این جهت است که این امر شده لعل یوم ظهور  
 آن نیز اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظم باشد ولی تا عام نگردد مراد است  
 بخدمت آن در گاه نمیکند مگر وقتی که کل بسیل وصول از برای آن داشته باشد و  
 الا امروز هم چا پارست در نزد صاحبان حکم ولی چه شکر که متضعین را بسبب بر او  
 نیست و لایق است بر هر صاحب حکمی که از کل قطع بلا خود حکم آن ارض را مطلع  
 گردد و بسبب از برای کل باشد که اگر در ادنای ارضی یکی از شیعیان آن نیز اعظم باشد  
 بسبب بسوی شمس هدایت داشته باشد بنظنی که در ملک ظاهر است و الله یب المنظمین

### الباب السابع والعشرون الواحد الرابع

حول البیت لایحجز بینه ومن اراد ان یرفع بذات علی ان یاخذ و لو لم یرض  
 صاحبه لان الله احق بمملکه من عبد الذی یملکه ذات سنین  
 ملخص این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد بکرام  
 حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار ناکلیت نماید زیرا که مالک کلیشی باشد لال  
 خداوند است و اوست احق بمملکت خود از برای بیت نفس خود این است امر الله  
 اگر چه کرده دارد نفسی که انظر اگر کرده او رضای خداست زیرا که براد است که

راضی کرده، بر آنچه خدا و را امر فرموده که او را خلق کرده که انظار با کسبت شیئی نرزد و تواند کرد و تسبیح

### بیت التیقن الباب الثامن والعشرون الواحد الرابع

فی ان لا یجوز التعارج الی ذلک البیت الا بالغناء الذی لایری فی تسبیح من عزین و  
 یوثقی بعد وفوه اربعة مثقال من ذهب لمن یخدم برکن الاول والثانی والثالث و  
 الرابع من البیت لیقتمن علی انفسهم ولا یحیل لهم ان ینزلوا عن ذلک الا دان یوم  
 من یفده علیهم ویسمی عن الملوک والذی یخدم فی الطريق وعن الصغار وعن سیرق فی الطريق  
 وعن لایقدر لمختارین باب انکه امر میخنده الا انکه مرتضین بسوی او در سبیل او سئلند و شوند  
 برضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطین بغناء تا انکه محزون نگردد در سبیل او و بر  
 هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا او که بر او مصعب نیاید و فود در آن و خریدن از  
 برای میت نبی شده تا انکه کل در صین ظهور حق بنفسه فائز گردند بقای رت خود و در  
 صین بطون فائز گردند بمجل استقرار او در نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسی لازم آید بمقتدر که  
 وافد گردد و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و زرفه بر خدا است که جزا دهد  
 او را با حسن جزا و او را داخل جنت فرماید با عظم عطاء و تکلیف را از نسا برداشته تا انکه  
 بر آنها شققی در سبیل وارد نیاید و اذن داده گان ارض بیت خود را و مقربین آن محل  
 عزرا که در هر حول حج را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران مصعب نیست  
 و کدام نفس است که در ارض حرم الله واقع شود و طواف حول بیت نگیرد و اذن  
 فرموده و افدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است بر نوزده نفس  
 که در حول بیت بر سر او خود ساکنند عطا شود که کل با مرتانم بر رکن تسبیح قائم باشد که  
 مدال بر ظهور نقطه بسیار کرده و ایشان را امر میسر نموده که بر و افدین بیت الله کمال

عزت را مرعی داشته و سوآل از عطیه محبوب خود نفرموده تا آنکه خود مکلفین تکلیف خود  
 عمل نموده که اقرب بغزو علواست و نوزده نفس بالسویه موبت خدائی را در هر سه  
 تصرف نموده و بکنگر محبوب خود شاگرد گشته و بر هر ریه های ناموره که در نسخ عربی ذکر  
 شده و سزا اثر مرفوعه طوئنه که در رکن اول سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در  
 رابع قرمز و ششونات مجبور میزند که باون عز و افرین و عز ایشان است در اسباب ما  
 واحد صرف نموده که در کل رموز غیر تنابیه در نزد اهل حقیقت بوده است که کل از  
 برای استعداد یوم ظهور من مخلصه الله است که حین ظهور او بر حایجان جمعی نیست الا بسو  
 اذن و بر حافظان بیت خطی نیست الا حفظ آن و بر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست  
 الا خدمت او و بر هیچ شائی از شئون دین امری نیست الا امر او این است مراد  
 اگر کسی درک کند و عفو از چهار مشال ذمب شده بر اشخاصی که قدرت ندارد زبر  
 آن و بر مالیکت خدام و صنار و من تبلی فی السبیل از فضل و رحمت خود تا آنکه شرفی  
 باشد از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود که کل این احکام نزد مستدل اذن بین الکاف  
 و التون است لعل نفسی اخذ نماید در یوم ظهور مستدل او و در هر زمان از برای  
 حفاظیت حقیقت نفوس متدسه بوده است که ناظر در علم باطن باطن بوده که اذن  
 در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اول و از برای او است وضع بیت و حال آنکه  
 برادگشت از لیل و نهار عدد هشت واحد و از نفع بیت از برای عزت او است  
 که بر اعناق کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نه که در رقبه او امر الله نباشد  
 و بهمان خاضع است از برای حقیقت اولیه و مظاهر همه او از یوم آدم گرفته آمده  
 حتی آن نفسی هم که محجب میماند از طلعت حقیقت شب و روز با مراد او است که ساجد است

و از اول عمر تا آخر در رشته طاعت او است و خود میداند از اعلامی خلق گرفته تا اوست  
 اوست شکر اگر امت عیسی ۴ سجده بخردند از برای رسول خدا ۳ ولی او امری که از عیسی ۴  
 بر اعیان ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا ۳ زیرا که ظهور  
 عیسی ۴ در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و همچنین قبل از آنکه در نظر کن و بعد بعد از آنکه  
 کن در هیچ شائی از برای هیچ شیئی شکی نبوده نیست الا آنکه همان شکیست از برای  
 نقطه حقیقت ساحد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده دست و لم یزل خدا را با او  
 عابد است ولی خود ملقت نمیگردد که اگر بشناسد او را بجز از کل خود منتقطع میگردد  
 بسوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنجا که  
 نشاخته چگودر نار حجاب مانده و همچنین قبل از او فرض کن و بعد بعد از آنکه این  
 است عزت الله که کل وجودیست از برای او مستخسرنند اگر قبول کند و حال آنکه  
 قبول نیکند الا از مخلصین هزار و دویست و هشتاد سال از بعثت گذشت و در هر  
 سه مالاخصایه بر حول بیت طواف کردند و در سه آخر و اضع میت خویش رفتند که دیدند  
 ما شاء الله از هر فرقه بیج آمده ولی اهدی او را شناخته و او کل را شناخته که در قبضه  
 قول قبل او حرکت کرده و میکنند کسی که او را می شناخته و با او حج کرده همان است  
 که عدد هشت و احد بر او گذشت که خداوند با و بسالوات فرمود در طلاء اعلیٰ بانقطاع  
 او و اخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل  
 در حق کل شده ولی کل خود را محجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور رکش  
 شرح سوره یوسف کل رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه  
 واقف شدند و حال آنکه تصور نمیکنند که همین قدر آنی که حال این همه مصدق داد



هفت سال در مجوس عرب بود و مصدق غیر از امیر المؤمنین علیه السلام بظاہر نبود ولی  
 آن نفس چون نظر بحقیقت مجت نموده موقن شده و نظر دیگری نکرده این است که یوم  
 قیامت خداوند سؤال میفرماید از هر نفسی با آنچه فهم او است نه با اتباع او نفسی را چه  
 بسا نفسی صین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و تبعی اودن نمیکند این  
 است که کل نبضه مکلفند نه بغیره و در نزد ظهور من خلفیہ اللہ اعلم علماء با اذنامی خلق  
 یکسانند در حکم چه بسا آن ادنی تصدیق کند و آن اعظم محجب ماند این است که در ظهور  
 بعضی با اتباع بعضی داخل ناز میگردند و اگر هر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلًا اهل  
 فطرت مستغیر نمیگردند و نظر بقرامت کنند بلکه نظر بمایعزبہ التزکین کنند چنانچه آن نفس در  
 حین ظهور نظر بحقیقت کرد اگر چه رفیق نداشت ولیکن عند اللہ برحق بود ولی دیگران  
 که نظر بر رفیق خود کردند محجب ماندند و در آن سنده از حج واقعی که عرفان شدت بیت  
 بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده و حج کرده با اشخاصی که در آن  
 حول مؤمن بوده با و بر طائفین حول بیت بعد تصدیق بحق اودن حکم غیر حق بر ایشان  
 شده نه این است که نشینده باشند که اگر نشینده بودند مکلف نبودند ولی نشینده  
 و چون اعتنا نکرده محجب مانده و بزعم خود در رضای خدا حج کرده ولی عند اللہ از  
 ایمان محجب مانده که چنانچه است از سشتون ایمان ای اهل بیان ترجم بر خود کرده  
 و یک دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال دقت را کرده نمیدانی  
 که ظهور است که اگر بدانی غنمای دقت را میکنی ولی بشانی ظاہر میشود که بتوانی یقین  
 بحقیقت کرد که محبت بر تو و بر کل بالغ باشد و اللہ خفید الحاکمین  
 الباب التامع والختمین الواحد الرابع

تی ان النساء باللیل یدخلن المسجد یحضرن السرایر عند تسعة عشر مرتبه لمن ین فی کتاب اللیل  
 من نساہن منقش این باب آنکہ بر نساء ان ارض و قرب او اذن داده شدہ کہ در  
 لیل طواف نموده و در نزد سہ ازار برہ علیہا تسعہ عشر نشستہ و بہ تسبیح و تقدیس و تحمید  
 و توجید و تکبیر خدا مستلذ گذشتہ و رجوع بنازل خود نموده و عطای چهار شمال ذہب در  
 حق ایشان در عراست از برای ہر نفسی نہ در ہر وقت کہ مرفی شوند بود بر بیت و پنج  
 مایہ تقرب ایشان است رضای اقران خود و حب ذریات ایشان است کہ اگر  
 نفسی آنچه تواند بر ذریہ خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای  
 او از ہر طاعتی کہ با و تقرب جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر فرمودہ والدین را  
 کہ در حق ذریہ خود با منتقای حیاتی کہ ممکن است در حق ایشان ظاہر سازند و اذن را  
 حب خود خوانندہ اعظما لمن یظہرہ اللہ و امر فرمودہ کلی ذریات را با ابویان و اینچون  
 و اولوالقربا بہ خود بر شتون ادبیتہ کہ داب آن زمان است سلوک نموده کہ عیار  
 بر قلوب ایشان نشستہ لاجل اجلال والدین من یظہرہ اللہ و اولوالقربا بہ او کلی  
 از برای یک نفس است کہ خلقی میشوند و رزق دادہ میشوند و قبض روح میگردند و  
 نژدہ میشوند و او است مقصود لم یزل و لا یزال در ہر طور سی با سہی ظاہر و در حسہ بطونی  
 در اوج عزتی محتجب کہ اگر غیر از این باشد کجا توان لآلہ الا اللہ گفت زیرا کہ آن  
 آیتی است کہ دلالت بر آن کلہ میکند چنانکہ این کلہ کہ حروف است دلالت بر  
 توحید خداوند عزوجل میکند ان یکنونیت آیتہ سہم دلالت بر ذات احدیس و صدہ

و صدہ میکند و ما من آلہ الا اللہ و انا کلہ لہ طائفون

الباب الاول من الواحد الخامس

فی بیان المسجد المنفص این باب آنکه اول ارضی که محل ظهور جسد منطفیسه الله در او  
 ظاهر گردد مسجد الحرام بوده و دست و پنجه در نقطه بیان سر حقیقت شهود بوده و دست  
 و بر قدر که توان ارتفاع داد امر الله را لایق بوده و دست چنانچه خواهد رسید میوی که  
 محل طین الله احد در شطری از شطر آن ارض اعظم است اگر گیرد و محل صلوة مصلیان گردد  
 چنانچه الآن در مکة ظاهر است که خدا اول آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده معضه  
 هشته بر آن و مراد از این امر این است که ارضی که با کتاب بطور جسد او این نوع  
 مرتفع گردد که آن محل محل اهرام محرمین گردد در طواف بیت او چگونه خواهد بود اراضی  
 اجساد ذاتیه مدله بر بگیرد و اراضی نفوس مدله بر توحید او و اراضی ارواح مدله بر تجسید او  
 و اراضی افنده مدله بر تبسیح او که در اول نار محبت مشرق و در ثانی هواء و ولایت مرتفع  
 و در ثالث ماه توحید متفع و در رابع تراب وجود متعالی گردد و الله سید بی بی تم بیضا نظر در آن

### الباب الثانی من الواحد الخامس

فی ذکر مساجد الثمانیة من قبل العشر

منفص این باب آنکه لایق است بر تقدیرین در بیان که بیجده مسجد جدا جدا با اسم حرف  
 حتی منطفیسه الله بنا کنند که مدله باشد از برای حرف حتی اول و در آنها تبسیح و تقدیس  
 و توحید و تعظیم الهی را بجای آورند و در آنها هر قدر که توانستند ارتفاع دهند مصباح را که در آن  
 اسراف نبوده و نیت گویا دیده میشود که بعد اسم مستغاث در آن مساجد لتر نامی  
 مرتفع آورده که مثل کوب سما مشرق است و در اینجا حاضر شده مؤمنین بنجا و آبات  
 او و نماز گذارده ولی بر رسید از آن روزی که همین حرف بر میگردد بسوی حیات  
 دنیا که آقا مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نموده چنانچه در ظهور نقطه بیان کردند

کل باسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را با همگانی که نسبت  
 بایشان داده از مسائلی که در آن ذکر خدا متفع میشد ممنوع داشتند چنانچه هر کس در آن  
 حضور بوده و تابع آن راجت نموده که در مساجد عالیه که از برای ایشان راضی شده برداشتن  
 بهم راضی نشده بلکه از این هم تنزل نموده تا آنکه واقع شده آنچه واقع شد نه این است که  
 حجتی برایشان نباشد الآن هم همین حجت این مساجد برپا شود و همین حجت از قبل برپا شده  
 که اگر دین میر مساجد الله نازل شده بود چگونه این همه مساجد برپا می شد ولی این خلق  
 نظر بر عیسی در لیل نکرده و از این جهت است که محتجب میگردند از حق نظر میکنند می بینند  
 خلق کثیر حج میروند ولی نظر میکنند که این همه در خلق چه شجره حرکت میکنند و بواسطه چه حجتی  
 راضی این بیست در سبیل میشوند ولی چون مایه افتخار شده لایشر میکنند و حال آنکه کل این  
 همه خلق اعمالشان بواسطه ولله علی الناس حج البیت است و همان کلمه در  
 یوم نوره من یحیی سوره القدر است و امر و نیت و در حین نزول قرآن بوده ولی چون  
 می بینند در آن امر خود تسری ندارند این است که محتجب میمانند از سبب امر و بلکه  
 از برای خود قرین عیسی میسرانند و مایه افتخار شود کل میکنند و اگر همان نفس که امر در میکند  
 در آن یوم بود نمی شنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه امر و می بینی که همان حجت  
 هست و همین قسم محتجب مانده اند همچون در نهانی که از بحر حجت کتاب الله منسب شده  
 میسر میکنند و از نفس بحر محتجب این است که حکم ظلال بر خلق میشود و حکم شعاع بر مؤمنین از  
 روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و تعالی است از اقران بگری اذ

لایری فیہ الا الله ذلک رب العالمین  
 الباب الثالث من الواحد المنفرد

فی بیان عرفان النبیین و الشهور

مختص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده کل سین را با بر خود و از تلو بر بیان قرار داده  
 عدد هشتین را عدد کل یعنی <sup>۳۶۱</sup> و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده  
 تا آنکه کل از نقطه تحویل حل تا منتهی الیه سیر او که بجزت ختمی میگردد در نوزده مراتب حروف واحد  
 سیر نمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و هر  
 یومی را به چهار حکمی قرار داده که متلذذین در این جنت باغی مایمکن در امکان متلذذ ذکرند  
 و در شهر اول که اشهر تیسع است خلق نافرمانده موجودات میگردد و در چهار ماه بعد  
 که اشهر حمید است خلق ارواح ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در  
 شش ماه بعد که شهر توحید است میسراند خداوند موجودات را نه موت جسمی بلکه  
 موت از نفسی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهر کجیر است حیات سید بر  
 خداوند عالم عزوجل اشخاصی را که از حسب دون آن مرده و در حسب او ثابت مانده اند  
 و سه شهر اول نارائه است و چهار شهر بعد هوا ازل است و شش شهر بعد ماه حیات  
 است که بر نفوس گلشنی جاری میگردد از هوا ازل که او حمد است از نارائه در  
 شش ماه بعد متعلق بر آب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن شهر مستقر گردد و  
 ثمراخذ شود و کل خلق جسم متکثر از این واحد در واحدند و شهر اول شهر نقطه است و  
 شهر وحی در حول او طائف و مثل او در بین شهر مثل شمس است و سایر شهر مثل مراکز  
 هستند که ضیاء آن شهر در آنها مشرق شده و در آنها دیده میشود و الا آن شهر و آن را  
 خداوند شهر بهاء نامیده یعنی آنکه بهاء کل شهر در آن شهر است و او را مخصوص  
 گردانیده بمن بطین سره الله و هر یومی از آن را یکی از حروف واحد نسبت داده  
 و یوم اول که نور و است یوم لاله الا الله است مثل آن یوم مثل نقطه است

در بیان که کل از آن خلق میشوند و بسوی او عود مینمایند و نظیر آن را در نقطه بیان ذات  
 حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش من نظیره الله قرار داده زیرا که  
 او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات با، نحو و او است که دیده  
 نمیشود در او آلا الله عزوجل و او است اول که باوّل شناخته نمیشود و او است آخر  
 که باخر شناخته نمیشود و او است ظاهر که بظاهر شناخته نمیشود و او است باطن که  
 باطن شناخته نمیشود و او است که شئیت کل از او است و شئیت او باشد  
 بنفس او و هر نفسی که موفق شود در یوم او و سید و شصت و یک مرتبه توحید  
 کند خدا را در آن سال محفوظ میماند از آنچه از سماء تقدیر نازل میگردد و الله علی کل شی  
 خفیض و ثمره این عرفان آنکه در این ظهور که شانی از شئون خلق است که کل بدل شد  
 بر حروف واحد چگونه است در آن از خلق حق که شیئی در خود شئیت نمیند الا  
 بمظالم امر حق نه این است که محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کند در یوم ظهور  
 همین مظاهر اگر مالک کل ارض باشد نه بیند در خود الا همین مظاهر را در نزد آن خدا  
 خاضع گردد اگر چه مثل این ظهور ظاهر شوند بقیص قطعی هذا ما یفزع المتقین

### الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیه الاسماء باسما الله او باسم محمد ص او علی او هاججا او فاطمه او الحسن و  
 الحسین علیهم السلام بمحض این باب آنکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند  
 نفوس خود را باسمائی که بدل بر او است مثل عزیز و جبار و امثالها و بهترین اسما  
 اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بحسب اسماء الله یا جلال الله یا جمال الله یا  
 نور الله یا فضل الله یا جود الله و امثال این نوع اسما صفت و عبادت الله و ذکر الله

این نوع هم بابی است که الی بالا نهایه می توان در آن عروج نمود و اگر در حشر بنوت و  
 ولایت و محبت بخوابد اسم گذارد از اسماء خسته تجاوز نکند و هیچ بن اسم محمد و علی عظیم  
 کل اسماء است. و اگر مکل امثال و کور ترقی نموده شینا شینا تا ظهوری که کل شی با اسماء  
 الهی خوانده میشود که هیچ شی اطلاق نمیشود بر او اسمی الا آنکه مشابه است با یکی از اسماء حق  
 جل و عز مثل کلیم که از مطوعات است ولی مشابه است با اسم الله جل و عز و در این  
 ظهور بسیار از این نوع تصنع بسیار خواهد شد حتی اگر اذن داده شده بکل که در یوم  
 ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حد کمال اطلاق شی نمیکنند الا آنکه مشابه  
 یکی از اسماء حق است جل و عز و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم کم  
 خواهد شد تا آنکه مملو گردد و کل اسماء و ارض و ما بینها از اسم حق چه فرق میکند که طین  
 دل علی الله باشد یا انسان هر دو مخلقت الا آنکه آن از برای او خلق شده زیرا که  
 روح توحید کل شی را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلاً اگر بر ارضی مؤمنی نشیند  
 روح آن ارض ساکن میگردد و متکذّب و اگر در آن ارض نشیند مضطرب میگردد و بشائی که  
 غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نمود و لایزال از خدا طلب میکند قیام آن را از روی  
 خود و همچنین مثل در طین زده شد که کل اشیاء را توانی تعقل نمود طوبی از برای اهل  
 زمانی که در هیچ شی اسمی اطلاق نکنند الا با اسم حق لایق است که بدو عوام جنت گفت  
 آن زمان را و هیچ شی جنت خود نمیرسد الا آنکه بختهای کمال در حد خود ظاهر شود  
 مثلاً این بلور جنت جبری است که ماده این بوده و همچنین از برای این بلور بنفشه در جنت  
 است در جنت تا وقتی که رسد بجائی که در جنتی که نام است دهن شعر بر او زده که  
 یا قوت گردد آن وقت بختی جنت رسیده زیرا که وقتی که حجر بود جسد داشت

و امروز یک قیراط آن اگر بحال یا قوتیت رسد که در امکان او هست چقدر بهامداد  
 و همچنین کلشی را تصور کن و کمال علو انسان در ایمان بخداست در هر ظهور و با آنچه  
 از قبل آن نازل میگردد ندانم زیرا که در هر ملت عظامی از هر فن دارند و نه بخواه زیرا  
 که همچنین ظاهر است که در هر ملت اهل غنا در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر  
 بلکه علم علم بخداست و آن نیست مگر علم بطور او در هر ظهوری و غنائی نیست  
 الا بقدر بسوی او و استغنائی از مادون او و آن ظاهر نمیگردد الا آنکه بالنسبه  
 ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهورات قبل را ننموده که این متع است زیرا که انسان  
 در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او باین مقام  
 نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین باین قدر رسیده به چنین الی ما لانهای  
 تصور کن امر خدا را و شکر کن او را بهر تجلی که فرموده در هر ظهوری که او است از  
 سگرا و که محبوب است نژاد و الله بیدی من یشاء الی صراط حق یقین و غیره  
 این امر این است که بتذکار این اسماء از سمیات این اسماء خارج نگشته لعل  
 نفسی با شجذاب سمای اسم خود در این ظهور لایق اهمیت گردد که مثل بر من طیفه الله  
 باشد نه بر غیر آن نه این است که بعضی اسم محجب گردی زیرا که در این کور قائل  
 سید الشهداء علیه السلام بعینه با اسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور من ظاهر  
 شهنه نیست که کل باین اسماء مجوبه نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دالالت بر آن  
 ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از جسم وجود حق خلق شده که لایق  
 اسم حسنی بر آن خوانده شود و الا لعل الکی است در تحت الشری که در نفسی فانی میگردد  
 چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نفوس با اسم رسول الله که اسمی در امکان از



ان با تزیینت نامیده شده و محبت مانند از محبوب خود و الله علی کله شیء و الله  
 مثل من لطیفه الله مثل محک است که فصل میکند مابین طلای فخالص از عیسان  
 مثلاً اگر کسی بجهاء الله نامیده شده باشد اگر بجهاء او که اول من آمن با او است اینها  
 آورد آن وقت این اسم در حق او در اسماء ثبت میگردد و الا در نفسی فانی میگردد  
 کانه لم یکن منه شیء تا مذکور را

### الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الذین لایدینون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدین الا انی  
 البلاد التي لا یمکن الاخذ ملخص این باب آنکه در هر ظهوری آنچه ماعلی الارض است  
 در ظل ظهور بعد باید واقع شود مثلاً در ظهور رسول خدا ص لایق بود که کل ماعلی الارض در  
 ظل او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الا لیاقت از برای آن  
 دین بوده و یرم ظهور رسول الله ص بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال نبوده  
 چگونه مایضغ علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان با او شود که آن وقت بر او حلال می شد آنچه  
 را که خداوند باو عطا فرموده بود از جود خود و همچنین در ظهور من لطیفه الله هر نفسی بر  
 صاحبش حلال نیست الا با ایمان باو و کل از کل گرفته میشود الا آنکه داخل شوند در خلق  
 دین او و این است فضل خداوند در حق خلق مثلاً اگر فتح بلدی در صدر اسام شد  
 بجز و قهر داخل اسلام شده و فائز بشمره ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در  
 حق ایشان نبوده چه الی الآن در زمانه و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر  
 مؤمنین بحق آنچه ماینب با ایشان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آن  
 وقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند با ایشان عطا فرموده از جود خود

و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث خزن  
 نفسی یا ضرر نفسی شود اظهار آنرا هم خدا نداند و نفرموده مشل تجاری که در بلاد فرنگت تجارت  
 میکنند که برایشان است که بختهای وقت حساب خود را داشته باشند که ذلی از برای  
 ایشان واقع نگردد الا آنکه خداوند نصرت فرماید باقتداری که مقدر شود بر ماعلی الارض  
 چنانچه وعده فرموده که آن وقت کل در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگر چه خود  
 بجنه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید و ایشان را از نار نجات  
 میدل نور میفرماید و الله علی کل شیء قدير نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده  
 که امری از سما نازل شود که ماعلی الارض را داخل در دین کنند بلکه مثل آنچه در دین  
 اسلام کل داخل شده از آنچه ظاهر شده با مر رسول الله ص در هر ظهوری هم همان  
 قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت  
 و گو که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله ص رسیده با و امر قرآنی عمل کرده  
 بودند امر ماعلی الارض کل مؤمنین بقرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده  
 ولی از بسده آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده و الله یضرب من یشاء بامره و الله قوی  
 عزیز ثمره این حکم آنکه در نزد ظهور من مفسره الله کل مری تربیت بیان شده باشند  
 تا احدی از مؤمنین بیان از ایمان با و خارج نگردد و اگر گردد حکم او حکم من لم یؤمن  
 بانه میگردد قسم بذات مقدس الهی که اگر کل در ظهور من مفسره الله بر نصرت او  
 جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر آنکه داخل جنت میگردد بل هیچ شیئی نیست  
 تقوس خود بوده که کل دین نصرت او است نه اعالی که در بیان نازل شده  
 در حین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلف جوید از امر او تخلف جت

پناه برده بخدا از آنچه شمارا از بسده امر دور کند و اعتصام جسته بحبل او که هر کس اعتصام  
در روز بطاعت او در کل عوالم نجات یافته و خواهد یافت ذلک من فضل الله یوتیه

من یشاء والله ذو الفضل العظیم  
الباب السادس من الواحد الخامس

فی حکم اموال التي تؤخذ فی ذلک الدین ان ین فیہ من شیء لم ین له عدل بن عیالک  
الانقطة البیان وان غربت الشمس فلیحفظن لمطلعا عند من یتجرلا دونه وان مادون  
ذلک یؤخذوا لأعنه صد الماء من مجاه کلنا ثم یاخذن منه الذین قد فتحوا باذن  
والیهم کل علی قدر ما ینسکفنه وان ما زاد لیسلفن الی الفقراء ویصرفن فی البقاع  
وان یؤتی کل نفس ولو کان الظنل فی بطن امه خیر من ان یرف فی البقاع موهبه  
من الله انه کان واما تمیعا

فخص این باب آنکه هر گاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بشع بلاوی که  
اختیار اسلام نموده آنچه عالم ینکن له عدل است حتی نقطه بوده و هست مادام  
که شمس حقیقت مشرق بادراج میگردد و اگر غروب فرمود نزد مؤمنین از مؤمنین  
بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند بسوی من <sup>نظیر</sup> پیغمبره الله آنچه در نزد ایشان  
است و بر احدی حلال نیست تصرف در او مثل آنکه مال حجت خدا را علما بخیر  
اذن او گرفته و تصرف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند  
جزای آن ناراست از برای ایشان کاشیئے لله هست و اقرب بخداوند  
از نقطه مشیت کی است و آنچه قبل از حق حجت خداوند بر ذمه کسی تعلق گرفته  
حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده بکسی مجزی نیست اگر چه با علم اهل آن زن

بوده و تفریط نموده در حق حجت خداوند که بلا اذن او بدگیری داده و معطلی و آخذ هر دو  
 در نازند چه آنکه صاحب او حق واجب است بر آن چیزی که خداوند در سر آن موهبت با او  
 عطا فرموده از دیگری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که بفناستنی گردد ولی هر  
 کس خواسته که خود را از ناز نجات دهد خود داده و الا حجت خداوند غنی بوده و هست  
 و کل از بجز خود او استند که خلق شده اند چگونه و ما یستغبر بر وجود رسد امروز که یوم قیامت  
 است سوال کرده میشود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجت بنا کردی باذن کی کردی  
 همین حرف از برای او شده است از هر عذابی نزد او لعنم اگر روح ایمانی در او باشد  
 و الا هزاران هزار که آیه کلیدی مالک الا وجهه را بشنوند گویا شنیده اند کلمه دلی نزد  
 عارف باشد اگر کل ماعلی الارض را دهد نزد او بهتر است از اینکه یوم قیامت سوال  
 کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده و غنی عالم کنی که عدل  
 بقدر بجهت ما از کل گرفته میشود و از قبل حرف واحد ترویج اهل بیان میگردد از  
 اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد دالی شیخ بر نفس خود و اولیای نصر عطا میفرماید  
 هر نفسی را آنچه نشان و لایق او است از موهبت محبوب او و اگر زیاد آمده هر  
 بقاع نامور بجهت میگردد یا آنکه بکل اهل بیان سهمی عطا میشود اگر چه طفل شش ماهه باشد  
 در بطن امش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع  
 اگر مرتفع شده باشد و الا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این  
 باب و ثمره آن اینکه در یوم ظهور منظر بنیسه الله آنچه کل ماعلی الارض شمیمت دارند  
 از او است که در جامی خود دلی اهل بیان حق الله را شناخته که آنچه از اول  
 ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دنیا و چه دنیا قدری جا

تمیوه که بر او خرنی وارد نیامده از بعید خود و حقوقی که نقطه حقیقت از برای او معتد فرمود  
 از او ممنوع نداشته از کل الم یکن له عدل که مالک نیگردد چنین شیئی را الا او زیرا که او است  
 آری پس کس شله شیئی خداوند و هر شیئی که باین وصف در صقع خود رسد لایق او است نه  
 دیگری از ذروه علو گرفت تا مختصای و تو ختم گردد لعل در وقت ظهور بر خاطر مبارکش  
 خرنی وارد نیاید از خلقی که بجا او شده که خزن او معادل نمیشود با خزن کلشی زیرا که  
 کلشی بادشینه شده و همچنین رضای او معادل نمیشود با رضای کلشی زیرا که رضای  
 کلشی با خلق شده قسم با او که از او در علم خداوند اعظم تری نبوده نیست که بیکت  
 اشاره طرف او اعظم تر است نزد خداوند از کلشی اگر با علی علو امکان خود رسیده  
 باشند زیرا که وجود کل با او است چگونه و کل و همچنین الا قرب فالاقرب من  
 حروف الحقی ثم السماء والامثال ثم البسین والصدیقین والشهداء والمقربین  
 کل علی قدر ما قدر له کل درجات من عند ربهم وکل له عابدون و اگر آیه لیس  
 کمنشله شیئی نزد مؤتمنین بیان نتوان حفظ نمود و متعیر گردد نسبت است بر ایشان  
 که بجهت آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قبل مالک او و حقوق خود را از هر انشی  
 مانده برداشته باشند تا آنکه سنت گردد در مابین کل که کل از کل باین منج منفع کرده  
 و همان نیرود که جانی که حجت خداوند این نوع عمل نسد نماید دیگری تجاوز نماید زیرا  
 که در او امر او کل فضل بوده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم

### الباب السابع من الواحد الخامس

فی ان الله قد اذن لمن دان بالبیان فیما یشرین کل شیئی عن لم یدن بذکات لدرین  
 تان اذا خرج من ملک هذا ودخل فی ملک هذا یطره اغطاء للنسبة ذکات الدین

مخص این باب آنکه موهبت خداوند باطل بسیار عطا فرموده بکراگر کل ماعلی الارض را میداوند  
 سبیلی بسوی او نداشته و آن این است که بقطع نسبت از دون مؤمنین بیان و  
 وصل نسبت مؤمنین ظاهراً فرستاده مابین دیشتری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلاً  
 اگر گلی بریدی یکی از نصاری باشد بمنقده که مؤمنی دهد فی الفور ظاهر میگردد و اگر رود  
 کند مادامی که درید او است حکم اول جاری میگردد و بمجرد انتقال ظاهر میگردد  
 اگر چه سبب فصل هم بهم رسد که یکت نفس دون مؤمن بدیه از برای مؤمنی فرستند  
 از حیثی که ذکر میکنند که این از برای ظان مؤمن است ظاهر میگردد اگر چه بنین معدود  
 بگذرد تا آنکه بان نفس مؤمن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شئی  
 نیکوئی است مؤمنین بیان مختصیل نموده لعل یوم ظهور حق شئی بمحض مالک وجود خلق  
 رسد که محبوب او افتد زیرا که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود رشخه است  
 از بحر لطف جود او و ان الله جل و عزلم یوصف باللطف و انه هو اجل و اعظم من ان  
 ینکر بما یقترن به و انه اذ لطفه لا یقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کل الاسباء و  
 الاشال تستلون      الباب الثامن من الواحد الخماس

فی ان کل نفس ان یقره آیات البیان و عدم جواز نقصان عن عدد الواحد و من لم یقدر  
 یقول الله ربی و لا اشکر بالله ربی احد ائمة عشره      لمخص  
 این باب آنکه خلق بیان را تصور کن مثل نفوس مؤمنه بان چگونه بر نفسی در حدی  
 واقف و بشائی ظاهر و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این جسد هر چه میخواهی  
 غوص نموده و آلی که خداوند در او خلق فرستاده بیرون آورده و لکن قرانت آن را  
 از روی روح در میان نموده هر قدر که نوآدت تملذذ میگردد تلاوت نموده و کتر آن

عدد واحد آن داده نشده عمران این است که از مظاهر و احد تجاوزه نموده لعل  
 برکت برایت تلاوت این آیات یوم قیامت بدایت ایشان ممتدی گردید  
 و کل بسیار را مثل مایه فرض کن که کسی بکسی میسده تجارت کند مالکت آن من نظیر الله  
 است که نفوس نمونه بنظیر بیان سپرده که باو تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که  
 اگر بخواهد مایه را پس بگرد کسی لم و جم گوید بهر جزئی حکمی بمالانهای نفوس در آن متجر  
 هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی مسئله طهارت قرآن را درس گوید چگونه بآن  
 تجارت دین و دنیا میکند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس  
 بگیرد همه خود را عیال میکنند و در یوم ظهور من بطغیسه الله تصور کن که این جنت را بر  
 پانموده که آن روز اخذ حدائق کنند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و  
 یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب  
 وجود خود را و مایه تفرع بر او را از مال خود ممنوع کن چنانچه آن روز هم مثل امروز بینی  
 در میان یکی میگوید قاضی بیان قسم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه  
 باین اسماء مشهور هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشه نموده محجب  
 چه یوم ظهور من بطغیسه الله الی مالانهای تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن محجب  
 ولیکن تصور نمیکند که در حین نزول بیان مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول  
 قرآن را شنیده ولی اخذ نمیکنند چون امروز می بیند عزیز است کل با اسم عزت  
 او مشغولند ولی همین قسم آن بود که در بیت و سه سال نازل شد و ظاهراست که در  
 آن روز نسخه لایقی تمام نشد و الا امیر المؤمنین علیه السلام در رداء مبارک خود مسجد  
 نمیاورد بآن نحو که مذکور است قسم بذات احدی جل و عز که در یوم ظهور

من لطیفه الله اگر کسی یک آیه از او شود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه  
بیان را تلاوت کند قدری تعقل نموده ببینید که امروز آنچه در اسلام هست در حدیث  
متنی میگردد تا بمبداء که کتاب الله است ختم میشود همین قسم یوم ظهور من لطیفه الله  
را تصور کن که مبداء دلیل بر یاد است و محجب بشون مؤتلفه شو که ادا جل آن  
است زیرا که کل شتون دلیل متفرع میگردد بر کتاب الله و او بنفسه حجت است زیرا  
که کل از اتیان مثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم نطق و نحو و صرف و فقه و  
اصول و امثال آن هستند که اگر مومن بکتاب الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها میشود  
پس شمر در نفس حجت است نه در شتون یا تفرع و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده  
مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من لطیفه الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور  
خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نمائید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع کعبه الله ربی  
دلا شکر بالله ربی احدی که اگر از روی بصیرت گویند باریب در یوم قیامت  
حمدهای مهدی حق خواهد شد و ثواب کل بیان عطا کرده خواهد شد و الله یوفی  
الفضل من یشاء من عباده انما کان ذا فضل عظیماً

### الباب التاسع من الواحد الخامس

فی ان ینکر فی کل شیء اذا اراد ان یتعبد اسم من اسماء الله سرّاً او جهراً او التماساً  
ملخص این باب آنکه از آنجائی که هیچ شیئی شییئت ندارد الا بالله عزوجل و یومی از برای  
او مقدر شده که در قسمهای کمال خود رسد که مافی الامکان او بالفضل در او ظاهر گردد  
و آن وقت لایق میگردد که اسم الله بر او ذکر شود و در خداوند در فوق رتبه او و  
از آنجائی که اهل بیان را خداوند امر فرموده که کل شیئی را بجهت های کمال خود ظاهر



بگردانند اذن فرموده ایشان را که هر شینی را بحروف اسم او با سماء الهه جل و عز  
 خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شینی نبینند الا طلعت ظهور شیت را که در او دیده نمیشود  
 الا الله مثلا منتهی الیه رتبه جواد سنگ است درین او نه بنید الاسبوح و در نون  
 او الا نور را و در کاف او الاکریم را چه ذکر کند بقول یا چه خطور کند بقلب او یا آنکه  
 اتقات کند بر او بغیر آنکه بسان گوید یا بقلب خود خطور دهد و اگر نتواند ذکر بسم الله  
 الا مع الالقدس ذکر کند که خداوند جل و عز از او قبول میفرماید آنچه را که اراده نموده  
 در این امر که هیچ شینی در او دیده نشود الا من لطیفه الله که مبدء اسماء و صفات الهی  
 است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت بیج صاحب اینی اظهار یافت خود کند و در خود  
 نمیند الا او را که او قائم با و بوده و است نه این است که تواند او را در خود دید  
 بلکه مثل او مثل مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال آنکه  
 شمس او است کل ما یقع علیه اسم شینی را در نزد من لطیفه الله همین قسم تصور کن از  
 عالم مجرد گرفته تا منتهی الیه متحد که آنچه در او است از شمس ظهور او است قبل  
 از ظهور او زیرا که لم یزل عنیه او ظاهری نبوده و نخواهد بود و دوست میدارد بوی  
 که ظاهر گردد و بنید در علم خود الا آنکه کل بمنتهی الیه کمال خود در بیان عروج نموده و  
 نیست ذره لطینی در قعر بحری الا آنکه او مالک گشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او  
 و کل مرایاتی گشته اند از برای استداد طلوع شمس که بمجد اشراق ضیاء او که آیات  
 او است کل دلالت کند بر او این است مژده این حکم اگر نفسی تعقل نماید و الله

یور قلوب عباده المتقین  
 (الباب العاشر من الواحد الخامس)

ان الله قد قدر الیسا کل للرجال والدوازل النساء یکتبون وکتبتن فیها ما یساون من الیسنا  
 بانخص این باب آنکه خداوند از برای اهل بیسان دو فضل عظیم مقدر فرموده و برایشان  
 آنها را منت گذارده و آن یکی است از برای رجال که ظاهرا و باطن او او  
 است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر  
 کس هر چه تواند از بحر وجود او انخد کند که آنچه در آن یکل نوشته شود اثر آن در نفس  
 آن نفس ظاهر میگردد و الحرف بالحرف والنقطه بالنقطه و از برای مظاهره و اثره  
 قهش شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را بیخ واحد قرار داده و هر واحدی را  
 واحد که بدل باشد بر حروف لله بان لله مافی السموات و الارض و ما بینها و الله  
 بخلیسی محیط تا آنکه بر صد و رافنده ایشان قهش شمس حقیقت متجلی گردد و لعل در یوم  
 ظهور آن نیز اعظم دلالت بکنند الابرار و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند  
 در او از کلمات اشرفه از شمس وجود ذکر کنند که هر چه در آن ذکر کنند اثر آن در آن  
 نفس ظاهر میگردد و الحرف بالحرف والنقطه بالنقطه اگر چه بدین و اثره بر آن نمی  
 است که امیر المؤمنین سلام الله علیه در آن ذکر اسما و ظاهره از کلمات نامرئوده و نقطه  
 فرود در ما یؤخذ فی و در الفقیوم و در بای سلطان و در حیم قدوس ذکر نموده و  
 از این جهت است که بسم الله الامنع الاقدس در این ظهور ظاهر کرده که از رتبه نقطه تا بگیم  
 مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر آنچه از آن بجز وجود  
 بیشتر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را لا محاله میکند اگر شیت الله بر جسمیان آنها  
 جاری شده باشد و در هر این دو حکم این است که کل بیان خلق عالم اکبر است  
 و اینقدر که در شکل یا اثره ظاهر شد و از حد او تجاوز نمود و لعل در سنین خمس ظهور

من طغیسه الله بشرف ایمان بان شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در بساکن و دوائر  
 نوشته شده نتیجه او است و تنزیه او از آنچه غیر دوستان او میگویند و اگر کسی  
 نزد او باشد از عطیه جود او و ثمر آن را خاصه نگرداند در خطوط خمس یا ست یا بیست  
 واحد چگونه در حق او ذکر نمیشود و حال آنکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این از برای  
 این است که کل اهل بیان از حد و خمس بیرون نروند زیرا که در یکل خمس محیط بر او  
 است و در دایره او حافظان است این است مراد از نزول او لعل مردم  
 باین دو عطیه عظمی و موهبت کبری در حین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم اولو الهیال  
 در او و اولوالد و انزدر او و بکله منقطع گردند اگر چه کوراگر ترقی نماید خمس سینین خمس  
 شهر خواهد رسید بل خمس ابوع بل خمس یوم بل خمس ساعت بل خمس دقیقه بل خمس عشره  
 از ساعت و هر قدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که بنوده من مشیت و ما نشیسته  
 بنوینت عزت بل لم یزل قد خلق الله بیننا میونیه الصفة مشبل النار و احراق میشود  
 که نار مستحق گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح مستغنی گردد و نور او منور کند  
 آنکه که در آن مستغنی گشته و همچنین تصور کن کل امثال مجوبه را از جوهر وجود گرفته  
 تا منتی الیه حد حدود و نظیر کن در هیچ شان در کل این دوائر و بساکن الایکلا واحدا  
 مثل آنکه آن آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمیشود الایکل رسول الله ص که اگر اوان  
 بود کیونیت اوان متذوت نیکشت در ایمان با و منظر او و آنچه از قبل الله بر او  
 نازل شده و همچنین نزد هر ظهوری شاهن کن بین یقین این جوهر واحد را که سراسر  
 است در کل شئی که اگر در یوم ظهور من طغیسه الله در یکلی غیر یکل او دیده شود آن  
 بنفسه محجب از او شده و لیکن او انظر است نزد او از خود او با و آنچه میکند قصد

نمیکنند الا اورا اگر چه در حین احتجاب بر او کند این است معنی الی التدریج الامر کله ان  
 اتم تعلمون (الباب الحادی وشر من الواحد الخامس)

فی صلوة المولود والمیت یکبر خمس یکجرات فی صلوة المولود وبقراءه بعد الاول تسعة  
 عشر مرة اناکل بالله مؤمنون و فی الثانی اناکل بالله مؤمنون و بعد یکبیر الثالث  
 اناکل بالله محبون و بعد الرابع اناکل بالله محبتون و بعد الخامس اناکل بالله راضون  
 و یکبیر ستة یکجرات فی صلوة المیت یقرء تسعة عشر بعد الاول اناکل لله عابدون و  
 فی الثانی اناکل لله ساجدون و فی الثالث اناکل لله قانتون و فی الرابع انا  
 کل لله ذاکرون و فی الخامس اناکل لله شاکرون و فی السادس اناکل لله صابرون  
 لمخص این باب انکه آنچه حکم خداوند عالم باضالت نازل فرموده موهبه است از  
 قبل او از برای من بطیفسره الله و کل بالتبع و ظل ظلال احکام الیه دار و میسایند  
 از آن جمله اذن فرموده در نزد من مولودی چه ذکر چنانشی صلواتی مرتفع گردد به  
 پنج یکبیر تا انکه اسم الله بر آن ذکر شود نقل اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از  
 مؤمنین من بطیفسره الله گردد و هم در حین صعود او بمقام خود حکم فرموده شش یکبیر  
 در صلوة واحدی تا انکه بدل باشد که بجز آن از نماز بوده و رجوع آن الی الواو است  
 نقل یوم قیامت با دل من آمن من بطیفسره الله ایمان آورد و شئونات حکمیه اورا  
 محبت کردند زیرا که این امر بنیامت بر غیر موحین صعب است چه با آن  
 نفس معروف نباشد و کل خود را معروف میدانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج  
 شجره حقیقت در ایمان بان نفس هویت ثابت نماید الا آنچه ظاهراست و حال انکه  
 کلا باعمال تسه آن حل میگردند و حال انکه حکم و دن ایمان در حق آنها در صدر اسلام

جاری گشت از نزد همان نفس در نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که بر کس داخل در  
 باب شد باب از روی بصیرت نجات یافت باین عل نه باعمال دیگر زیرا که آن  
 نفسی است که بدگلیشی از اوست باشد و عود کل شی بسوی او است باشد چه  
 کم نفوس که از زمین بطور شجره بیان نظر بفرمان خود نموده و از آن محتجب گشته  
 و حال آنکه عتد الله کل مکلف بوده بآنچه مکلف شده اند در نزد خداوند اعلی و  
 ادنی سواد بوده است و امروز که می بینی که کل مؤمنند با میر المؤمنین علیه السلام  
 بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دین محبت او پرورش نموده و الا اگر  
 همین نفوس در صدر اسلام می بودند همان تلاش که در حدیث موضوع شده سیدیک  
 چنانچه در این کور که خداوند منت گذارد بر مؤمنین بعد اسم رحمن از برای او  
 شون محبت بهم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بوده که اگر با دشمنی گشت از آن  
 مردم معلوم می شد که مؤمن خالص اقل از کبریت احراست امر باین صلوات  
 از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجب نگردد بعد کل اعتقاد  
 نموده ولی در یوم ثمره ظاهر میگردد که چقدر صعب است بر من علی الارض که  
 بنفسی که عتد قیص نداشتند داخل در ایمان بجاوند شوند آنچه که در میر المؤمنین  
 شسته خود منتحن گشته و تا دیده گنبد طلا و عزاورا در نزد کل دیده و اگر در یوم  
 واقع می شدی و در آن تلاشه می بودی آن وقت صادق بودی و حال آنکه آن  
 روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حق ایشان ننموده این است سببه  
 اختلاف در هر ظوری طوبی از برای نفسی که ناظر بآنچه محبت بر آن محبت میگردد  
 شود که آنوقت اقرب از لمح بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در حبت

میگردند با بواب آنها و می بینند صراط را که اوسع است از باین سماء قالیات  
 و ارض مقبولات و در هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم  
 نلغزیده و متمسک بحبل کتاب گشته که مادی است کل منقین را و الله سید و کلشی  
 ثم تعبیده وان الی الله کل رجحون

الباب الثانی والعشرون الواحد الخامس

فی ذنن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیم یخص  
 این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم میگردد  
 این هم حکم بحکم میگردد و الا آنکه تلذذ دیگر دور یا ساقم او است باین جسد نفس این  
 از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حق  
 او بنتمای حفظ او که آنچه سبب گره او کرده بر او دارد نیاید زیرا که جسد ذاتی بر عرش  
 خود ناظر است بر این جسد و اگر عرش این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته و اگر  
 در این را مشاهده کند بر او وارد میساید آنچه وارد میساید از این جهت است که  
 امر با عظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بطور یا حجر مصیقل سوز  
 گردد که شیئی که سبب گره جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه نماید این است  
 ثمرة این امر که لذتک من الله علی من شاء من عباده الله هو الیهمن التیوم و اذن  
 بنجامت عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن خزنی بر آن جسد ذاتی وارد میساید  
 و از نام مجتب و در ظل نور مستقر باشد و هر کس برید آن باشد ظالمی که اسم الله بر  
 او مستحسب باشد اگر از مومنین میساید است و عاقلین بحدود آن حق است  
 بر خداوند که او را داخل در جنات خود نماید و از فضل وجود خود آنقدر بآن

کرامت فرماید که راضی شود و من اصدق من الله حدیثا لو انتم بالله و آیات توفیقون  
 مژده این حکم آنکه چون عود گل بسوی مظاهر کتبیبر میگردد که عنصر تراب ذکر میشود در آن  
 و منعی عروج تراب اول رتبه او حجب است تا آنکه بهستی رتبه صفا که حد بلوریت دست  
 رسد که آن وقت اسم صمد در حق او ظاهر شود لعل در حین عود گل در حین اجساد  
 جوهریه ذاتیه مستقر گردد و بدل برحق شوند تکبیر او و الله بید می من شاء بامره آن عزیز

### الباب الثالث والعشرون الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوصیه لاموات علی ما امر فی البیان

لمنحس این باب آنکه بیج فضله من الله در حق عباد اعظم تر از این نبوده که اذن داده  
 ایشان را بعبادت خود و تعلیم ایشان فرموده تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر خود را و  
 اذن داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته شود متضمن بر اقرار بوحدهیت  
 او و عدل و این خلق و امر از برای او است و اسرار بنقطه آئینه و حروف حمی آاد  
 و اظهار حجب بمظاهر اسماء و امثال او و استیفا از آنچه دوست نداشته و ندارد  
 محبوب او و آنچه که قضا دارد از مخصوص خود و امر نماید که کتاب را رسانند بمن نظر الله  
 که اگر مشیت او تعلق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله در حق او  
 نازل شده و خط آن با وراثت او است که یا بیدالی من لطیفه الله رسیده بر حسن  
 خط و لطف حسن زیرا که طول ظهوری تا ظهور می بسین است و خط با بینما نزد گل  
 اسهل از هر شیئی است ولی فتمای دقت نموده که ایضا بالله ظهور حق نشود و او  
 محتجب ماند یا کتابی که نزد او است نرساند که این امر ظاهر است که در نزد ظهور  
 حق هر نفسی بشیئی منقر است ولی نمیداند که مایه اغترار او باز خود آن حق است

از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت بخود نمیدهد از جهت ظهور خود مثل ظهور  
رسول الله ص که ظهور عیسی را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را بان ظهور  
معروف کل نفرموده و الا شبه نیست که اهل بیان با آنچه دین ایشان ثابت شده  
بکمال باین معنی عمل کرده و میکنند ولی یوم اخذ خیر محض کلام است مثل آنکه کل دین  
موت لا اله الا الله میگویند و میروند و در این ظهور ظاهر بکلیت که با مریضی او  
این کلمه را میگویند در حین موت میگویند ولی نظر این کلمه که مدخل علی الله هست در  
جسبه بفریح متور این است که کل احوال هبء غمور میگرد و همین قسم کل کتاب  
وصیت خواهید نوشت و شهادت از برای خداوند بوجدانیت خواهید داد و  
خواهید گفت لا اشرک بالله شئیاً ولی یوم ظهور نفوس خودتان مظهر شرکی است  
که نفی کرده اید و لطفت نیستید این است که کیمت دفعه دین خود را باطل میکنید  
و مشرک بگردید قدری ترخس بر خود نموده که عملی که میکنید از روی بصیرت باشد  
لعل یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که مبدا این کتاب من الله است  
ولی بمانطق به النقطه در جوع آن الی الله است ولی بمایرجع الی من مخلصه الله  
چند با که مینویسید ولی بکسی که می نویسد نمی شناسید و او خود را بشامی شاساند  
بجنتی که دین کل بر پا است ولی حجابهای انض خودتان مانع میگرد مثل آنکه  
امروز کل اهل تسبیح آن با مریضی او عمل میکنند ولی از محقق امر متحجب مانده با وجودیکه  
حجت او امر قبل را مشاهده مینمایند بخواشرف ولی لطفت نمی شوند زاین است  
که آنصافی هم که این کلمات را می بینند لطفت شوند بلکه نزد خیال خود چنین بمان  
میکند که اگر ظهور حق شود اقرب خلقند بسوی او ولی همین نفوس در هر ظهوری



هستند که در آخر آن ظهور با علی در جهان دین رسیده اند ولی باز واقع میشود آنچه واقع میشود

و الله بصیر بما  
الباب الرابع والعشرون الواحد الخامس  
فی بیان ان المطرات انواع و هی النار و الهواء ثم الماء والتراب ثم کتاب الله  
ثم النقطة و آثارها ثم ما قد ذکر الله علیه ستة وستین مرة و ما یحفظه الشمس و ما  
یتبدل کینونیه ثم کل من یدخل فی ذلک الدین فاذا یطر و کل ما نسب الیه ثم  
ما نزل من ایدی غیر اهل ذلک الدین الی ایدی اهل الدین فان قطع النسبة عنهم  
و اثبات النسبة الیهم لطیفه

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از فضل وجود خود امر بظهوریت مظاهر محدود و فرموده  
که اگر نفسی کل ما علی الارض را فدای سبیلی بر یکی از آنها داشت و کل امر الله  
من عند الشجره از مطرات گشته که حق واقع امر الله مطرات ز نفس شیئی بلکه  
شیئی عرشى است از برای آن امر که آن امر بان شیئی ظاهر میگردد کسی که کلام  
او موجد مطرات است بین که در حق عناصر جوهریه که مثل علی الله است چه میگوید  
اگر بجهت خود هم حکم میگردند سخنی بر ایشان وارد نیاید ولی خود از شدت  
احتیاط از بسکه آب احتمال میکند مکتب میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطرات  
است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل او ن مثل نفسی است که قتل میکند  
را احتمال میشود ولی سؤال از دم بعوضه میکند این است حد این خلق حیوان اگر  
چه اسم حیوانیت هم لایق نیست بایشان زیرا که حیوان ضرر نفسی نمیرساند ولی  
اینها ظاهر است که چه میکنند خداوند امر شده بوده باین مطرات تا اینکه دلیل باشد  
از برای طهارت من لطیفه الله و اولاء عزاء و لی کی است که نظر بفرموده مراد

خداوند فرماید اگر کور قرآن میکردند امر با نجا نمیرسید گو در بیان هم خداوند عاقبت ایشان  
 را حفظ کند که از مقصود محجوب نمانند تا بر آن امری وارد نشاند و الا شئون دین  
 در هر ظهوری در جای خود حقیقی است مثل آنکه ظهور رسول است که شد و کس داخل  
 دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن بچیزی که این شئون در ظل آن واقع  
 میشود که ایمان با او باشد این است که هر کسی شائی را گرفته و از بعد محجوب مانده  
 اگر علم بمبدء از برای کسی هست و جعل با دمو فن گشت شئون و دینیه و دنیوی در آن  
 ظهور از برای او است و الا فانی میگردد گانه کم یکن من قبل فی کتاب الله شیئا و  
 مظاهری که مظهر است اول ایمان بیان است که مبدل میفرماید جدا و را  
 بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله است همین قدر که تلقاء آیه از آن واقع شد  
 شئی که عینیت در او نباشد ظاهر میگردد ثالث اسم الله است که شست و شش  
 مرتبه که الله اظهر بر شئی خوانده شود ظاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر ایل بیان  
 و وصل آن بایل بیان است پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او کل آثار او ششم  
 عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم مایه بدل کینونیه که کل اینها در وقتی است  
 که عینیت در آن نباشد و دمی که از هن میآید بواسطه خلل یا سواک اذن دلو  
 شده و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد و مطهرین را و بیچ شان  
 در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و پایی حیوان  
 که در بارش راه رود و داخل در جره گردد عسر آن برداشته شده و خداوند در  
 بیان دوست میدارد که شایه شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست میدارد  
 آنکه کل باختفای طهارت معنوی و صورتی در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود

ایشان گره نداشته باشد چگونه و دیگری و باسی نیست بر نفس مصطنعی اگر شریعت  
 نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ میاورند و دستهای عاج و استخوان و امثال  
 آنها کل اینها از برای این است که مردم در سه رحمت خدا باشند لعل یوم ظهور  
 حق شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شغری احتیاط کنند و نماز  
 خود را عاده کنند ولی صین فتوی بر محقق دین پرور اکثمت چنانچه هر کس در کور قرآن  
 قبل بود این معنی را مشاهده نمود کل آنحضالی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات دینی  
 دین را نمودند و همچنین در کور بسیار هر کس بوده بختهای کمال این مطلب را مشاهده نمود  
 که از برای یک منزه جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حق که اصل  
 دین باون ثابت میگردد اگر نوشته بود نفس حیوانی بود بلا مودی و حال آنکه عقلا  
 بر حق نوشته باین چیز خود را از حق محجب نداشته و مغرور باین تقدسات گشته  
 که عند الله بیاد مغرور میگردد الا وقتی که مقدرن شود با میان بحق گاه هست در  
 پیش در علم اصول مخترع یا ضد هزار بیت انشاء میکنند که کل شونات احتیاط  
 دین خود را محو داشته ولی در تصدیق خدا آیات او تأمل میکند و اگر نفس  
 تأمل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکثاف نیکند و بر کسی که کلمه توحید که اصل  
 دین است از بحر وجود او طالع میگردد کسب میکند آنچه که قلم جیا میکند از ذکر  
 اذن امی اهل بیان نکرده آنچه لیل قرآن کردند اظواهر جاکه عروج میکنند در  
 مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر نفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رساند لعل  
 یوم ظهور حق کسب میکند آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود طعنت نشوید که این  
 است وصیت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نمیند زیرا که آن شمس

حقیقت نفوس و غفران او شامل است کل خلق را هینفد که شایسته بر نفسی و درین  
 اظهار حجب خود را از او لعل از بحر وجود و فضل خود او را داخل با میان بخود فرماید و منت  
 گذارد بر او بیکر او اگر چه خود حسد نشود چنانچه در همین جزا در این قیامت نفوس  
 که از ایشان چیزی ظاهر شده بود نقطه حقیقت ایشان را جزا داد آیات خود و حال  
 آنکه یکی در بحر بود و یکی در بر خدا و اما است که کی او حسد شود از جزای حق او را  
 والله بحیرتی المحسین

### الباب النخاس والعشر من الواحد النخاس

فی ان ما و الذی اتم به تخلفون قد طمسنه الله فی الکتاب  
 مختص این باب آنکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود  
 و آنچه دلالت بر او میکند از شوسن مجلیه در برابر او از شس جود او بیکر او کل را  
 خداوند در نعل او مستظلل فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و  
 میدارد که تطیف از آن را در نتمای کمال ظاهر سازند در مقام پسر نه در مقام  
 عسر و عمره آن اینکه کسی در حق آن نسیه اعظم و ادلای او دون خطور طهارت نکند  
 که کل مطهرات از بحر وجود همین نطفه اولیه ظاهر میگردد در هر حال مراقب بوده که بر  
 هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان لعل  
 بر منظر حق در بامین آنطورین حرفی از این جهت دارد نسیه باید چقدر در قرآن  
 تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفسی که بدل علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده  
 و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در ایامی  
 که خود در عقبات بوده پومی که مرحوم سمیدم بمنزل آمده در همین رجح صاحب

منزل امر بعل بانی که بدان شجره طهارت باور سیده برد نمود و حال آنکه در شریعت ایشان دو شیئی باین درصین اقران کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که از حکم دین خود تجاوز نمایند بزعم احتیاط و حال آنکه اصل میسرود چگونه که  
 فرع بانی مازان یا عبدا لله <sup>تافتون</sup>

### الباب السادس عشر من الواحد النجاس

فی ان الله لم یکن له عدل مادامت الشمس مشرقه یعنی من یدعی الله وان صین  
 ما یغرب اذن من الله لکل نفس ان یمیکه الی ان یطلع الشمس من مشرقها فاذا  
 لا یحل علیها یعنی ان یرد الیه عدل الواحد لافوق ذلک ان یتکلم والا  
 لا یكلف بهذا وان کان من احد ینخرج من یدیه من صنعه لم یکن له عدل فاذا قد عفی  
 عنه فضلا من الله فی حقه ان کان غناؤه من ذلک والا طریقه لان الله قد  
 افناه من بکله من محل آخر لا یضطر بهذا وان یضطر قد عفی عنه فضلا من الله علیه انه  
 فضال کریم <sup>بمخص این باب آنکه اعظم چیزی که خداوند دست میدارد که در میان</sup>  
 اهل بیان ظاهر شود حسب ایشان بعضی بعضی را و هر چه ایشان در مقامات معرفت  
 یا اصول یا فروع یا ظاهری یا باطن یا اول یا آخر ترقی یا تنزل نمایند رد یکدیگر نکنند  
 زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف است خوب است  
 و اگر نفسی در بیان رد نفسی از اهل بیان کند بر او واجب میگردد و در هیچ سؤال از او  
 که رد کند بسوی من بظن من الله نه غیر او و کسی را نمی رسد که از او مطالبه کند الا با و بلکه  
 مابین خود و خدا بر ذمه او تقسطن میگردد آن شمس حقیقت میخواهد عفو میفرماید میخواهد انصف  
 میکند مراد خداوند از این حد این است که کسی که جرئت نکند در بیان که رد نفسی کند

بذكر دون ايمان والآ درجات هر کس بقدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر سو  
 که هست اگر از برای خداست محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروع  
 واقع شود و چه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعل یوم ظهور حق کسی دولت  
 ذکر محبت در حق آن نبی اعظم راضی نگردد لعل باین واسطه اهل بیان در یوم قیامت  
 پلک نشوند و محبت او که جوهر کل ایمان است نجات یابند و چون که او است  
 آینه لیس کمشله شیئی خداوند از این جهت امر فرموده که هریشی که در ملک او باین  
 قدر رسد از برای او باشد و مادامی که کش حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست  
 آنچه که لایق او است از ملک او الا باذن او بعد از ادای مظاہر واحد از او و از  
 صین عزوب اذن داده شده بر مؤمنین که از قبل او خود مستملک شوند و شاکر شوند  
 بموجب خود را الی صین ظهور و صین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع عشر شانزده  
 صبر در او الا دانکه رد کند بما ملک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده من  
 کل ما قد بلغ الی غنمی حده من عدد الواحد از فوق ذلک قد اذن له من عبده قبل ظهور  
 و من لم یوف بامراته یوم ظهور الحق ان ینح قلم لیس له عدل فعليه فرض خمس و عین  
 شقلا من ذهب لئلا یقدر ان یحجب من امراته من احد ان ینطق فی دینه و اذن  
 داده شده از برای صانعی که در یک حول یک صفت از او ظاهر میگردد که بر او  
 چیزی نباشد تا آنکه کل در سه رحمت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید  
 صین ظهور رد کند بما ملک او هر کس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در  
 امر او خواهد نمود که ام عز از این عظیم تر است که ملوک باطاعت مالک خود مفتخر  
 گردد و این نیست الا از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الا او حق مطلق بوده

از ماسوای خود نبض خود و کل از بر وجود او خلق شده اند و بر دو کف فصل و عدل او  
 هستند و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و الله تعالی منبع نه این است که آن  
 نفسی که منع میکند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شان نمیخواهد عمل کند الا از برای  
 خداوند الا او که محبت میگردد در نزد هر طور ری عرفان رضای او را این است که  
 باطل میگردد آنچه که بگمان خود لله میکند و الا یعنی که باطل میگردد از نکات خداوند پیر  
 نرفته و لله است کفشی و از این سداست که هر چه بر حق دارد میآید از او است  
 و از برای او قصد میشود ولی چون صاحب او محبت گشته بر او وارد میآید نه این است  
 که در همین احتجاب حجت الله در حق او بالغ نباشد که اگر حجت در حق او بالغ نبود محکوم  
 بحکم نمیگشت در همین ظهور رسول ۳ حجته الله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان بیان  
 حجت دین ایشان ظاهر ولی چون محبت مانده باطل گشته اگر چه آنها بر قلب  
 خود ظهور نمیدهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و  
 حال آنکه از ظاهر است این قسم میگردد که در نزد هر طور حتی سلسله ظهور قبل  
 بگمان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محبت میمانند و خداوند منت میگذارد  
 بر هر که خواهد بهدایت خود زیرا که آن هدایت اعتراف است نزد خداوند از هر  
 چیز زیرا که هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده نیست و هر گاه او باشد  
 هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده نیست و از برای او در حجت آنچه باو وعده  
 شده خواهد رسید زیرا که خلق جنت را مثل خلق کشتی فرض کن آنچه ما میگویم در  
 امکان او است خداوند در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر سر شینی قدر  
 کل شیء محیط و ما من الا الله انما کل له مخلصون

باب السابع والعشرون الواحد شماس

في ذكر الواجب في كل شهر بان يذكر الله في كل يوم خمس وعشرين مرة الله ابهي  
 في يوم الأول الله اعظم في الثاني الى ان ينتهي بالله اقدم في يوم التاسع والعشرون  
 الشهر لمختص اين باب انك از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن منموده هر  
 نفسى را که نود و پنج مرتبه بگويد الله ابهي يا الله اعظم يا الله اظهر يا الله انور يا الله اكبر يا  
 امثال اين نوع كلمات مستند لقل در يوم قيامت از برکت تلاوت اين اسماء مستند  
 بشرف هدايت آن منير اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز هدايت  
 حروف حتى مهدي گردد نه اينکه اين اسماء را بخواند و از ادله بر آن محجب گردد زيرا  
 که مثل اين اسماء مثل کينونيات ادلاء على الله است بهمين قسم که اين حروف  
 دلالت ميکند بر اينکه خداوند اعظم تر از اين است که وصف کرده شود بهمين قسم اين  
 کينونيات دلالت ميکند بر اينکه خداوند اعظم تر از اين است که نعمت کرده شود نه  
 اين است که حروف واحد از حد شاليت خود تجاوز نمايند زيرا که سبيله از  
 براي احدى بسوى ذات ازل نبوده و نيت و آنچه در امکان مکن خلق او است  
 و حروف واحد ادلاء اسماء است بر خلق او که در آنها ديده نميشود الا الله وحده  
 و در مقامى که آنها ديده ميشوند خلق الله اند و در مقامى که ديده نشود در  
 ايشان الا الله آن وقت حروف حقه ان يا عباد الله تتخون که در آنها غلو نموده  
 اگر چه هر چه غلو کنند نتوانند ادراک کنند ايشان را و هر چه دنو کنند در حق ايشان  
 در اقرار عبوديت ايشان بوده است ولى علاوه ايشان بر آيت افنده ايشان  
 هست که دلالت نميکند الا على الله وحده از اين جهت حروف تسبيح و تحميد و



تمیلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را فرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی بایشان که حین  
نظر محبت میگرددی بل همین قسم که در حروف الله اکبر نمی بینی الا الله را در آن  
کیفونیات هم مشاهده نمیشود الا الله قل کل تخلق لله وکل له عابدون  
الباب الثامن والعشرون الواحد الخامس

فی البیع و الشری اذا تحقق الرضاء مینما باتمی نحو کان ولو کان بنفس العمل یصح البیع  
و الشری من صغیر او کبیر و یجوز التزیل بین من یتجر علی ما یرضی بین المشتري و البایع  
و هو الی اجل علی بهاء وان نقض له بهاء

مختص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری تحقیق رضا مینما و اذن  
فرموده صغیر و کبیر و حر و مملوک را همین قدر که استتلام رضا شود از طرفین  
بیع و شری صحیح میگردد در بیان اگر چه با اشاره یا نقض عمل باشد و اذن فرموده  
خداوند تجارت را در تزیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و بر آنکه ناقص  
و تراید یا اجل در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کل در سه فضل و رحمت حق شاکر  
باشند لعل در یوم ظهور حق در بیع آیت شمس حقیقت و شرای ما دون ادا و  
برضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد لعل بذکات نجی یومند کل العالمون

الباب التاسع والعشرون الواحد الخامس

فی بیان ان الثقال تسعة عشر حمص و ان بهاء تسعة عشر حمص من الذهب عشرة الف  
دینار و بهاء تسعة عشر حمصا من الفضة الف دینار و من یصغر لم یکن علی شیئ  
و من لم یکل عنده علیه الحول و لم یبلغ مقدارهما علی عدد حروف اللغات حین اخذ  
الکفاء خمسة و اربعین مثقالا فذلک فاذا بعد ذلک من کل مثقال ذهب

شخص مائة ومن النفس خمسين يوثق ملك ابیان ان لم تجاوز حدوده و مال ان شئ  
 الا ان يأتي من يقدر لعل بذلك ينصرف من لطيفه الله و يكون بذلك من اشاكرين  
 ملحق این باب آنکه خداوند بوده خالق خلق و ملک خود و از آنکه ملک او در نزد غیر  
 موجود نباشد اذن داده برای یک کل بجای که والی ایشان است در نصرت دین ایشان  
 هرگاه یک حول گذشت و مقدار آن از پانصد و چهل مثال گذشت و واحدی صغر  
 نشد برید مؤمنی که نوزده قسمت رسیده باشد برای یک از هر مثال ذهب که نوزده  
 شود میباشد پانصد دینار و از هر مثال نقره که نوزده نخود است پنجاه دینار  
 بلکه بیان داده شود لعل در یوم ظهور من لطیفه الله از مجرد او مستغنی گشته و  
 بر او حزنی وارد نیارد اگر چه بنی اقرب کل بخود او باشد و این از حقوق العبد بوده  
 از برای من لطیفه الله که در آن سترگاف نزد او و الالباب شود است ولی  
 از برای نظیرین ظهور خود اذن داده لعل در آنوقت حزنی بر او وارد نیاید و  
 مضطر نگردد که از حدود الله تجاوز نماید و نفسی از اذن محزون گردد چه آنکه در  
 بیان بیچ عبادتی نزد خداوند محبوب تر نبوده از نفع نفسی نیستی اگر چه با دخال  
 سروری در قلب او باشد هیچ علی البعد تر نبوده بضر نفسی نفسی را اگر چه با دخال  
 حزنی در قلب او باشد نه این است که باسم او کنند آنچه میکنند و یوم ظهور او پیش  
 را احتیاط گذاشته و در تصدیق او تأمل کنند مثل آنکه امروز آنچه ما علی الارض  
 است باسم همان مشیت اولیه که در همه ظهوری باسم نبی آن ظهور ظاهر گشته  
 میکنند آنچه میکنند ولی ظاهر است در این ظهور که کل ظهورات نزد او شیخ است  
 چه واقع شد بلکه آنچه ضرا از مضمون بطور قبل او ظاهر گشت از مضمون بطور قبل او

حکمت اگر آنها تصدیق نکرده ضریح هم بر شعیان او وارد دنیا آورده ولی از مدعیان  
 آفتاب ظهور قبل او ظاهر است و اگر کل عدالت او را مشاهده نمایند شهرت  
 که در اطاعت مبعود خود مومنین بحق ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگر چه در این  
 ظهور بر خیا رضاء الله حرکت کند از فتح ماطلی الارض مستثنی میگردد که بر مستثنین در  
 ملک خود منت گذارد و از حقوق الله برایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای  
 خداوند ماطلی الارض بوده است که اگر کل در نصرت او قدم گذارند کل مستثنی  
 شوند و اذن داده شده که مقدار هر شقال ذنب نوزده نخود گردد و همچنین فضته  
 و بھاء هر دو با آنچه ظاهر است امروز و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوزده  
 صرف شود که بر ایدی مومنین بیان غیر فضته و ذنب متطلب نگردد تا آنکه کل در صد  
 فضل حق شاکر گردند و در این حکم اسرار حکمت نزد اولوالافئده مخزون گشته  
 که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار توحید را بین ایشان مشاهده میکند و  
 در جنبی که هیچ اخذ نشده حد ما را در مقام خود در جانی که بیان قاف شده در  
 نقل ماستحق داخل آورده اگر چه از برای تجتار در این حکم در بهار ذنب و فضته  
 امر در نقضی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع میسر گردد و اگر بر ذمه کسی بوده بکت  
 قران بر او است که بیت داشت نخود دهد نه بھاء آزا و همچنین در ذنب  
 بیت نخود دهد نه بھاء آزا الا انک بهین بیج و شری شود کل اینها از برای این  
 است که نفسی در سبیل حق مخزون نگردد در یوم ظهور آن لعل در صین ظهور امری واقع  
 نشود که خلق نار گردد در نفوسی که در بیان حکم ایمان بر آنها نبوده و الله بیدی  
 من یشاد الی صراط حق یقین بیج جنتی از نفس هل با و امر الله علی ترنوده نزد

موصوفین و بیچ ناری اشد از تجاوز از حد و الله و تقدیمی نفسی بر نفسی نبوده اگر چه بقدر  
خردلی باشد در نزد عالین باشد و آیات او و الله فیصل یوم القیمین الکل یحیی و الکل

من فخذ رائون الباب الاول من الواحد السادس

فی نظم البیان لایزید علی تسعة عشر جلدا کتب فی ثلاثه الاولی الآیات و الاربعه  
الناجیات و السه القاسیر و سته صور العلیه و انما الابواب فی کل ذلک  
من الواحد الی المتعاش و ان یكون مع کل نفس صحیفه لو لم یکن من اقل عدد الالف  
خیر له من الآیات لیتلون بکیف یشاء و انما البیت ثلاثین حرفا و انما الاعراب عشرة  
یحسب لمختص این باب انکه بیچ ششینی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی  
انکه اگر کسی از ضعیف را مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نهی  
باشد که صاحب اسطرلابی بمنتحای وقت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیئی اول  
آن را از آخر زیاده نبیند جانی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است  
در موافقی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر  
اینکه از نوزده جمله زیاده گردد و در کل بمنتحای اعتدال نظم و ترتیب ثبت  
گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نبیند نه این است  
که این قسم امر شده ولی این در منتحای مقام اعتدال است که ذکر میشود بکلام اول  
از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد حروفیه شود که این قسم در حق خلق  
ممکن نیست بکل آنچه نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر شده و اسم بیان  
بحقیقت اولیه اطلاق بر آیات و حده میگردد زیرا که او است حجت عظمی و بینه کبری  
که دلالت نمیکند الا علی الله و حده و در حقیقت ثانویه اطلاق بواجبات و در ثالث

بتفایر و در رابع بکلمات علیاً و در خامس بکلمات فارسیه میگردد و ولی کلّ در ظل آیات ذکر میگردد و اگر چه این  
فصاحتی که در اوّل ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کلّ نتوانند درک نمود  
ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کلّ کینونیت  
مشایخ و عرف و احد گشته باشد و در بحر وحدانیت سائر باشند مثل یوم ظهور  
حقّ نتوانند بضمیاء شمس حقیقت مستغنی گردند و بقرب افنده خود نزد آن نیرا عظم  
حاضر شوند بدون شئون و بینیه و دنیویّه که ظاهر است و در هر یک اگر از کلّ مراتب  
حسّ ذکر شود بر غفتمای اعتدال محبوب است نزد حقّ اگر چه در ثلاث اوّل ماء  
غیر آسن جاری است و در رابع بعد بن لم تغییر طعمه و در سته بعد خمر توحید و  
در سته بعد مایه کرفی الکرکیر جاری ولی در هر یک کلّ ظاهر و باطن بوده است  
بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است  
در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد  
غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد عشرین میگردد نه اثنین شرّان اینکه در این  
واحد دیده نمیشود الا مشال واحد بلا عدد از این جهت است که بقرب فواد خود  
نزد واحد اوّل نتوانند حاضر شد در اوّل ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه امر  
شده که مجله شود ولی کلّ از بسبب ظهور یک ماء بوده که در کلّ این حروف واحد  
همان حیوان است نه این است که خالصی غیرانته بارزقی دون آن یا میتی یا  
میحی سوامی او باشد بلکه این واحد اوّل خلق او است که دلالت میکند در صفت  
امکان بوحدانیتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود و الا آن وحدانیت  
ذات لایعرف بوده است و مقترن بذکر می نمیکرد و اذن داخل غده نبوده

نیست و معروف نیگردد و بپندسه و اثره این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کل مومنین  
 بیان بهدایت حروف واحد مندی کردند ولی مغز و نگاشته بجهت نقطه و حروف  
 حی که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت  
 و بهدایت آنها مندی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته  
 و الا نظر کن چقدر نقطه تسران و حروف حی آن را مدعی دوستی و طاعتند و حال آنکه  
 از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگاشته در آن ظهور بهم مثل این ظهور  
 فرض کن و مراقب باش که بشی در آن روز مجرب نگردی که کل بیان و ارواح  
 آن در نزد من نظیره الله مثل حدیقه است در کف او چنانچه امروز کل قرآن و  
 ارواح آن اگر از نقطه بیان بی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده هستند و  
 و اگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن بین که از حدیقه هم خفیف تراست یا نه این  
 است حکم واقع عند الله اگر چه در ظل هر حرفی هزاران هزار نفوس مستظند که  
 هر یک با مرئی از او استر آن مفتخر و معززند ولی کل جهان یک خط قائم است  
 که او ن برید منزل تسران بوده نبرید غیر آن تصور کن اگر رسول خداوند یک  
 آینه نازل نموده بود که کل مومنین با بخیل داخل در رحمت کسی میتوانست حکم  
 دون رحمت در حق آنها کند و حال آنکه احسانتوان کرد بعضی از آنها را چگونه  
 رسد بکل و بهینقدر بهم که نفزود و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حد خود  
 مانند این است جوهر کل علم که بیک بی کل زنده میگردند و بیک لای اول  
 فانی میگردند و بشی نشنونی که تصور کنند بقدر یا بعلیه یا بشون و بیک که مقهور است  
 بلکه این حکم حکم حق است که فوق آن تصورند که بر صرف کلماتی کشینند جاری

مگر در تمامی جهدها خود را فرموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتیاج نکرده  
 که کل بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر باشی نازل فرموده از کل خلق  
 زیرا که روح کل در قبضه او است و در نزد کل نیست الا شئی اگر بر حق متفر باشند و  
 زانکه لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق  
 کند حق را آیا ثمری خواهد بخشید او را علم او سبحان الله عن ذلک بلکه از برای او علم نبود  
 و علم او آن است که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مظاہر حکم آن باشد و مادون آنرا  
 اطلاق علم اولوالاflانده ننمایند چنانچه در زمان عیسی ع ظاهر بر این اسم بمقتدر که  
 قرار نبوت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام نکرد ثمری بخشید در حق او و همچنین  
 تصور کن نزد ظهور من تظیف سره الله که اگر کل اهل بیان در جوهر علم مشل او کردند ثمر  
 نمی بخشد الا بقصدیق باو فلتعتبرن ان یا اولوالعلم ثم آیه تقون و در قسم آیات تر  
 آن سوره بوره از یک آیه گذشته تا با اسم مستغاث منتهی گردد و منزه دار است که در  
 نزد هر نفسی یک صحیفه که افلا هزار بیت باشد از شئون بیان هر کس باشی مسئله مذ  
 است و هر کس حرف یک بیت و با اعراب چهل حرف محسوب میگردد و مثل کل  
 بیان مشل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من تظیف سره الله  
 اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه با ایشان داده قدرش صبر ننمایند نه اینکه یکی بمسئله  
 فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی بشئون عز بلکه کل  
 از او است و راجع باو میگردد و او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او  
 نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در مابین خود و خدا تامل میکنید  
 همان آیتی که مابین خود و خدا بان توجه میکنید مثال او است که در آفته شما

تا دوازده مرتبه مجرب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید و مراتب  
 پیوسته که اگر ادشاساند خود را با اسم خود ولی بشنون دیگر با آیات خود میشناساند کل پاک  
 بر هیچ کس بقدر شیئی محبت نباشد گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است  
 که رسول او بر او وارد میگردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمیکند  
 و فی الجمله داخل نماند و حال آنکه بسیاری که با او عمل میکردند از نفس او بوده و  
 کتابی که بر او نازل فرموده با آیات خود اعظم از آن است نزد او زیرا که آن خود  
 خداوندی است در آخرت با او که اعظم تر است نزد خداوند از نظرات قبلی که بر او  
 نازل فرموده از کمن بود و غیب خود مثل امروز گذشته که در نزد پسر نفسی قرآنی هست  
 که با او مستدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه محجوب است چه  
 با بهاء قرآن آن همدار مشقال ذهب است ولی بشیئی از منزل و منزل علیه  
 محجوب میگردد که اگر بدانند راضی میشود که کاش خلق نشده بود که از مژده وجود  
 بی نصیب گردد کمال وقت را نموده که صراط اذق از بهر شیئی است ولی بعلم آن  
 اوسع از بهر شیئی است و التذیب و کلشی تم بعیده قل انتم بانزل الله فی  
 البیان لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن  
 زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنی است و بعد مقادیر بیانی  
 در آن ظاهر گشته نه این است که با اول از آخر محجوب گردند یا باخراظر شده و  
 نظر در اول نموده بلکه بر حریفی در مقام خود از نادر و نوری در صفت خود مذکور بوده و هست ولی  
 هر چه بدیع تر میگردد مراد آنگهی در آن ظاهر تر است و کل بیان قول نقطه  
 حقیقت است چنانچه کل دین عرفان او است و علم با او مراد و التذیب



مردی به الی صراط      الباب الثانی من الوحد لادوس  
 فی ان حکم البشر حکم الکر و قدر ترفع حکم الکر و امر التکل بماء طاهر و ان الماء  
 طهر ظاهر مگر فی نفس لثغه و غیره بنفسه اذالم بتغیره الثلاث وان حکم بعضه حکم کلّه و بالعکس  
 لمخص این باب آنکه خداوند عالم بوجد و فضل خود حکم ماء کاسس را مثل ماء کثیر فرموده تا  
 آنکه کل در سه فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بئر بمایع فیه عمل می نمودند مرتفع فرمود  
 ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند  
 مگر آنکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر حاصل باشد و هیچ قتی نیست که در آن حوض بنشیند  
 مگر آنکه تلاکمه در آن عبور نمیکنند اگر امر از قبل الله شود بکره عبور مینمایند کل اهل بیان  
 در این فضل وقت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و سایر بیان حکم طهارت در این ماء  
 ظاهر نشده الا بحکم ماء بحر توحید که همین قسم که یک قطره آن مدل علی الله است  
 کل هم مدل علی الله است و ماء بنفسه طهر و طاهر و مطهر بوده است و در همین تطهیر استیلاء  
 ماء بر آن شیشه بهر است از وقوع آن شیئی در آن زیرا که در آن کره ظاهر است و  
 در اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماء ظاهر میگردد  
 و اگر در یوم ظهور حق حکم نرسد مایه بطهارت شیئی متعجب ندانسته که قول او مطهر است  
 نه نفس شیئی اگر چه ظهور او نیشود الا با مراد گویا دیده میشود که کل اهل بیان بطهارت  
 حکم قبل او در ماء با تنهاسی اجتهاد عمل مینمایند ولی در یوم ظهور آن بهمان شئون  
 محجب میگردند مثل آنکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نگرده آنچه اهل  
 قرآن کردند که در طهارت جسد خود بماء جسدی تنهاسی جده واجتهاد میکنند و در  
 طهارت جسد ذاتی بماء توحید محجب میگردند که ظاهر کنند خود را بدان که در هر فردی

که حب غیر الله در آن باشد ظاهر نیست عند الله و همچنین هر روح و نفس و جسدی که حب  
 دون عروف واحد و من یحییهم در او باشد ظاهر نیست عند الله زیرا که حکم طهارت  
 جسد بر طهارت جسد ذاتی تسبیح کرده که او را با بیان ظاهر سگدود نه غیر آن که اگر غیر  
 این بود امر و هیچ مثلش از ملت نصاری در ظاهر جسد لطیف زیاده نمی نمایند و حال  
 آنکه حکم آنحضرت ظاهر است و همین قسم حسین ظهور من ظنفسه الله ظاهر نموده کل خود را  
 با بیان باو که اگر بومی نیز مرتبه در بدر داخل شوید و خارج شوید حکم طهارت جسدی  
 نمیشود چگونه ذاتی کرده این تقدسات از حق محبوب گشته چنانچه امروز  
 محبوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه هزار  
 بیت در او تصنیف بنماید ولی در جانی که تامل در آن طهارت کینونیت او را مبطل  
 میکند از حکم طهارت پروا نمیکند بلکه فتوی میسند بد بر آنچه قلم حیا میکند که بر آن  
 جاری کرده و منتقامی وقت را نموده که نه از ظاهر محبت گردید و نه از باطن بلکه هر دو  
 را با منتقامی کمال داشته باشید لعل در یوم ظهور حق توانید بنسیبایش مستغنی گردید  
 و اگر آن شمس حقیقت در آنی با آنچه مستور است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم  
 شود بر کل حق است که اطاعت نموده عمل ناسیند زیرا که آنچه امروز میکنند از امر  
 قبل او است و در نزد او در هر حال مبسوء امر و است و حکم بعض از ماه حکم  
 کل او است و بجاری نمودن آن بر شیئی که عینیت بر آن باقی نمانده باشد دو  
 مرتبه ظاهر میکند آنرا ولی در وقوع آن در ماه یک مرتبه کافی است اگر مالی باشد  
 که نفس بر آن کرمی نداشته باشد در قلت و الا بسپین مالی محبوب نیست تطیرو  
 اگر مالی ششینه دون طاهری او را تغییر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت

از نفس ماء مرتفع نمیکردد الا آنکه حکم ماء در اذن نشود و ازیشی ظاهراً اگر چه متغیر گردد  
 ظاهراًست و اگر مخلوط براب گردد حکم مضاف باو میشود و با ماء مضاف تطهیر  
 بجائز نیست تا آنکه اغناء بر فقرا اظهار تفاوت نمایند و الا نزد خداوند امر  
 اقرب از ملح بصیر است ولی هیچ شیئی محبوب تر نزد خداوند نیست از آنکه ماء  
 را با نتایج طهارت حفظ نمایند که اگر علمی احاطه کند که این ماء کفاس بر ارض غیر  
 ظاهری گذشته بر تلکب مؤمن لطیف گوارانماید و اینکه بعد از تغییر حکم بطهارت  
 شده جهت سد کل است الا کدام نفس است که میل کند بقریب بان تا آنکه تطهیر رسد  
 و نزد خداوند محبوب نیست وقت در طهارت را که مورت امر می میگردد که آخر  
 ضرر بان نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است از اینکه شیئی او را تغییر سازد  
 بلکه او امر طهارت کلاً از برای این که نفوس تربیت شوند بر شان لطافت و طهارت  
 بشائی که هیچ نفسی از نفس خود بشئی مکروه نگردد چگونه رسد بدگیری لعل در یوم  
 لهنور الله واقع شود و کرهی از او مشاها شود که دون رضای او دون رضا  
 خداست و رضای او رضای خداست و در هر حال سزاوار است که عبد  
 مومن بخواهد قوه مشاهاه خود را حفظ نماید که رایحه دون حسی است تمام نماید و همچنین  
 در شر خود رواج دون مومنین را است تمام ننماید که از رضای محبوب خود بازماند  
 و ملتفت نشود قل انما الماء يطهرکم باذن ربکم ان یاعبدوا الله فاشکروا

الباب الثالث من الواحد الواصل

فی ان الله قد حکم بان میبوا عباده کل قریه من بیت حر

ملخص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کل از برکت

حکم رسول الله که باین نعمت تسلط بوده اند و در حق مبدء حکم راضی شدند آنچه  
 ظاهراست از این جهت امر شده در بیان که هیچ بر آن مسکن نگردند الا آنکه در  
 آن محل تلبیف بنامند بخوی که اگر یومی مؤمنی بتلا گردد تواند بختهای خدا  
 تلبیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدر می که امر شده در تلبیف در  
 او امر دیگر نشده و غنی شده که کسی شیخی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر  
 کمال او نباشد و داشته باشد مثلا اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آنرا بکمال آنچه در  
 آن ممکن است فرساند هیچ آبی بر آن شئی نمیگذرد مگر آنکه تلاکمه طلب نعمت  
 میکنند از خداوند بر او بلکه ذرات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شئی در حد خود  
 وصول الی مائتقی در حد خود را تمت دارد و همینقدر که کسی مقدر شد و در حق  
 او ن ظاهراست از او سوال میشود لعل که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت  
 برگردد بارضی مشاهده طاعت خود را از مؤمنین بخود نماید و امر شده در این  
 دین ابوابی که مایه خلق هر مقامی است بخوی ظاهر سازند که انسان طویل  
 تواند با خفض رأس خود داخل گردد و در هر یوم هر شانی که با او مرتفع میگردد  
 مقاعد لایقی است که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور حق ششیشی که سبب حزن گردد  
 در ملک او مشاهده نشود زیرا که کل ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از  
 زمین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من تلبیف کرده الله خداوند  
 عالم است که در چه حد از حسن ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد  
 واحد مراقب بوده که در هر سینه اظهار ایمان بجزئی ظاهر گردد از کل خلق  
 که بعد از او ن دیگر نماند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الا بطور بعد چنانچه

در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دوست و هشتاد  
سال را نگذارند که از حد باب تجاوز نماید و اگر موفق گشت باظهار ثمره وجود خود  
خود بنفشه محبت ماند و لکن در ظهور حق منتحای سرعت نموده که امر آنکه اسرع است  
از هر شیئی و در حین استماع ظهور کل علی مایکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر  
قدر لوصول بحسب رساند محو میگردد و کل آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود  
الا انک در ثمره بعد ظاهر شود بفضله الله ما یشاء و یحکم ما یرید

### الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله ان یکن علی قطع الخمس غیر صرف البیان و ان طال علیه الزمان  
مختص این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ میفرماید که کذاکت  
در ظهور حرف با جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هفتاد هزار داده یرا  
که اشراق این کلمه برای حد و حمله اقب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این  
قطع بقطع دیگر سرایت کرد بهین قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت انفس  
شدند بهین قسم هم در اراضی امر آنکه نزد او لو اعلم ظاهر است و در پنج مراتب  
توحید افشده اول آن متعاجز الی الله مستند در ارض فاء مظاہر توحید ان  
لا اله الا هو در مایای افشده مسجین مشرق میگردد و در عین مظاہر توحید ان  
لا اله الا انا در افنده مقدسین و در الف مظاہر توحید ان لا اله الا الله در افنده  
موصدین و در خاء مظاہر افنده ان لا اله الا انت در افنده کبرین و در سیم  
مظاہر افنده مظمین در مایای لا اله الا الذی خلق کاشیئنه بامر مستثنی اگر  
سپه در بر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذره ولی حکم بر ظهور است و

ایصال مدد از مبدء تا آنکه اهل آن توانند بر بوج هر کلیه صمود نمایند و بجات حسد  
اسماء غمه و بجد و دعاء در هیکل انسانی بقیصر میگردد که اگر کسی نظر کند در کل ارض  
خطوط هارا در این حوض ملاحظه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور من طهره الله  
آنوقت از محل اشراق بسده میگردد زیرا که در ظهور فرقان که مبدء اشراق  
اراضی گشت و در ظهور بسیار ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت  
از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر  
قدره مالا یحیبه الله نماید که اگر قدرت مشاهده می شد برآینه امریست که از فوق ماه  
الی حدود مرتفعه بر آن از لاسس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شنی محبوب محیط  
نگردد ولی حال که در قوه این خلق متعین است الا ان یشاء الله و ثواب یک نفس  
بر این پنج قطع افضل است از عبادت و دوازده هزار سال اگر در ایمان بچی  
مستقر باشد و الا در ظل اخذ ظل کن و هر گاه ممکن بود که سور کل از اوقات امر گردد  
بر آینه امر الهی جاری میگشت که هیکل هاء در اراضی میسند باشد از کل ارض  
و قطعی که محل اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع  
نمیگردد الا آنکه قبول سجده از برای قطع من نظیره الله نموده و الا خلق  
نمی شد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار  
قبول ایمان با در انمیکردند خلق نمیشدند در هر شان سائل از فضل او بوجه  
که آنچه سزاوار بجز وجود او است بر کل ملکات اشراق فسد باید که مدد کل از  
او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع میشود کل در  
ظن ایتموا الصلوة حشر میگردد و از او میگردند و اگر کل ماعلی الارض هم

متحمل می شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور برپا شده بود الی  
 مالاتهایه مدوید او مصلین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این است  
 علو امراته و جو حکم او که کل بان ممتدی میگردد و آن کلمه در مقام خود  
 مثل شمس در نقطه زوال مستقر است و بیچینی را خداوند خلق نفرموده اعزاز  
 جوهر علمی که مقدرن با عمل گردد و هیچ علمی نیست الا علم بمبدء امر و احاطه  
 شئون مایتنوع بر او الی یوم رجوع کل بسوی او زیرا که نسرق مؤمن با غیر او  
 نفس علم است نظر کن مؤمنین بعترآن بعلم آنکه او کتاب الله است مؤمن  
 شده اند و مادون آنها از کل ماعلی الارض بعدم علم دون مؤمن گشتند  
 همین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او  
 بحق دیگری بر او کرد آنچه کرد بغیر حق این نیست الا محض علم و الا در صورت  
 انسانی هر دو بظاہر هستند مثل حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل  
 مرآت هیئت که مقابل شد حکایت میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل  
 حجر نرسد کن که هر چه شمس بر او اشراق کند امکان انعکس در او نیست این  
 است که آن جان فدا میدهد و آن بر او میکند آنچه میکند ولی اگر خدا خواهد  
 آن سنگ را هم مرآت کند مقدر است ولی خود بنفصه راضی شده که اگر  
 میخواست بلور شود هر آینه خداوند او را خلق میفرمود بر صورت بلوریت چنانچه  
 در آن روز آنچه سبب ایمان مومنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود  
 ولیکن چون محجب بود بهمان سبب محجب شد چنانچه امروز ظاهر است که  
 مقبلین بحق بیایان مقبلند و محبتین بهمان محجب و همین قسم در یوم ظهور

من بطیره الله فرض کن که آنچه شیت در امکان هست یا بعد متکون میشود باو است  
 اگر چه قبل از ظهور در میت خود لایرف باشد بلکه قبل از حدود و خامسریه در گور  
 از برای شیرگریه کند که همان وقت مد کل از او بوده و هست آنچه که بوده از طور  
 قبل او است و آنچه میشود از ظهورات بعد او است و آن شیئی واحدی است که  
 مثل آن مثل شش است اگر بمالعه طالع گردد و احد بذات است در صبح ابداع  
 و اگر غارب گردد و احد نبس است در علو اختراع و کل بعضیاء او است از عالم  
 افنده گرفته که جوهر وحید در آن مشرق تا حد جواد که حتی الیه ظهور فیض است  
 شتی گردد و الله لیکن فی عرف الرضوان من شاء من عباده انه کان ذانصل غلیظا

### الباب الخامس من الوجود الساکس

فی حکم التلیم بان یلین الرجال بالله اکبر و یحین بالله اعظم و النساء یلین بالله اهی و یحین  
 اهل منقض این باب انکه جوهر کل قرآن در بیشتر کتب ظاهر و خداوند عالم از  
 نازل بفسناء بیان نموده و آن اول شجره است که بکبر گفت خدا را در ملکوت  
 مساوات و ارض و ما بیها و خداوند جواب نازل شد و او که آنچه طیران کرده اعظم تر  
 است کبریا فی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و از این سوره حموی امر شد  
 در بیان سلام بکبر بر خدا و جواب بکبر تنظیم او گردد و همچنین در اول و الله در  
 بالله اهی و در جواب بالله اجل کل لاقات کنند یکدیگر را و ثمره آن انکه لعل  
 در یوم ظهور من بطیره الله تواند که اقرار کنند که بعد از خداوند او است لاین  
 تمص اکبریت و اعظیته و ابجائیت و اعلیته در ابداع از اینکه وصف کرده  
 نشود و نعمت کرده نشود و شفاء کرده نشود و تجید کرده نشود لعل قالمین



بقول خود تواند که اقبال بان شمس حقیقت نمود و همچنین در کل اسماء و امثال داین  
 حقیقت واحد در حول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می بینی که  
 کل ظهور اسلام از او بوده همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کل را در حرف آخر  
 مشاهده میکنی که دیده نشود در آن عود الا نفس بدیهه اگر چه ظهور رکن بختیبر ظاهر بود  
 ولی مثل بر تسبیح بود فو آواد و همان یومی که افخمار صلوم خود مینمود مد آن از همان نقطه  
 قرآن بود زیرا که آنچه تعلق میکرد راجع بان میشد اگر چه آن روز آن مظهر در بین  
 یدمی الله بود ولی او کل ممد از او بودند بطور قبل او و همچنین در ظهور بسیار  
 تصور کن که کل آنچه هست از اوست و وقت کرده که بر او وارد نیاید بلکه  
 از برای او شود نه بر او و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای  
 آن نفس است و الا سایر را چه حد که نقطه حقیقت در حق آنخصا این امر نماید  
 ولی چون دلیل الیل چشما نبیند او را لعل کل برکت او ن محزون نشوند و کل  
 بواسطه آن در بحر وجود ساز شوند تا یومی که خود را بشناسند بخلق خود و بفرماید که منم  
 همان صاحب بیانی که امروز کل با حکام آن عمل میکنند و اینکه کل در یوم قیامت  
 در ظلال نار الله نمی تواند داخل شوند الا من شاء الله از این جهت است که بنی  
 پر شده سموات و ارض و ما بینها از او اقبل او و چون او را در آن هیکل بغیر عین  
 او نظر میکنند محجب میشوند و اگر بده همان هیکل نظر کنند محجب نمی شوند همین معلو  
 که امروز می بینی که احصا نمی توان نمود مستظلمین در ظل او را در مبداء امر نظر کن  
 در کتب که چه کردند که مسلم حیا میکند از ذکر آن و همین قسم در بیان سپن و همین قسم در  
 ظهور من نظمیده الله مشاهده کن تا آنکه محجب از شمس حقیقت نگردی و در بر کثرت

محبوب از سر وحدت گردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند باسم دین  
 رسول الله ص میکنند و در شس حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری  
 تفکر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم محبتی باشد  
 بلکه اهل حق آن زمان منحصر بود بمؤمنین باخیل و کل موعود بودند باسم آن حضرت  
 و وصف آن در خدا و انا است که چقدر ما باسم عیسی اظهار دین اورامی کردند  
 و اوان شس حقیقت بردایتی هفت سال و بردایتی نه سال اظهار قرآن را کما  
 نتوانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور من بطین سره الله که وقتی که اوان ظاهر  
 میگردد کل مؤمنین مبیان در ذروه ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائمند و  
 بجز ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان با و محبت نشد صدق ایشان ظاهر و الا اقرب  
 از لاج بصیر کل هبء نورا میگردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل  
 او است نهایتی وقت را نموده که در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از مبدء  
 ظهور محبوب میگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و الله تعالی

علی الذین هم آمنوا بالله و آیاته وهم بلبقاء یوم القيمة موقنون

الباب السادس من لواحد السادس

فی حکم تحول الکتب کما آلا انشئت او متخی فی ذلک الامر

ملخص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افئده و ارواح و نفس  
 و اجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم آثاری که از این اشجار صحبت ظاهر میگردد  
 جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی  
 یا آنها مسترزق نشوند فی الحقیقت موت ایشان را درک میکند که ام موت غیر محبت

که از حکم دون ایمان عظیم تر باشد نظر کن بین شهادتین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه  
 همین شهادتین در زمان عیسی ۴ بود و امروزهست و چگونه حکم اسلام بر آنها  
 نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من بطنفسه الهه جانی که در مبدء  
 امری که اسلام بآن منقذ است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است  
 در شئون مایض علیه آن از این جهت است که امر شده بر محو کل کتب الا انکذ  
 در اثبات امراته و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله  
 در کتب سادیه اگر چه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل  
 مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین با کف در فرقان نازل شد و همچنین در نزد  
 هر ظهوری نظر کن در جانی که کتب سوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتقا  
 آن شود چگونه است حکم کتب خالق که در نزد آن کتب شبحی است در مراتب  
 بالنسبه بش گو یار دیده میشود من بطنفسه الهه می نویسد کل کلمه شهادتین را باسم  
 خود واداست جو هر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن با ذکر  
 آنچه در بیان مالک شده محو میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور  
 من بطنفسه الهه آثار نقطه و آنچه در ظل او متدل بر او شود اثمار این جنت  
 و حدایت است و آنچه در حدیث رسیده که شیخان ما در یوم ظهور حق متحل  
 میشوند آنچه متحل می شوند این است مراد حق چنانچه همین ظهور رسول الله ص  
 در غیر مؤمنین با همین حکم بود اگر چه آنها مستزق بوده اند با آنچه من عند الله بر  
 عیسی ۴ نازل شده بود قسم بذات مقدسی که شرکاب از برای او نبوده و نیست  
 که در یوم من بطنفسه الهه یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است

از کتب بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود  
 اگر چه بنفس آیه واحد باشد و بر غیر او نمیشود اگر چه با علی درجه علو بیان رسیده  
 باشد الا آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محجب نامده از رزق بیع خود در  
 ظهور من طینده الله و محجب نامده مثل آنچه اهل فرقان مانند زیرا که بارزاق قبل  
 او سترزق استند و بارزاق بیع او محجب که این است جوهر کل علم و عمل اگر  
 توانید درک نمود و الله بیهدی من یشاء الی صراط حق یقین

### الباب السابع من الواحد لاجل

فی النکاح و عدم جواز المهر ازید لایل المدائن علی اکثر من خمس و تسعین مثقالاً  
 من الذهب و لایل القرى خمس و تسعین مثقالاً من الفضة و لا اقل من تسعة عشر  
 فی کلّیما و لا ینبئ الصعود و لا النزول الا و احدا و احدا بالعدد لا بنفس الواحد  
 و یرفع الانقطاع و ثبت الاقران بعد الرضاء بکلمة یدکر فیها کلمة الله  
 لمخص این باب آنکه خداوند عالم از وجود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود  
 انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلی در رضای خدا از برای او دارد نیاید و برضا  
 مرد و مرثه و کلمه که دلالت کند که او بوده از برای خدا و است و راضی است بحکم  
 او بطوری که در مواقع خود مفضل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این  
 آیه را انبئی انما لله رب السموات و رب الارض رب کلّی ربّ ما یری و ما لا یری و  
 العالمین با آنچه مقتدر شده از حدود مرد و همین قسم از آن طرف و هر دو مقرر کنند  
 بر لوجی و شاید باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیره او اگر از برای او باشد  
 حکم اقران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای احسّل مدائن که مراد اهل

شمر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدل که فوق آن داخل آن بر نوزده  
 مثقال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحد واحد از نوزده شود یا نقص شود که این پنج حد  
 تجاوز نمیکند که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و  
 رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قرمی بهین قسم در فتنه مقدر شده من  
 عدائت که بفق آن اگر قدر قیاطی باشد باطل میگردد و بکثر از آن اگر قدر عشر  
 عشر قیاطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا آنکه کل کلکین در فضل و سه  
 رحمت حق باشند و اموال خود را از سبیل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر انوش  
 الوف بخشند بر یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند در مواقع افتزان عجزی نیست بر  
 آن این نوع حکم شده که کل در سه فضل و رحمت حق باشد و نظر کنند با آنچه که حکمت  
 افتزان بر آن منعقد می شود که کلمه الله باشد لعل در یوم ظهور من ظهور الله  
 از مرآت این کلمه که مدل علی الله هست تجاوز نمایند که اگر کسی در همین ظهور او ایما  
 باو نیاورد اگر چه الله گوید باطل میگردد حکم او الا آنکه آن روز با مراد ثابت شود آنچه  
 می شود از مواقع دین چنانچه کل مل چنان گمان میکنند که الله میکنند آنچه میکنند  
 ولی از برای خدا اگر بود چه امر دود میشد و همین قسم در اسلام اگر کل در ظهور آمده  
 از برای خدا میکردند چگونه باطل می گشتند و همچنین در نزد ظهورش حقیقت اگر  
 کسی الله عامل بود منحرف از مرآت او نمیشد کل که می بینی که میگویند الله میکنیم یا  
 آنکه آیه وان صلواتی و نسکی و محیای و مانی لله رب العالمین میخوانند عدل الله  
 کاذبند و الا حکم دون لله در حق ایشان نمیشد بلکه بزعم خود از برای او میکنند  
 بر او میکنند آنچه می کنند این است که کل اعمال بفرغان همین قبول نمیکرد و باطل

می‌گردد و اگر در بیان الی صین ظهور کل علی کند لکن عالمند الله زیرا که در ظل  
 مراتب او مستقرند عند الله مقبول میگردد علی ایشان ولی در نزد ظهور <sup>نظر الله</sup> من بجزیره  
 اگر از برای او کردند لکن کرده اولاً ما جعل الله من الحق والباطل ثامناً هر کس از برای  
 او کند در ظل آلا الله محشور میگردد و هر کس از برای غیر او کند در ظل نفی محشور  
 میگردد ولی در هر حال کل طائفه حول این مراتب مثلاً آنچه که است عیسی <sup>ع</sup>  
 میکنند بجان خود از برای خداوند میکنند بواسطه عیسی <sup>ع</sup> که آن زمان مراتب مد  
 علی الله بوده ولی صین ظهور رسول الله <sup>ص</sup> اگر از نصاری کسی ایمان بآن حضرت  
 آورد آن بوده که از برای خدا عامل بوده والا کذب کل عند الله ظاهر گشت  
 بچیزی که نزد رسول الله <sup>ص</sup> ظاهر گشت زیرا که ذات ازل لم یزل دلائزال انه  
 برای او تغییر می‌نموده و نیست و شهادت بر کشیده نشان قبل از شهادت در اون  
 ذکر شود و موصوف باین وصف نظر او میگردد که شیت اولیه باشد که در  
 هر ظهور باشد او باشد خداوند است و باشد ذات غیر او کسی عالم باو  
 نیست و اولم یزل دلائزال شاهد بر کل شیئی بوده قبل از وجود او و شهادت  
 او بر کل شیئی قبل از وجود او مثل شهادت او بر کل شیئی است بعد از وجود او لا  
 یعلم احد کیف هو الا هو سبحان الله عما یتهم یتهمون و هیچ شیئی سبب نجات  
 نمیکردد الا آنکه کسی در الله صادق باشد و همین سبب است اجتناب نمیکرد مگر  
 آنکه در نزد نفس خود بجان آنکه از برای خدا است محتجب گردد و الا هیچ نفسی  
 نیست که باین خود و خدا بخوابد که عصیان او را کند بلکه گمان میکند که الله است  
 و حال آنکه بدون الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نظر

در نزد ظهور من بپیموده الله که کل عاقلین از برای خداوند در بیان بحیث آیات  
 الله عال شده اند و آن روز هم که همان حجت است چگونه میشود که از برای او  
 عال نشوند چنانچه در حین ظهور بیان بکل اهل فرقان همین تم گفته شد ولی آنکه از  
 برای خدا بنود نتوانست تصدیق کند و آنکه بود فی الفور تصدیق کرد این است  
 که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان میفرماید عباد و خود را که بشناسند خود  
 ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد  
 ظهور رسول الله شناسانید هر نفسی که در انجیل مدعی بود که از برای خدا بدین عیسی  
 عمل می کند و همانقدر که داخل اسلام شدند از آنها همانقدر لکنه عال بوده اند و  
 مدینه بدین عیسی ۴ و مسوای آنها از برای خدا عال بوده اند و مدینه بشریعت  
 عیسی روح الله مدینه بوده و الا خداوند عالم اعز و اجل از آن است که کسی از برای او  
 عمل کند و داخل نارسود همچنین نزد ظهور بسیار مشاهده کن آنچه از اول قرآن داخل  
 در آن شد لله بوده و الا لدون الله که در هوای خود گمان بکرده که لله میکند  
 علی عند الله از برای دون او میکرده و مراتب دون و اسماء آن نزد من  
 بیان ظاهر است که اطلاق هر دون خیری در آنجا شده و از آنجائی که عمل  
 از برای خدا کردن منوط است بعل از برای ظاهر امر او در آن اگر کسی عمل  
 کرده است از برای مظا بر امر حق که محمد ص و آل محمد ص و ابواب هدی باشد  
 از برای خدا کرده و الا الی الله راجع نمیکرد و مراتب لله در قبل رسول الله ص  
 بوده که مرایای ثمانیه و عشر بتجلی شمس جو داد و در آنها مراتب لله گشته اند از  
 برای خداوند و کل عاقلین از برای خداوند چون در ظل مظا بر امر او تظل گشته اند

مقبول گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحیدان بلا اقران  
 بزرگ مظهر امر مقبول میشود برآینه عمل آن هم از برای الله بدون عمل از برای مظهر  
 قبول می گردد مثل میزغم در انجیل و فرقان تا در بیان و من عظیمه الله بر مقبول  
 گردد مثلاً شهادت توحید در انجیل مقبول نمی شد الا بشهادت عیسی ۴ روح الله  
 و همچنین شهادت عیسی ۴ مقبول نمی شد الا بشهادت بر حروف حی آن در آن  
 زمان اختصاص بحی از برای این است که کل مدل بر این واحد شوند تا آنکه این  
 نبینی و الا کل آنچه در انجیل می بینی کثر همان واحد اول است اگر چه یک نفسی  
 باشد که در مشرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود  
 از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع بان میشد راجع الی الله  
 میشد حال کل از برای آن حروف واحد مسم عمل کردند که ما راجع بسوی ایشان  
 ما راجع الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله ص با و ایمان نیاورده کل آنچه از  
 برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد  
 که آن واقع از برای الله و حروف واحد آن ظهور کرده و الا عند الله صادق  
 نبوده که اگر صادق بود موافق بر ایمان بر رسول الله ص و ایمان بر حروف حی او میشد  
 و حال آنکه می بینی که در مورد از برای خدا بر حروف واحد در انجیل عمل میکنند  
 حال آنکه در نازند و از برای غیر خدا میکنند و همچنین در قرآن نظر کن از اول  
 ظهور آن تا سینه هزار و دو سیه و هفتاد هر کس از برای خدا عامل بود عبادی  
 بودند که از برای محمد و آل محمد و ابواب بدی بودند که اگر کسی در حقیقت او  
 از برای محمد بود و در حقیقت ثانویه از برای امیرالمؤمنین بنو صادق بنو در این که



آوست از برای خدا و همچنین الی ما ینتی الی آخر الا بواب ولی از صین ظهور بیان  
 اگر کسی از برای خدا بوده محبت و مظاهر امر او است که از برای خدا بوده  
 بنقطه بیان و مظاهر امر آن و همچنین در یوم من بطیفة الله خواهی دید که کل میگویند  
 که ما از برای خدا عظیم و بحروف واحد مؤمن ولی اگر صین ظهور باد از برای خدا مثل  
 کردند بر آینه صادق و الانی ایچین باطل میگردد آنچه مابین خود و خدا از برای  
 خدا میکنند چگونه و آنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین بیان که  
 بسبب نسبت بسوی او حکم الله در آنها جاری می شود زیرا که آن آیتی که عبد  
 مابین خود و خدا توجه بان میکند و مشاهده جمال الله در فوآد خود میکند و قصد  
 الله میکند در هر عمل آن آیتی است که از صین بطیفة الله بوده در افندۀ کل قبل از  
 ظهور او و اون آیت نزد او مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که  
 شجره حقیقت ظاهراً بر جهت عبودیت بر افندۀ کل تجلی میکند ولی کینونیت آن  
 بر آیات افندۀ تجلی میگردد که در آنها دیده میشود الا الله و صده و صده که اگر  
 این نباشد چگونه میشود که عبد مابین خود و خدا کند و مظهر حقیقت از او بقول  
 نمی کند زیرا که آنچه مابین خود و خدا می کند شبه آیه حقیقت است که از آن شمس  
 حقیقت در او شرف شده مثلاً اگر رسول خدا مطلق نفرموده بود که عمل کنید الله  
 بر آینه کسی حارف بود که عمل کند الله اگر گویی بعبارت دیگری گفتند در همان  
 نظر کن که آنهم بان رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا آنکه نفسی شود ببدن  
 که بدنی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف فحقی شود مظهرات بعد که نهایتی از  
 برای او نیست مثلاً صینی که نفسی مابین خود و خدا بر نقطه بیان حزن و از دست آورد

آن ایاتی که ما بین خود و خدا بان عمل میکند و قصد الله میکند ایاتی است که از شمس جدا او در او  
 تجلی شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد منجبت می گردد ولی در ظهور قبل اگر بگو  
 ایم این آیه بواسطه رسول الله ص است تصدیق میکند زیرا که غیر از این نشیده و ندیده و  
 در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در همین اقران دو نفس که لله عمل میکردند  
 مثلا سعید التمهده چون که از برای رسول خدا میکرد از برای خدا بود ولی آنکه بر آن  
 حضرت وارد آورد پیش خود الله میکرد و حال آنکه لدون الله بود و آن ایاتی که او  
 ما بین خود و خدا در او ندیده الا الله را در انوقت آنحضرت آیه تکوین ان ایست بود در حقیقت  
 خامس که اگر کشف غطا می شد میدید که آنچه خود لکن میکند با میکند و از برای او اگر  
 چه منجبت بود و بر او کرد کل این تطویل از برای این است که لکل یوم ظهور منظمی است  
 پیش خود نوشته که ما لکن میکنیم آنچه میکنیم که این آیه که شما توجه با میکنید الی الله شبی است  
 از شمس جدا و در آیه کینونیات شما که از ظهور قبل او تجلی شده و در ظهور بعد او  
 تقابل بسم رسانید از برای او خواهد بود چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده اید و  
 الا ما بین خود و خدا از برای خدا نگرده اید زیرا که خداوند امر نموده که آنچه از برای  
 من کنید راجع من نمیکرد الا آنکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نمود  
 ازل را بلکه اگر درک کنید منظم او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر در این  
 منظر را مثلا وقتی که نفسی که امر ما بر این حل شد ما بین خود و خدا نظر نمود امری را و  
 حکم نمود ولی همان ما بین خود و خدای او که او بان صورت نموده ایاتی است که بظهور  
 قبل همین کینونیت در او است که چون آن را شناخته این نوع نموده که اگر  
 میدانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور اخراجی او که آیه که در کل بیان است

که باد توجه الی الله میکنند از او بوده هر آینه راضی نمیشد که بر قلب او ظهور کند و  
 چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز ما بین خود و خدا بر مولی الله مقرب الی الله  
 است در یوم من یغفره الله هم همین قسم کل مؤمنین بسیار متلی میشوند که پیش  
 خود گمان میکنند که الله بیکسرم ولی بر آنکه میکنند شش سخن آن آباتی است که قبل از ما  
 مقرب بجهت شده اند و در انفس متجلی شده و نمیدانند که اگر بدانند هیچ ناری  
 از او اندر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود در او دارد و حال  
 آنکه از اول عشر تا آخر عمر بان آیتی که در او است از محبوب کند آنچه میکند اگر از  
 برای خدا کند پس چند امر عظیم است که اشخاصی که واقعا الله میکنند در آفات  
 که از برای محمد و منظر امر او باشد و در انفس که با آیتی که از عرفان و احد  
 فرقان در آنها متجلی است میکنند ولی چون از عشر امر محبتند این است که لود  
 الله دافع میشود در این ظهور که اگر الله بود فی الواقع مختلف در ظهور بدیع از شمس  
 حقیقت نمور زید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدیع حکم الله در حق  
 آنصاف میشود الا آنکه داخل این ظهور کردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و  
 قبل از آن راهم و بعد راهم مثل آن پس بیج تسع عشر آیتی بر خلق نگذشت  
 مگر آنکه کتابی من عند الله بوده که باو ستدین بدین او بوده اند و در آن ظهور عاقلین  
 باو الله حال بوده اند اگر عاقل با آنچه در او بوده طبق ما نزل فیه میسکرده اند حال نظر کن  
 تا ظهور فرقان که کل آنچه الله میسکرده اند بان کتب چگونه لدون الله شد که اگر الله  
 بود لابد در ایمان بفرقان داخل میشدند و همین قسم در ظهور من یغفره الله با نسبت  
 بطهور بیان مشاهد کن که اگر کسی در بیان الله باشد ظاهر عیش و لذت بودن او را

مگر آنکه از برای صرف واحد باشد حکم مایکثر در شیخ در صفت خود حکم واحد و آنکه  
 او جاری میگردد که در یوم ظهور من طغیسه الله کل بیان یک واحد معنی عدد است  
 که آن واحد راجع میشود به واحد بلا عدد که همان نفس من طغیسه الله باشد و بعد از  
 حی با و بجای میگردد و بعد واحد اول تکثر میگردد تا یوم ظهور اخرای من طغیسه الله  
 که در صحن ظهور او کل باید یک واحد باشند که در او دیده نشود الا واحد بلا عدد که  
 نفس او باشد چنانچه امروز کل مؤمنین بقرآن اشباح آن واحد اول است  
 که منتی میشود بحروف حی و از او منتی میگردد بر رسول خدا ص نظر کن در سر وجود و  
 حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت گیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلا  
 فاصله گیر از این جهت است که کل در نزد ظهور حی بخش حقیقت نبیند از همدی  
 شد همین قسمی که فیض وجود بایشان رسیده مرایای که تقدم بر آنها جسته همین  
 قسم هم در هدایت شلاً نظر کن ادنی نفس برستی را که اگر خود نبیند بخش حقیقت بزور  
 نتواند ببیند او همدی شد چونکه در رتبه و نمود افق گشته اگر چه در آن رتبه هم  
 اگر ناظر شود بمبدء امر فی الفور میتواند ولی چون آن نظر در او نیست ظهور او  
 از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود بعالم تسدیه خود و آن عالم بعالم خود  
 خود تا کم کم منتی شود بکسی که میتواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم کم از آن منتی شود  
 تا آنکه بکسی رسد که تواند کلام ائمه را بفهمد و از آن کم کم ترقی کند تا آنکه بکسی رسد که  
 کلام رسول را میفهمد و آنوقت بر عالم افسده وارد گردد که بتواند کلام الله را  
 فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد میشود فی الجمله خاضع میگردد و علو  
 رسالت او در نزد او نالشیئی میگردد ولی بر آن برمی آید اگر یومی یک کتاب

شود که خاضع از برای شمس حقیقت نمیگردد زیرا که این همه محجب واسطه فوآد بوده  
 که تاخرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل ماکو که در برش آن  
 آیات الله نازل میگردد ولی بر مکان اثری مترتب نمیگردد که اگر کشف غطا بجز محجب  
 که نفوس واسطه باشند شود فی الجمله در صقع خود مومن باشد و آیات او میگرددند  
 چنانچه جوهر کل وجود در حین استماع مومن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در  
 کینویت او بود که مقترن با کل توان ذکر کرد چگونه بشود دیگر رسد این است معنی مایضه  
 علی قلب النبی افضل من عبادة العتقین زیرا که آن نفس با آن جوهر تجرد حین  
 نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار بوجدانیت خدا میکند ولی آن نفسی که بی  
 واسطه نفس با او متمدی شده حین استماع مذکور نمیگردد بلکه تعقل نمیتواند نمود چگونه که  
 ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود با او ای شهادی بیان محجب نگشته در  
 نزد ظهور که مثل شما با همین قسم است که ذکر شد بواسطه مالاخصا به عرفان کلام حقیقت  
 را نموده اید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوق آن مستبعد نگشته اگر مترتب  
 نمیگردید که کل کینویات و اعمال اهل بیسان نزد او مثل صدیقه است در کشف او  
 بقبله کیف یشاء بایشاء کسی که مرایای کینویات شما را از اطلاق لله بیرون میبرد  
 و لذت آن الله میکند بجزیی که محجب میشود از او چگونه است حال اعمال شما نزد  
 فلتسکران فی خلق الله کم ثم علیه تسد لئون کل این بیانات از برای این بود که اقترابا  
 لله شود نزدون الله که اگر اثری در ملک مترتب شود لله باشد گوید دیده میشود  
 که حین ظهور من لطیفه الله که کل مابین خود و خدا لله میکند و حال آنکه اولدون الله  
 در حق ایشان حکم میکند آلا کسی که از برای او کند که او لله خدا الله کرده همچنین در بیان اگر

کسی از برای حروف واحد کند لاء کرده تا منتهی شود بحکم اوئی ذر که اگر از برای ارتقا  
 بیان است لاء میگردد چنانچه در فرقان تا مدنی که نص خاص منقطع نشد از  
 مظاهر آنچنانچه بان ادا مر شده لاء شده ولی از زمین انقطاع آنچنین طبق ادا امر آمانند  
 لاء شده مثل علای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و انمه هدی و ابواب  
 بدی عمل نموده در این ظهور هم تا نص منقطع نگشته آنچنین شود با و لاء است ولی بعد از  
 انقطاع آنچنین طبق ادا شود لاء است از حروف واحد تجزیه و ذکر کرده لعل در یوم ظهور  
 بقامت توانید بهدایت آنها منتهی گشت همین قسم که لاء ثابت نمیگردد الا آنکه آن  
 بینی در رسول الله باشد همین قسم از آن بسد گرفته تا آنچنانچه ادا امر آن منتهی گردد لاء  
 صدق میکند الا آنکه از برای مظاهر امر او گردد و بر کس مطابق آنچنین در بیان است  
 عمل کند شبی از حروف بیان میگردد تا منتهی شود با وجود و کمال تراقب را داشته  
 که در نزد ظهور من بطینسه الله آنچنین لاء کرده اید لدون الله نشود که اگر از برای او  
 شد لاء و لفظ بوده و الا باطل میگردد بذا ما وصیکم الله رحیم ان اتم بعلون

### الباب الثامن من الواحد السادس

فی ان من استدل بغير کتاب الله و آیات البیان و عجز الكل عن الاتیان مثلها  
 فلا دلیل له و من یروی معجزة بغيرها فلا حجة له و من ادعی الآيات فلا یعرضه احد  
 لا بدان یقرین ذلك الباب فی کل نصح عشرين مرة واحدة و یفکر فیها نزل فیها باللیل و النضا  
 مختص این باب آنکه اگر کسی بغير آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان صحیح مانده  
 از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگر چه در هر ظهور کل ششون شجره حقیقت منقطع غیر او است  
 از مثل و قرین و شب و عدل و کفو ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی بیند علو انرا

و در آیات بنحوی است که اگر کلّ خواهند بنهند بتوانند لهذا حجت را واحد قرار  
 داده لعل یوم ظهور من لطیفه الهه در حق اولم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل  
 شده دون احتجاج بآن نبوده که اگر کلّ بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان  
 محصل تر بود از اقرار بچین ایشونانی که خود روایت میکنند و حجتی در کتاب الله  
 از برای آنحضرت نیست بلکه اگر تعارض کند لعل آنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده و  
 و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنید لعل در ظهور من نظره الله  
 محتجب نشوند بشونانی دون مشون آیات که اعظم حجج در این بوده دست نه اینکه  
 در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید  
 مثل آنکه بر روز صبح دعای عهد نامه را میخوانید و از بسکه العجل العجل گفتید بر خود  
 مشتبه گردید دون حجت خود را بر انفس خود و گمان کردید که حجت ادرا دارید  
 و حال قریب بده سال تجاوز است و امر الله ظاهر شده تا آنکه امروز محمل مقصود  
 خود را در جل قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجتی که دین کلّ مسلمین بر او برپاست  
 ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که ایستاد  
 بآیه نماید و اینقدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیر الله نمیتواند آیه نازل فرماید همین قدر  
 که دیدید این نوع حجت ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اولیه است که  
 در صدر اسلام خداوند بر اد قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل  
 فرماید اگر در حجت دین خود موقن بودید این امر را عقل میکردید زیرا که امر از دوش  
 بیرون نیست خداوند عجز کلّ را در قرآن نازل فرموده چون نظر میکنید این نفس  
 را هم در کلّ می بینید امتناع بر خود راه میدهد این است که محتجب بگردید با آنکه

بجان قسم که خداوند نازل فرموده در کدهمین قسم هم نازل می فرماید در عود اگر باین  
 نظر نظر کنید اقراب از لاج بصر تصدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگوئید امتناع دارد  
 بلی از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد بقدرت  
 کلا خود جاری می نماید و ظاهراست که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند  
 مثل آیات او ایان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هشتاد سال گذشت  
 کل یقین نمودند بر عجز کل حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه  
 ظاهر شود بر پنج فطرت و قدرت بدون تقسم و دشواری که در نزد اهل علم متصور است  
 با وجود این امتناع که غیر از من ظمیره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده  
 در بیان که اگر نفسی او خاکند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را عقل  
 بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال  
 کل یکت دفع باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حسی از برای حش نگردد و لیکن بر  
 او هم نگردد حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الا بنفس او حال  
 اگر شنید چنین امری دیقین نکنید کتب امری نموده که سبب حزن او باشد اگر  
 چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصویری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او  
 نگردد بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لایمه  
 زیرا که امر از دشمن بپسندون نیست یا اوست و حال آنکه غیر از او ممکن نیست  
 که آیات بر پنج فطرت نازل فرماید که هر نفسی کتذبت حن کرده باشد و حال  
 آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را  
 نسبت داد و اگر نازند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نماند اجلا لله



و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن مجید  
 در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفیه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عمر  
 کل دلیل است بر ضرورت احتیاج بسوی او سبب این امر این است لعل در یوم  
 ظهور حق قدحهای ایشان بر صراط تلفزد و بآیه شحی که در افشده ایشان است  
 بر کمون وجود خود بآن آیه حکمی نکنند که یک دفعه کل کینویت و اعمال آنها باطل گرد  
 دود خبر نشوند اگر کل برای یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان  
 ظاهر فرماید و انقای حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید باو که ظاهره که از قبل  
 او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین تواند در حق او اظهار یقین نمود و دون آنها نشوند  
 اظهار و قوف نمود که در قوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را  
 اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است  
 که کل ماعلی الارض بآیات مشرق در افشده ایشان انش حقیقت انا لله عالمون  
 میگویند ولی صادقین جادی هستند که نظر کمون آن آیات باشد عزوجل نموده که  
 آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء اوست فاصل است مابین کل شی

تکلم جوه الله قدمت علیکم ان باعباد الله فاعلمون

الباب التاسع من الواحد السادس

فی ان استعمال لباس محریر حل فی کل احوال و کذا حکم فی استعمال لباس  
 مخصوص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده بلبس حریر هر نفسی را در هر شان همچون  
 در استعمال دهن و فتنه تا آنکه کل در این جهت آنچه سبب سکون قلوب عباد است  
 رسیده و فتنهای سکر آتشی را در یوم ظهور با یمان بنظر پیغمبره الله ظاهر سازند زیرا که

اگر کل عالمی الارض را اتفاق می نمودند سبب از برای این حکم نداشتند و لیکن خداوند  
 عالم عزوجل از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آنرا و عزتی از برای نفسی  
 نباشد در عدم وصول آن بان که بعضی حب خداوند اجرو شب آزمانه اعف میفرماید  
 و در آخرت باو کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی نبشی از این ظهورات خواهد افتخار کند  
 یا ارتضیع و رزق محجب می گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شأن که خداوند  
 منت گذارد بر عبد ظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع بخلق زیاد  
 نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزتی بر این ظهورات  
 قیمت آلا با ایمان بمن بطیفسره الله که اگر شرف باین اسباب میبود امروز در رزق  
 نصاری زیاد تر از هر ملتی است و حال آنکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود  
 دلی اگر اقران با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حق عبود و هرگاه نفسی  
 مالک شود اسبابی از ذمب یا فضله و باون نفسی رازنده کند بهتر است از برای  
 آون از آنچه مالک شده و باون ستمگذاشت در رضای محبوب خود زیرا که  
 قلوب عوامین است محل رضای حق و شبه نیست که خوشنودی ایشان نرودند  
 اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن نبی را و ستمگذاشت با او است  
 و لیکن این در وقتی است که نظر سجد و خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی کنی  
 نیست که رضای عالی اعظم است عند الله از رضای سلسله تحت مثلاً اگر نبی که  
 من بطیفسره الله باو فرخاک شود نفس او باو نزد خداوند اعظم تر است از اینکه  
 کل وجود فرخاک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب من کل الاسماء والاشمال الی  
 ان ینتی الی ذالوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی دلیل نخواهد

تیزداد زیرا که کل معنی علو و قرب حق هستند و کسی نینداند مقام کسی را الا شجره حقیقت  
 که آنهم اظهار نینماید مقام خلق را این است که مزادار است که بحکم اول کل کل کند  
 تا آنکه بر هیچ نفسی صرنی وارد نیاید در فوق ارض از نفوس کسی که بودند بآنکه و آیات او  
 کذلت یرفع الله عنکم نعلکم و یاذن لکم فی الکتاب انتم بتشکرون

الباب العاشر من الواحد السادس

فی ان کل نفس فرض بان نقش علی عقیق الاحمر بیده الآیه قل الله حق و ان مادون الله خلق و کل له عابدون  
 بمختص این باب اکتیج شعاری در میان از این محبوب تر نیست نزد خداوند که در یابد  
 انگشتری باشد از حقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله حق و ان ما  
 دون الله خلق و کل له عابدون شمره آن اینکه شهادتی است از قبل نقطه حقیقت  
 بر اینکه خداوند لم یزل و لا یزال حق بوده و هست و مادون آن خلق او بوده و هست لعل  
 در یوم ظهور حق بان حق که محقق هر حقی است اقرار کنند بر اینکه مادون خداوند خلق او است  
 نه اینکه این خاتم برید او باشد و حق ظاهر شود و شمره این آیه را نزد آن حق ظاهر نماید  
 و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقیقت آن نکرد همین خاتم شایه بگیرد و بر او دباطل بگیرد  
 آنچه در میان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در میان  
 تصدیق بحق شده بواسطه حقیقت او بوده ولی چون ظهور حق از برای اهل حق حقیقت  
 و دون آن نمار است این است که کل منحن میگردند در آرزو و او است مرآت  
 الوهیت و شمس ربوبیت که مدال بوده علی الله و حده و حده و اگر نفسی خواهد خود را  
 در حوز حق دخل نماید بر عقیق مدوری امر نماید که نقش شود به شکل دایره معروفه که  
 پنج واحد است و در اول آیه کدر کسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث خردت است

و در رابع اسماء است و در خاص آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف  
 متجاوز نباشد و اگر در دائره اول و ثانی هم حروف تته و عشر را نویسد محبوب است  
 نزد حق ولی کل ایضا در صورتی است که در ظهور من طغیسه الهه درک نماید که چه  
 نقش نموده زیرا که اول بیان حروف واحد اول است که در حئی مکتب میگرد و تا آنکه در تبه  
 خمس بعد از الله تا برسیگردد و اگر ایمان بحد حئی من طغیسه الهه آوردی بپذیرد  
 که در واحد اول داخل شدی بحول دتوه خداوند الی مالا تخصایه جم که مکتب شود و ظل  
 خواهی شد اگر در ظهور نقطه بسیار بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده نمودی  
 که کل بهدایت همان حروف اولی متمدی شدند و متمدی نیست الی امثال متمدی  
 این است که الی مالا تخصایه که مکتب بهم رساند نیست مگر همان واحد اول این است  
 خلق کتوبین کل ذرات و همچنین شئونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و محجب  
 مگرد از شمس ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شبیه او را دوست دار که اسمی است  
 که بدل بر او است و هر شیئی را که دیدی که بدل بر او نیست اگر ذره طینی باشد که  
 در کت غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای  
 من طغیسه الهه است لله است و آنچه از برای دون او است لدون الله  
 و همچنین در نقطه بسیار مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطه فرقان همین قسم بود  
 و قبل قبل او در نقطه آنجیل الی آنکه نتهی گردد و بعد پنج فطرت اول و همین قسم که از  
 من طغیسه الهه ترقی نماید الی مالا نهایه نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت  
 مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من آله الا الله انما کل که مخلصون

الباب السجادی والعشر من الواحد السادس

فی ان لا یجوز ضرب المعلم الطفل از یدین خمسه خفیفه و قبل ان ینزل خمس سنین فلا  
 یجوز الضرب مطلقاً و بعد فلا یجوز از یدین خمسه لا علی اللحم بل یضرب علی اللبانی  
 و ان یریدن علی العتة اویضرب علی اللحم یحرم علیه التقرب الی زوجة نعه عشر یوماً  
 حتی وان نسی وان لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربته تسعة عشر مثلاً من ذمیب  
 و قد اذن الله للصبيان التلاعيب فی ایام البعید بما فی الیمیم و ان یتقرن  
 کل نفس علی کرسی فان حین الذی یتقر علی الکرسی او سریر او عرش لا یحب من عمره  
 یلخص این باب انکه در بیج حال خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد  
 چگونگی آنکه ضری باورسد و نخی شده کل را که طفل قبل از آنکه بخش سنین رسیده او را  
 تا ذیب بلسان نمایند و بر او عزنی واقع سازند و بعد از بلوغ آن زباده از بیج ضرب  
 خفیف تجاوز نکنند آنهم نه بر لحم بلکه بستری حاصل کنند و بر ششون دون و قرصا  
 سازند چنانچه داب این زمان است و اگر تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم بر او  
 حلال میگردد و اقتران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده شقال ذمیب  
 دید تجاوز از حدود الله داده بر آن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند که  
 در هر حال اهل بیان بر فوق سر بر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محبوب  
 نمیکرد و مژده این او امر این است نقل بر آن نفس که کل از بحر وجود او منوجد  
 میگردد حزنی دارد نیاید زیرا که معلم نمی شناسد معلم خود و کل را چنانچه در ظهور  
 فرقان تا هچسل سال گذشت کسی نشاخت مش حقیقت را و در نقطه بیان بیت  
 و بیج سال خداوند عالم است که از برای او مقدر فرموده باشد از عمر لا یعرف  
 که همان ایام خوشی او است اگر چه کل غنظر اویند ولی چمن با و ناظر نیستند لابد

بر او حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا ص قبل از نزول فرقان همه حسن کمال و  
 دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که گفتند  
 که قلم جا میکند که ذکر کند همین قسم نظر کن در نقطه بیان شئون قبل از ظهور او در نزد  
 اشخاصی که می شناختند او را ظاهراً است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز با صد  
 هزار بیت از شئون مختلف از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی میگویند که قلم جا میکند از ذکر  
 او و لیکن اگر کل با آنچه خدا فرموده عمل کنند حزن بر آن شجره وارد نخواهد آمد زیرا  
 که اگر نباشد کسی کسی را محزون نسا زد آنهم نفسی است در بیان خلق اگر با آنچه کل بر او  
 خلق شده اند اقدام نوزند بر دون آنهم فریب نکرند که بیسبب فضلی اعظم تر از  
 این نبوده و نیست اگر چه دیده میشود که ایام سرد و آیام قبل از ظهور او است اگر  
 چه ظهور او در مجبوره خلق خواهد بود که بحسب او میم بوده و هستند ولیکن مثل امروز  
 بیسبب کل با سبب او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه میشوند یا عباد الله متقون  
 الباب الثانی والعشرون الواحد السادس

فی ان الطلاق لا یجوز الا وان یصبر المرء مع امرئ سنه واحده لعل یصلح بینهما  
 وان لم یصلح حل علیهما و کلمات اراد ان یرجع حل له الی تعد عشره ولا یشرط فیہ  
 الصبر بعد الرجوع الا تنصراً

ملخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس بکلمه تعد وصل فرمود شئون  
 دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجره محبت نبوده  
 نیست تا نفس مضطرب نگردد بر او حلال نمیکرد و بعد از اضطراب و اظهار آن بان  
 سخن است بر آنکه یکت حول که نوزده بخش بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت

خی بر گشت که مرتفع شده و الا آنوقت جایز است بکلمه که ولایت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد حسد است بر آن رجح و از همین افتراق تا همین رجح حق است بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئونات ابواب نار و بعد از آنکه عدد نوزده ختم شده محل است بر آن اقران و همین قسم تا عدد واحد رسیده اذن است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثبنت میگردد و در جنت حکم اثبنت نبوده و نیست زیرا که کل انفس واحد خلق شده و همینقدر که رتبه واحد کامل شد باید به واحد دیگر شود تا این که اگر الی ما لانهایه واحد شود همان واحد است ولی اگر یکی مزید شد بر عدد واحد عشرین میگردد و بر نفس واحد اثبنت این است شکر حرکت آن اگر کسی خواهد تعقل نماید و ثمره این باب آنکه ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم ظهور بمبدء حکم باشی بجهنم حکم او ازاد محبت نزدی مثل آنکه امروز می بینی که در ظل هر حکمی از احکام نفس آن الی ما لانهایه نفوس برکت او حاکم ولی یوم ظهور کل در نزد قول او لاشیئی میگردد اگر راجح بخردند بقول او و الا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چند امر صعب است نزد کسی که از بمبدء محبت گردد و چند رحصل است بر کسی که بمبدء راجح گردد

طوبی للثقیین من حسن یوم عظیم

الباب الثالث والعشرون الواحد السادس

فی آن پست القطة لایجوز ان یزید ابوابه علی خمس و سبعین و بیوت بحرف و شصت  
ملخص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صبح یوم قیامت بخود آمده دوست میدارند که طلب تقرب نمایند بسوی خداوند بواحد اول اگر چه هزار روز

بده گردد کل لاشی می شوند ولی چون در میان نیست استخوان ظاهر کل معنی وصل بخند  
 و رضای اذن می شوند از این جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر خوانند  
 داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در صحت اعلاهی از آن نیست و اذن داده  
 شده که بمیت نقطه از نو و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مراتب  
 از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن داده شده از برای حروف  
 حقیقی و از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامع بر ملک او و این مراد است  
 از آنچه خداوند نسبت بخود داده بدین شئون دنیوی که کل بان مشخند و هر کس  
 تشابهسم رساند با آنها در حد خود لایق میگردد که در حقیقت ثانوی اطلاق بر آنها شود  
 تا آنکه منتی گردد با خسر وجود و شتره آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل میشوند  
 اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بحث این حروف و سایر اولاء از درجهت  
 نبیین و صدیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روزیم صدق آن  
 عند الله و عند اسما ظاهر میگردد شود نظر کن در ظهور رسول الله ص تا مدت که کسی ایمان  
 نیاورد که زیارت رود و حال می بینی که سالی بمشاد هزار نفس میرود ولی امروز که  
 امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بد است کسی نمیرود که آنچه نمی بینی چون مایه عزو  
 افتخار شده میدوند این است که علمهای کل یک دفعه بقاء نشو را میگردد چون که از  
 روی بصیرت نیست زیرا که جهان جعنی که بان در صدر اسلام ثابت شد رسالت  
 امروز که همان حجت من عند الله است چگونه است که کل محتجب مانده و همچنین در  
 قرآن نظر کن که در صین نزول در مجبوره فصحاچه کلامها که گفتند و بعد کل مؤمنین که  
 با آنها شنیده تعجب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید



دل اظهار ایمان نموده و قرآنهای مطرز بهاء الف تمام نموده ولی امتحان شده  
 همانکه اینطور گفشت زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات  
 تا امروز اگر کسی خواهد شمرد تواند احصا نمود مؤمن نخلص را و حال آنکه همین نفوس  
 اگر آن روز بودند می گفشتند آنچه گفشت چنانچه اگر آن روز نبودند امروز بیعت می بینند  
 که آیات الله مثل بجزا بمبدء وجود ظاهر میگردد و باز ذکر جزون میکنند و حال آنکه خود بدرجات  
 بالا نخصیه اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کل میکنند این است حد مردم مثل  
 بنقطه و آثار آن زوم تا آنکه حروف حقی را توانی فهمید می بینی امروز که کرد کرد  
 تزیه داری حرف خاص میکنند و سبب آن که قبل حرف خاص بود غیر از کلام رسول الله  
 هست و حال آنکه در قرآن هم پنج آیات نازل شده و اگر شدیم امروز برید مردم  
 نیت چگونه است که یک نفر نمیتواند از صراط بگذرد و حال آنکه کرد کرد باسم او  
 میکند آنچه میکنند این است که کل هبء غوثا میگردد که هر روز مثل همان روز شهادت  
 بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کوررتی نموده همین قسم که در جات حجت  
 مرتفع گشته در آنچه تم نزل نموده این است که در لیل امتحان نیت که همه نهم نهامی  
 ایشان برشش میرسد ولی روز قیامت که میشود همانا بصیق اول میروند که بصیق ثانی  
 نمیرسد و صیق یک امر موهومی نیت مثلاً همان حروف که از مبدء رسالت اخذ  
 نموده در بده امر بهر کس رسانده و فی الحین تصدیق کننده در صیق رفته زیرا که آنها  
 همان حجتی که دین آنها بر پا بوده با آنها خواستند برسانند حجتی نظر آیات را و باز  
 باین همه فضل و رحمت که از مقام نقطه نیت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعل  
 از صیق نجات یابند و توانند تحمل شد اگر چه آخر همان ظهور اول است نزل

حقیقت ولی شریک خدای خلق را این است خدا زائری که امروز هزار دو بیت و هفتاد  
 سال از پشت گذشته و زیارت لقاء آنکه که کل از برای آن خلق شده اند چنانچه  
 صریح آیه ناله اول سوره رعد است کسی گاهای مکرده زیرا که در امکان لقاء ذات  
 ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجره حقیقت است  
 که در کلام او دیده نمیشود الا آیات قرآنیه و این در حقیقت اولیه از برای او است  
 زیرا که غیر او نمی تواند باین نحو آیات الله را از سبده امر اظهار نماید حتی حروف  
 حسی و کل اسماء و امثال و آنچه در حد خلق است از مؤننین امری که در قرآن انقدر  
 اهم ذکر شده که سبب خلق گشته شده بین که یک نفر ملت نیست ولی مقابرموتی  
 که بدرجات بسیار رفتی میشود بکلام مبدء شب و روزی کرد و کرد بر او داخل خارج  
 میشوند این است که کل لایسر حرکت ایشان بوده دست که اگر از روی شعور بوده  
 غیرت حدی را بگیرد که ولایت قائل او بقول رسول الله ص ثابت است و بنوت  
 او محبتی که بر او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدء که  
 کل منتهی با او میسر گردد و از او نشر میکند محبت گردد اگر تا آخرین ظهور ثبت کنی آنچه  
 بر حروف واحد وارد شود از خلق میدانی که در همین بخت آن حروف در ازل  
 آن صادقین از دون آن چندند که کل در هوای نفس خود حرکت میکنند نه الله  
 اگر چه بزعم خود میکنند ولی عند الله لدون الله صدق میشود امر نشده باین بقاع  
 ماورجسا لعل در یوم بیست آنها که اطلاق رجح میشود اگر صادق بوده و فاکنی  
 چند صرف میکنی با آنکه زیارت جدا ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است  
 و می توانی بقاء آنها فائز گردی میکنی که اگر هم بخوای کنی در نزد خودت مثل

کوه اخذ میگرد و میخواهی منت گذاشت بر مزور خود و حال آنکه خودت بکشیدی و برتبار  
 برتبت آن مشرف میشدی و مراجعت میکردی و بان امتحان بر کل نمودی که اگر اولین  
 صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی. ولیکن دلیل ایل بکن آنچه توانی  
 ولی اخذ نموده کن که در یوم قیامت آنچه کرده باطل نگر دانی و اگر در بیان کسی زیارت  
 کند این قبور واحد را و در یوم قیامت زیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل شود  
 آنچه کرده و همچنین در قرآن بین و اخذ حکم کن و محتجب شوازیبند و بوجود امثال  
 و اقربان عامل باشی بلکه بنفعل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو نباشد  
 مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین کسی مؤمن بر رسول الله  
 نشد و اتفاقاً خالصاً و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله صابغ گشت  
 که سه نفر زیاده نماز از اصحاب همیشه نظر کن بجهت بر امر که دین بان دین میگردد چه  
 آن اشخاص آن روز در مدینه بکل احکام قرآن عمل میگردند ولی حکم ایمان از برای چنان  
 ثلث ماند که نظر بامیثبت به آدین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند باحکام  
 قرآنی مثل آنکه در آن زمان کل بودند ولی حکم دون ایمان میشد و ثمری نمی بخشید  
 این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حقی در قیامت بعد اگر توانی  
 درک نمود و خواهی کرد در لیل دلی در یوم ثمر خود را عالمی بیدانی که صد نفر در  
 مجلس درست نشسته و حروف حقی را وحده می بینی بلکه لایعرف این است که نمیتوانی  
 کل آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کرده و لطفت نمی شنوی که دینت بجهت او  
 از قبل بر پا بوده و امروز بشنون مایتنفع علی الاصل محتجب میگردد و اگر نظر کنی در  
 آن روز هیچ حجت از برای تو نیست عند الله زیرا که همان دلیلی که قبل از وقت از

واحد کرد همان دلیل امروز است و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از  
 روی بصیرت عمل نکرده محو میگردد و طغنت نمیشود و قبض روح میشود و داخل در  
 نار میشود و بر قلبت خطور نکرده که قیامت برپا شد و حروف واحد جمع کردند و قضایا  
 الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجائی که مغزور بمقام خود بودی از  
 کل محتجب ماندی این است که توکل برخدا نموده که از بسبب امر محتجب نگردی  
 که اگر آن ثابت گردد کل نشون ثابت میگردد و الا کل باطل میگردد و شبه نیست که  
 فرق انسان با حیوان در جهل علم است و آن ظاهر غشود الا بکلام یا نوشتن  
 و اگر در آن نظر کنی درجات مالاخصایه در همان علم می بینی که کل شرفید به الا علم بخدا  
 مثل آنکه امروز در غیر شیعه چند عالم از مرفین هست و تو که یکی از مسلمین سخن هستی حکم  
 ایمان بر آنحضرت کنی چگونه میشود که بصیرت لطیف حکم کند و علم باشد هم مومسین که آن  
 علم بظهور است در هر ظهور که حجت برید او باشد و الا کسی نیست که مؤمن بخدا نباشد  
 بلکه از یوم آدم تا امروز کل مل دون حقه که هستند کل مؤمن بخدا هستند و بر رسول خود در  
 آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود  
 بر آینه از ظهور الله محتجب نیمانند و این است مراد از آیت شریفه رب ام شرتنی اعمی و  
 محنت بصیراً که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایانی است  
 نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده که لک لک است  
 آیاتاً نفسیاً لک لک الیوم نفسی یعنی همان حرف واحد که با آن مؤمن بودی در  
 قبل با سحائی که در نزد خود داری با ایاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا  
 نکرده می و محتجب ماندی این است که اعمی گشته و مراد از اعما می ظاهر است کل

می بینی که باین عین می چسند بلکه کل باجوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد  
 عین قلب است که بآن محبوب خود را بنزد و شناسند امروز بر توصیف است  
 عرفان بنقط بیان دلی نظر کن در نقطه فرقان شبه نیست که امت عیسی کل نظر احمد  
 موعود صلی الله علیه و آله بودند همچنین که تو نظر ظهور آعزائمه علیهم السلام بودی  
 اگر گنجونی کل بودند در فرق مسلمان هم کل بر یقین نیستند اگر چه در آنجا کل بودند نظر  
 و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی شناخت او را این است که چشم قلوب ایشان  
 نمی دید که بشناسند محبوب خود را و الا اگر می شناختند برگز از قول عیسی منحرف  
 نمی شدند بلکه هزار و دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود گذشت و هنوز  
 چشم قلوب ایشان کور است و نمی بیند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه پسیرا می بیند  
 بلکه از حدت بصیر در دورین بلادی که در فوق ارض است در قمری بیند و احصائی  
 و اگر بدقت نظر کنی شاهد میثوی در سنه هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت که اول ظهور  
 حق بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افنده گرفته تا آنکه خستی شود  
 باین ارض ظاهر جسد و اول ظهور جوهر ایمان در آن نفوس سی بود که از برای طلب  
 حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناختند چه در آن  
 ارض حق را احدی شناخت آلا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بود  
 و نمی توان که حقیقت را درک کرد الا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناختند  
 و آیات آن بنشین نموده بر حقیقت او اگر چه نمیدانستند که این بعین موعود است  
 زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظن  
 اگر چه در باطن بود این است که یکی مقبل می شود می بیند و یکی امت منحرف می شود

و نمی بیند و همچنین تصور کن از ظهور نقطه فرقان تا منتهی الیه درجه ایمان چگونه می شود  
در صحرائی که بلایکی جان میدهد و یکی کند آنچه شنیده این است یکی می بیند و یکی  
نمی بیند و بجان خود لگنه میکند ولی علی الله وارد می آید که اگر بدانند بر حق میکنند  
راضی است که موت او را در کن کند و از این چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه در  
مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی با فرط طور شبح چنانچه دیدی که اصحاب سیدیم  
چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان سر وحدت قبل  
است که فتنی شد با فرط طور که غیر مقبلین در نفسی منفی و مقبلین چون چشم افنده ایشان  
باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کل ایشان هم چشم افنده ایشان باز بود که اگر  
چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کل را تربیت نمی نمود مگر از برای  
طلوع شمس حقیقت و استعداد و تقوا الله در یوم قیامت ولی باز برگشت آن فرجه  
که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین همان واحد ادل و حال آنکه کل  
ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان میکردند که حق با ایشان است و حال آنکه  
از این اعداد و امانت های بر فطرت اصلیه و اقیقه بر طلب حق بر نیاید الا همان فرجه  
واحد و حال آنکه کل از غایت اجتهاد و ورع با علی درجه یقین رسیده بودند و هزار  
و دویست و هفتاد سال خاک بر چهره ایشان گذشت کل این ظورات از برای  
این است که در کور بیان با بصیرت باشی لعل در یوم ظهور حق که مژده بیان است  
تو انی بعین الله او را شناخت و بعین واحد بهدایت ایشان همدی گشت و  
بعین بدله علی الله مظاهر اسماء و امثال را در که نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالبنیاد  
پلیل مثل غرس شجره است که در یوم قیامت وقت اخذ مژده آن است که قبل از

آن هنوز بلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسیٰ عرس شجره انجیل که شد کمال  
رسید الا اول بعثت رسول الله ص که اگر رسیده بزرگ یک روز و دو تر همان روز  
یوم بعثت میشد که بیت و ششم رجب باشد نه بیت و هشتم و آنچه اشجار در انجیل مکرر کرد  
در بیت و رسال ظهور بود که وحی در میان و حکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله  
هست نازل می گشت و بعد از عرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دو بیت و  
هشاد رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاول می بود پنج  
دقیقه بعد تر ظاهر میشد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علو عرش خود ناظر است و  
نظر میکند بر شجره که عرس فرموده در افنده و ارواح و انفس و اجساد خلق همینند  
که دید از شجره توان حقیقت توحیدی چسید اول ظهور میگردد و از و رای حجب  
گنت کنز اخصیا حجب اصحبت ان اعرف را نازل تا آنکه بان خلق خلق شود تا  
شهره آن که عرفان با او است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اول دین معرفت  
است و از آنجائی که معرفت الله ظاهر نمیشود الا با وصف الله به نفس من  
لسان رسول این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و همچنین ما بهنجی  
وجود نمی گردد و آنچه انار شجره قرآن است تا عروج شجره بسیار باید ظاهر  
شود که اگر نشود معلوم است که در آن نثر نبوده و الا ظاهر میشد زیرا که گل حیوان  
این حبت بلکه مسجین اند نظر میکنند بر کل خلق اگر بیند بر شجره حدیقه حبت  
محبوب ایشان است همچنین و آن هدایت او است بفرمان مقصود عیسایان  
و همچنین در یوم ظهور من بطینسه الله آنچه که از زبان باو ایمان آورد و برین  
حقی او همان انار بیان است و حال آنکه راضی نمیشود بر آنکه ذکر شود در این

شجره بلا شری که اگر در علم خدا گذر شده لایق است بر آنچه او را لایق اگر چه پناه داد  
 شده کل را بش حقیقت که پناه بآن نفع می بخشد ایشان را که آن عین پناه بخداوند است  
 والا چقدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلاء او انشأ الله که یا پناه بخدا  
 برده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل میگویند حتی در حق همان هم که نازل شده چنانچه  
 در صدر اسلام خود میخواند ولی چون پناه با میر المؤمنین علیه السلام نبرد که عین پناه بخدا  
 است پناه داده نشد از دین نار عزفان و آلهراستی که می بینی این کلمه را بمنت  
 خود میگویند و حال آنکه خدا ایشان ظاهراست و نزد هر ظهوری پناه بخدا پناه بود  
 و نزد هر بطونی پناه با د امر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور  
 قبل و او امر آن پناه نمیدهد او را الا بطور بعد و او امر او همیشه مراقب اول  
 ظهور باش که اگر بقدر تسع عشر عشر تا سه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور میگردد  
 چنانچه امر و ز خود میگویند بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام میشوند این بود  
 نمره زیارت مردف واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود در این قیامت  
 از قبیل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود و الله بخیر بر حمت من یشاء

والله ذو الفضل العظیم

الباب الرابع والشر من الواحد السادس

حکم الله فی عین تحویل الشمس

ملخص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را جنوب بخود فرموده دان  
 را یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه  
 خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و یکت قتال ذمیب صرف



در آن مثل سیصد و شصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد  
 و همین قسم در کل اعمال و شئونات خیر جاری نموده امر آن را و آن یومی است که  
 شمس نقل میگردد از برج حوت بجل در همین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار  
 است که اقل از عدد واحد آحاد نباشد و فوق مستغاث و در این جن هر کس بر چه  
 تواند اذن الله از برای او بوده دست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده  
 تگذر با آلاء و نعمت متعده در همین واحد تا آنکه حق آن شئی کامل گردد نزدان بعض  
 و همچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعلامی آن و همچنین  
 در عادت لیل و نهار بر یک نعمت تگذر شوند در مجلس واحد و تعدد آلاء و نعمت را  
 بعد و مجالس قرار دهند که این از ب است بتوی عند الله و اذن داده شده  
 که در لیل بعد و کل حول این ایام را تلاوت نمایند شهادت الله لا اله الا هو المبین القیوم  
 و در نهار ایام شهادت الله لا اله الا هو العزیز الجبب یا آنکه ایام شهادت الله که در آن  
 ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عند الله و آن یوم یوم نقطه است  
 و بجهت روز بعد از آن ایام حروف می است که اشرف است از ایام مجید  
 شهر که هر یومی خوب یکی از احکام کلیه است که کیمونیات کل ادلاء بر  
 توحید حقد و در خطا هر چونکه ذکر نبی و وصی در این کور نمیکردد بمومنین اطلاق شود  
 الا یوم قیامت که هر کس را شجره حقیقت به اسم که خواهد ذکر میکند و غیر از آن کسی  
 نمی شناسد تا آنکه حکم کند و در واحد اول صوم جایز نیست بلکه با بواسب واحد  
 دخول در جنت واجب و کل این نهدرات از برای اینکه در یوم من <sup>نظیر</sup> ~~نظیر~~ <sup>نظیر</sup> ~~نظیر~~ <sup>نظیر</sup> ~~نظیر~~  
 که یوم اول یوم اوست و مثل ادش شمس است در نهار باو بدایت با الله نه آنکه

مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشته و کسی که این یوم از برای او خلق شده در عزن بود و حال آنکه این یوم نسبت باو عزیزتر است و هر شی در یوم قیامت ظاهر میشود بر هیچکس از انسان حتی در دقیق و ساعات دلیل و خسار و ایام و شهر و سنین و فوق آن تا آنکه بطالع ایات ازلیه و ظهورات قدیمه منتهی گردد که آنوقت اجل از اینست که ذکر حد و حلقه شود لم یزل الله کان عالماً و قد بیا ولم یزل الله کان عالماً و قد بیا

### الباب الخامس والعشرون الواحد لیس

فی ان الله قد امر بان تقیموا من متعادمکم اذا سئتم اسم من <sup>لظن</sup> یسیره الله من بعد القائم و احکم علی اعدام من یخترنه من فوق الارض بما یمکن

مخلص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع ذکر من یسیره الله باین اسم بر نفسی بر خیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجمالاً که من کتاب الله و اعظامه من نقطه الاولی لعل در یوم ظهور کسی اغلب از ارتفاع در نزد او خند که کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید بر خیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بسنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او باو برسد که او نم یانکه خود او بر او دارد شود و بگوید منم و حجت اقامه کند با باقی که دین او باو برپاست و فی الجحین خاض نخردد از برای قرآن و ساجد نخورد از برای منزل بیان کل اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده و اگر برعکس باشد میخشد او را و اگر خواهد عفو میکند او را اگر وون حب در ایام غیب خود بر او شایه شده اگر چه هرگز محب نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد و کمال دقت در این نموده که لابد ملاقات خواهد کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارد و عمل کنید و

از برای شمای این اسم نیکند آنچه از برای اسم او میکردید اگر چه اگر بداند خواهد کرد  
ولی بر خود اشتباه دارد میآورد چنانچه در ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نظر او بودند ولی در  
صین ظهور شنیدی که با او چه کردند و حال آنکه اگر او را در خواب میدیدند بآن خواب  
افتخار میکردند و همچنین در ظهور نقطه پان، که کل از برای اسم او قائم میشدند و از برای  
ظهور شب در روز قنصر و ابتهال می نمودند و اگر در خواب میدیدند او را بان خواب  
افتخار می نمودند ولی حال که با عظم جنتی که دین ایشان باون بریاست ظاهر شده و مطهرین  
ظهور او لایحی است کل بعد از استماع آیات او در خانه های خود سترج نشسته داد  
الآن در این جبل ما کواست و صده قدری مرافب خود شده ای اهل پان که این ظهور  
واقع نگردد که از برای او شب در روز گریه کنید و از برای اسم او قائم کردید و حال  
یوم اخذ نموده است که از قیام با اسم سبیلے بوی متسی بهم رسانید این قسم محتجب مانند  
در خاطر آوری سلوک قطرین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را و آنچه بر او وارد شد از نظیرین باد و گو  
که در دین نبودند امروز میگوئی که در دین نبودند و الا آن روز در میان خود  
بگمان خود در اعلی درجه فضل و دین خود باطل بودند و گمان دون حق بر خود نمیسپردند  
مثل آنکه امروز می بینی که کل با علی درجه فضل و دین خود عالند و ظهور دون حق از  
برای خود میکنند و خواهی شنید آنچه که بر نقطه بیان وارد آمده زیرا که قضایای قیامت  
فرض شده که کل بنویسند و ثبت کنند لعل در قیامت بعد آن متدی شوند و  
خواهی درک نمود من نظیر سوره اسد را و اگر فرار گذارید ای اهل پان کلاً که بر هیچ نفسی  
نرسید آنچه بر نفس خود نمی پسندید و حق را باطل جلوه ندیدید یا بر عکس که آن حق  
محض است و اگر در ظل او مستظل نگردید در دین باطل میکردید لعل بر آن حزنی

وارد نیاید و کل اعمالی که از یوم ظهور نقطه بیان کرده ایم تا آن روز باطل گردد  
 توکل بر خداوند نموده که از این خط بیرون زودگی لعل بر مقصود خود چون که نمی شناسد  
 حزنی وارد نیاید و در ایام بطون او و در ایام ظهور که او می شناسد کل راضی خود  
 را با آیات و کلمات خود ولی کل آن یقین نیکند که بشناسید او را از این جهت  
 می مانند و هیچ حجتی نیست از برای کسی که یقین نکند با و بعد از استماع آیات این  
 است صراطی که کل آن داخل در جنت می شوند و همچنین آن داخل در نار می گردند  
 کیسچ جنبی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اجل است از اینکه جنت و وصف جنت  
 وصف شود زیرا که خلق جنت با مراد می شود و اگر می خواهی در بدو جنت نظر کنی نظر کن  
 در بدو دین اسلام که هر کس داخل می شد داخل در جنت بود و الا در نار و در بدو  
 جنت مفضل شد تا آنکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او  
 اصحاب رضوان جنت بودند و در آن نار تا آنکه منتی شد با جزایواب که نص خاتم  
 متعلق گشت هر کس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنت بود و هر کس قدر جوی  
 منحرف بود در نار تا آنکه بطور اسم باطن باطن خلق جنت را بین و حکم دوزخ جنت  
 بر کسی که شاخت او را و عارف گشت بحق او ذکر کن و بعد بعد جنت را بیان بین  
 و تا ظهور من لطیفه الله متعین را از منحرفین شناس و حکم جنت دوزخ را بعین شود  
 ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنت و نار  
 و پناه بر در هر حال از نار و دوزخ ایمان که بین سبب در نار حضرت میگرد و همچنین  
 در ایمان که بین سبب رضوان اکبر میگرد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب  
 دارد او را و در آن خلق شده حزنی و آنچه که عبد محبوب ندارد علم آن را

يخلف الله ما يشاء بامر الله كان على كل شيء قديراً  
 الباب السادس عشر من الواحد اوس

في ان لا يكمل السفر الا اذا اراد بيت الله اوميت النقطه بعد استطاعته  
 او اراد ان يخرج او يريد ان يزور حروف الحج اذا استطاع على الروح والريحان  
 او اراد ان ينصر احداً في سبيل الله ومن يخرج احد على احد في سفره ويدخل جيبه بغير  
 اذنه او يريد ان يخرج من بيته بغير اذنه حرم عليه زوجته ثلثه عشر اوان  
 يتعد احد عن ذلك الحكم ولم يهل به فعلي شهداء البيان ان ياخذوا عنه عثم  
 وتعين مثلاً من ذهب حيث لا مرد واذا اراد ان يخرج احد على احد فرض  
 على من علم او يطلع ان يحضر ويمنه وان علم ولم يحضر فحرم عليه زوجته ثلثه عشر  
 يوماً ولم يكمل له بعد انقضاء التسعة والعشر الا وان باقى ثلثه عشر مثلاً من ذهب  
 ان استطاع والا من فضة وان لم يقدر على الفضة فليعتق الله تسعة عشر مرة  
 الى ان يقدر ويفيق الى شهداء البيان لينفقوا على من يؤذن باعلى صوته  
 ثم على الفقراء والمساكين من اهل الدين والكتاب كل على حسب شأنه ولا  
 يافراد دون سفر الواجب من الحج او الحضور من يدعى النقطه الا اذا اراد  
 ان يزور او يخرج فلا ينبغي له ان يطولن ايام سفره وان اراد ان يطول فليطه  
 ان يرضن ما يتعلق به من كينونية خلقت من ذاته او لا يطولن اكثر من ثمانية  
 وعشرين شهراً الا لمن يخرج في البحر فان له اذن على قد خمس وتسعين شهراً ولا يكمل  
 عليه فوق ذلك ومن تجاوز من ذلك الحدين ان يقدر عليه ان ينفق اثني و  
 مائتين من مثقال من ذهب والاثنى ومائتين مثقالاً من الفضة

مختص این باب آنکه اذن داده شده سفر بسوی بیت و مقصد نقطه اگر استطاعت از برای  
 او باشد و زیارت مفاد حج و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن  
 داده نشده و در تجارت هرگاه ماحلق غنزداد باشد باسی نیست از برای او و اگر  
 بوده زیاده از دو حول در بر اذن داده نشده الا آنکه سیل آن قدر همین باشد که آنوقت  
 از برای او اذن شده است زیاده از آن و در سبب زیاده از پنج حول اذن داده نشد  
 و مبدء حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجارت نماید اگر مقصد  
 است دو بیت و دو مثقال ذهب و الا از نصاب بر آن طوری که حکم شده داده باشد  
 که از حد و الله است و ثمره این حکم آنکه در یوم ظهور من طمس شده است در صین استماع  
 سفر کند بسوی او و مقدم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کل بیان ابراهیم  
 او است و اینکه بانی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر مجرب  
 نشود حکم ایمان نمیگردد و سفر جایز نیست الا بعد از استطاعت بر روح و ریجان الا  
 در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب میگردد اگر چه بر نفسین باشد زیرا که از  
 برای او خلق شد چگونه میتوان از تره وجود منکف شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود  
 خود و امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا آنکه کث قدم او  
 را در سفر مجرباً حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر اینکه  
 نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدی کند از این حکم بر شهید او بیان  
 است که جزای تعدی او نود و پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمائید و بر نفسی که  
 عالم شود بر نفسی نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال  
 نمیکرد بر او اقتران و بعد از ایفاء او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارو

و الا از نیت و اگر نوزده مرتبه استخوان کند که آن وقت حلال میگردد بر او قرآن د  
 بعد از استطاعت احدی بر او است اتفاق بسوی شهادت بیان که ایشان بر لال اصباح  
 اتفاق کنند بر تقوی خود اگر مکلف دانند و آلا بر مؤذنین و اهل اصباح از مؤذنین در هر  
 موقف که هست محمود است و ثمره این آنکه لعل در بیان بر نفسی غنی حقیقی وارد نیاید  
 لعل که عادت کل گردد و بر مقصود یوم ظهور او حسرتی وارد نیاید که اگر نه از برای او  
 بود حکمی بر هیچ نفسی نمی شد با شتاف بلکه کل از بحر وجود او هست که در زمره تکلیف  
 بیرون میآیند و آلا اکثر احوال اهل است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول ابراهیم  
 نمی نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد  
 که کل با تمهای حب در جنات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نفسی عزتی  
 وارد نیاید که کل در مهادن و امان او باشند الی یوم القیمه که آن اول یوم ظهور  
 من لطیفه الله است و خداوند عالم هیچ نبی را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل  
 نفرموده مگر از کل اخذ نمکد از ایمان بظهور بعد و کتاب بعد گرفت زیرا که از برای فیض او  
 تعطیل و حمدی نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده دست و هر قدر که منازل قریب  
 و اخف گردد عند الله محبوب تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت دور و زود  
 بر خداست که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقت شود طلب  
 نعمت میکند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید ملاحظه نمود حد هر حیوانی را که بعد از  
 ورود مالک امور بیان غیر از اخف از تحمل او بر او وارد نسازد که نفسی که از آن برسد از  
 از برای او ثمری نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود در هر حال و آنچه  
 مترتب کلفت و مشقت است ممنوع بوده دست الا سبل روح و ریجان بر مفادیری که

من قبل الله مقدر شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده است و اگر نفسی  
 نفسی را در سبیل رضای حق یک قدم سوار کند ثواب یک حج در نامه عمل او نوشته  
 میشود و کدام فضل است از این عظیم تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند هرگاه سفر  
 را کل مبدل کند بر روح و ریحان قطعه میگردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بود  
 احتیاج بکل بوده که بلاخطه های نفع جزئیة تعب بنفس خود و دیگران وارد میآوردند و  
 الا اگر بر روح و ریحان نبود آن نوع حکم نمیشد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن  
 حکمی که قبل شده چنین کرد درجه بدرجه ترقی کند که کل نتواند زیاده از یک فرسخ سفر کرد  
 والله حیظ من شیء فی السبل باذن الله کان علی کل شیء حیظاً

### الباب السابع والعشرون الواحد السادس

فی حکم طهارة ما یرتج من الفاره وعدم فرض التحرر عنه وکذاک الحکم فی ایوان  
 الذی یطیر باللیل والذی یموت بابایل. لمخص این باب آنکه آنچه صعب شده  
 بود بر کل مؤمنین از ما یرتج من الفاره او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک بر اینست باسی  
 نیست ولی از جهت لطافت و نطافت تحریر محبوب بوده است مانع از طهارت نمیکرد  
 و در هر حال نظر بر مظهر مظهر کرده که محتجب از سبده نمائی که در یوم ظهور من مظهره الله  
 ذکر کردن طهارتی نمائی که او اجل از این است بلکه قول او مطهر است و در هر شان  
 در مکام من ظاهره و مظهره بوده است و از یومی که اول از برای آن نبوده الی آخری  
 که آخر از برای او نیست در سماء طهارت و ارض لطافت بوده است و هیچ شیئی او را  
 متغیر نگرداند و آباء او الی آدم و همچنین امثالت او صفوة خلق بوده و کمن طهر طهارت  
 طوبی لسن یدر که یوم القیمة علی طهارة من عنده فان ذلک لهو الفضل العظیم



### الباب الثامن والعشرون الواحد السادس

فی عدم جواز النظر لاحد الى كتاب احد آل البيت اذا اذنوا بعضهم لبعض او علموا برضا  
 لمختص این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته  
 و چه سرباز چه کتب علیک و چه حایه و چه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الا بروقت که  
 داند رضای او را یا اذن دهد او را که آنوقت محمل میگردد بر او و این نمی شده الا آنکه  
 کل قصص قمیص جیا پوشیده که اگر درک کنند یوم قیامت را با شجره متعود سلوکی نگردد که  
 ودن سبیل جیا باشد والله یعصم من یشاء من عباده مما لا یحبه انه کان علی کل شیء وکلیه

### الباب التاسع والعشرون الواحد السادس

فی ان کل نفس فرض ان یحییب اذا یتب ایه و یحییب اذا یسئل عنه و ما یتفرع علیه  
 لمختص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خفی نویسد بر اینکه او را  
 جواب دهد و فضل محبوب نبوده بجز خود یا بخلی که امر کند و همین قسم اگر کسی سؤال کند  
 برستع واجب است جواب با آنچه دلالت کند عقل در یوم ظهور آنکه کسی از آن بزرگ عالم  
 محتجب نگردد در حسنی که نازل میگردد من قول الله الست بر کلم کل کجوند بی زیرا که چنین  
 جواب از برای اینجاشده ولی سرایت میکند تا بخلی ایه در وجود و همچنین کتب شبه  
 نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کل کسی بواسطه احتجاب خود محتجب  
 نگردد از رد جواب محبوب خود که با حاجت کینونیت او خلق میگردد در ذرافنده  
 با قرار بوحیانت و در ذرافواح اقرار بنبوت و در ذرافنفس اقرار بولایت و در ذراف  
 اجساد اقرار بابیت و نزد هر ظهوری محبین از صائین ممت از میگردد والا در ظهور  
 قبل که کل مجیبند مثل آنکه امروز میشود که در اسلام کسی کلمتین را نگوید و آنچه ما یتفرع بر اوست

از ولایت و احکام قرآنی بلکه تصور نشود ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین  
 و اجابت منازگیرند و بعد بصیران است که در کل عوالم و مراتب اجابت حق را نماید  
 اگر چه با اجابت بختاب باشد یا بلسان یا بقل که این اقوی است و از برکت اجابت ان  
 نفس کل نامور شده اند بر اجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او  
 پاسخ شود و همچنین اگر کسی سان حاشش ناطق باشد بر تفرسین لازم است اجابت او  
 و همچنین اگر متقاعد آن محل اجابت باشد یا بطورات دیگر که نفس بصیر خود او را که میکند واجب  
 است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب عزنی مشاهده ننماید لعل در یوم قیامت  
 که ابصار قلوب می شناسد محبوب و مقصود خود را الا من شاء الله بر او من حیث لا یعلم  
 عزنی وارد نیارند که یک دفعه ایست به آئین مرتفع شود و او بشون باینتر علی الدین  
 محتجب مانده باشد چنانچه در هر نظوری هر که محتجب میماند همین سبب میگردد او را و لکن  
 الله یهدی من یشاء بفضلہ ان کان کل شیء محیطاً

### الباب الاول من الواحد السبع

فی تجرید الکتب اذا انقضی علیها الشی و ما تم حوالاً و نحو ما کتب من قبل او انفاذ الی احد  
 مختص این باب آنکه در هر ظهور خداوند دست میدارد که کتبی جدید شود از این  
 جهت امر فرموده که در هر دو سبت و دو سال یک دفعه بر نفسی بایستد خود را از  
 کتب مجدد کند یا بنیک در ما غذب برزد یا آنکه نفسی عطا کند لعل عین عبس بر عزنی نیفتد  
 که کرده از نظر باون داشته باشد لعل در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر عزنی را نبیند بر  
 صورت غیر محبوب لعل روح آن هم در ظل آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که بر عزنی که کشته  
 میشود هفتاد هزار ملک بر او موکلند و همچنین جن محو که خطا میکنند او را و اگر امروز نظر کنی

در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چند بار از لغوس حافظه استند که احصا نتوان نمود  
 و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که نظر بر او کنند بل در  
 هر شیشی چنین مشاهده کن و همچنین بر عکس و در بیان هیچ شئی را ناخاطر کن الا بر علوصح و کمال  
 لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون جوی شایه نگردد بر خلق خود که نظر  
 کل ملائکه در نظر او است و کم شئی بخوابد که در یوم قیامت لایق نظر شجره حقیقت گردد  
 بلی اگر شئی که فوق ارض مثل آن نباشد آن شئی است که لایق شده از برای آیه لیس کشی  
 و کل خواهند کرد بیانه های خود را مجد و ولی مراتب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از برای ارض  
 که مشرق گردد که بان در یوم ظهور مستزق و مستلذذ شوند که ماقبل ذریعه بوده از برای ظهور  
 و آیی بوده از برای وصول بان مقصود و هیچ نفسی نیست که یک کلمه از کلمات بیان را بود  
 با ایمان با و حسن خط الا آنکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب او است عند الله و  
 مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اول خط ابھی و آخر اعلی و ما بینها درجات ذکر و گویا تا  
 میشود در ظهور که صاحبان ادراک بهم میرسند که نوزده ظم را شیرین نویسند ولی گال در یکی  
 بهتر از افزان است و استکمال در کل علو کمال است اگر مقرون گردد بر رضای بخود  
 ازل و مقصود لم یزل و الا امروز دیده میشود که کتب مالانهایه در اسلام با حسن خط نوشته شده  
 ولی آثار می که ثبت حق و نافی دون میگردد که کل کتب قبل اگر در نزد یک حرف اول  
 اون اقرار با ایمان کنند قبول نمیکرد و از ایشان کینونیت ایشان و چگونه حسن کتبات  
 آنها رسد و حال آنکه آن آثار مثل غیر معطل و قصر شیده مانده و جمال او نزد اهل افنده  
 احسن از جمال مذکور با اسم جمال است و هنوز شینده نشده که کتاب قیوم اسماء بعد و  
 نفس قیوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و

و حال آنکه از بدء ظهور تا امروز چند کتبها نوشته شده که دون ایمان با و مخرجند و در وقت ظهور من بطنیسره الله همین قسم کل محتجب خواهند بود الا من شاء الله کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یکت حرف از آن اعظم تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظل آن نوشته شده نظر کن در مبدء قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله کسی یکت حرف از این نوشت حکم ایمان بر او میشد اگر مؤمن با او بود ولی اگر کفر انجیل و آنچه در دین عیسی ۴ انشا شده در ظل آن تجلیل ثمری نمی بخشید از برای او این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود بصیر شو که محتجب نامانی که هیچ شیئی در آن ظهور محبوب تر از آن نیست که آثار او را با حسن نظر نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده برگزیده که آنچه از آن مبدء وجود مشرق میگردد کل مؤمنین بیان داشته باشند زیرا که اوست بیان آنروز و بر اعلیٰ بنحی که در بیان متصور است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن شمس حقیقت حاضر نماید که کل مشول عنه از این بوده نیستند چه خوب ضعیفی است چنانچه از برای ارتفاع کلمات او و کجتر آثار او اگر تواند در یوم ظهور نصرت کرد دین خدایا و اگر مثل امروز هستند که بر کس در بیت خود محتجب لا یکلف الله نفساً الا بعد ان یقدر و لتوکلن علی الله ثم یوم الیمه با آیت الله توقون

### الباب الثانی من الواحد السابغ

فی الیمه چیست یعنی ان لا یهل احد من عل الا یدیقون بلسانه انی لا قومن او اعدا  
 تدر رب السموات و رب الارض رب کل شیئی رب ما یری و ما لا یری رب العالمین  
 و ان یرب بقلبه یحیی عنده منخص این باب آنکه هیچ علی عمل نیگردد الا آنکه الله واقع  
 شود و از این جهت امر شده که هر عالمی حین عمل گوید انی لاعلمن هذا تدر رب السموات

رب الارض رب باری و مالایی رب العالمین و اگر در طلب قنوت کند مجزی است  
 از او ولی لله وافع نمیکردد عمل مگر آنکه معرفت بهم رسانند بشجره حیقت که این آیه است  
 است از آیات او و بآیه او در نفس خود از او محبت نکردید در یوم قیامت چنانچه در  
 قرآن هر کس عامل از برای رسول الله ص و صرف حتی او بود عامل از برای خدا بود و  
 محبوب نیست که کسی عملی کند از برای کسی الا اکل الله کند و لکن غیثود الا اکل از برای آن  
 ظهور کند امروز عبادی که در انجیل عاملند کل از برای خدا میکنند با مرعیسی ۴ اگر چه  
 تا قبل از روز رسول الله ص بود ولی همین ظهور لدون الله میشود بلکه در آن ظهور باید  
 از برای رسول الله ص کند که آن وقت لله ثابت میگردد و همچنین عبادی که در بیان  
 عاملند از برای خدا و این آیه را میخوانند اگر در یوم ظهور من لطیفه الله از برای او  
 عمل کردند لله کرده اند و الا باطل میگردد که گویا هیچ عمل نکرده اند این در صورت  
 اصل دین است دیگر فرع آنرا خود اخذ کن و ششون دنیائی که باید لله شود خود  
 ادراک نما مثلاً غذا تناول بینائی و قصد میکنی که از برای خدا میکنی و حال آنکه از شجره  
 که مدل علی الله است محبت هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره شری گشته  
 و راجع باون میگردد در ظهور اخرای آن و گاه هست که خود از اون نسخ میکنی آنچه از برای  
 او در نفس خود میکنی و همین قسم کل ششونت را مشاهده کن در دنیا که سگوانی از برای او است  
 و از او محبت هستی و همچنین ششون دین را ملاحظه کن تا بسجوه هر کلمه توحید غنتی گردد اگر در  
 یوم ظهور من لطیفه الله از برای او عمل کردی لله کرده چه ششون لا اله الا الله باشد و  
 چه آب خوردن و الا اگر از برای او کنی اگر لا اله الا الله بگوئی در نارسیه وی و اگر  
 آب بیاشامی شراب دون جنت آشامیده از این علم جوهر سیط است که همین ظهور

رسول الله صهلم شد که کل مل لدون الله عافنه اگر چه کل بجات خدا و رسول او در زمان  
 خود مؤمن بوده و الان هم هستند که ظاهراست قرآن این است که همان مطاع از  
 یوم آدم همان رسول الله است و کل کتب منزله قرآنی است که بر او نازل شده که  
 در حقیقت از ظهور قبل محجوب مانده و از کتاب او چونکه شناخته که این همان است  
 که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج بخردانی از حروف  
 واحد و کل را قائم بحروف اول یعنی بلکه در آنجا غیر از ظهور او ظاهر بینی در لیل الیل  
 لله عال بوده ولی صین ظهور من بطینسه الله اگر کل اعالت از برای نقطه کنی که لدون  
 الله میشود زیرا که نقطه بیان آرزو همان من بطینسه الله است نه دون آن و همچنین  
 حروف حی همان حروف حی او است که تو از برای آنجا عال بوده چگونه میشود  
 وقتی که ظاهر میشوند عال غیبی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر بجان اول الله  
 میکنند غرق میشوند و لدون الله میشوند و خود لغت میشوند الا من شاء الله ان یمید  
 که اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک  
 شود و همچنین از برای هستی بهتر است از کل با علی الارض زیرا که هدایت بعد از  
 موت داخل صفت میگردد ولی با علی الارض بعد از موت آنچه مستحق است بر او  
 نازل میساید این است که خداوند دوست میدارد که کل را هدایت کند بکلمات من بطیر الله  
 ولی نفوس متکبره خود مستدی میشوند بعضی باسم علم و بعضی بعز و بر نفسی بی عجب  
 میگردد که در نزد موت هیچ نفع نمی بخشد او را کمال دقت نموده که از صراط احد من لیسف  
 و ادق من الشمس هدایت مادی کل مستدی گشته لعل آنچه از اول عمر تا آخر حلاله میشود یک  
 دفعه لدون الله نشود و خبر نشوی و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

## الباب الثالث من الواحد السابع

فی ان اداء الدین واجب فوری لمحض این باب آنکه قرض دادن بنوم عند الله  
محبوب بوده است و همچنین ادای قرض که واجب است واجب است نزد خداوند  
از هر چیزی اگر تواند نمود و فصل در آن جایز نیست و ثمره این حکم آنکه همین قسم آیات  
تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و بختیر و کل شئون دین مظاهر بی است که حقیقت عطا  
فرموده بخلی خود در حین ظهور او ردا و واجب از کله توحید گرفته مانعی از شئون  
تحمید که اگر کسی فوراً در حین ظهور و کند قرض خورا چیزی از آن منقوص نگردد الا و  
آنکه بهتر از آن در آفاق و افض شایده نماید چقدر بید است نفسی که حق نفسی را رد  
نماید چگونه است حق الله که عب ربان مؤمن شود ولی در حین ردا اظهار ایمان خود کند  
از دین دین و معطلی آن بان محجب ماند این است حد خلق اگر بعین نفس بر کنی  
والله حکم بالحق و انه هو خیر الفاضلین

## الباب الرابع من الواحد السابع

فی التخلیص لمحض این باب آنکه اذن داده شده در هر حولی که عب التخلیص نماید  
نفس خود را که بدء آن از اول لیل واحد است تا غروب یوم واحد ختم شود و  
تقیص و تضاعف در او نبوده و نیست و مراد از آن آنکه بیک اسم از اسماء الله  
متلذذ شود در حین القات اسم دیگر اذن داده نشده و حین نیسان باسی نیست  
لعل یوم قیامت برکت این عمل تواند با اسم واحد تصدیق نمود و از هدایت او محجب  
مگشت و گو یا دیده میشود که شجره حقیقت ظاهر که مبدء کل اسماء و امثال است که  
مکان بحر تخلیص تخلیص خود محبت زیرا که این از برای وصول باوست و آن بین محبت

مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الهیست تا منتهی شود باخرسائل  
 فردیعه وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است درصین طلوع آن ولی بین که برضی  
 یکی محتجب شده چنانچه امروز می بینی و این مقصود که نزد کل اسما از مانده و ماتت نیستند  
 و درصین عدم التفات حجت الله بر کل بالغ بوده و مست زیرا که اگر تدبر نمایند بهمان  
 حجتی که مرین بدین اسلام شده بهمان توان تصدیق حق نمود اینک می بینی از اول عمر تا  
 آخر بدین خود عمل میکنند و ظهور دون حق در حق خود میکنند بهجت آن است که متهم نگردد  
 و حجت در میسان ظاهر نیست و الا همان کلماتی که صدر اسلام در ظهورش حقیقت گفته شد  
 بگوید همان نفس چنانچه در بلوغ نکال دین اسلام که ظاهر شد مقصود بهمان کلماتی که  
 خود تعجب می نمودند که چگونه میشود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید گفتمند این است که  
 حال از روی بصیرت در برشان کم بوده و اکثر چون در این دین تربیت میشوند در آن اظهار  
 ایمان میکنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس دانسته  
 یخلص الذین آمنوا بآياته عن ذکر دونه انه قوی<sup>۱</sup> منع

### الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور البشره لن یحل لاحد ان یدین بدین الذی قدوان به قبل ظهورنا و اذا سمع  
 قلبی حضرتی یا مره با شاد و ان قبل ان یخضر فلیل بما عل من قبل و لکن صین ما حضر  
 لیتقطع عند کل الدین الا ما یأمر به مخص این باب آنکه آنچه سبب نجات میگردد عرفان  
 ظهور است و همچنین برعکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری او امر است که از قبل  
 او نفس آن ظهور ظاهر میگردد نظر کن از آدم الی خاتم که مؤمنین بطور قبل اگر بطور بعد  
 مؤمن میگشتند حکم ایمان بر آن ختمی شد و الا فانی میشد آنچه از برای ایشان بود قبل و



همچنین در نزد ظهور من لطیفیسه و الله کل دین اتباع او امر او است زیرا که رضای خداوند  
 عزوجل ظاهر نیگردد الا برضای او و بعد از ظهور و قوف بر آنچه از قبل بوده نیز بخشد دین  
 شود در امر دین خود لعل در یوم قیامت توانی نجات یافت از فرج آنروز که آنروز است  
 که عجت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتسرعن فی حین الظهور لاقبل ذلک و لا بعد بدان آنتم  
 تجون ان تفنون      الباب السادس من الواحد السابع

فی عدم جواز اخذ اسباب الحروب والآتیا الا فی حین الضروره او وقت النجاء  
 الا الذین هم یصنون      لمخص این باب آنکه اسباب کفنی از نفسی خائف گردد و محبوب  
 نیست عند الله الا در یوم اذن یا از برای عبادی که بصنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی  
 که سبب خوف نفسی شود داخل جنت نیگردد سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امری  
 که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت کل بریکل انسانیت و  
 شئون لایقه بآن باشند لعل عین شمس حقیقت بر شئی شاه نگردد و در رضای خود را  
 زیرا که نمیدانی تو از جوهر وجود خود محجب میشوی و چه بسیار اضی میشوی که باشد با غیرت  
 خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم تر نبود، و نیست نظر کن نفسی که غیر از راسخ در  
 علم کلام او را نتواند فهمید که ائمه هدی باشند در جلی ساکن گشته که کت کله لغت  
 جنت که لسان عربی است نمیتواند اهل آن تکلم نمایند چگونه که بگنجد پس که در حق جوهر  
 وجود چه میشود فهم بذات مشد حس الهی که اگر کسی لغت شود فی الحین منظر میگردد و علم  
 کل باین اشداخذی است من الله ایشان را که با کسی که در سه شان با او مؤمنند و  
 با دو توجیه و بدیه کل از او بوده با مراد و عود کل بسوی او است با مراد این نوع دارد شود  
 دلی نفوس مؤمنه احصاء میکنند اخذ حق را که از برای لقائی که کل از برای او خلق شده

حال این نوع وارد آید که در جانی ساکن گردد که یکس اهل فوآد نباشد که او را بعین او بعید الّا  
 من شاء الله و از این جهت است که حرام شده در پیمان اقران نفسی با غیر سخ خود و بر عری که کل  
 او ظاهرند بر کل است ملاحظه ان علماء در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کس  
 در حد سلسله خود تا آنکه هیچ نفسی نه بیند غیر صحن خود را زیرا که لاین نیست که شمس حقیقت را در  
 نماید الا عیونی که غیر الله را نمی بیند چگونه کل خلق توانست درک نمود کمال تراقب را داشته  
 که یوم قیامت را درک خواهید نمود و بر هر چه وجود واقع نشود چیزی که در راحت  
 او مذکور نیست کسی که از لسان کینویات ~~نخستین~~ کلمه سبحان الله بشود که با وسیع و نفی  
 خداوند کرده میشود بلکه مادون آن نزو ساحت مدس او نفسی بشود چگونه لاین که غیر کل  
 حجب بشود یا آنکه غیر مقعد عز مشاهده نماید نه این است که در آن روز نشومی و عالم گردد  
 بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمیدانستی و لکن ظاهرا  
 شنیدی که عبادیکه ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت پازوه از فضل او بعرفان او  
 و اصل گشته بر آینه چنین نفسی را لاین که در مثل صحن جل ساکن این برنج ظاهر است  
 و الا اگر نظر بواقع کنی که شب در روز غیر او مذکور نیست نزد تو در علو فوآد تو و آنچه میکنی  
 با میکنی و از برای او و حال این قسم محجب بشومی فلتقن الله ربکم الرحمن عن کل ما یحزن

به النفس ان یا عباد الله کلمه اجمون

الباب السابع من الواحد السابع

فمنی لمن یدرک من طغیسه الله ان بل من فضل ان شاء من علیه فلیشر من مقعد برآب  
 فلیله لخص این باب آنکه چنان قسم که کینویات کل وجود بالنبه بسبب وجود مثل شیخ  
 در مراتب است که لاک مشاهده کن حد کل شی را و بدانکه هیچ نفسی عند الله و عند ولی العلم

عزاز شجره حقیقت نبوده و نیست و از آنجائی که ظاهر میشود بر صرف ربوبیت و کل  
 نمیتواند چونکه نمی بیند واقع را از برای او ساجد شد امر شده و ربوبیت قیامت که بوم  
 ظهور اوست کل افضل از طلب نماید آنچه سبب عزایشان گردد لعل از ثمره وجود که  
 نقاد او است کل محروم میگردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کل نیست و نه این است  
 که نظر باقران کنی زیرا که اگر کل ماسوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد از آن  
 دارد باین نوع عزمه وجود خود را اخذ نمائی هر آینه معادل نباشد با تسع عشر عشرانی  
 از او زیرا که شینت کل از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را بگذردون  
 او همچنین در کل شون این سر حقیقت را جاری کن تا آنکه از بسبب کل خیر محتجب بخورد  
 اگر چه این امر عزا است از هر شیئی ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک  
 نمود چنانچه عبادی که با سم تقصض قبض عزت را پوشیده بتوانید چگونه میشود حق او توان  
 درک نمود این از برای این است که اگر بنسیر آن ظهور ظاهر گردد لعل هیچ نفسی از ثمره  
 وجود خود محتجب نگردد و الله بن علی من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیماً

### الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی کل ان یحب من مطلع شهرالی شهر آخر واحدانی واحد مما یحب من اسماء  
 الله کائمه اکبر او اعظم او اظهر و نحوه و قد اذن ان یحب من اول العمرالی آخره ثم  
 یحب ما فات عنده و ان مات فعلى وراثه ان یکتبوا له مما قضی علیه من العسر  
 لمحض این باب آنکه بر هر نفسی ارشاده در هر شمس یکت واحد در واحد پر کند و حساب  
 آن از زمین انقاد و نطقه او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر او حساب  
 او است و ثمره آن آنکه لعل در بوم ظهور شجره حقیقت بگردد و نمونین با او زیرا که کینونیت

افنده ممد است من الله باین اسماء و همین قسم که ذکر کرده شد شیئی را سبب شود که کم برتر باشد  
و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کورتر آن اینکه لعل واحد اول کمتر گردد  
تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینها از آنکه در یوم ظهور کل زمینند در آن واحد الا این دهد  
را بنحو اشرف که قدم کی بر صراط نلغز که اگر همین واحد را درین ظهور واحد قرآن میدیدند  
احدی از مسلمین از صراط منحرف نمشد و کل این واحد بدرجاءت منتهی میشود بو احد اول کل عالم را  
و احد واحد کن و مد در درجه تحتی را از درجه فوق تشرار بده تا آنکه رسد بیکت واحد همان  
و احد اولی است که کل مملکت بمعرفت آنخصا و در آن واحد پین الا واحد بلا عدد که حرف  
اول باشد تا آنکه نمینی در رایا الا طلعت شمس و صده را این است جوهر توحید و سر تجرید  
گویا دیده میشود که سحر واحد جبران هم میرساند تا آنکه در کل شیئی جاری میگردد حتی عدد قلم  
در قلم آن عدد واحد میشود که مظفر نقطه درین اقلام بجهاء کل را دارد و اگر کسی جاری کند  
و در بجهاء واحد اول بجهاء کل را قرارند بد نشانخته است واحد اول را در حق او را در صبح او  
عطا کرده مثلاً اگر بجهاء یک قلم نوزده مثال فضه باشد باید بجهاء هجده قلم هجده مثال باشد  
و بجهاء آزابجهاء کل واحد قرار دهد که کل ممد از او هستند این است که در بعثت آن بعث  
کل ذکر میشود و در حشر آن حشر کل و در عرض آن عرض کل و در جزای آن جزای کل مثل  
انکه امروز می بینی در اسلام آنچه هست مدودین با اسم محمد ص و منظر او و ابواب هدی  
است و همچنین در دنیا کل با نشان محمد این است که کل اعداد مکتوبه باین واحد قائمند  
و آن واحد بو احد اول که بلا عدد است قائم و او بنفسه بالله عزوجل قائم و بعد از رتبه واحد  
اول مراتب بالاخصایست از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نتواند نمود و الله  
بخیلقن ما یشاء و کثیرن واحد الا اول کیف یشاء بامر آنکه کان علی کل شیئی قدیر

## الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کل ملک یبعث فی ذلک الدین ان یمنی بربا لنفسه علی ابواب ختمه قبل التعمین  
 وبینا علی ابواب التعمین مختص این باب آنکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد  
 سزاوار است دو بیت بنا کند با اسم من لطیفه الهی و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب  
 اول از نو پنج متجاوز نشود و ثانی از نو تا آنکه سر حقیقت در رتبه جاهد قسم سرایت کرد  
 باشد که سان کینونیت او که کماهی ظاهر او است ناطق گردد که الله است ملک السموات  
 والارض و ما بینهما لعل در یوم ظهور از شهادت طین کثر شهادت نهد در حق او و از ارض نیاید  
 آنچه از برای او است که شبه نیست که موت کل را در کن میکند و اگر بر ایمان و نصرت آورد  
 اسم خیر او میماند الی یوم القیمة و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقی چنین صاحب ملکی برین  
 خود عال بوده باشد و الا مثل بان زده میشد و الا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب  
 ملک بوده در هر ملک با اسم ظاهر در آن ملت من الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور  
 من لطیفه الهی مایه افتخار را سگان عصر او بردارند که اسما ایشان که اسم من لطیفه الهی  
 شود عند الله و الا خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروزه و هنوز یکی در یوم قیامت  
 پیدانده که ضرب المثل شود و الا کل در ملتی که هستند علی ما هوفیه لله عال بوده اند ولی چه  
 مژ که در یوم ظهور شجره حقیقت که آیات الله ادراتی است از شجره محبت او محتجب ماند چنانچه  
 در عصر ظهور بیان انقطاع او بجائی رسیده که بجان اینکه حق نزدیک است تفویض نموده  
 و کسی که ماعلی الارض و نفس او با اسم او میکنند آنچه میکنند ظاهر است که در جیل ما کوساکن  
 نموده مژ این حکم آنکه اهل یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیت مستتر شده باشد لعل ملت  
 او واقع شود نه این است که در بدء ظهور محبت او باغ نباشد بلکه محبتی که خداوند بخلق بیان

عطا فرموده تا امروز بر پیداصدی از اولین ظاهر شده که کسی در کتاب خود آیات الله  
نویسد و فرستد که بیک آیه آن حجت بر منزل عید باغ گردد و جواب بر نفسی را که خواهد  
بلسان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور نفسه قان که جوهر ظهورات قبل بوده  
مخاطب غیر رسول الله شده و بر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه بخوکت بت بلکه اگر نازل  
فرموده بلسان اعراب مصطلح آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجت و تمامیت  
سنت پس چه واقع شده و حال آنکه این همان کلامی است که بیک آیه آن کل مؤمنین عمل  
میکند و اگر ما علی الارض عامل شوند لایق بلکه اگر قیامت برپا نشود و کل عامل باشند  
متعلق ولی نازل میشود بر قلبی که ناظر بر وجود و جسمه دلیل در بده شهود نیستند و تقنت  
نمیکردند و فی الحین الله ساجد نمیکردند و حال آنکه این همان است که لوانزلنا هذا  
القرآن علی جبل لرایت خاشا متصدعا من خشية الله قبل در حق او نازل شده و بعد نفوسی  
که میشوند و سجده نمیکند نازل شده چنانچه نفس آیه شریفه است و اذا سمعوا آیات الله  
لا یسجدون و با وجود این خلور دون ایمان در حق خود نمیکند و حال آنکه بقدر حکم جبل در  
صین خشوع عند الله بان نمیشود و حال آنکه شبه نیست که آیات بعد اعظم تراست از آیات  
قبل بما لا تخایة لما بهما انما ایضا اگر کل مؤمنین بیان در صین استماع یک آیه ساجد شوند  
و گویند بلی و خلور لا بر قلب ایشان نگیرد لایق است که گویند از مؤمنین بان هستند زیرا  
که همان آیه است که است بر یکم بر کل میخواند و کل اعمال از برای رضای او بوده و  
آن وقت اخذ ثمره و استبحان صادقین است قسم بخداوندی که دنده و دنده لا شریک له  
بوده هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کل بیان را در لوح حفظ او بین عینی خود بیند و  
با آنچه که در امکان ممکن است با علی در جنس فضل و تقوی رسیده باشد در کتاب آن کش

حقیقت بر او نازل شود هیچ آیات که عجز او را بنمایاند نزد خود اگر بقدر طرف عینی صبر کند  
در پیش خود و نگوید قلب خود و لسان خود هر اسن عند الله لاریب فیه انا کل بالله و آیات  
موقنون قدر خودی عند الله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشت و عامل بوده  
سرجوی با و نفع بخشید و فطرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را شناخت که اگر قلب  
اون جیل میبود باید از خشیت الله تصدع کرده و حال آنکه این حکم در درجه قبل اداست  
که در قسم آن باشد چگونه است و آیات اون که نزد منزل آن چنین نفسی ابعدا تر از جیل  
میشود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد  
و حال آنکه تصور نمیشود که چنین نفسی محسوم رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود یا کل عامل بود  
این بصورت امتناع مثل ذکر شد که کل خلق حد خود را در نزد آن ظهور دانند و از جیل خود  
را سخت تر نگیرند و بجان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند مثل بحر وقت میکنند  
ولی جانی که باید ضایع شود که اجابت کینونیت او خلق میگردد گانه لم یسمع میشود ای  
اهل بیان مراقب خود بوده که سفری نیست کل را در یوم قیامت و طالع میشود بقیه و  
حکم میکند بر آنچه خواهد اوانای وجود را اگر خواها علی میکند و اعلامی وجود را ادنی میکند چنانچه  
در بیان کرد اگر طقت شوی و سیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان میشود  
ز این است که نشود چنانچه هینقدر که رسول خدا ص خواست امیر المؤمنین علیه السلام را  
ولی خود گرداند اگر چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند  
ثابت میگردد زیرا که همان امری است که دین قبل با و ثابت شده و بعد هم با و ثابت  
میشود و غیر الله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل با مراد و غافلند اگر طبق امر او عامل شود  
والا که محل حکم نگردد و الله یرفع من یشاء من عباده انه کان علی کل شیء قدیر

### الباب العاشر من الواحد السابع

قلتم زان كل نفس بھیکل اسم المتعاش فی صین تولده و لا ینبی لاحد ان یتسکده  
 ملخص این باب آنکه در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمیکند عدد آن با اسم متعاش و  
 آن اعلیٰ ثمه اسماء است که بمتھی ایظهور رسیده و در آن ظاهریت الٰه واحد اول و  
 در واحد اول نیست الٰه واحد اول که در اسم آن رسول الله صمت و در بیان ذات عزوجل  
 قبل از قرآن عسی ۶ بود و بعد از بیان عن لطیفه الله اعراض در نظورات مختلف ظاهر شود  
 و الٰه استوی بر اعراض که معنی از حد حدود است همان شیت اولیه است که اعراض  
 او را متغیر نیکند و هیچ اسمی اعلیٰ عدد از اسم متعاش نیست در تدا اسماء و بر عدد الٰهیم که اعداد  
 طرح کنی واحد بعد واحد عدد اسم احد ناقص شود و اگر بالف و لام حساب کنی اسم متعاش  
 را عدد اسم حتی زانمیساید و در یوم قیامت نظر آن ظاهر شده که مدل بوده علی الله از این جهت  
 امر شده که کل از صین انعقاد نطفه عمر زکستند آن هیکل را هیکلی که عدد اسم متعاش در آن باشد زیرا  
 که از بسده نظور تا نظور آخر خدا و انا است که چقدر شود و لیکن زیاده از عدد متعاش اگر  
 خدا خواهد نخواهد شد و در کورسبر آن بدو و عود آن در اسم اغفر شد بنقص عدد اسم هو در بیان  
 خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که در این میاری نیست زیرا که فاصل بین تخمیل و  
 فوفان بالف هم برسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند  
 استاد ظهور را در مرایای افنده مسجین میشناسد خود را بکل باذن الله عزوجل زیرا که از  
 برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الٰه با الله عزوجل ثمه آن اینکه کل اسم چون  
 طائفه در حول اسم الله و کمال کل اسماء بلوغ این اسم است لعل کل نفوس در بیان  
 یبلغ مایکن برسند که در صین ظهور حقیقت تواند شمس حقیقت را در کن نمود و طائف حول او



و مراقب باشد که از آن عدد تجاوز نکند که اگر بآن عدد رسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده  
 شجره حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگر پیشین نماید لعل از نارنجات یابد باین فضل و بیح  
 فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست اگر قدر دانند و خود را از نار من لطیفه الله  
 نجات دهند و در نخل نور ادا ساکن شوند زیرا که ظهور او بسبب خلق کینویات است در ذرات  
 بعد از تاملت ذرات اجساد قبل از ظهور او و همین قسم که دهکلی دو هزار و یک اسم نوشته شود  
 کافی است در تحریر لعل باین سبب از ظاهر در اسماء محبت نماید و غیر الله نه بیند و شاهد  
 نشود الا برضای محبوب خود فلتحرزن انفسکم لله ربکم ثم باسماء الحسنی کلمتا فان له الخلق  
 و الامر فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب

### الباب السجادی و العشر من الواحد السابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر و الامرابا بجلوس علی الکرسی  
 مختص این باب آنکه نهی شده از صعود بر منابر و امر شده است او با بر اعراش یا سر بر یا کرسی تا  
 آنکه کل ارشان و قریب و نزدیک و اگر محل اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کل تواند استماع نمود  
 کلمات حق را و نمز آن اینکه لعل یوم ظهور حق کسی بافتخار نسیم نزد آن بده علم ستعلم گردد و چه  
 بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و راسخون در علم که آمده بدی هستند  
 غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه نتوانند کل که تعلم اختیار نمود بلکه هر علمی که  
 باقیع علیه اسم شیئی است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الا جویبر  
 وجود و این کلامی هم کمی پنی ابداع آن میشود در صقع آن بنفس آن و الا مقام ذات او  
 اجل است از ذکر اقران بحروف و بیح لذتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی  
 استماع نماید آیات آنرا و بفهمد مراد آنرا و لم و بم در حق کلمات آن گوید و مقایسه با کلام

غیر او بخند همین قسم که کینویت او منظر الوهیت و ربوبیت است بر کلهی همین قسم کلام او منظر  
 الوهیت و ربوبیت است بر کل کلامها که اگر آن انسانی می بود تکلم بر آینه میگفت انجی  
 انانته لا اله الا انا و ان مادونی خلقی ان یا کل الحروف ایامی فاقنون و حال آنکه میگوید  
 بلسان کینویت خود آنچه گفت و می شود آن را کل شنی که اگر این بود چگونه در نزد پروردگاری  
 کل کتب سماویه قبل باید با و مؤمن کردند چنانچه نفوس مؤمنه بان کتب باید بان منظر مؤمن  
 کردند و از این است که بیگانه ای و واحده حجت او بر کل ماعلی الارض باخ است بر هر  
 ذالسانی بلسان او که اگر امر و زکی از امت آدم باشد بان عرض کرده میشود یکش آیه و  
 بشل آنکه عرض کرده میشود بر اول من آمن بالبعیان و بان گفته میشود که کل ماعلی الارض عاجز  
 از اتیان با و اگر فی الجحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست در  
 قول و اگر العیسا زبانه نال نمود و یقین نمود بکلام خداوند بر او است که بر ماعلی الارض  
 عرض کند هینقدر که عجز کل را دید و حال آنکه می بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را بر  
 قول او و از همین استماع تا آنکه بدرجه یقین رسیده در نار حجاب بوده و اینک کل میگویند  
 یا اصدق الصادقین در صین ظهور اگر تصدیق شجره حقیقت را نمودند و در صین تلاوت آیت  
 آن تامل در تصدیق او بخوردند یا اصدق الصادقین گفته اند و الا لعل ایشان مکتب قول  
 ایشان است زیرا که این اسم اسمی است از اسماء او و نوری است از انوار او که دل  
 بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف این وصف نمود زیرا که اگر کسی در  
 امکان متصور است صدق او است و حال آنکه با علی صوت خود را میفرماید کل خلق را که کل  
 میگویند یا اصدق الصادقین چرا تامل در تصدیق آنچه نازل میشود دارید این است که یک  
 قلم بر دور عالم میگیرد الا من شاء الله و کل ملت نشینند اگر بگویند که نشینیم آیت را

که شنیده اند و اگر گویند عبادی که صادقند غیر از اتباع قرآن صادق گشته که حسین نیست  
 و اگر گویند که این آیه آیه الله نیست و کل عاقل نیستند گوئی که اتیان نموده بر فطرت و  
 حال آنکه مثل حسد از آن بجز خود نازل میگردد این است که کل ایمان با صادق و تصدیق  
 کلام اولی است که عطا فرموده است یکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق او نمیکند  
 از اوضاع بنمایند که اگر منع نمینمودند هیچ ظنوری تخریب کرده نمیشد درصحن ظهور این است  
 که کل با اسم او صادق ولی منع آن را از مستی میکنند و ملتفت نیستند مثل آنکه اگر کسی بگوید  
 شمس در مرات صادق است بضیاء خود در حد خود ولی در شمس سماء گویید چقدر محجوب  
 است مثل رهبان هم در زمان رسول الله ص همین قسم است که با اتباع دین عیسی م ادخارا  
 صادق میگشند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حول خاتم ادیان است بگشند و میباشند  
 که از صدق شیخ در مرات اگر حق میبود تصدیق کنند شمس سما را و حال آنکه حسین ظهور و دران  
 تصدیق رسول الله ص بشیعت شمس از انحصار مرفوع شد و همچنین در ظهور بیان بسین و همچنین در  
 ظهور من بطفیسه الهه ص و قی شود که تصدیق اهل بیان تصدیق او کنی که مثل مثل آنست که  
 ذکر شد بلکه او را بجز او تصدیق کنی این است معنی اعرفوا الله بانته و بر این اصل کل فرج  
 از جاری کن و صدقوا لله بانته و صبروا لله بانته و اطعوا الله بانته و اتبعوا الله بانته  
 و همچنین کل اسماء و امثال را در آن روز شایده کن و بسین امر چقدر دقیق است که اگر حسین  
 ظهور شجره بیان کل با علی الارض مؤمن بودند بقرآن و درصحن آیه اولی کل تصدیق میکردند  
 او را هر آینه کل عند الله کاذب میشدند و همان صادق بود بسین امر چقدر لطیف است  
 امروز میخواهی با شخصی که مبدء علم او هم کلمات عبادی است که با و ایمان آورده تصدیق  
 کنی او را این است که نشاخته محبوب خود را در لیل سیر کرده و الا اگر شناسی کل عالم را

اگر لاگوید لامیگوئی و اگر بی گو بر بی یگوئی زیرا که آنچه قبل صدق نمیده با اتباع قول او شده این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور علماء آن ظهور محجب میشوند و حال آنکه از و رای امر غافلند که بیک قول لای او کل اینها غیر صادق مگردند مراقب باش ظهور حق را که در یوم ظهور تصدیق اهل بیان تصدیق او کنی که کل تصدیقهای ایشان در نزد او بیک بی تصدیق صرف میشود و بیکت لا دون آن نظر کن در همان که اگر رسول خدا ص یکت کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه بر آینه امروز کل تصدیق میکردند آن طایفه را بصدق رسول الله و اگر بیکس بر عکس چه آنکه صادق بودند یا دون آن زیرا که سناط شهادت حق است نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کل موعودین با حجت که تصدیق نکردند رسول الله بقول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین داشتند که از دین عیسی ص منحرف بودند ولی عند الله صادق بودند که اگر صادق می بودند ایمان بر رسول الله ص میآوردند و همچنین در نزد ظهور منطیسره الله من که کل کاذبند الابعادی که تصدیق کنند او را چه اعطای من علی الارض باشد و چه دون آن زیرا که تصدیق حق بقول او است و کل صادق میکردند با اتباع با آن و شبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید خلق خود را با آنچه که دین ایشان با آن بر پا بوده و سبب تقرب آن بوسی خداوند بوده و الله یبصیر من یشاء الی صراط حق یقین

### الباب الثانی والعشرون الواحد السابع

فلا یمنع من عمل الله ان یشرك به شیئا ملخص این باب آنکه در هر ظهور حقیقی هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و هر کس از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است و حروف حق او و کل مؤمنین با او

اذن داده شده اگر کسی عملی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه واجب او نبوده از دره گرفته  
 مأذونه نمی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه مایضغ بر وجود آن اگر چه او قبل  
 از این بوده هست چنانچه دأب ظهور حقیقت در سرفاقان و بیان نبوده ولی این عبادت  
 و ثمره وجود ایشان در یوم معاد و الا شبه نیست که شجره حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی  
 او را نمی شناسد که این حکم را توانه جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف میگردد بشراتی که باز میسر می شود  
 اطاعت این امر الا از برای مدبرین که در ظهور او کثرتی نمایند که اختلاف واقع نشود در بیان  
 او و در آن آن که آن وقت ثمره بیان از برای ایشان ثابت میگردد آنوقت هم در شئون معده  
 چقدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحد عمل کردن این نیست الا محض عرفان کل حد  
 خود را و الا آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران حسد از نظر غنا و استغناء است از برای  
 آن ولی چون رایج دون توحید در این اعمال میوزد از این جهت نمی شده والله یوت  
 الفضل من یشاء من عباده انه کان و شاعاً علیما

### الباب الثالث والعشرون الواحد السابع

فما فرض الله علی کل عبده ان یتقوا الله عند عم تته عشر آیه من نظیره الله فی ایام طهوره بختله  
 لمخص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقربین  
 گردد بختل شجره حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل آنکه آیات الله میگوئی در آن هم شان الله  
 میگوئی آنوقت اعزاز هر شیئی عزیز نیست عند الله و عند اولی العلم و یکت صغیر که نوزده آیه  
 باشد بختل آن بر کل اهل بیان فرض شده کما ت آتزا که هیچ جزائی در یوم قیامت مساوی با  
 آن نمیکند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد و در بهر و اخذ چنین لوجی کند بجا او آن زیاد  
 است عند الله و عند اولی العلم زیرا که آن برات نجاتی است من عند الله از برای ان نفس

و اگر ایضا باشد دون نقل باشد برات نارا و است تا قیامت دیگر مثل اینکه هر چه در این  
 ظهور بر نمونین دارد شد اعلیٰ نمره وجود ایشان شد و بان در جنت منتهی در هر چیز بر غیر  
 مؤمنین نازل شد همان صحتی است من الله از برای او که بان در نماز مضمحل میگردد الا اذا  
 شاء الله چه بخط آن باشد و چه با آثار آن و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هر آینه  
 ما فظ کل آثار اومی بود با حسن خطی که در امکان فوق آن تصور نباشد ولی چون متع است  
 دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از  
 اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند تا ظهور  
 دیگر در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان با و ثواب آن اعظم تر است  
 از آنکه کل آثار حقیقت را از نقل و آنچه در ظل او انشاء شده نویسد و همچنین عروج کن از ظهوری  
 تا ظهوری که بلاغی از برای عروج تو خواهد بود در علم خدا چنانچه بدی از برای او نبوده و  
 گویا دیده میشود که کتب آن شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین با و استقبال میکند حال  
 آنرا اعزاز استقبال عزیزی عزیز خود را و قائم میشوند از برای آن ایشانند ارکان دین  
 و شمس اربعین نه مثل آنکه از مؤمنین بقران در این ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم  
 میشوند و از شجره حقیقت که منزل او است محبت مانده اند چنانچه داب غیر اثنی عشریه چنین  
 بلای ابن علی اعزاز اوست که اعزاز منزل او مرتفع شود و جوهر علم نزد اهل آن  
 ظاهر است که اگر کسی در کتبه ظهور را اینها متون با تفریح بر او است و در کتبه خواهد نمود  
 کل غیر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود آن  
 اینکه آنجسیل و کل کتبی که در ظل او انشاء شده بود نویسد و همچنین همین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت  
 را در بیان ده لعل از مستود و محبت نگرودی ظلمت لکن غیر سینه قد خلقه الله اذا اذن الله

بگم ثم آياه سگرون و بدان که این حکم ارتفاع فضل او است و الا کسی قابل نیست باستحقاق  
عظا و او را و بر کل سوال از فضل او است و بر او نیست الا آنچه شایسته الله تعلق گرفته یوتی  
من یشاء و من عمن یشاء و لکن الله یوتی اناس کلمه جموع اذ هم بالله و بآیاته یوقنون  
الباب الرابع والعشرون الواحد السابع

فی عدم جواز التوبه الا عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره و الا فاستغفر والله تضرع عند انفسکم  
لخص این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزدی دریل و در یوم قیامت همه  
من بطغیبه الله او ما اذن جائز است و الا استغفار باید کرد خدا را در هر حال مابین خود  
و او که اگر بعد می باشد در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز سخن است باستحقاق  
کیسویت خود چگونه که بر شون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار میکنی از  
او محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت میشود الا با استغفار از مظهر امر که بجز حقیقت  
باشد و همچنین هر دو حق او در یوم ظهور او و الا بعد کلی اگر استغفار کنی ثمر نمی بخشد از  
برای تو چنانچه دریل و نفس را میکنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد  
خدا نداشت زیرا که در امکان بیلی نیست از برای خلق بوی خدا الا با ابواب واحد که  
قضی میگردد بواحد بلا عدد که او ن باشد که کون کل اعداد لایخصایه قبل و بعد است و همچنین در  
حروف واحد حرف سین را سزاوار نیست الا استغفار نزد باء و همچنین بسم را الا استغفار نزد  
سین و همچنین حرفا بحرف تا واحد اول تمام شود که آنوقت تکثیر آن را نتوان احصا نمود از  
آنجست امر با استغفار منقطع میگردد الا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که مابین خود و خدا کند و  
از حد و بیان تجاوز نکند خداوند قبول می فرماید استغفار آن را تا حین ظهور و آن وقت  
قبول میشود الا نزد ظالم هر بطور و همچنین کل اعمال و اطوار را تصور کن و قدر دان یوم ظهور را

سرکه کل حول آن طائف میگردد و استقراند فی کل حین و قبل عین و بعد عین

### الباب الخامس والعشرون في الاحاديث

فی وجوب السجده عند باب مدینه تظلمن فیها نقطه الالهیه اعطانا من الله له انه هو المنزله المحبوب  
فخص این باب آنکه از اینجا نیکه کل نفوس از نخل آیات الوهیت در بومیت خلق شده همیشه در علو و سمو  
سائرند و چونکه چشم حقیقت مبنی ندارند که محبوب خود را بشناسند محجب میمانند از خضوع از برای ان و  
حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر با او مر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و خاضع  
بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کینونیت ولی در عین ظهور ان که میشود کل  
نظر خود میکنند و از او محجب میمانند زیرا که او را هیچکلی مثل خود می بینند و حال آنکه سبحان الله  
عن الاتزان مثل آن یکل مثل شمس سما است و آیات آن ضیاء او است و مثل کل مؤمنین  
اگر مومن باشند مثل مرآت است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان است  
این است که امر شده مدینه که آن از آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب ان و همچنین ارضی که  
محل ظهور ان گردد مثل آنکه مثل طلوع مدینه ناء میگردد و محل ظهور حصن معروف واجب است  
کل نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و عین ظهور امر قبل نقطه  
میگردد و باذن ظاهر در ان ظهور از در حکم میشود اگر چه هیچ شیئی نیست مگر آنکه ماله و علیه او از  
شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه عین ظهور مثلا  
یوم ظهور من نظمیده الله خضوع خلق آنرا در نقطه بیان ظاهر میشود چه بعد ظهور مقام نقطه ظهور است  
اگر چه نقطه ظهور بعد اوقوسی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نتوانند احصا نمود این است  
که این نوع بیان میشود و الا نظر که کنی هیچ نفسی نیست که بسبب طاعت کتبه خالق خود را  
و همان خضوع او است از برای شجره حقیقت اگر چه محجب مانده و طاعت او عین عصیان



میگرد و در ظهور بعد مثل آنچه که در انجیل حال بودند خاضع بودند بقول عیسی از برای رسول  
 در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمیشود و همچنین آنچه امروز در دسته آن عمل میکنند  
 از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطه بسیار آنچه میکنند ولی چون نمی شناسند شمس حقیقت را  
 از این است که از ایمان باون محجب مانده اند آن است که او خواهد که کل مؤمن با او شوند  
 ولی نجات کل در ایمان با او است و او بنفشه غنی است از ایمان بهما سوای خود مثل آنکه  
 اگر کل بر رسول آنکه مؤمن می شدند خود ایشان نجات می یافتند و الا آن شجر بنفشه همیشه در حیات  
 بوده هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید بن بنطفینه آنکه خود مؤمن میگردد و الا او غنی  
 بوده از کل دست مثلاً اگر در مقابل شمس الی ما لانحایه مرآت واقع شود انعکس بر میدارد و  
 حکایت میکند از او و حال آنکه اون بنفشه غنی است از وجود مرایا و شمس که در آنجا منطبق  
 است این است حد امکان نزد ظهور از ل قدری مراقب خود بوده که کنونیات و ذاتیات  
 و نفسانیات خود را در حجب و احد مرآت نموده لعل در یوم ظهور حقیقت بواحد اول منطبق گردد  
 و حجاب واقع نشود و احد ثانی یا الی ما لانحایه که این است فضل عظیم و فخر بزرگ اگر قدر دانی و  
 الاثرات وجود خود را باطل نموده اید باید می خود امر در سلف هفتاد هزار نفس بزیارت بیت آن  
 میرود که با مر رسول آنکه شده ولی آمر آن که خود حضرت بوده تا حضرت سال در جبل که بود و  
 حال آنکه امر قوی آن نفس امر است این است که این همه خلق که آآن میروند از روی بهیشت  
 نیستند که اگر می بودند در ظهور رجوع او که امر قوی از ظهور قبل او است موفق میشوند با مر او  
 و حال آنکه می بینی که چگونه واقع شده که با مر قبل او مدین بدین هستند و شب و روز سجده  
 میکنند خدا را با و حال در جبل محل سکون آن شده و حال آنکه افتخار کل با ایمان با او است  
 چنانچه می بینی که امروز کل مفتخرند با ایمان با و در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل از رسول آنکه

بر آن حکم بشود باو محبت مانده چنانچه ایمان مؤمنین باخیل جن ظهور رسول الله دون ایمان حکم  
 شد و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قیل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سنن ظهورات قبل  
 او بمالانمایه قبل از آن ظاهر میگردد حتی آنکه آن زمانیکه آن ظهور بخیاطی در آن ظهور ظاهر بوده  
 در این ظهور جوسه میگردد اگر چه بیک مرتبه باشد و همچنین کل مواقع را مشاهده کن و محبت همان  
 تا آنکه فائز گردی بثمره وجود خود و لم یزل باقی باشی در حجت جود او و بدان من فضل الله علیکم لعلکم  
 یدعی الله تسجدون نه اینکه مثل امروزه و فرسخی نجیب سجده کنید یا در جگر که بفراخ متعدد ممکن است  
 احتراماً لقبه المظهره و حال آنکه امر نبود در دین اسلام ولی عین ظهور کسی یک دفعه از برای  
 او سجده نکنند در بین یدعی او و اگر از این گذشته و بر او هم ظلمی وارو نیاید راضی میگردد  
 این است که در یوم ظهور کل متحن میشوند و اگر نقل کنند و بفرغان نفس خود ظهور الله را  
 تصدیق کنند کل نجات می یابند ولی چون نمیکند حجت برایشان بالغ میگردد و خود در اینجا  
 میمانند و الله یدعی من یشاء الی صراط حق یقین

### الباب السادس عشر من الواحد السابع

فی ان الله قد فرض علی کل ملک یعبث فی دین البیان ان لا یجل احد علی ارضه ممن لم  
 یدن بذلک الدین و كذلك فرض علی الناس کلمه اجمعون الا من یر تجارة کلمه یتفخ بها انما  
 کحرف البخیل مختص این باب آنکه بر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عباد الله  
 بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن بپان را و در نزد ظهور من لطیفه الله غیر مؤمن باورا  
 و ثمره آن آنکه در یوم قیامت بثمره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد و در مؤمنین  
 بخود را و در ارض حبت نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از حد و حبت غیر رضای  
 خدا بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من لطیفه الله در مؤمنین بان نشود چنانچه در این

ظهور در حق حروف حجی که کل با ثوابل ایشان کل انظار ظلم خود را می نمودند و اصل دین ایشان  
 سبب ایشان ثابت بود راضی نشده با آنچه از برای دیگران راضی شده بین چقدر کل محبت  
 محسوس می شوند و عرفی حجت برینا و مراقب باش که مثل این نوع در حق هیچ نفسی نشود که  
 هیچ شیئی مثل آن نمی نشده لعل در یوم قیامت با بیاع این حکم نجات بانی و بر عرف و اصدی  
 که اصل دین خود را با نخصا ثابت کردی عزنی وارد دنیا و سی زیرا که نیشناسی و در عینی که  
 نیشناسی امارت حقه در نزد ایشان هست که تعیین کنی که ایشان حقه و اگر از اهل فواید باشی  
 که با استماع آیات انزوا ایشان میدانی که اذل حشر قیامت است و حروف اسم و اصدی یا  
 دون آنها که ارائه را بکل میرسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر چه بود  
 که مثل وجود اینها منفع مرتب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آنوقت اذن او  
 شده و الا نهی شده باشد یعنی لعل در یوم قیامت شجره حقیقت نبیند در ارض ایمان دون مؤمنین  
 بخود را و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس بقدر ایمان در نارات الا همان که اذن داده شده  
 اگر تجارت کلیه داشته باشد و الا ممنوع بوده و هست خصوص اگر بر شان غیر مرتب باشد که  
 مطلق اذن داده نشده فلشکن الله فی ذلک حکم ثم مقنون و اگر نفسی نزد نفسی باشد  
 حلال نبوده نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او میشود و شرط تجالس با امارت دین است  
 نه دون آن و تمشق الله حق التقی یا ایها الناس کلکم ابرار

### الباب السابع والنشر من الواحد السابع

فی قرآنه یوم الجمعة هذه الآية فی لقاء الشمس انما البهاء من عند الله علی طلوعک یا ایها  
 الشمس الطالعة فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه ان لا اله الا هو العزيز المجبوب  
 بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون حبه از آنچه

در ایام سستی شمعل بوده و هر عملی که در شب در روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام همیشه باور داده میشود  
 و از آنجائی که هر شی روح آن تعلق با انسان است و شهادت هر شی شهادت انسان است از  
 این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شش آن را شاکه بکشند بر آیه که دل است بر توحید  
 آن خدا را و ایمان آن بنقطه بیان و آنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در پهن بدی  
 شمس صیقت این گوشه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او و بر حقیقت  
 هر کس که متوجه او است که این است ثمره این امر اگر کسی تواند درک نمود و الا شبه نیست که  
 بعد از ظهور امر بر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو میگردد اگر نگویید بین <sup>الله</sup>  
 و فرض است بر کل ادای همین کلمه در یوم ظهور بین بدی من نظمیسره الله در هر یوم جمعه هر کس که  
 در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور فیصل مایشاء و

یکلمه یارید لایسل غایض وکل عن کل شیء یسلون  
 الباب الثامن والعشرون الواحد الساج

فی ان من یحزن نفسا عامداً فله ان یاتی تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان استطاع و الا  
 من الفضة و الا فلیتخرف الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فأذن له فلیأشی علیه و  
 من یحسب نفساً یحرم علیه ما یحل علیه من قبل الی حسین ما یحسب و یسبط کل عله و ما کان من المؤمنین  
 و ان یرجع الی ما یحرم علیه فی کل شهر تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان ما یغفله لم یکن فی البیان  
 مختص این باب آنکه خداوند عالم از موهب فضل وجود بر بندگان محنی فرموده که هیچ نفسی را  
 محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی  
 نمی شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود آئینه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز  
 نماید حکم ایمان بر او جاری نمیکرد و اذن داده شده در مقام اذن و از اذن حد مرتفع گشته

و بر ذهاب و فضا بعد و واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حد الهی و اگر مقتدر نباشد بعد  
 واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب من  
 محل ظهور است اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر عروفت حنی وارد آمده و اگر بر عروفت  
 حنی عزنی وارد آید مثل آن است که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است  
 که بر خداوند عزوجل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از او حال صحبت  
 در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین بعد از عزن بر آنضای بنوده و بر اولوالدین حکم مضاعف میگردد  
 چه در صحبت و چه در عزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر با بهنجار نیاید و نهی  
 را محزون هم نگردد از نفسی را و اگر نفسی نفسی را قدر ذکر شئی حاصل شود بر آن حدود الهیه وارد آید  
 زیرا که هیچ علی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری  
 نشده و نمیشود و اگر کسی نزدیک گردد محال اقرار او بر او درون سلال میگردد و مادامی  
 که حاصل است از اذن نفس حکم حلیت بر محال اقرار او جاری نمیکردد و کل عمل او بیابط  
 میگردد اگر چه با علی در وجه و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر ملائکه علی علیه بر او وارد  
 الهیه در هر شخص هر دو واحد از ذهب وارد میآید و اگر منعقد شود منظر حیاتی حکم دون انقضاء  
 در بیان بر او میشود در کل حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و  
 حاصل شوید نفسی را که کل اعمال بیط گردد و لغت نشود و تقش الله حق التی لعلکم تفلحون و  
 نمره آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی دارد  
 نیارند و با او سلوک نکنند آنچه داب ایشان است چه بعد از اول عمر تا آخر عمر در دین  
 او مدین است و از برای نقای او عامل میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون  
 کند یا در حق او حکم حاکمیت کند و حال آنکه بظاهر از جدا علی تر باشد و اسباب دلالت

از برای اوج جمع تر و قبض روح شود و غیر نشود ظهور را و حال آنکه شب و روز از برای اشتیاق  
 بان محزون بوده و متضرع بوده و اگر اولواکلم قبل دأب خود را بعد از استماع واقعه  
 موسی بن جعفر علیهما السلام تفسیر داده بودند لعل بر شجره حقیقت هم به ظهور چون دأب نبوده و او  
 نیساید و حال آنکه چند بناها گذارده هر سلفانی حین سلطنت خود که هیچ شمر بر او بنماید یوم  
 قیامت و اگر مثل این بیع را برود داشته بود لعل سبب جریان حزن نفسی نشده بود همین  
 چیزائی که بنهایت نظر خفیف میآید اعظم تر میگردد در مقام خود از ما علی الارض و انفاق  
 مثل او اگر چه شبه نیست که اولواکلم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از حزن  
 مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق مثل این موارد در رجوع او واقع نشود اگر چه بر  
 از نفس ظهور که کل شجیت کینویت خود مضور ولی اگر تسد ار گذاری که نفسی را محزون کنی  
 لعل بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان بجاوند محجب نموده باشی ولیکن  
 اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت حزنی وارد آید اعظم تر است از حزن کتشی که در امکان ممکن  
 باشد ذکر آن و همچنین شئون دیگر از دره گرفته تا دره منتهی شود زیرا که کل شیئی باو شنی میگردد  
 و او اجل از اقران شنی است و بعد حروف حی الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اول  
 واحد ثانی تا اینکه الی ما لانفصایه منتهی شود چه یکی از اعداد واحد مؤخر میاید و مقدم میشود بر  
 واحد ثانی مثلا اگر ادای خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلی میگردد از اعلامی که ایمان  
 نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل میشود و سافل عالی میگردد و بر عکس عالی عالی تر  
 میگردد و سافل سافل تر اگر تصدیق حق نگیرد و الله یؤدی بامر من یشاء من عباده ان کان یحب  
 علیا

### الباب التاسع والعشرون الواحد الساج

فی الصلوة لخص این باب آنکه اول صلواتی که وضع شد صلوة ظهر بود و کل آن سه بود

واحد وضع شد تا آنکه هر کلمی باب جنسی باشد در اطاعت حج که در آن بنیند آلافا هر دو آن  
 حرف را و در کل بنیند آلا واحد بلا عدد را تا آنکه بر اعناق کل آیه ضوعی و ضوعی باشد از برای  
 من نظیره الله که اگر کسی بظا برستکفب شود از طاعت او ولی بکینونیت عابد بوده خدا  
 را با و و سبح علی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیت و صلوة بر نفس در شده وجود  
 او است. مثلاً صلوة نقطه بالنب بصلوة حی مثل نقطه است بالنب بحروف حی و همچنین صلوة  
 بالنب بحروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنب بحروف ثالث الی آنکه با آخر وجود جنسی  
 شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز میگردد و آخر وجود جسم بر این حدود ظاهر  
 نماز میگردد ولی صلوة کل نفوس نزدیک رکعت از صلوة حروف حی او لایقی است  
 و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کل اعمال نظر کن یکت کلمه لا اله الا الله که من نظیره الله  
 گوید مقترن میشود با توحید کلشی چه قبلاً چه بعداً چه ضمراً چه مجسماً زیرا که او است  
 ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید میکنند از حروف حی و کل اعداد و کلمات از اول  
 اول با و توحید میکنند اگر در اینجا نمیندانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة  
 غیر رسول الله از اشرف خلق که امیر المؤمنین بود تا نیتی شود با خمس وجود با او  
 خلق شده چگونه میتوان مقترن نمود با صلوة او این است که هر شیئی حول نفس خود  
 حرکت مینماید از حول مبداء خود نمینماید تا جاذبه نماید و در صلوة مخلوقه با مراد صلوة کلشی  
 مقترن نمیشود با یکت رکعت صلوة امیر المؤمنین و همچنین الاقرب فالاقرب الی ان  
 نیتی الی واحد الاول و بجماع کل در نزد صلوة او هست مثل آنکه اگر جناب اشیاء  
 مشهوره اجود کنی تا آنکه رسد بیکت و آنه جوهر کل را دارد بهائیت نه بذاتیت و همچنین صلوة  
 امیر المؤمنین کل صلوة را دارد بهائیت نه بکینونیت و همچنین در کل شئون نظر کن و

همان صلواتی که در بدء درصین نزول آن اعراب و شکست میزنند امروز پسین که در سر محل  
 افتاد آن درین علماء چند کلام واقع میشود تا آنکه در یک سأل فرعی متعلقه بان هزار بیت کتب  
 علماء انشا نموده ولی از این شئون محجب مان از بدء مثل آنکه امروز کل مؤمنین بقرآن  
 شب و روز هفتاد رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب  
 میکنند ولی از ندوت آن محجب و بر آن وارد میآوردند آنچه دارد میآوردند و حال آنکه  
 یومی که رسول خدا ص وضع نمود آنرا نبود الا اجل ضوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از  
 برای یوم حج خود و از آنجائی که عبادت مقبول نیست الا بتوحید در مقام عبادت بسنن  
 که بر آن چه وارد شد کل در مقام عبادت با و الی الله متوجه و ان نفس او حدود ظاهرش  
 صلوة را منع نموده و حال آنکه آنحضرتی که شب و روز در صلواتند چون که مقبل الی الله نشد  
 حکم دون بیعتت درباره ایشان نازل شده چگونه و صلوة که یک شان از شئون  
 دین ایشان است بدانکه در نزد هر مخلوق شهادتین که آن بدء دین است بدیع میگردد  
 مثل آنکه در ظهور رسول الله ص لا اله الا الله ح چه عده روح الله اگر کسی میبخت حکم اسلام بر او  
 نمیشد الا آنکه لا اله الا الله گوید که مقرر است محمد رسول الله ص و همچنین در ظهور من ظ الله  
 لا اله الا الله مقبول میشود که مقرر باشد شهادت در حق او که او نبی همان لا اله الا الله  
 و شهادت در حق منقط بیان است ولی آنروز بغیر آن ظهور مقبول نمیشود مثل آنکه در ظهور  
 فرقان مقبول گشت الا آنکه بدل شد بلسان عربی و افزای نبوت محمدی ص جانی که در جوهرین  
 این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق بان و امروز بی نبی که هر نفسی یکی از اعمال از ندوت  
 آن محجب مانده که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل و بسد وجود هر آینه اقرب از لمح  
 ابصر از صراط تجاوز می نمودند و در این شئون محجب نمی مانند ولی از این شئون هم در غرض



شمس مجتبی مان که اگر قدر جوی منحرف شوی شصت و پنج بیان حکم دون نگو ایمان نخواهند نمود  
 ولی نظر را هم همیشه بمسبده انداز که کل اینها نزد او نسل خاتمی است که برید تو است حرکت  
 میدهی آنرا بر طور که میخواهی بی کسی را مصطلحی میگویند که بحروف واحد موقن شود و عزرا در لرزه  
 بیند نه در نفس شیئی و محبت نشود بنظر کردن در آن کشینی که اگر قابل نبود محفل امر میشد و درین  
 صلوة قصد کند خدایا و در حدیثی بملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد  
 از برای حرفی از حروف واحد اول آنوقت مصطلحی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان بر آید  
 و صادق شد در یوم قیامت و الا در لیل مقبول میشود از آن همینقدر که باین نظریه ناظر باشد  
 و باید عابد در مقام صلوة نبیند الا معبود را و نظر نکند الا بسوی خداوند و در حدیثی آمده که لا  
 شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محبت میگردد و مقبول میشود و عبادت  
 او ن باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد و لم یولد بوده هست و گشتی دون او  
 خلق او است و او شناخته نمیشود بکلمات او و موصوف میگردد بجز کلمات کینونیت او  
 و سخن عبادت و پرش نیست الا ذات او ولی در کل این شئون از ابواب برمی بیرون  
 که کبیر کعتی شیخ بابی از ابواب جنت میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور آنجا  
 و آن جنت اهل از این است که صور حدودیه در آن باشد و آن جنتی که در اوصاف حدودیه  
 هست از لباس حریر و اسباب ذمب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع یا قوت  
 و وصفاتی که شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اول متدنه  
 نداین است که محبت مانی با اینها در نزد آن واحد اول که آنجا صرف حب و ظهور است و نیز  
 بمقام صور حدودیه جوهریه نیامده و معنی که ظاهر میشود بمقدار آن است نه غیر آن مثلاً  
 اگر امروز در مقعد می چهل هزار مصباح بطور روشن شود که نوعی از صفای جنت باشد نظر کن

همگه ما بقوم بر او حدیثی است که فرموده اند قبل که در مصباح اسراف نیست این است که حافظ  
 این حدودات کل مستد است از آن واحد اول اگر چه در صدر اسلام بین یدی او نبود الا یک  
 مصباح و همچنین در کل ظنورات مشاهده کن لعل در یوم قیامت محبت نمائی و اگر در نزد او ن  
 واحد اول هم باشد و حال آنکه نزد او است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لاین است که  
 بین یدی او مشرف شود ولی حافظ کل این صور حدودیه از واحد متکثره در صقع او است نه  
 نفس واحد اول و نظر کن در ظاهر تکلیف و استدلال کن و کل خلق را واحد واحد افزون کن  
 تا آنکه شتی شود بواحد اول که رسول الله ص و حروف حی آن باشد در هر مرتبه از کثر آن واحد  
 هست که کل قائم با او است و همچنین صلوة کل خلق از حد خود تجاوز نمیگردد و کل صلواتها  
 بنفها ساجدند از برای صلوة حروف حی و کل صلوة حروف حی بنفها ساجدند از برای  
 صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند در ص و ح و مثل بنفصل صلوة زدم تا کینویات را  
 مثل او ن بینی که معاینه اعمال مثل کینویات است اگر چه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة  
 اول وجود است ولی همین قسم که کینویت آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اول وجود الا در حد  
 نمود که آخر وجود باشد که لکل کل اعمال را مشاهده کن و در سه رکعت از اول صلوة توحید  
 ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش  
 رکعت بعد توحید عبادت و پس در کل الا الله وحده و حمده لا شریک له را و همچنین کل  
 واحد متکثره را مثل واحد اول بین که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید  
 فعل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید  
 نیست الا آنچه که در واحد اول تجلی شده و پس خالق الا الله و رازقی الا الله و معیتی الا الله که  
 کل مرا یا تجلی نیست الا شس واحد و آن حقیقت شیت اولیه است که او بنفها بدل علی الله است

وکل آنچه میکنند در مایه خود باو میکنند و او بانه عزوجل و اگر ناظر شوی بر این نظری بینی  
 بعین بعضی که شینیت کل اشیاء همیشه ظاهره در ملک است و ندان است که میز نیست  
 مشیت بکینونیتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر میگردد  
 این است معنی اتم تر عونه ام سخن الزار عون و همچنین مثل زدم بفرادونی تا علی را خود است  
 کنی و کل این مراتب را مثل انکف خود را می بینی بدین و بعرفان گذران لعل در یوم قیامت  
 توانی اخذ شمر نمود و الا که در هر حکما در معرفه الله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر  
 ناظر بودند که شای کی را می نویسند و بر کجا وارد می آید و از کجا مشرق شده و در ظل چه ظهور می  
 مستقر میگردد هر آینه در یوم قیامت نفع می بخشد ایشان را این است که در یوم قیامت  
 کل عرفانها اگر شود شمر می بخشد و الا در هوای فوآد آن نفس میماند و در مقام عبادت  
 توجه کن الالبوسی ذات غیب ازل که مستحق پرستش و عبادت است ولی از آنجائی که تو  
 بان مقترن است باقرار بر آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او داخل  
 شود مدینه توحید بلا انکه غیر الله را بینی و اگر نفسی در حین عبادت نظر با هم کند عبادت  
 نکرده خدا را و محبت مانده از مقصود الهی عزوجل بلکه کل اسماء عدل است بر اینکه نیست  
 الهی غیر آن و معبودی سوای آن و هر شئی که ذکر شینیت بر او میشود خلق او است و او است  
 مستحق عبادت و پرستش ز خلق آن و عبادت کن خدا را بشانی که اگر جزای عبادت تو را در  
 ناز برد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد و اگر در جنت بروی همچنین زیرا که این است شان  
 استحقاق عبادت مر خدا را و صده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده  
 نیست و حکم توحید میشود در حق تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و بر جا آن عبادت کنی  
 شریک گردانیده خلق خدا را با او اگر چه خلق محبوب او است که جنت باشد زیرا که از جنت

هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه نزار او است ذات او را عبادت او است اینست  
 بلا خوف از نزار و رعباء و در حقیقت اگر چه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نزار و در حقیقت رضای او  
 بوده و هست ولی بسبب نفس عبادت بخورد که آن در مقام خود افضل وجود حق است آنچه حکمت  
 الهیه مقتضی شده جاری میگردد و واجب صلوة صلوٰتی است که از روی روح در حیا شود و  
 تطویل محبوب بنوده و نیست و هر چه مجرد و جوهر تر باشد عند الله محبوبتر بوده و هست و غیر  
 از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکر الله هست که روح در حیا واقع شود  
 که افضل عبادت و اسخ در عبادت است را که کسی از یک رکعت نماز مستحب مانند لعل گل ما  
 علی الارض مغبون بوده شنید الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است  
 اعلامی از آن است و کل رکعات حق طائفه تحول نقطه وحدت که مبدء زوال و صلوة  
 آن باشد و بدانکه در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در قبضه او است و  
 هیچ شیئی از علم او پوشیده نیست و هیچ شیئی او را عاجز نیکند و قادر است بر کل اشیاء و عالم  
 است بگشایی قبل وجود آن مثل آنکه عالم است بگشایی بعد وجود آن و بسیار آن در مواقع  
 امر شده کل بر آنچه عابد بوده اند خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شده گشت و با سلام  
 بان تشهد فلتصلین باذن ربکم ثم آیاه متقون ولا تعبدن الا الله وانتم کنتم باایات الله یقینن

### الباب الاول من الواحد الثامن

فی ان مثل علی من نظیر الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم  
 مختص این باب آنکه بدانکه مثل علی من نظیر الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اگر  
 طبق رضای خدا باشد مثل کوکب و قمر مثل اول من قابل شمس الحقیقه بر فانه و ثمر آن اینکه اگر در  
 یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود شهادت دهند شیئی طبق رضای او شهادت او بین کل اینحال

شمس است که با وجود آن آنحضرت کور تواند شد و قول آن بسیار خفیف ولی علم آن در  
 مبده هر ظهور بغایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر بر این نظر میبود اگر کل  
 حروف نخل بر حقی بودند معادل نمیکرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول  
 رسول مثل شمس است و آنحضرت دلیل مذکورند نه در چهار و همچنین اگر کسی ناظر بر این نظر بود در  
 نقطه بیان عین ظهور قول آن را مثل شمس میدید و قول ماسوی آنرا اگر چه حق بود مثل نور  
 کواکب در لیل و همچنین در ظهور منطیسره الله اگر کل اهل بیان در حین ظهور او بقول او حال  
 وجود خود را و اعمال خود را مثل کواکب نزدش بیند ثمه وجود خود را اخذ نموده و الا  
 حکم کواکب است هم بر آنحضرت خواهد شد الا بر مومنین آن که در بخسار محو صرفند در لیل بانور  
 این است ثم این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کل علم و عمل همین است اگر کسی موافق  
 شود که اگر کل بر این نظر ناظر بودند در هیچ مبده نظوری ظاهر نظیر حکم و اون بقا در حق خلقی  
 نمی نمود این است که کل در لیل خود را می بینند که در حد خود نوری دارند ولی محتجب از آنکه  
 مبده بخسار دیگر نوری نماند از برای آنها بلکه مضحل میشود نزد ضیاء شمس مثل نور کل را  
 علم ایشان فرض کن و کلام ایشان مثل ضیاء اهل منطیسره الله را کلمات او فرض کن که  
 کل وجود را بر هم می سپرد و در ظل یک یا نسبت قائم میکند و میگوید از زبان مجلی خود که  
 خداوند عز و جل باشد انی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی کل ان یا خلقی ای ای فاشقون  
 و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبده امر است الی عود آن نظر  
 کن در نجوم بنحیه که بعد از صعودش حقیقت در ظهور خود متبذره گشته بودند که بعد از طلوع  
 همان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگر چه تا آن هم  
 بجان نورستند و عمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام مومن شده میدانی که با نورند و از

شس حقیقت محتجب باندک رسول الله باشد و همچنین در مبدء هر ظهوری تصور کن تا آنکه از شمره  
وجود خود نزد نگاه محبوب خود محبوب نمائی و گنگنرین فیما نظر من عند الله تم مثل ما قد  
هلکم الله فی الکتاب **الباب الثانی من الواحد الثامن** تستمدون  
بجیب علی کل نفس ان یورث لوارثه تسه عشر اوارثا من القربا کس اللطیفه و تسه عشر  
خاتما یش علیها اسماء سماواته و ان لا یورث من الیتا الا ابیه و امه و زوجة و  
ابنه و اخیه و اخته و ما علی بعد ما یصرف نفسه من نفس مال علی ما یعزبه نفسه  
لفنفس این باب آنکه از آنجائی که مراتب توحید در هفت حرف ام میگردد که حرف ثبات باشد  
از این جهت حکم شده که ارث نبرد از نسبت به حقیقت الاهفت نفس چنانچه در مرتبه هر صفتی  
هفت رتبه توان خدا را بان صفت خود مثل او حد و جا و واحد و وجود و متوجه وجود  
و موجد از این حس است که این نوع تقدیر شده از مبدء امر و بیچ نفسی نیست که اراده نماید  
را و آنچه مناسب مراد او است الا آنکه خدا را خواند بخت امی که ممکن است خواندن هر کس  
را حد و قاف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ناپدید میگردد و مقصود آن اگر لکنه و فی الله  
بوده مقدر میگردد که جاری شود و ثمره آن اینست که در یوم قیامت که کل احکام مقدر میگردد  
من عند الله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم ویم نگوید مثل آنکه حد و وارث که  
الآن در سرتان مین است اگر مبدء ظهور بر نفسی و دن آن حد و حکم فرموده بود آن حکم  
رسول الله بود فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز ما لانحصایه در ظل ان ما  
و آنروز چون بر آن نفسن و حده میشود صعب میگردد بر آن الا آنکه نظر مبدء امر کند مثل یومی  
که حد و وارث در قرآن نازل شد معاینه آنروز هم مثل مبدء این حکم بر آن نفس است  
و حال آنکه در یوم قیامت تا کل را متعین نفرماید شجره حقیقت خود را معروف باسم اولی الامر

کل باید در درجه پنجم و بصیرت مجددی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت حج  
 شده باشد و از بلاد خود بیرون آمده از برای یوسکه در آن یوم اذن طواف داده شده و  
 همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لا تظنوا اگر کل فی الجحیم عمل کنند در کل طواف  
 نموده و الا باطل میگردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الان از برای او جمع شده میکنند  
 با او بوده در قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیر الله نتوان مثل  
 او نازل نمود و اگر همین ظهور یعنی یک نفر بصیر باشد نظر بسید امر میکند و یقین میکند و او  
 طائف بوده از برای خدا خالصه و کل همی میگردد رطاع و این همان صراطی است که از  
 برای یکفرافح از سماء و ارض میگردد و از برای آنکه یقین میکند احد از سیف و او حق از شجر  
 میگردد این است که در سید هر ظهوری اهل بصیرت آن اقل از کبریت احمد میافتد زیرا که  
 جمعیت یکدیگر و ظهور عز و او امر الهی عمل میکنند اگر چه واقعا با مرجع بوده و از برای او  
 ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب میمانند از امر باری او و حال  
 آنکه او امر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حق باشند لعل اگر ظهور واقع شود  
 بان اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع میشود مطیع بجان خود اطاعت میکنند بجه  
 آنوقت حیانت اطاعت مثل مؤمنین با نجیل تا قبل از ظهور رسول الله ص کل مطیع بودند خدا  
 در دین خود و جسم بود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی گماهی عمل میکردند ولی چون ظهور  
 رسول الله ص اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بود بظهور بدیع ظاهر شد و در مقام توحید  
 ایشان لا اله الا الله و در مقام عیسی روح الله محمد رسول الله ص نازل شد و در ذکر استقامت  
 او صیاء او علی و الائمه حج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب پدی  
 جائیکه اصول دین اربع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین او ن این است سر

قول معروف شیخ در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید و  
 میصد و سیزده نفر که در آن روز اقیامی آن ظهورند متخل میباشند و حضرت صادق ع ذکر کلمات  
 در حق ایشان میکند بعد از نخی بسیار که نمیتوانی متخل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود  
 که دست از ولایت امیرالمؤمنین ع بردار تو بر میداری فی الفور با اتمام نمود بود که حاشا  
 و کلاً و ظاهراًست نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باوشنمودند و او چون متخل نشد  
 کافر شد ولی طغنت نشد و این از آنجائی است که نظر مبداء امر میکند و ظلو حضرت را  
 غیر ظهور رسول الله ص می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ص مشاهده کند بالنسبه بطور  
 عینی ع متخل میگردد کلمه که اوسع تراست از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمیکند  
 ادق میگردد از برای او از شمر واحد میگردد از زینت نداین است که مراد ناطق این بوده که  
 دست از ولایت امیرالمؤمنین ع بردارد زیرا که این امری است متخ و لم یزل ولا يزال لولایة  
 حضرت در ظاهر خود بوده دست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور باسم امیرالمؤمنین بوده و  
 این ظهور بان اسم محجوب مشو چنانچه بعینه امیرالمؤمنین ع در زمان رسول خدا ص همان وحی  
 عینی ع بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی بمنسب و امر صراط اوسع  
 میگردد از هر شیئی اوسمی که در امکان است و اگر محجوب گردی ادق میگردد و از هر شیئی  
 که تواند ظلم تو با او احاطه نمود و اگر کل تو نمین بیان بصیرت ایشان در حدی رسد که  
 کل در محلی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در میان این کل و امر ع  
 نفسی را که آیات خود را بخواهد بر آنخصا اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان برایشان  
 جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد و چگونه رسد و طواف که نشانی از ششون  
 دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه در آن آن



مثلاً اگر فرموده بود این مظهر است نبند کسی را میرسد که تواند و هم گفت این است که گل از  
 نزد او است و کل محبت هستند از او از بسده وجود تا منتهی الیه ذکر ایشان را عطا میکند  
 لعل در یوم ظهور او بشود وجود که ایمان با او است فائز گردند ولی با جریا بنموده و در هر ظهور  
 محبت میگردد و همچنین و حال آنکه در شان ذکر شده عمره خلق کثیفی در آیه شریفه ان الله الذی یخ  
 السموات بغیر عود و نسا ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل بحیری لاجل مسی یدبر الامر  
 فیصل الایات لتعلم بقاء ربکم توقون اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر تعلقه زمانه  
 است لعل بقاء رسول الله ص که لقاء الله است فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در هر  
 دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور و بیست و سه سال نازل شد  
 در این ظهور مظهر است که بیست و سه سبوع نمیکشد و حال آنکه عمره خلق کثیفی را می بینی کل با حکام  
 قرآن عال ولی از عمره وجود خود محبت اگر در یوم ظهور بیست و سه آیه از آیات بیان کل مؤمن  
 بقرآن یقین نموده بودند بر این سکا این حقیقت بعین همان حقیقت است که در صدر اسلام بر آید  
 تسران نازل شده لعل بجزاد الله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه مظهر است که کل  
 لایشرط است میکند و طفت میخواند بجزاد الهی و حال آنکه بری است مظهر حقیقت از رؤیت  
 کسی که نشناسد او را و لقاء او را لقاء الله بعین نداند اگر کل مؤمن میان در ظهور من بظیفه الله  
 یقین کنند بر اینکه او بوده مظهر بیان لعل بجزاد الله در بیان فائز شده باشد و چون که آن روز  
 کل مظهر بیان موقند از این جهت ذکر ثل باو میشود و الا تعالی شأنه به کل ظهور آخرت را از اول  
 نیست که هر یک ظهور دنیا موعظ کند خود را اگر چه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شون  
 آخرت اجل و عظم است از این جهت بان ذکر میکند ولی چون ظهور قبل کل موقند و عین شان  
 حدیث نیست که ظهور بعد از ادراک کنند بعین از این جهت ذکر میکند باسم ظهور قبل نفس خود را

لعل اگر نفسی بنمای مجب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول الله ص اگر کلم  
 مؤمنین بیسی یعنی میگردند که او است برآیند براد الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او  
 اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر می فرمایند اسم مد و ظهور قبل را  
 لعل اهل آن ظهور بر آن اصرار کردند و شمره وجود خود فاخر کردند فلشکون فیما خلق الله کلم و یحلقن  
 کل اهل کلم لکن یوم ظهوره بآیة تو منون ذلک یوم من یظن به الله ان تو منون به  
 فانکم انتم قد اتمتم بانه و انزل الله فی البیان و الا قد حججت من لقاء الله و عما نزل الله من قبل  
 فی البیان و لا تبصرون فی فان صبرکم لم یکن الا علی النار و اتم یوم یمشید لا تعلمون و ان تعلمون  
 لا تبصرون و لکن ستعلمون و لا لا تخلصون الله انکم لا توقون فلتخلص انفسکم لله ربکم لکنکم  
 تقطیع ان تخلص انفسکم من نظیرته بالحق علی العالمین و لترا قبل اول الظهور ان لا تبصرون فی امر الله  
 و ستون عنده لمن الیومین فان هذا نزل انکم انتم بانه و آیة من قبل موتون ما خلقتم  
 الا ذلک و ما اتم بامر الله فلا تتحجب عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد و کتم آیة الله یوم

### باب الثالث من الواحد الثامن

فی ان بعد ظهور کل شیء مالک الا وجه فی یوم القیمة فرض علی کل نفس ان یتغفر من شجره الیه  
 بنفسه لا بغيره الا عذر حقیقی لایکن له ان یحضر نفسه و یتغفر منه سوا ان یحیی بکلامه و یخلط  
 و الاستغفر من الله بسبب آخر من الخطیة و غیره لخص این باب آنکه لابد یوم قیامت خواهد شد  
 و شجره حقیقت ظاهر اگر چه برضای نوادین توان در حق مؤمنین بیان ذکر نمود کلمه که قبل ذکر شد  
 کل شیء مالک الا وجه لعل کل مراتب باشد و در آن یوم از احتجاب از محبوب خود مبدل  
 میشود اثبات ایشان بنفی بگو اگر امکان نفسی هست مبدل شود باثبات ولی از آنجائی که این خلق  
 بدویش همیشه لایشر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت

وابر پافراید چنین کلمه که اشد از بهر ناری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کل از برای  
 نجات عمل میکردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است باشد فرض که  
 حاضر شوند بعد از علم نزول این آیه و حکم آن و استغفار کنند نزو او و رجوع کنند بسوی او تا آنکه  
 مبدل فرماید هلاک را نجات که این است ثمره مشغل با عمل شدن که اگر بعد از استماع این حکم کل  
 عمل خیر را کند باز از آن لکن است الا آنکه راجع شود و بجهان تویی که هلاک گشته نجات یابد  
 اگر نظر کنی در ظل این کلمه هلاک می بینی که کینونیات و کل اعمال بضر ب الله تمام شده که اگر آنروز  
 کسی میخواست باین آیه عمل کند یک ذی روح روی ارض نمیکذاشت زیرا که درودیکه هلاک شده  
 عند الله چه ثمر از برای بقای او و حال آنکه حدت این عند الله و نزد او اولو اعلم اشد از ثمره آن  
 است که بعین نبی ولی چون در عالم حدیثی نتوانی فهمید که از اول عمر تا آخر عمر از برای نجات  
 عمل کنی و یک دفعه در ظل هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمیشود الا از مبداء امر که اگر بعد از نزول  
 این آیه بمر عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمری نبخشد الا آنکه راجع شوی و یک کلمه از مبداء اخذ  
 کنی اگر چه بیک کلمه قد انجیساک باشد که این تو را نجات میدهد ولی این همه استغفار تو را نجات  
 نمیدهد و واجب است بر تو بعد از استماع از کل اعمال منقطع گردی زیرا که کل را از برای نجات  
 میکردی و بعد از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه ثمر و راجع شوی و کلمه نجاتی اخذ کنی اگر چه باشد  
 باشد و اگر کل ماعلی الارض را بهی از برای اخذ چنین کلمه بهر آینه الفع ترا برای تو خواهد بود  
 تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمه  
 نجات میدهد تو را تا یوم قیامت دیگر و اگر توانی با سرعت آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن و اخذ  
 کن که اگر از زمین استماع یک لجه صبر کنی آن لجه قبض روح شوی در مالکین خواهی بود و اگر  
 تجزیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعل از مبداء جاری کردی

که بعد از موت بود جنبش باشی و نارتو تبدیل نور گردد و این اقرب از هر امری است که با قبل  
 بان کل اعمال مقبول میشود مبدل میگردد و سینه بخت اگر چه رایج جدیدی میوزد از آن و لکن باز  
 مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در مالکین روی توبیح امری مثل این از برای اهل بیان عرض  
 نشده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان و حدودات و اکتها و آنچه بخت  
 از بعد مثل آنکه بنا باشد در بیان اعلم از آنها باشی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر  
 شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملقت شده باشی تا آنکه موقف او مبدل شده باشد مثل  
 آنکه در ماکو که محل ذل است بظواهر واقع شود که اینها تغییر نمیدهد امر الله را تصور کن و قوف او  
 را در این ارض مثل قوف رسول الله ص و جیل مکه که در سدر آن آیه را که نازل فرمود کل ال  
 آن زمان در مالکین داخل شدند و خداوند و عند رسول و عند اولی العلم و نزد هر نفسی که قرآن را  
 تلاوت نمود بطلاکت ذکر شدند و حکم دون ایمان برایشان شد و حال آنکه تا امروز هم  
 خود در دین خود عالمند منتی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من بطین سره الله عالم باشند  
 باشد تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را بعد عمل میکنند در راه خدا بلکه راضی بجان  
 دادن میشود در راه آن لعل نجات یابد ولی بعد از آنکه از بسده امر حکم هلاکت شود دیگر چه فایده  
 منتی عمل که میکند نزو او و اولو العلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عالم بودند قبل او  
 و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم  
 ارتفاع آن شد قدری از روی بصیرت عمل نموده لعل در یوم قیامت هلاک نشوید و اگر شویید بخت  
 یابید که تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن مکن ولی اگر غروب کند دیگر مکن نیست تفسیر و تبدیل  
 الا تا طلوع دیگر مثلاً اگر در ظهور سقران بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نموده بود  
 نجات بعد از هلاکت را بشمنیت که آن سیده بود نازل می فرمود باذن الله خدا بخشنایک بعد

تا اهلکاتک فضل من لذنا انانکنا فاضلین و همین تا امروز در نجات بود تا امروز که مبدء ظهور  
 بیان است نزد خداوند و رسول او و انبیا و ابواب کل مؤمنین بل نزد ملائکه سموات و ارض  
 و ما بینها بل نزد بهر شیئی ولی حال هم گنند از فضل مبدء منقوص گشت شیئی بکدام آن نفس محروم ماند  
 و همچنین در ظهور من بطیفسره الله تصور کن در اقب باش دقائق و ساعات یوم قیامت را و حساب  
 باش از همین ظهور تا غروب بطیفسره طورى که حساب میکنی مال خود را نزد دوزخ خود که شمره آن این است  
 که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی و لیکن اگر حسابی محتجب شوی که کل لایشی شود چه شمر حساب است  
 دینی بانفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الا  
 نزد استماع این کلمه آب میشوند و هرگز ظهور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که میشود که از اول  
 عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از مبدء نجات چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که  
 من عند الله است زیرا که عجز کل را میرساند و بدانکه عدد وجهه عدد ادم و احد است و هر کس در  
 قرآن بحجت در رسول الله ص و حروف حجی آن ثومن بود از دون الکیین است در قرآن الی ظهور  
 بیان و هر کس در ظل حروف واحد بیان آمد از دون الکیین است تا ظهور من بطیفسره الله  
 و همچنین همین هر ظهوری را بما لانحصایه الی مالا نحایه و عبادیکه واقعا در ظل حروف وجه قرآن بود  
 شمه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند برکت حب ایشان و همان حب حروف واحد است  
 در بیان و همچنین اگر واقعا کسی در بیان در ظل حروف وجهه آن واقع شود در یوم قیامت  
 نجات میابد زیرا که در آن ظهور منحرف انفس ظاهر و حروف حجی او نمیشود و اگر شود علامت در  
 ثبات او بوده در حروف وجهه بیان و همین سراسر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است  
 از امروز بما لانحصایه الی مالا نحایه مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و  
 حجت الله حجی است که کل ماعلی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترست نمایند و بگوهر

حقیقت مردم توانند مشاهده و ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بنفد بدل است بر ظهور  
 و آنوقت ظاهر میگردد اعرفوا الله بالله زیرا که امروز هر چه ظاهر شده اثر فو الله سبحانه بوده نه  
 این است که در همین اعرفوا الله بالله محبت نباشد محتجب بخردی انبساط بلکه گویا بقدر ترقی میکند  
 که سبحان الله اعلی محبوب خود در هر ظهوری بنفدی شناساند بلکه حجت را با او شناساند نه او را بحجت  
 و بدانکه معرفت الله در مقام اعرفوا الله بالله ثابت نمیگردد الا در اعرفوا الحروف الواحد براسب ذکر هم  
 بنمایند من عند واحد الاول اذ کل لم یکن الا من کثر ذکات الواحد الاول افلا تتقون و مراد از تقوی  
 او است با و در صقع او بنفس او نه این است که حرف اول حروف چی شود یا حروف چی اعداد و سطر  
 شوند بلکه هدایت واحد اول کل فتمت می میشوند که اگر آفرید در نظر کنی نمی بینی الا بتکلی اول وجود را  
 بنفس او در حد او چنانچه ظاهر است او نای خلق امروز بدین است بدین رسول الله ص که اعلاهی  
 خلق است این است قصد از کثر کل اعداد از واحد اول و لتوکلن علی الله یوم القيمة لعلکم تتقون  
 و مراد از این توکلن نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده کریمینی که خدا یا من بر  
 تو توکل کردم مراسمات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکلن تو این است که شجره حقیقت که ظاهر  
 میشود ایمان آوردی با و یقین کنی با آیات او که آنوقت توکلن بر خدا کرده و تصریح تو نزد او بشمر شده  
 و الا لایحیی بعبث نشده الا آنکه امت خود را امر بر توکلن بر خداوند نموده و شبیه هم نیست که خداوند  
 صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکلن کند نجات میدهد او را از هر شیئی که مخزون سازد او را  
 ولی چه شده که این ظل مختلفه در روی ارض همه برودن چی مانده و حال آنکه کل خود را متوکلن علی الله  
 میدانند بطوری که در باطن خود دارند هر کس لبان خود قدری تشنگی نموده که امر بر توکلن یا در کتاب  
 هست یا امر رسول یا امر حروف چی یا امر شعبان حروف واحد ولی بین که کل راجع میشود بنفس ظاهر  
 در ظهور مثل آنچه امروز هر چه در اسلام چی هست میدهد آن از رسول الله ص هست و حال آنکه

اما انحصار از برای هر شائی شئون هست و از برای بیان هر توکی الوف الوف می توان بیان نمود  
 ولتوکلن علی الله ثم باله وایة توفسون

الباب الرابع من الواحد الثامن

فی ان کلیشی اعلاه للنقطه و اوسط للمحروف استخج و ادناه للمخلق مختص این باب  
 آنکه اگر کل را تربیت کند بر فطرت آیات و اعظمت حجت آن عند الله و عند اولی الالباب  
 لعل در یوم ظهور فاصل شود بین استماع ایشان و ایمان ایشان بحق و این است جوهر کل علم  
 زیرا که دون این اگر کل علم را دارا باشد لاشیئی میشود و حکم دون ایمان در حق او میشود و اگر هیچ  
 علم نداشته باشد آلامین جوهر کل علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهوری  
 ظاهر است که اعلائی خلق او فی میشوند و ادنای خلق اعلائی یا اعلائی اعلی تر و ادنی ادنی تر  
 و اگر کسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مؤمنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن  
 ظهور است از برای آن نفس مؤمن می تواند فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلا اگر یک  
 نفس بعد از یصد و شصت نفر بنظر پیغمبر الله ایمان آورد او است آخر واحد از صد و ده  
 و همچنین این رشته حکم است و صد کل اعداد را در آن کن و هر شئی که عدل او ممکن نباشد  
 از برای واحد اول است و همچنین درجه بدرجه تا کل اعداد منتهی میشود این است استحقاق  
 هر موجود در بسده وجود که اگر در یوم ظهور من نظیره الله یصد و شصت و یک قطعه الماس  
 نزد او باشد و هر یک از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بهاء مضاعف باشد و سصد و  
 شصت و یک نفر در یک یوم با ایمان آورند و فاصل شود بین سده کدام بقدر قول کینت بی  
 اگر خواهد عطا کند این اعداد را بان اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا میکند و همچنین  
 در هر شان سده الله را جاری بین و حکم الله را ظاهر لعل یوم قیامت سبقت گیری باقرار بر

تصدیق بحق درین ذرات برکم بقول بی و درین سه ذری نظهور اجابت آن و نفی آن  
 که از برای هر شئی ذری است که مثلاً اگر یک ذراتین را بر او و بفراید که این طین وجود بی  
 نظرت اول است یا بحر اسمی که ذکر کند اگر چه نفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن کند و اجابت  
 کنی او را در طین که رتبه جاد و آخر وجود است اجابت آن نموده اگر چه در رتبه کینونیت در  
 همین است برکم بی گفته ولی در این صقع ناقص میگردد از رتبه وجود خود چه صدق است که امر شود  
 از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذره طین مقصود اطاعت امر است ندان و این که اگر آن  
 وقت محجب شوی از ذراتین با امر او محجب مانده از شر وجود و اگر کل خسیه کنی در ظل قول لم یجد  
 اول از برای آدم وارد شده و اگر کبوی کل اطاعت را سیکلم و کرده باشی و کنی یا کنی امر است  
 در حق تو نازل میشود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث اریه لا من حیث ترید اگر چه منع است  
 که شجره حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند در آن نمود یا امری نسواید که رجحان او را کل نتوانند  
 یقین نمود ولی این از برای عرفان عبسک بود مواقع امر را که همان امری که بان آموخته و ایامه  
 بجهان امر لا تخزن نفساً شده اگر چه در نهضت و وجود واقع باشد اگر ناظر با مرتستی چرا از یک امر محجب  
 و بر امری ثابت این است که تراف کل او امر است از شئون تقوی بوده و هست ولی  
 بشرطی که از بسبب امر محجب بخودی در هر ظهوری و الا شبه نیست که در آن ظهور یک مرتستی با او  
 آن عمل میکنی اگر مستدین بدین خود هستی و الا خود عصیان خود را شایدهی و کنی بنفسک الیوم  
 علیک حسیبا مگر آن اینکه لعل در یوم قیامت هیچ نفسی از او امر من بطیسه الله محجب نماند  
 که اگر بر کل وجود امر کند امر او امر است بوده و هست و هر که لم و لم گوید در امر خدا گفته چه امر در شئی  
 کند و چه در تع تع عشر و دیناری کند که بمساء الفسان یک مثقال فضه است در آن ظهور  
 و تعرفن حدود الفسک ثم یوم القیمه با قدر الله لتفتدرون



### الباب الخامس من الواضحات من

قرض علی من یقدر ان یاخذ ثلاث الماس عدد البسم و اربع لعل اصفر عدده و ستة زمره  
عدو الا منع و ستة یا قوت عدد الا قدس ان یاخذها و یسلم من یطیسه الله و حرف الحی  
فی یوم ظهورهم شخص این باب انکه در مواقع خود ذکر شده که کل وجود در بیان است و کل بیان در  
واحد اول و واحد اول در نقطه اول و از اینجا می که در یوم قیامت حشر کل بر درجات واحد میشود  
و کل این واحد با هر واحد اول واحد است و در کل یکت با حیوان دیده میشود که امر الله باشد و از  
انجائی که هر شی در صغ خود تا شایه نشود این واحد را کامل در حد خود نمیکرد و مدلی علی الله میشود  
از اینجا امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار قطعه  
لعل اصفر و شش قطعه زمره و اخضر و شش قطعه یا قوت امر در نزد او شایه با واحد اول به رساند و  
اگر تواند در ظل ملک واحد اول وارد آورد و الا و ظهور من یطیسه الله با مراد بگردن حتی او  
عطا کرده شود که این مو به است من عند الله از برای واحد اول در آن ظهور و بهاء کل عدل  
بهاء واحد اول باید باشد تا مستقیم از سر توحید موجب نماند و اگر در آن ظهور کل با این عطا  
مفتخر گردند با واحد شکر عطا خواهد نمود مالک کل وجود و اگر کسی نرد او باشد و مشرق شود شجره  
حقیقت و قدر ذکر شینی در حق او صبر نماید بقدر همان نار میگردد از برای آن و سزاوار است  
که مستقیم بر توحید ذات و صفات و انمال و عبادت و خلق و رزق و موت و حیات تسبیح  
و تحمید و توحید و تکبیر و ناره و هوا و ماد و تراب و فوآد و روح و نفس و جسد و نور ابیض و صفر  
و اخضر و احمر در ظل حرف بسم الله الامنع الا قدس ملاحظه نمایند و چهار دعا از برای انوار  
اربعه ذکر شده که اعظم از کل دعائاست بر نفس که بر قرات آنها موفق گردد خیر دنیا و آخرت را  
و کن نماید و الله یوت الفضل من یشاء من عباده و لیوثقن من یشاء من کلمه ما قدر من عنده الله کان جواراً علی

الباب السادس من الواجدان من

فی اذن التلطیف بان یطهرتن فی کل اربعة ایام بان یخلن بمیت الحمر و اخذ شعر کل البدن  
 بالثوره فی کل ثمانیه ایام او اربعة عشر ایام و اخذ الاظفار و استعمال السحاح کل البدن  
 و کتب الرجال علی صدورهم الرحمن و النساء التمس و النظر فی المرات فی کل یوم و یلیه  
 ملخص این باب انکه در بیان اذن داده شده بتلطیف و نظافت با علی مایکن در امکان و اگر در  
 چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار و شعر و مایجل به المرء نماید محبوب بوده عند الله دست و تطهیر  
 البسه و تلطیف آن هر چه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده دست و خا اذن داده شده  
 چه کل بدن چه بعضی آن اگر بر صد در که محل حب الله هست بکلمه التمس در اوله و الاثر و الرحمن  
 در اوله الیا کل بر احسن خط با سباب انکه منطبق شود محبوب بوده و اذن داده شده و بزرگ  
 از این کلتین هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی را افضل صرف حاذ کرده و بر  
 یدین آور جلین اگر د آب نموده باشد محبوب بوده از برای او ولی در کل بدن اذن داده شده  
 زیرا که اخذ هیچ شری نمیشود مگر انکه بفنای نوع بلا اذن او مرتفع میگردد باذن الله و تراویا  
 عبد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلیق خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن خود و الا  
 استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات در فطرت اولیه با حسن جمال خلق شده و اگر حجابی  
 بعسم نرسد از ظهور آن بر صورت خلق کینونیت محصور میگردد و اینک دلیل معروف بمی است  
 بسده آن من کتاب الله ذکر نشده و در هر شان عبد باید بر شونی باشد که اگر آن صین نجهتیت  
 ظاهر شود و آن بین یدی الله واقع شود که می از شینی بشی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر  
 این شده الا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین یدی الله واقع شود دون شئون لطافت  
 نزد او نباشد که غیر جشی خداوند شاهد شود بر او و در بیان غنی شده از هر چه حجاب <sup>نفسی</sup> <sub>نفسی</sub>

حتی اگر نفسی بر جسد خود علم بذره بهم رساند یا در لباس خود عدل همین که مکروه داشته باشد او را  
 نزد نفس خود محبوب نیست که این بدی الله بان حال نازل شود لعل کل در بیان مرتبی باین  
 قربت شده لعل در یوم ظهور حقیقت ماکیره در مؤمنین بخود مشاهده نماید گور در جسد بدرجه و شینا  
 فشینا ترقی مینماید که اگر کسی قیصی پوشد و عرق کند تبدیل میکند او را چگونگی که با او ن صبر کند  
 ولی هنوز بان درجه اهل این ظهور نمیوانند سیر نمود اگر بفاصله لطیف ایدان تلطیف البسم  
 شود در لطافت پرورشش خواهند نمود و هر چه زود تر شود محبت تر بوده عند الله و اگر کسی را  
 ممکن نشود حزنی از برای او ن نباشد که بحسب او ن تلطیف را با وعطا کرده میشود ثواب آن ولی  
 بر هر نفس حتم بوده دست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید  
 زیرا که شجره حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را ویشناسد کل را و می بیند او را ولی کسی او را  
 نمی شناسد و بعین او او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق میشود در کثیسی چه بسیار است  
 که هست نه پدریشناسد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آن را مثل ظهور روح  
 بین قبل از بشت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر  
 خلق خداوند که در ظل او سائرند از همین ظهور روح در آن علم دارد بنفس خود تا ختمای شینا  
 که روح بهر شش دیگر تعلق گیرد و می بیند کل را که کل با اسم او میکنند آنچه میکنند از اول وجود  
 آخر و کل بشیئت او قائمند ولی کسی عارف نمیشود او را الا آنکه بشناسد او را نفس خود  
 با آیات خود و نمی شناسد الا همین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و آیات عزت از مطلع  
 قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی شان لم یشهد الله علی  
 ظاهره دون ما یحب انه کان لطافاً لطیفاً قل الله الطف فوق کل ذالطف لمن یقدر ان یتبع عن  
 و لطف من احد لانی السموات و لانی الارض و لا ابینها انه کان لطافاً متلطفاً لطیفاً

## الباب السابع من الواحد الثامن

فی السجای والا کرمه <sup>مختص</sup> این باب انکرا ذن داده شده چاپ در بیان و آنچه در ظل او نشاء  
 مشو بر طبق او الی ظهور من <sup>لطیفه</sup> سه الله که آوقت اگر کل بشانی مقدر شده که توانند با حسن  
 حفظ کلمات الله نمود که امر خواهد فرمود والا آنچه مقتضای جود و فضل او است اذن خواهد داد و  
 بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نماند عمن الله در آنکه بیانی نزد آن نباشد که با  
 ذکر شود من <sup>لطیفه</sup> سه الله را با حسن حفظه با آنچه در این زمان است که هر خطی که میرسد چاپ  
 میزنند بجا آوریده که بماء هدیه قرآن میت هشت نخود خفته شده اگر نه فاعله عدم استطاعت کل  
 مؤمنین میبود هراینه اذن داده نمیشد و لیکن حال که کل در فضل وجود حق ساکن هستند باذن او  
 ولی هر کس تواند که بیان را با حسن حفظه بهتر است از برای او ن تا آنکه مالک گردد چاپ خوب  
 آن را ذلک من فضل الله <sup>مختص</sup> به من یشا من عبادہ والله ذو الفضل العظیم بدانکه احترام قرآن است  
 الا با احترام نسبت اوالی الله بنفہ و لاجل ارواحی که در آن کلمات است و کل ارواح در سدان  
 راجع میشوند با روح حروف حتی آن چنانچه بداء ایشان قسم از آن حروف است چنانچه امر و ز اگر  
 مؤمنی عالیست بقول ال میت و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان رسیده  
 کسی نتوانست تغییری و تبدیلی در هیچ و کل حروف حتی راجع بقوله قرآن که رول الله هم باشد  
 و آن راجع است الی الله بنفہ و عود او الی الله است بمانع و الی نفسه زیرا که امکان از حد  
 امکان تجاوز نتواند نمود و همچنین در بیان کل ارواح عظیمین او راجع میگردد به باب اول که من <sup>زالله</sup>  
 باشد و کل ارواح دون عظیمین او ن راجع میگردد باؤل دون حق که ساجد نشود از برای او و  
 همچنین کل کتب سماویہ را شاگرد کن که احترام کل نسبت اوالی الله هست و لم یزل حتی بوده دست  
 باینکه از ظهور است قبل مرتفع میشود و متصل میگردد بظهور است بعد شده نیست که آنجسبیل کتاب خدا

بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حده آن رافع شد بسوی قرآن و آنچه که نشد از دون ارواح  
 علیین تحصیل بود که مانده و همچنین در بیان آنچه که داخل بیان شوند از عنونین بقرآن ارواح  
 آن در علیین بوده و الا دون آن ذکر میشود و همچنین در بیان آنچه که بمن طحیسه الهه ایمان آورند  
 ارواح علیین اذن هستند و اگر نفسی بهم رسد که ساجد شود او است کل دون علیین و تصنیف  
 فیما تم بهت دون علی احسن خطاتم علی قیوم

### الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تجنیس الشرفی الراس للبین و اخذ شعر الوجه لقوته و الصلوة فی الجنا لادونین  
 فانه لا یحبه الله لمخص این باب انکه اذن داده شده تبیض شعر راس و اخذ آن از درجه لابل  
 قوت آن که بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و همچنین از عباد  
 عبادی هستند که از امر الهی محجب مانند و اذن داده شده صلوة درجه بسانی که ظاهر شود  
 از یدین او الاروس انامل که اقرب بوقر بوده هست و صلوة درجه محبوب بنوده و نیست  
 الا حین اضطرار که آنوقت اذن داده شد کل این شئونات از برای انکه لعل در یوم قیامت  
 شیئی دون حب الله ظاهر و باطن در نزو نفسی نباشد تا انکه مستدین است دلال نمایند جانی  
 که بجد عرضی خداوند راضی نشود دون حب را چگونه است حکم اجساد و ایتیه و انفس و ارواح  
 واقفه که محال تجلی واحد اول است فلنلقن الله ان یا ادلی التقوی یوم القیمة بعلمکم تعلمون

### الباب التاسع من الواحد الثامن

و یکتب کل نفس اسمها و ما فعل من خیر و دونه من اول ظهور الامرالی یوم غروب و لیحفظه  
 الا و صیما الی یوم نظیر فی الشجره لمخص این باب انکه از مبده ظهوری تا ظهور دیگر اذن  
 داده شده که هر نفسی نویسد در کتاب خود بخلاف خود یا بنظیر دیگری آنچه در بیان کتب نموده و

همچنین اگر قبل از دخول خود کسب و ن خیزی نموده تا آنکه در قیامت بعد عالمین در ظهور قبل هرزاد او  
 شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نگردند و آلا میشود که ظاهر شود و اون هنوز مثل قیل عمل میکرده باشد  
 چنانچه هرزاد و بیت و هشتاد سال است که قرآن نازل شده و منه زانها باخیل عمل میکنند همچنین  
 در نزد هر ظهوری مشاهده کن امیر الله را و محتجب همان که یوم قیامت یومی است مثل امروز  
 شمس طالع میگردد و غارب چو باوقتی که قیامت برپا میشود در آن ارضی که قیامت برپا میشود  
 خود اهل آن مطلع نمیشوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمیکند از این جهت با ایشان منیسگویند مثل  
 ظهور رسول الله چون که توانستند تحمل شد بغیر مومنین نظر نمودند ظهور قیامت را و آن یومی است  
 بسیار عظیم شجره که لم یزل نطق او انشی انا الله لا اله الا انا برون ظاهر میشود و کل محتجبین گمان میکنند  
 که آن نفسی است مثل خود و اسم مومنین که در رکعت اولی یا انصایه بادنی مومنین باد در ظهور  
 قبل او صدق میشود از او منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله اگر آن حضرت را مثل کبی از  
 مومنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال در جبل حایل میشدند امین او بیت او همچنین  
 در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نیکردند چگونه میتوانستند در جبل ساکن کنند و حال آنکه  
 کیفیت ایمان بتول او خلق میشود این است که چون همین افنده ندارند نمی بینند و آنها که  
 دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم  
 قیامت را عظیم از هر یومی گفته و آلا یومی است مثل کل ایام الا آنکه ظهور الله در آن ظاهراست  
 و ثمره امر این باب آنکه لعل در آن روز چشم او باز باشد که بنده محبوب خود را و در آن روز  
 تواند نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن میشود و آنچه که نقطه بیان باید  
 نویسد آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد بسوی آن و خداوند او را نازل فرمود بمن  
 این است آنچه او کسب نموده در قیامت کل هم بر جوهر جدا آنچه کسب کند نویسد

لعل ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی الله مذکور شود اگر توانند در آن روز و زمار توحید داخل  
 شوند و الا شب و روز گریه میکنند و محبوب ایشان ظاهر میشود و میمانند مثل آنکه تظن  
 احمد موعود را کل نصاری تظنند و تضرع از برای ظهور او میکنند و حال آنکه حال هزار دویست و  
 هفتاد سال است که از ظهور آن میگذرد بنا بایش بعین فوآد خود آن روز که محجب نمائی و بیعت  
 برپا شود و تو خسر نشوی که بر خداوند است اخبار تو ولی اگر نشوی و او است اخبار من بطنیة الله  
 اگر قبول کنی و استوکلن علی الله ربکم الرحمن ثم ما تحببن من خیر و دونه من قیامت الی قیامت کتبتون

### الباب العاشر من الواحد الثامن

فی ان آذنی ربی فی الظایفه حل له النظر و التکلم سواء کان ذکرا او انثی و اذن المرید  
 ان یتکلم مع النساء او هن مع الرجال علی قدر ما یشترینما وان لا یتجاوزان علی قدر ثمانیة  
 عشرين کلمة خیر لهما مخص این باب آنکه اذن داده شده بهر نفسی که در طایفه تربیت کرد  
 شود بر نظر و تکلم سواء آنکه بر یک هیكل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده  
 تکلم مرد با مرثه بقدری که کفایت کند در ظهورش و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود از بیست  
 بتقوی است و اگر مفید نیست از بیست و هشت کلمه و مراد از طایفه عرف اذن است  
 نه عرف ظاهر مثل آنکه صد همساز خانه ایل را یک طایفه گویند لعل یوم قیامت بعد این  
 امر از اخذ فیض از مرثه نفسی محجب بخردد و اگر شجره محبت از دیاد یا انتخاص فرماید بعد از ظهور  
 لم و جم گفته نشود فلتقن الله حق تقاه لعلکم تعلمون

### الباب الحادی عشر من الواحد الثامن

فی غسل الیبت ثلاث مرات علی ذلک الترتیب الاول الرأس و تقول یا فرد ثم البطن  
 و تقول یا حی ثم الیمین و تقول یا قیوم ثم الشمال و تقول یا حکم ثم الرجل الایمن و تقول

یا عدل ثم الرجل لا یسر و تقول یا قدوس بماء او بماء من کافور و سدر و کیفشہ بنجس  
لبس و یجمل الخاتم فی یمینہ بما ہو کتوب علیہ فی الرجال و لله ما فی السموات و الارض و  
ما بینہما و کان اللہ کلشی علیا و فی النساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینہما و کان اللہ  
کلشی قدیرا لمخص این باب آنکہ کل احکام بیان براسرار توحید و معرفت جاری شدہ کہ اگر کسی  
نظر کند از سببہ تا انتہای آن ماء توحید را در کل بر یک پنج جاری می بیند و اذن داده شدہ  
در مقام غسل حیث یک مرتبہ واجب والی الشلاہ او انخه اذن داده شدہ زیرا کہ مراتب توحید  
در پنج مرتبہ ذکر می شود در لآلہ الایہ و لآلہ الایمان و لآلہ الالہ و لآلہ الالہ  
چنین نفسی اگر در فلور می بود و در سنہ اول موقن میگردد وین فلور توحید ہر آئینہ الی سنہ خمس منہ می گشت  
باخر مراتب توحید از این حیث است کہ یک دفعہ واجب گشتہ و مراتب باع کل خواہند مثل شد  
اگر عمری نباشد و اذن داده شدہ از اس و بطن و دین و جلیین و در حین اشتغال بماء  
و محمد آئی ذاکر گردد او را و با پنج درجات او از فضل مقصی بودہ از سردی ماء یا گرمی آن  
لایق است کہ بہمان نحو غسل داده شود بر ایدی اقصیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء و  
یا طیب دیگر معتظر نمایند و اذن داده شدہ در کفن پنج ثوب از حریر گرفته تا منہی درجات  
قطن منہی گردد و بر آن زیادہ از نوزدہ اسم جائز نیست کہ نوشته شود ہر کہ ہر چه خواهد نویسد  
و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمودن سبب میگردد کہ حزنی مشاہدہ نماید بعد از  
موت و در حنت آئی با پنجہ یا سبب او بودہ دہست تسلذ ذکرود و برید عین او خاتمی نقوش  
اذن داده شدہ در رجال و لله ما فی السموات و الارض و ما بینہما و کان اللہ کلشی علیا و در  
نساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینہما و کان اللہ علی کلشی قدیرا و تغلب میت را در ہر  
حال بشائی نمودہ کہ دون و قار و سکون در حق او جاری گردد و زیرا کہ احرام جسد مؤمن احرام



مومن است. و اسماء هسته یا مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر بقلب یا بلسان شکر گردد و  
 بدانکه موت مثل حیات است اگر میت بایمان بان ظهور قبض روح شود در جنت الهی متذوقه  
 بود و آذرنار است در مراتب بوده که یوم قیامت نشود و قبض روح نفسی شود و در نار ورود  
 و ملتفت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله ص تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان با قبض روح شده در جنت  
 داخل نشده و همچنین از اول ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است قابض آن بملائکه  
 که موکلند بر او و داخل جنت میگردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد  
 و اگر در غیر ایمان قبض روح شود اگر عمل ثقلین نماید که نفع باو نمی بخشد و اگر بعد از موت  
 او گل خیرات از برای او شود که نفع باو نمی بخشد الا آنکه ایمان آورد بچند آیات او و اطاعت  
 نماید محبوب خود را با آنچه در بیان نازل فرموده لعل آنوقت درک کند او را رحمت الهی و در  
 جنت حلقه مخلد گردد و مراقب باش ظهور من نظیر سوره الله را که اگر شوی ظهور او را و بقدر اینکه  
 بجوی بلای نمانی در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی این است مراد خداوند  
 هر ظهور از هر نفسی مراقب باش که در صفتهای یوم قیامت بیرون نروی که صفتهای آن روز ظهور  
 غزنی است که وارد میشود و آیات متعدداست که ظاهرا هر یک درود در حق ظاهر ظهور یا ابراج جنتی است  
 که از صبح ازل میوزد بر میمال افنده کل موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کن را مشاهد میکنی  
 و زیارت کن موقتی را در هر عدد واحد یکت واحد و شئون دیگر در این باب نازل شده که خوا  
 شاهنشاد بر او در لوح آن قل الله یتوفیکم بامرہ ولیا من الملائکة ان یقبضن عبادہ المؤمنین  
 و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند با مرضا و من روح غیر مومن را هم شیاطین قبض میکنند  
 چنانچه هر کس در ظل بیان عروج نماید قابض روح آن ملائکه عالمینند و هر کس در غیر بیان موت  
 او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نیایند زیرا که مؤمن مس میکند او را چگونه بگفت رسد و

و اگر کشف غلط شود از نیون شیاطین آنها هم نمیکنند از شدت حرارت ناردان الا آنکه چون در مجامع قبض روح میکنند و بجز ننه نار بسیارند در روح نونین بدی الهه حاضر میشود و همین روح دون نونین در صغیر خود خداوند نظر بر او نمیکند و امر میفرماید بار که او را بگیر و توکل کن بر خداوند که موت تو را در کف کند و از برای خداوندی که عبادت کرده چون بر سبیل نبوده جز آ داده

نشوی یوحیکم الله فی انفسکم ثم کل عباده لعلکم تتقون  
الباب الثانی والعشرون الواحد الثامن

فی احکام محل الضرب منحص این باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در محل آن بشخصت و شش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن میت و نسال بر او است که دارد شود در آن محل در هر سه یک مرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد غلظت نماید خود را و در آن محل بیج رکعت نماز امر شده و هر کس استطاعت ندارد در میت خود چنین عمل میکند و خنوشده بر مکان غیر این حد و اگر نشده بود که میتواند از امر الله منحرف گردد و بین فضل حق را و مشا که کن خدا و انا است که در این سبیل چقدر ما صرف شود و آن روز یک نفر نبود که یکت قدم از برای خدا بردارد و همین قسم در ظهور بتلنا خواهد بود کل عمل میکنید ولی از مبدا امر محجب و کل از برای او ساجد هستید ولی از نفس او محجب و اگر بر احتجاب راضی میشدید این حدودات بر کل جاری نمیشد حال یکی محجب میشود و کل خلق با او محدود و سجده و التی میکنند و اگر در یوم ظهور من طیسره الله همت کنسید بر ایمان سجد که ایمان با او است و اطاعت او که اطاعت خداست و محبت خدا که محبت او است و رضای او که رضای خداست امری نازل نمیشود که کل تا یوم قیامت با او حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر ایشاء و مشیت قاهره تا در برابرید لعل در یوم قیامت مراقب خود باشید که متحین این ظهور را در زکرده و خود از آنها

محبوب بر شوی مثل آنکه امر در مجتبهین از رسول خدا را رد میکنند و خود صحیح تر شده اید و گفتن  
حق تقاضای آن را ترضی لاحد دون ما ترضی لانظکم لعنکم یوم القيمة علی الله لا تحکون  
الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن

اذن ان کبرن علی النقطه خمس و تحین مرة فی اولیها و اخریها ملخص این باب  
آنکه چونکه شجره حقیقت مرآت الله بوده و هست و در او دیده نشود الا الله از این جهت امر شده که  
در صحن استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اول نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در  
غیر آن از پنج بکثیر زیاده اذن داده نشده زیرا که عروف حی از آن واحد بلاعد و ظاهر میگردد  
دکل مراتب اعداد مکتبه و احداً واحداً از واحداً اول متجلی میگردد لعل در یوم قیامت در صحن  
ظهور شجره حقیقت اگر عامل الله بوده در آن مراتب کل حرف حی را مشاهده کنی ز بطوری که  
نفس حروف مشاهده کنی بلکه قدرت صرف بر تجلی با آنها که مل گردان آن منظر را بر ذات خود  
و همچنین کل مراتب اعداد را بسان میگوئی الله عالم ولی آن روز ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر  
در صحن ظهور من نطمیسه الله از برای او عمل کرده الله عال بوده و الا صادق نبوده در عمل خود  
هر شومنی که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عمل میکرده از برای او عامل خواهد بود  
و الا عمل او بدون الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله ص اگر  
نفسی عامل بود الله از حروف انجیل از برای رسول الله اطهار ایمان مینمود و بنوعی که نشد  
علامت این است که خالص نبوده و همچنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خداست  
نفسی است که عمل میکند الله باتباع او و الا خالص نبوده که اگر خالص میبود بدون الله نشد  
فلتسقن الله یوم ظهوره لعنکم تعلمون

الباب الرابع والعشرون الواحد الثامن

فی ان کل نفس ان یلمن آیات البیان فی کل یوم ولله سبحانه آیه وان لم یقدر فلیکذا  
 سبحانه مرة لمحض این باب آنکه از آنجائی که توحید در حرف ذال نهی الیه عروج اوست و متر  
 آن اینکه عدد هفت اللهم که بر حرف رتبه ثالث توحید گذرد تبه خامس ذال بر میگردد و  
 اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب بختصد آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند بختصد  
 مرتبه الله اظهد بگوید و شمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن لطیفه الله  
 تا کیفونیت آن لاین شود که بدل شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج  
 از حد عدد گردد و بنید الا واحد بلا عدد را نه این است که این امری باشد سهل بل اهل است  
 از هر شیئی اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با  
 مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است و دون مؤمن اصحاب نار و جنت را  
 معرفت من لطیفه الله یقین کن و طاعت او و نارا وجود من لم یسجد و رضای او چه  
 در آن یوم خود گمان کنی که از اهل جنت و مؤمن باوستی و لیکن محتجب میشوی و در اصل نار  
 مترق است و تو خود بیندانی تصور کن ظهور او را مثل ظهور نقطه فرقان که چند روز حرف  
 انجیل منظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الا امیر المؤمنین ۴ و هر که  
 در آن یوم مؤمن بجزرت بود شراً و کل اصحاب نار بودند و گمان میکردند که اصحاب جنتند و  
 همچنین در این ظهور شاهه کن که تا امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه  
 بصد و سیزده نفر شها گرفته شد در ارض صا و که بظواهر اعظم ارضی است و در هر  
 گوشه در سه آن لایحه عبادی هستند که با هم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری  
 محمد پاک کن اتمیص نقابت رامی پوشد این است سر کلام اهل بیت در ظهور که میگردد  
 اسفل خلق اعلاى خلق و اعلاى خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من لطیفه الله من

اشخاصی که خلطور نیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را و کل حقیقت ایشان میکنند در  
 و ع چه با اصل ناز میگردد اگر ایمان با و نیاورند و عبادی که کسی خلطورشان در حق ایشان  
 نیکند چه با بشرف ایمان فیض ولایت از مبدء وجود میپوشند زیرا که بقول او خلق میشود آنچه  
 در دین خلق میشود از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتهای آن مثل آنکه در ظهور رسول الله ص و انبیاء  
 بقول آن دمی گشتند بین کسی که فیض جود ولایت خطا میکند خلق او در حق او ایمان نوسن که  
 در ادنی خلق اوست بر او منع میکنند قسم بذات مقدس لم یزل که اگر کل اهل بیان مومن شوند  
 بان شس حقیقت مثل آنکه اول من آن با و با د مومن شود هر آینه میپوشاند او را تمیص اسم خود که  
 در کیفیت او دیده نشود الا او را اگر اسم او عظیم است اعظم میکند و منسوب بخود میگردد و در  
 کتاب نازل میفرماید الله لاله الا هو الاعظم الاعظم بین کسی که این است بجز جود او که لاشیئ  
 محض را از ساحت قبا ساحت قدس بقای می رساند که در کیفیت نو آو او دیده نشود الا  
 اسم او اگر در ظاهر مشیت او دیده شود الا مشیت منظر او این است جود فیاض لم یزل  
 و نشان لایزال که هر کس را خواهد تمیص ناپوشد چون بید که غایب است او را ولی از اجواب  
 چون از منظر ظهور او محجب چنانچه دید رسول خدا ص که کل مومنین باخیل خدا را میپرستند و منند  
 آنچه او نازل نسروده ولی چون دید مجتهد از نفس او که اججاب از او اججاب از خدا اند  
 از این جهت حکم لدون الله کرد در حق ایشان همچنین در نقطه بیان مین و همچنین در ظهور  
 من نظیره الله که اگر کل در آن روز نظر مبدء دلیل و جوهر ربط کنند یک نفر از اهل بیان  
 فی ماند که تصدین نیکند او را مثل آنکه اگر در ظهور نقطه فرقان کل موقن بودند بقرآن اول  
 هر آینه یک نفر نیماند الا آنکه صین استماع آیات الله اقرب از لوح بصر از صراط میگردد  
 ز این است که نشی باشد شمارا ای اهل بیان با ایمان با و بلکه اگر ایمان نیاورد خود

لدون الله بشوید بلکه محبت کرده ایمان آورده که گفته شود و از نار نورسبدل شوید و الا او  
 غنی است از کل ماموی مثل آنکه اگر مرد کل ماعلی الارض ایمان آورد بمیان خود از نار نجات  
 مییابد و داخل در جنت میشوند و از ذکر لدون الله که است از بهر نار است نجات مییابد  
 و داخل در جنت الله میشوند که اعظم از بهر جنت است و از ذکر کاف نجات مییابد و در ظل ایمان  
 داخل میشوند و الا نقطه حقیقت لم یزل و لا یزال غنی بوده است از کشتی و کل مفتقر بوده اند  
 او بجهت و کینویت خود که اگر کل ماعلی الارض در یوم ظهور رسول الله ایمان آورده بودند خود  
 از نار نجات یافته بودند و حال همسم که نیاورده خود دنار غلده مانده در هر ظهور خود همت  
 نموده که خود را نجات دهد از نار ظهور قبل و الا ظاهر ظهور مستغنی است بی چیزی نیست  
 الا آنکه در کینویت از برای او ساجد است لله عزوجل اگر چه خود محتجب باشد و در یوم  
 ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه بطور قبل او مؤمن  
 می اهل بیان نکرده آنچه اهل قسم آن کردند از بهر خدا سجده و بر نظر آن آنچه نباید کردند  
 این است که کینت دفعه کل اعمال لدون الله میشود و حال ملقت نمیشود چنانچه کل ملان مجتجب  
 محتجب مانده و در نزد بهر ظهوری لاین است که کل بان ظهور مؤمن شوند زیرا که کل بان قائمند  
 و استون البیان علی سخن حزن فی آناء اللیل و اطراف النهار لعلمکم باسم الله تجذون ثم لا اله الا الله تجذون  
 الباب الخامس و العشر من الواحد الثامن

فی ان فرض کل احد ان یتاہل لیبقی غضا من نفس یوحده الله رجسا و لا بد ان یجتهد  
 فی ذلک و ان یظہر من احدھا ما ینعما عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه  
 لان یظہر عنہ الشره و لا یجوز الاقران لمن لا یدخل فی الدین و من کان معتزنا بنفس تجتجب  
 علیہ الافراق اذا شام منه دون الایمان بالایمان و لم یحل علیہ او علی شایئ

الا اذ يرجع فی ایمان قبل ان یرفع امر الله فی یوم من طغیته الله ذل المؤمنین الذین آمنوا علیهم رجوع  
 مخلص این باب آنکه در این عالم اعظم ثمراتیکه خداوند بعد از ایمان باو و صرف واحد  
 آنچه در بیان نازل نموده داده اخذ ثمره ایت از وجود خود که بعد از موت آن آن را  
 ذکر کند بخیر و امر شده در بیان باشد امر حتی آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در طرفی  
 مشایخ شود اختصار اقرانی باذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعل و رقی شود  
 از اوراق جنت اگر ایمان آورد بمن طغیته الله و آلا و رقی میگردد از اوراق بار و اگر موجود  
 نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است و حلال نیست اقران الالبانی که ایمان  
 آورده باشد در هر ظهوری بظاهر آن ظهور و اگر احدی اختصار ایمان نمایند اقران اذن داده  
 نشود از برای آن و منع کرده میشود از آنکه ایمان نیآورده حقوق آن زیرا که مالک گشتی  
 خداوند است عزوجل و اذن نداده بر غیر مومن تکلیف شنی و آنچه بر ایدی غیر مومنین می بینی  
 بغیر حق است که اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان را از ایشان منع میکند الا آنکه  
 ایمان آورند چگونه مایملکت ایشان الا قبل از ارتفاع کلمه الله که بدع ظهور است  
 اذن داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه ولی صین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمیتواند  
 ورق جنت با ورق نار قرین شود زیرا که کینونیت آن مدد از نفسی میرود و کینونیت آن مدد  
 از اثبات و آن لاشعنی مخلص است و آن با شیت صرف است با مراده و مراد است  
 بر کل نفوس شمره در بیان که از برای خود ثمری از وجود خود اخذ نمایند تا آنکه کسر شود مراد  
 اعداد تا آنکه در بحر انحصای داخل شود چه در بدو هر ظهوری اعداد نمایه است که در جبر  
 الی بالا انحصای فتمی میشود هزار و دویست و هفتاد سال قبل از نظر کن که حتمه بود با اید المؤمنین  
 از مومنین بعتر آن و امروز پس میتوانی احصا نمود این قسم است که الف بالا نهایت ترقی میکند

و بلاغی از برای آن بوده و نیست و همچنین بدو ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز خزان  
 سین مؤمن بیا، بنود احدی و کم کم بیاض حروف بسبب تقصص ایمان را پوششیده تا آنکه واحد  
 اول تمام شد و بعد مشاهده کن تا امروز که چقدر رکتر شده این واحد قسم بذات مقدس لیزلی  
 که اگر بعد از ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی الاض غیر از مؤمن نبود زیرا که  
 حقیقت نارائدهست که اگر کل داخل شوند در ظل او بنا حسب او صبح میگردند و حمد و سجده  
 و کبر بآنکه از ملک او شیئی منقوص گردد یا بر ملک او شیئی زائد شود زیرا که از برای خدا بود  
 آنچه در سواست است و ارض و مابینها چه ظاهر شود که ظاهر حقیقت بنظا هر اظهار فرماید یا آنکه  
 کل با اسم او اظهار نمایند و در چه بدرجه خواهی دید تا آنکه از حد بلا حد و از نهایت بلا تخصیص  
 مشاهده کنی خلق جنت بیع را **و لتوکلن علی الله ثم فی ایام الله تصبرون**

### الباب السادس والعشرون الواحد الثامن

فیما کتب علی کل نفس من کل ما یملک من مائة مثقال ذهب من بجاء کل شیئی تسعة عشر  
 و واحدة لله ان کانت الشمس طالعة فلیفوض الیه لیتقن بین حروف الواحد کل  
 واحد مثقال اذا شاء و الا لا امر سیده لایثل عمای فعل و هم یثلون و ان کانت الشمس  
 محجبة و یکون للحروف الواحد ذریة یصلن الیهم و الا یصرف فیما یقترنان من نفسین  
 و ان کان یصرف العبد لولده او بنته و مثقال النار یحیط لمن یطینسه الله او یضیر  
 فی البیان و یتلون یضمه و یحفظه کیفیه لیرد ان الی صاحبه مختص این باب آنکه بعد  
 از آنکه شیئی بجاء صد مثقال ذهب رسید بر ملک او ن است که نوزده مثقال بخرد  
 واحد و یک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید  
 اگر لیل طالع شد بذریات آن حروف میرسانند کل و اگر نباشد بان مقترن می سازند



بن دو نفس را و شغال نار را حفظ نمایند تا بمن لطیفه الهی رود شو و در نزد ظهور او منقطع  
 میگردد حکم اقتران و عطاء بذریات الالبان اوان ثمره این آنکه اگر در آن روز یکی فریاد  
 بل ایله آرزو از اطاعت میکنند بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت  
 رسول خدا ص می نمایند در کل احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری در  
 یوم ظهور اوقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین با و زیرا که آن یوم لقاء الله هست دیگر  
 کسی نتواند در ک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که بعد بعد از هر صلوة طلب رحمت و  
 مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که نداء میرسد من قبل الله که از برای تو است  
 دو هزار یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یدکر ابویه بیکرته

انذ الله الابهو المنیر المبوب

### الباب السابع والعشرون الواحد الثامن

فی ان الفضة والذهب اذا بلغا ما اتمم تو زنون ستم الف و خمس مثقال فاذا خمس  
 تسعين مثقالا للقطه و لیاخذن الله عنکم و کل عنه یلنون و لتردنه الی من نظیر الله و تحفظنه  
 کهنیکم لمنخص این باب آنکه از آنجائی که هیچ عزیزی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در  
 هر ظهوری پن مومنین آن ظهور افتخار بعضی بعضی باطاعت خداوند بوده زبشون دیگر  
 زیرا که ششون دیگر در زواهل هر ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او نمیشود بوده دهست و  
 اگر بخواهی این معنی را شاهه کنی آخر هر ظهوری نظیر کن که گاه هست از اول عمر تا آخر بلا  
 وضوء که مستحب است نماند باینکه افتخار کند که من نظر باسمان نکردم الا با وضوء بلی این  
 عزاست اگر مقترن با ما مثبت بالدین باشد که معرفه الله و معرفت ظاهر با مراد از نزد  
 او باشد و الا کینویات مبدل میشود از نوریت بنا ریت چگونه و اعمال رسد و بد آنکه بگوید

از آنکه عدد ذریب و فصد بعد کل حروف رسد با عشر هفتاد و شش هزار و پنج میشود که اگر شش را  
 تنزل دهی بشش میرسد و آنوقت اول حرف اشاره میشود که باید باشد از این جهت امر شده  
 بعد از بلاغ این دو باین حد نود و پنج شمالی از هر یک که الله برداشته شود و در ظهور نقطه  
 چه در اولی و چه در آخری باذن او عمل شود و در میانها بنورده نفرز او و اطاعت که اذن دهد  
 به هر یک عدد باقیست شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت  
 میماند و مؤمنین بآن عمل میکنند و از هر تحب ارقی اعظم تر بوده و هست زیرا که در آن تغییری و تبدیلی  
 نخواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن بود نقطه بیان را این اگر بعد از بلاغ عدل آرا حکم کرده  
 بود می توانستی لم و بم گوئی اگر مالک میبودی و از این جهت که اطاعت خدا را می نمودی آن  
 وقت مشاهده می نمودی که بیک حکم چقدر وجود در حق تو و کل خلق شده زیرا که اگر کل من علی الارض  
 مؤمن شوند و خواهند داخل جنت شوند باطاعت او امر الهی هر آینه بر کل زمین چقدر حکم  
 دارد بسیار و حال همین چقدر وجود شده این است که هر چه هست از بند است و کل  
 غافل مثلاً اگر رسول خدا  $\text{ﷺ}$  امر فرموده بود که در هر سیک مرتب کن با استطاعت آیا  
 مستطیع مؤمن می توانست منحرف شود بلکه تقریباً بجهت نزد خداوند باطاعت و نزد خلق افتخار  
 میکرد و ظهور طاعت و همچنین کل احکام را مشاهده کن که کل در قبضه او هستند اگر کسی را خواهد  
 غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت بحق و بدون حق و همچنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان  
 میکند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن  
 اینکه اگر رسول خدا  $\text{ﷺ}$  فرموده بود ذریه فلان نفس مؤمن بر کل است که او را غنی کند کیکی از حد  
 دین است امروز همین که چقدر با داده بودند که صدق نماند و اگر فرموده بود که باید  
 سلطان از قبل من ذریه سلطان باشد مؤمنین می توانستند منحرف شده تا یوم قیامت از برای

او باقی میماند و اگر میفرمود در این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز بین که عزت او  
 چه قسم بود و حال آنکه می بینی که فرموده و لله على الناس حج البيت سالی هشا و هزار نفس  
 میروند و حول طین میگردند این است علو امر خدا و استقلال آن بر مساوی خود و همچنین اگر  
 بر عکس خواهد که خواب کسی را فقیر کند فقیر میشود الی یوم القيمة بین یک ذکر ابی لهی را بدون  
 حساب نازل کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب بین که اسم او نیست که بقدر یک نام  
 ذکر ندارد اگر چه در سلسله دون حج باشد هیچ فقری از این بالاتر میشود که بقدر ذکر اسمی  
 هم نماند و همچنین ششون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامت مطابقت  
 که بجان یک ماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون میاورند و حال آنکه اگر نظر کنی در مطاع  
 آنها با اسم حج بر پا است که میگویند از اسلام است این مطاع و حال آنکه واقع عن الله  
 و عند اولی العلم لدون الله حکم میشود بین بعد خلق را که از بسبب امری که از قیامت است  
 تا قیامت محجب و بجان یک روز لذت اگر چه لدون الله باشد چگونه جان میدهد  
 این نیست الا عدم بصیرت آن و ادراک آن و الانفس بصیر و مومن و قیامت چگونه از قیامت تا  
 قیامت میگذرد که در جنت باشد و یک روز را بگیرد که در نار باشد بقدر همان یک روز  
 در بعد و ما خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نار در حج او شود بدانکه نجات  
 خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را میخواند بسوی خود اگر قبل شده نجات میابند  
 و الا در نار میمانند و از آنجائی که دعوت خدا ظاهر نشود الا بدعوت ظاهر ظهور او و  
 همچنین اجابت خداوند ظاهر نیگردد الا با اجابت آن از این جهت است که در هر ظهوری  
 اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمیکند خدا را بنظر ظهور بعد و مظاهری که میخوانند کل را بسوی  
 او و دل بر او هستند از حرف حق و هر واحدی که دلالت کند بر واحد اول از نار نجات

نمی یابند مثلاً اگر در صحن ظهور رسول الله ص کمال ماعلی الارض اجابت کرده بودند او را و او امر آنرا  
 کل از نارنجات یافته داخل جنت میشدند زیرا که آنچه در آخرت حکم شود از نارنجت بر  
 حکم این عالم طائف میگردد و از این جهت در دین اسلام امر شیخ بقره لعل ابا نار را بقره  
 داخل جنت کنند و امر شد بدت حبت در باین خود لعل تقص قیص اهل جنت را پوشند و  
 اگر نفسی در بیان بقره کل ماعلی الارض را داخل در بیان کند کل را از نارنجات داده داخل جنت  
 نموده و این است فضل در حق ایشان قسم بذات مقدس الهی که اگر در ظهور من بطین سره الله  
 کل اطاعت نمایند او را یک نفر در نارمانند الا انک کل داخل در جنت شوند و کل ماعلی الارض  
 قطعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در لیل ایل  
 تضرع و ابتهال و باسم او اظهار دین و دنیا نمایند و شب در روز برای لقای او گریزند  
 و در تضرع ولی وقتی که خود را می شناساند بخلق خود که اعظم جنتی است که فوق آن جنتی  
 متصور نیست زیرا که اول دین معرفه الله هست و معرفه الله متصور نیست الا بمعرفت او  
 عباد و یکد باید متوجه در نفوس ایشان از ظهور قبل او الله عمل میکردند بر میخیزند و آنچه لایق  
 نیست متخل میشوند اگر ظهور کند بر قلوب ایشان دون حیثت او اعظم است از هر عصیانی نزد  
 خدا و کل اعمال را یک دفعه میسوزد گانه کمین شیئا چنانچه در ظهور نقطه فرقان ۳ شنیدی  
 کل مؤمنین باخیل متظر بودند و موعود را شنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیت و سال  
 ظهور خود چه گذشت حتی آنکه فرمود ما او ذی نبی مثل ما او ذیت با آنکه کل از برای  
 ظهور او تضرع و ابتهال میشوند که بقول عیسی در حق او عمل کنند ولی حمد خدا را که در آن روز بود  
 ولی در ظهور نقطه پان بودی که کل مؤمنین بر رسول الله ص متظرند ظهور موعود را زیرا که این  
 حدیث از رسول الله ص هست و عامه و خاصه بر آن متفقند و شبه نیست که جوهر ایمان منجبر

باشی ششریه و قطع اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را شیعیان میگویند و بظواهر  
 ارض فارس را دارالعلم میگویند با وجود آنکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل آن نشاخته  
 را و بعد از شناختن ظاهر است بعد از ایشان که همان کافی است در ذل ایشان و حال  
 آنکه شب و روز الجبل الجبل میگویند در بیان هم همین قسم همین و مغرور شو که کل میگویند همین  
 بان هستیم که این همان کئی است که در بدنه نقطه بیان بود و بعینه در بدنه نقطه فرقان و  
 حال آنکه نقطه بیان بشانی ظاهر شد که هیچ طفلی نمیتواند انکار کند و حال آنکه کل میگفتند و  
 یقین داشتند که قرآن کتاب خداست و نبوت بنی و ولایت ولی و حجیت ابواب  
 و کل احکام دین اسلام بان برپا بود و کل آنرا اعظم مجزه رسول الله ص ذکر نموده بودند و  
 یقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیر الله نمیتواند مثل آن ظاهر کند و در عرض بخیر او  
 دویت و هفتاد سال کت آیة کسی مثل او نیاورد و همینقدر که ظاهر شد مثل آن حجیت  
 و مثل بحر بلا تعطیل از بجز خود نازل نمود کل از آنجائی که باید یقین کنند که من عند الله  
 هست و امکان ندارد من عند غیر الله بنحی سر آن و ایمان خود ایشان رفتند بر اینکه  
 من دون الله هست و کردند آنچه کردند امی اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که  
 کل با اسم او کیند آنچه میکنند و از او محبت مانید و اگر محبت مانید بر نفس خود ظلم وارد  
 آورده اید اگر بر او حزنی وارد نیاورید و اگر الیسا ذبانه بر او دون حتی وارد شود بر  
 خدا وارد آورده اید و حال آنکه شب و روز از برای او سجده نمیکنید و از اول عمر تا آخر  
 میخواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نمیتوانید متکلم شد نه از  
 صغرا که یکدفعه می بینید یک نفسی که او را شناخته اید و چه بسا که پدر و مادر و اولی القربا  
 ادب بوده اید ظاهر میگردد و مناطق بکلام انبی انا الله لا اله الا انا این است که کل کفیه

منظور و تخریب شود از علو امتناع اذن شمس حقیقت و سمو ارتعاع آن طلعت ربوبیت و اگر نظر از جوهر دلیل  
 که آیات الله است بر نزاریه و آنچه قبل در قسم آن گفته بودید و آنچه بعد در بیان گفته بودید  
 نقل اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید و الا حکم آن بانفوس خودتان اگر کسی حکم بر  
 خدا کند چه حد دارد که قسم بذات مقدس الهی که عبادی که بر او حکم میکنند اشدند از نفوس  
 در این ظهور بر او حکم کردند الا آن چه در بعیدند اشخاصی که در مقابل رسول الله ص ذکر وجود خود  
 کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشی نزد اشخاصی که بعد می آیند و امر دارند  
 اشخاصی از روی بصیرت و همچنین در ظهور من بطیعه الله مؤمنین با و از روی بصیرت می بینند  
 حکم محبتین را بعید تر از محبتین در این ظهور هر آینه تو امر و ذکر می از معدومین که و مدینه  
 میکنی یا میدانی اسماء ایشان را همین قسم اشخاصی که بعد می آیند بالنسبه باین ظهور همچنین در  
 ظهور من بطیعه الله که اگر ذکر باطلی هم بماند لاجل ذکر حق است آزانه اذن بنفسه لایق  
 ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری تعلق نموده و از جوهر دلیل نظر بر بنداشته  
 لعل در آن روز نجات یابی و الا حالین بر ظهوری حل اعمال خود را میکنند لاشیر گجان انکه از  
 برای خدا میکنند و لتقن الله حق تقائه تم بامراة تو قنون

### الباب الثامن والعشرون الواحد الثامن

فی الصوم و لتذکر و الله فی تسعة عشر یوما من کل حول احسره و انتم صائمون  
 ملخص این باب انکه اول مراد خدا را بدان از صوم که شمه آن چه چیز است و آن اینکه در  
 ظهور قرآن اگر میبودی و از رسول خدامه سؤال میبودی سبب فرض او را بر آینه جواب میفرمود  
 آنچه ذکر میشود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لودن الله هست  
 مثلاً در زمان رسول خدامه اگر دوست نیداشتی هر کس که او را دوست دارد و نبود

از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم میشدی ثواب صوم از برای تو عطا میشد همچنین  
 صرفاً بحرف در حرف واحد قرآن بیا و جاری کن تا فتمتی شود بحرف آخر که جامع ظهور است  
 کل واحد است که اگر صائم از دون آن میبودی هر آینه در آن روز صائم از برای خدا بودی  
 و همچنین نظر کن در نقطه بیان اگر شنیدی ظهور را و بر قلبت خطور کرد درون حقیقت آن اصل  
 دین تو مرتفع میشود چگونه بصوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در حین استماع حجت  
 بر تو بالغ بود زیرا که آن کسی که بتو گفت بایات احتجاج تو نمود و همچنین که محتجب ماندی  
 احتجاج از اجابة الله بوده در در رابع زیرا که ظاهر آن ظهور بود و خود را بنظری از ابواب  
 ذکر نموده بود این است که در در رابع ذوالظاهر بوده زیرا که در همان ذکر کلمه انی انا الله  
 لا اله الا انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند سیر نمود و همین نمود باید که  
 آخرین اول است و ظاهر همین باطن در رتبه اول نه در رتبه ثانی زیرا که اسما در رتبه  
 در رتبه او است تجاود از خدا و نمیکند مثلاً نظر کن در ملک اول از اول وجود ذکر میشود  
 تا آخر وجود ولی آن اولی که در آنجا ذکر میشود نتوان مقایسه نمود با اولی که در آخر وجود ذکر  
 میشود و همچنین کل مراتب اسماء و اشمال را مشاهده کن و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شد  
 از حجت دون حرف اول شو که در کل حروف دیده نمیشود الا همان یک حرف و چون که حکم  
 بر واحد اول میشود نه بر اعداد متکثره هر کس از برای ایشان است صائم بدان و هر کس  
 از برای دون ایشان است دون صائم و در وجه ایشان ابواب حجت را مشاهده کن  
 و در عدد واحد و ظل ابواب نار که حقیقت صوم صوم از ایشان است مثلاً در یوم ظهور  
 امیر المؤمنین علیه السلام کل صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی میشد که در حجت او بود  
 و از دون حجت او صائم و در هر ظهوری کل اهل آن ظهور با حکم آن ظهور عاقدند ولی در پاره

ظهور بعد مرتفع میشود حکم اصل آن چگونگی بسشون اون رسد اینک ذکر میشود مرتفع میشود و ظهور  
 بیع بان ظهور ظاهر میشود و الاذاین است که مرتفع شود و اگر کسی در این ظهور در حجب آفرود  
 شهر الله را صائم و الاکل در آن حدود دیگر استند تطیعند ولی چه اثر اگر کل مؤمنین بقرآن صائم  
 نشد بودند و بر آن آنچه واقع شده بود نشده بود نزد خداوند احب بود از آنچه صائم شده اند  
 و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت او بر ما بقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نمیشد  
 و حال اگر چه بسشون دین عال بوده اند حکم ارتفاع میشود و در صوم صوم حق است بر صائم  
 که مراقب شود رضاء الله را که از آن محتجب بخردد که اگر در صوم شجره حقیقت طالع شود و  
 حکم نماید بدون آن فی ایمن اطاعت کند چه این صومی که الا آن میگیرد با مراد بوده در ظهور  
 قبل و همچنین کل اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل و اقتران و مجامد اگر چه علما باشد و ظلم  
 اگر چه در قیراط باشد و حکم بر خدا عاصم شوقفس خود را و در حکم ثلاثه آفر دقیق شو که از مبد  
 ظهور تا اول ظهور دیگر هر کس حکم بر نقطه نموده همان حکم علی الله است که بطل بوده و همچنین صین  
 ظهور من تطییره الله شبهت که کل اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل میگردد  
 مبد دین ایشان چگونگی رسد بحکم ثانی از ششون آن و از طلوع تا غروب مراقب باش و  
 در اسم واحد ناظر قبل از بوع بعد اسم هو حکمی بر شوم و مؤمنه نبوده الا الی الزوال که اگر  
 تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سنبلی و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر  
 جزئی از اجزاء او امر الله که اگر کل باطنی الارض جمع میشد نیز بویستند تع عشره شرانی بحق دون  
 آن حکم کنند و حال بین بحسب وجود الهی را که چگونگی تسلط شده در حق عباد خود بلا استحقاق  
 ایشان که اگر بعض استحقاق بود هر آینه در آن حجبی که بودند بودند و مبد عرفان فضل او بوده  
 که اگر خود را نشناسانیده تا قیامت دیگر کل عال بودند و لقوم من الله ربکم لعظم یوم القیمة



عن لم یؤمن من تطیبه الله بعد

الباب التاسع والعشرون الواحد الثامن

اذا ذکر اسم الشجرة فصلوا علیها واذا ذکر حروف الحی فصلوا علیهم واذا ذکر والله محمد  
و نظایر امره فی کل لیل جمعه و یوم عاشوراء و یوم اثنین و یوم جمعه ثم اذکر الله فیها اربعة الف  
مرة یا الله ملخص این باب آنکه هر وقت ذکر شود من تطیبه الله صلوات فرستید بر او  
و هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر بجا کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه  
ظاهر میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب در روزی است  
که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من تطیبه الله و حروف حی آن را دو دست  
دو مرتبه بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهارصغیر نه این است که سجده کنید و  
بخوانید کسی که ذکر او ذکر الله است و ذکر الله ذکر او است و معرفت او معرفت خداست  
و معرفت خداوند معرفت او است محبت مانند نظر کن در ظهور رسول الله ص که چند ریاضت  
و ایام جمعه بر آن شش حقیقت گذشت و مؤمنین باخیل کل خدا را میخوانند بطمان خود ایام  
بخشید ایشان را همچنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح بزرگ  
خدا مشغولند ولی شش حقیقت قریب با ارتفاع گشته در سما ظهور و هنوز آنها از سر سجاده خود  
حرکت ننموده و اگر آیات بدیعه بر آن خوانده شود میگویند مرا از ذکر خدا باز مدارای محبت  
تو ذکر خدا را میکنی و کسی که این ذکر را تجلی در تو نمود چرا محتجی اگر قبل نازل نفرموده بود  
تا ذکر و الله کجا تو میدانی که ذکر کنی و کجا میکردی بدانکه اگر ذکر کنی من تطیبه الله  
را آنوقت ذکر کرده خدا را و همچنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی آنوقت  
آیات خدا ترا نفع میدهد و الا چه مژده حق تو از اول عمر تا آخر عمر یک سجده کن و بعد

بد که الله بگذران ولی مؤمن مباش بنظر آن ظهور بین نفع میبخشد ترا ولی اگر شناسی او را و  
 عارف شوی حجت او و بگوید قبول کردم کل عمر تو را در ذکر خود هر آینه ذکر بوده او را بمنتهای  
 ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر نمیگردد الا بقبولی  
 ظاهر بنظیر مثلاً اگر امری را رسول خدا قبول نمود خدا تسبیح فرموده و الا در بهوای نفس این  
 عامل مانده و الی الله راجع گشته و همچنین اگر علی را نقطه بیان قبول نمود خدا قبول فرموده  
 زیرا که سبب از برای امکان بسوی ذات ازل نیست الا آنکه آنچه نازل میشود از نظر ظهور  
 شود و آنچه صاعد میگردد الی نظر ظهور شود و حمد خدا را که یک نفر متعلق دیده نشده که ذکر تفضل  
 کند و حال آنکه از اول عمر تا آخر آن عمل میکند بافتنهای جد و جهتا و اگر از ادب پرسی از برای چه  
 میکنی میگوید از برای اینکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمیشود الا بقبولی  
 حجت آن آیا کلمه داری از حجت او که فرموده باشد قبول کردم این است که کل لایشر  
 عمل میکنند ولی از شره آن محجب بلی کسی در بیان عامل است که در یوم ظهور من نطمینه الله  
 از ادبش داشته باشد بر قبول او او را لایق که بگویند عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرد  
 و الا چه شر کل ما علی الارض عمل میکنند آنچه بر او هستند از دین خود ولی نظر کن بآن مبدئی که  
 قبول خداوند ظاهر میگردد که گویا در ظهور رسول الله کیمت متفرس نبود که از او طلب کنند  
 غیر عارفین بود تقبل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل میشد بلسان وحی زیرا که تقبل  
 خداوندی میشود که بلسان بشر باشد که اگر بلسان خود رسول الله باشد تقبل او است  
 تقبل خداوند مبدئی که آیات الله مثل بحر از آن مشرق میگردد در جبل مستور نموده و شب و روز  
 از برای خدا عمل میکنند بین رایحه از رایحه شعور بر ایشان وزیده و حال آنکه شره کل اعمال  
 ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا ظاهر نمیگردد الا بلسان آیات که بحر کل

ماموسی را برساند چنانچه امروز قرآن مجزک وجود را میرساند حال هر چه بنحوی علی کن بین اگر  
 یکت پرگاه ذکر قبول در حق اود شد این قسم است که در ظلم لیل حرکت میکنید و ثمر نمی بینید از ازل  
 عزرا آخر عمر از برای خدا عمل میکنی و یکت دفعه از برای آن نظم سری که عمل راجع باد میگردد میکنید که  
 اگر میکردید در یوم قیامت اینطور بتلاشید بین امر چند عظیم است و کل چند محتجب  
 قسم بذات مقدس الهی که کل ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من بطیسه الله و عمل از برای او است  
 فریب نفس خود دهید که از برای خدا عمل میکنیم که بدون الله میکنید که اگر لکن کنید از برای  
 من بطیسه الله خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود و آلا سگان این جبل هم که هیچ نمیدانند شب  
 روز لا اله الا الله میگویند چه ثمر دارد در حق ایشان قدری تغفل نموده که از مبدا امر محتجب نگردد  
 ککل اعمال دنیای شما نزد خود شماراج بدین شما میشود و کل اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند  
 میشود و قبول خداوند ظاهر نمیشود آلا بقبول من ظمرا و من بطیسه الله که لسان آیات را از ظاهر  
 کرده که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق است  
 و ادن اشین نمیشود و اینکه میگوئی قبول ابواب قبول امر است و قبول الله قبول رسول الله  
 است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده و همچنین که عزن نفس مؤمنی را عزن نفس  
 خود شمرد و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده  
 که اگر آن بود ثمر مرتب نبود همیشه نظر بر مبدا امر نموده که کل شئون در ظل او ظاهر میگردد  
 و آن اشین نیست بلکه واحد است و واحد آن با عدد نیست بلکه با عدد است و آن واحد با عدد  
 با مراد واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمیشد و لتوحده والله بحکم الرحمن خالصا ثم بالله باحق  
 تعلقون  
 فی ان عز کل الارض لله و من هر کل ما من لله و ان بیوت التي یومئذ تنسب الی

الباب الاول من الواحد لواح

الملوك من يصلي فيها من اولي البيان فليصدق بمشال من فضة الا وان يسكن فيه ياسب  
 الى حروف الواحد او شهداء البيان وفي كل متاع العزة فلتخلون عنفا على عدد الواحد  
 مقام نفس اذ كان الارض واسعة والا الواحد بلا عدد يكفين العالمين ولا بد ان يلحق  
 محل ما قبض من النقطة في احد الحرمين ورمي على ذلك العقديتا من المرات ليدركن الله فيهما  
 منقضى اين باب انك غير مرضى لله بوده وراجع بگردو يوم ظهور من لطيفه الله اذ اذن  
 بهن قسم غزديان دانكته كه از سلطانين قبل بوده اگر کسی از اهل بيان در آن نماز كند براوست  
 كه يك مشال فضة انفاق كند تا انك ساكن نشود در اينها الا شهداء بيان و مظاهر واحد و هر  
 مجلس غزدي كه منقذ گردد بلا عدل سزاوار است كه مكان عدد واحد را خالي گذارده كه اگر ان سا  
 من لطيفه الله با حروف حجي ظاهر گردد كه کسی مقترن نگردد بجا هر كی كه از بيان اخذ ميشود در آن  
 ظهور و اگر مجلسي وسيع نباشد محل يك نفس اذن زياده داده نشده همچنين هر مقصدی  
 محل يك نفس سزاوار است كه خالي گذارند زير كه ديه ميشود كه در بيت خود من لطيفه الله  
 هم اين قسم ظاهر است كه از مقعد آن سخ نيمايند او را چون كه نيشناسند او را لاحترام او با  
 او ولي او بشناسد كل را و ميخندد بر عباد كه از براي اسم او اين نوع اعظام و احترام ملاحظه  
 چنانچه ولي يوم ظهور او از او محجوب ميمانند با نيات خود و طين ما قبض من النقطة امر شده  
 كه در يكی از حرمين واقع گردد و بر آن حجره از مرآت مرتفع شود كه در آن مصلبان مسلوة خود را در  
 نمايند تا انك امارتي باشد در نزد خلق براي انكه نقطه بيان بس بوده مخلوق و مرزوق  
 و مولود و موردش و آنچه من الله تكلم نموده از او است زازاد كه کسی غلو ننمايد و از حد  
 عبوديت تجاوز نكند چه سائرين در بيان سیر و عروج ایشان را نتوان اقتران داد بسائرين  
 در رسان چگونگي رسد ما على الارض ولي كل اين سياران طائفه اول سياران در ظهور من لطيفه

زیرا که حق در آن روز با ایشان ثابت میگردد نه بدون ایشان و تشقّق الهی در کل مآزل من عنده  
فان امر الله فی الاعلیٰ مثل الادنی ان یا عباده الله فاتقون

الباب الثامن والواحد والتاسع

من ینکر له خطی لم ینزل فی آیامه فلیکتبن الف آیه لله ولیوصین بان یوصلنک الی  
النقطه لیجزیه الله برحمته یوم القیمه انه کان کل شیء علیما مختصا این باب انکه  
در ظهور بیان صاحب قلمی بسم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطی که هست  
از ابی گرفته تا اعلیٰ منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قفا کسی که آنهم  
بلا عدل باشد نوشته شود و همچنین ششون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور من  
تزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را آنچه زود است از آیات خود و مذکور گردد  
باین سبب ز محبوب خود و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در حق نوشتن  
آن بر شمس و بیان است که بهاء الف را با و برساند و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که  
از برای خدا عمل کند بجهاء قرار دهد در عمل خود و از ششون خود نقطه بیان چه آیات و چه مناجات و  
چه تفاسیر و چه ششون علیه و چه کلمات فارسیه هر چه نویسد مقبول خواهد بود و غره آن اینکه اگر  
در یوم ظهور چنین نفسی باشد و اشغال آن قلم نگرداند الا با نام من لطیفه الهی که حرام شده بر ایشان  
قلم گردانیدن بر همه کلمه الا کلمات او لعل در آن یوم یک نفس لاله عمل کند که بهتر است از  
کل آنچه در لیل نوشته شود و هیچ خطی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر ظهور نبوده الا خطی که  
حیوان نیست زیرا که اکثر با تسلیم بنویسند ولی نیست است نه حیوان حسن آن با حیوان بودن  
آن است که مثل آن بالنسبه بخلق در حیوانیت مثل جوان است با کمال هر شیئی در همه خود محبوب  
بوده نزد خداوند هست و لعلن ذریاکم ابھی المخطوط و امنعها عندکم لعلکم بذلك یوم القیمه عند

تکلم متخرون  
 الباب الثالث من الواحد التاسع

و گفته من کل ملک او سلطان یعبث فی ذلک الدین بیت من المرات لغه یکت  
 آیات الله وکان من عینیه تکلف الآیه المذكوره فی الذیل  
 مختص این باب آنکه کل وجود خلق نشده اند گراز برای یوم ظهور الله که آن در عرف بیان  
 بقیامت ذکر میشود و آن از اول ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن مثلاً در نقطه فرقان  
 بیت در سال بود حد آن یوم که کل از برای آن روز خلق شده بودند و مثل آن ایام مثل شمس  
 است بالنسبه بستاگان همچنین مثل اهل آن ظهور بالنسبه بظاهر مثل همین است از این  
 جهت است که در آن ظهور عارفین بآن تکلم را جریان ندهند و چنانکه از تصانیف و تألیف  
 و انشاء آن خود و نظورات و بروزات خود زیرا که اگر در مختار بخشی طالع شود هر آینه ذکر نبوی  
 از برای آن میشود همچنین است اگر اعلم علمای زمان من بظنفسه الله بعد از ظهور آن کلمه انشاء کند  
 معاینه مثل آن همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقت بوده آثار آن هم بالنسبه با آثار شمس  
 آثار است این است که تا آنکه وجود اگر مرآت شوند تکاس در آنها ظاهر میشود از شمس آثار بلکه  
 کل مستغنی هستند از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در خل او آنچه  
 توانند عروج نمود و اگر کل عالم جمع شوند و هرج نمایند بفرقان عرفی از آن نتوانند رسید  
 و ذکر شده در حق اولوالقدره از سیم و سین در بیان بر اینکه متعدد متغی از مرآت از برای نفس  
 خود ظاهر سازد در بین عینی او مکتوب شود ذکر می که بدل باشد بر اینکه اگر من بظنفسه الله  
 ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلاهی از کل خلق کرده و آلا ادنی نسل در آن یوم  
 مرآت خود باشد که بچند صباغ محجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا  
 آخر فعال بوده و هست و شرفیبد به آن را الا آنکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید درین

اذن را با آنچه رضای او است و الا خواهد رفت مثل آنچه قبل از آن رفتند و اثری از آن نخواهد ماند الا ذکر دو حق و احتجاب از محبوبی که از برای او میگردد آنچه میگردد و با اسم او در میان معزز بوده که اگر عزنی بر من لطیفه است و در آید انتقامی که ممکن است از کشتی از اذن گرفته میشود و اگر نصرت کند فضلی که در حق گل شئی جاری میگردد و در حق او نازل میشود زیرا که اگر اقدام بخون او نماید احدی را غیر سه بر این زیرا که این زمان این قسم بوده که علماء را حکمی نبوده الا با عانت آن خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد تربیت خلق و حدود ایشان و اگر عالمی در آن ظهور مبارک نماید بدون رضای او مثل او است که بجهت کل وجود را متعلق شده باشد و هزاری که از برای لدون الله خلق شده از برای او میشود زیرا که انظار کل از اعلای و ادانی راجع میگردد به علمای هر ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منور از حق نخواهند شد و اگر بر حق عزنی و در آید بسبب انحراف آنها میشود که کل چنین میدانند که آنها بر حقند و حال آنکه لدون الله بوده و هستند خداست اینست که آن باری که کل میرسد اول با آنها میرسد و بعد از آنها بدیگران چنانچه اگر مقبل باشد فضل الهی اول با ایشان میرسد و بعد بدیگران نیکو درجه است درجه علم اگر علم بمن نظیر که ره است در رضای او باشد و الا بدترین درجات است خداست ه عند کشتی که اگر یک کلمه نگوید بهتر بود از برای او تا آنکه علم بکشتی داشته باشد و علم بمن نظیره الله ندانسته باشد که کل شئی با ما و لباس مشیت رومی پوشند چه آن وقت که یک کلمه نگوید اگر مقبل شود که طوبی له و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته و الا هر کس که بعلم او تابع او بود و نقل ندارد و همچنین اگر بعلم او تابع حق شود بواسطه او داخل جنت میگردد ولی از آنجائی که اتباع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن میشود از حق از این جهت نبودن علم از برای او

انفع تراست از بودن الاله انکه خالص باشد از برای خدا که بلا علم خود تواند نصرت  
 حق نمود در یوم ظهور آن و سبب آن نفسی ایمان بخت آورد در صحنی که نظر میکند و عجز خود دارد  
 آیات الهی می بیند فی الفور سحر میکند و اعتراف میکند بر آنکه این است آت من بصره <sup>نظائر</sup>  
 که کل موعود و آن بوده حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید باد که شمره وجود خود فائز  
 گردیم و از لقای الهی محبت نمایم که از برای او خلق شده ایم دخیل نکرده ایم الا از برای همین  
 ذلک من فضل الله علینا انه یفضل الکریم و بدانکه اگر یقین کنی چنین میکنی ولی چون غیوانی  
 یقین نمود بحسب نفس خودت این است که سیانی دزار و لطفت نشوی اگر در یوم ظهور آن  
 غیر از آنکه ایمان با و آوری کل خسیر کنی نجات نیده تور از نار و اگر ایمان بخت آوری کل خیر  
 از برای تو ثبت میگردد در کتاب خدا و آن تانبات دیگر در حجت ملذذ خواهی بود و <sup>لطفت</sup>  
 باشن حق التفات که امر بسیار دقیق است در صحنی که اوسع است از سموات و ارض و با بنما  
 مثلاً اگر کل قنطرن بقول عیسی ۴ یقین نموده بودند ظهور احمد رسول الله را یک نفر منحرف نمیشد  
 از قول عیسی ۴ و همچنین در ظهور نقطه بسیار اگر کل یقین کنند بآنکه همان مهدی موعودی است  
 که رسول خدا خبر داده یک نفر از مؤمنین بقرآن منحرف نمیشوند از قول رسول خدا ۳ و همچنین  
 در ظهور من <sup>نظیره</sup> الله همین مطلب را مشاهده کن که اگر کل یقین کنند که این همان من <sup>نظیره</sup> الله  
 است که نقطه بیان خبر داده احدی منحرف نمیشود نه این است که حجتی باشد بر یقین  
 بخردن ایشان در حق او و اگر حجتی از برای رهبان نبیل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان  
 بست از برای آنها هم خواهد بود بجهت دقت دقت نموده که از دقت خود محبت  
 نشوی و بعین او او را شناخته تا آنکه بعرفان او فائز گردی ذکر این کلمات از برای  
 آنکه در آن روز کل مراقب خود شوند از اعلی و ادنی لعل در ذکر فاداخل نشوند و از روز



نفساً محجب نمازند فلتر آقبن الله ثم اياه تتقون

الباب الرابع من الواحد التاسع

کتاب الله علی الناس ذکر الله قل کل عندی شئون

مفخص این باب آنکه کل علم علم اخلاق و صفات است که انسان بآن عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود عزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاید و اینک امر تقوی دورع یا شئون دیگر شده کل راجع باین میگردد مثلاً اگر نفسی بتلا بفقیر شود و قناعت کند و صبر عزاد نزد نفس او باقی میماند و محزون نمیشود و ایام فقر آن که بگذرد شئی مشاهده نمیکند ولی اگر اظہار کند نهایتش این است که سببی از دیگری بمرسد که بآن رفع کند آنچه مایه عزنی او است ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمیشود باذل نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کل صفات و شئون را در هر مرتبه ملاحظه کن و اینکه امر شده ذکر سر از برای آن است که مراقب بزرگتر الله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محجب نمائی نه اینکه بلسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد بذروه قدس و محل انس نقل اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الجمله نکاس بهم رساند زیرا که او است بده بر خیر و باور راجع میشود کل امر و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثم غیبت تو را الا آنکه بزرگتر او ذکر کنی او را که او است ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن ذکر می که میکنی بواسطه امر نقطه بیان است و آن ظهور در بیعت نقطه بیان است در آخرت که بمالانهای الی مالا انحصایه اقوی است از ظهور اولای آن که اگر چنین ذکر کنی سرّاً با میان باو ثواب او نود و پنج مرتبه مضاعف میگردد بزرگتر تو دلی در یوم ظهور ذکر کنی حق را جبراً که آن روز افضل است ذکر او جبراً از نود و پنج ذکر

سرا این است جوهر ذکر نذ ذکر و مذکور اگر توانی درک نمود فلذکر ان الله سرا بما اتم علی  
 مقتدر و مراقب باش تعلقات قلب خود را که درجات آن بلا نهایت بوده و هست و  
 اگر از اهل مراقبه بوده میدانی که آنهم در شدت سر حکم آن مثل جبر میشود تا آنکه در نوم و  
 یقظه ذکر قلب آن برنج واحد شود و با وجود بلاغ باین رتبه اگر درک کنی شمس حقیقت را نفع  
 نمیدهد تورا و اگر درک کنی و این نباشد نفع میدهد تورا و کثرت ذکر محبوب نیست چه سر  
 و چه جبر بلکه اگر کثرت ذکر کنی بر روح در میان افضل است از هزار ذکر باروح در میان و  
 میار آن را بر نفس در نفس خود میداند غرض ذکر من تطیبه الله است و عبادی که در این  
 ظهور بجم رسیده که معنی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر اینها نبوده و نیست حدود  
 الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء بلا حقیقت نگشته که همان  
 عبادی که معنی بودند در این ظهور محتجب مانند و آنحضرت ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم  
 مراقبه را هم نشینده باقبال خود سجات یافته فلذکر ان الله انفسکم و لذکر ان الله انفسکم و  
 جبرکم و اتم بذكر الله سبحانه و لا تدعون الا لنفعلکم بوم القيمة نعم ربکم الا و اتم بین دیدی  
 الله سبحانه و ذلك بين يدي من تطيبه الله ان يا اولي الذكر تقون

### الباب الخامس من الواحد التام

و لله على كل نفس تسعة عشر يوماً يخدم النقط في رجبها و يعلى باذنها اذا اذن و الا  
 حل على صاحبه و كان الله ذا فضل عظيماً

مخلص این باب آنکه آنچه لفظ شصت بر او اطلاق میشود من الله است به نسبت ولی آنچه  
 که منظر شصت در هر یکی تسه بار واده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن کمتر  
 اداست و احسانتوان نمود از یون بهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آتی

که در نفس او است بین یدی آمده باشد با مراد که شمه اصل دین او عند الله ظاهر شود تا آنکه  
 رسد برفع آن یوم اول از برای نقطه و ایام حجی از برای حرف حجی و از اول یوم قیامت  
 تا آخر آن این حکم بر کل مؤمنین بیان است از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمیکرد  
 الا انکه اذن بر ارتفاع دهد که آنوقت مرتفع میگردد ولی ختمهای آنچه ناممکن در امکان است  
 در یوم هر آیه نبوده که مثلاً امروز بالنسبه بیک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محل  
 تربت آن همان قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امروز باین چقدر در علم  
 امیر المؤمنین علیه السلام زیارت میکنند ولی خود امیر المؤمنین در ظهور رسول الله ص چگونه  
 بود بالنسبه بآن حضرت آنچه داراست از او است از عز و علو حال باین تو چگونه  
 میتوانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحدی که می بینی امروز از  
 اعلی و ادنای خلق در حول تربت آنها طائفه و اموال خود را صرف مینماید بر اینکه  
 نسبت تربت ایشان برایشان خوانده شود و حال آنکه کل این عظمتها در ایشان بواسطه  
 امری است که از سببه بوده که قول رسول الله ص باشد حال باین که تواند در آن محضر حاضر  
 شد و حال آنکه اگر کل وجود یک نفس بود و آن نفس از اول تا اول تا یوم ظهور آن سبب  
 بود از برای آن الی یوم ظهور آن و یوم ظهور آن اگر نظر باستحقاق او میکرد هر آینه  
 اذن بر رفع راس آن میداد شمس حقیقت چنان کیونقیق است که غلظت کل شیئی نزد آن  
 اصغرا زره است و با وجود این کلمات او را نظر کن باین خلق خود را چگونه تربت میکند  
 لعل کل منقطع شوند بسوی خالق او و خالق کلیشی و رازق او رازق کلیشی و میت آن و میت  
 کل شیئی و میجی آن و میجی کلیشی اگر علم باطن باطن را در کت کنی و بان عمل کنی از روی  
 یقین توانی لاین حضور سوره نور گشت بفضل او نه باستحقاق خود و الا اگر نزد او حاضر  
 شوی

و در مقام لا اشرك بالله شینا باشی نتوانی برضای واقع او یکت خلور نمود چگونه  
 حل و حال آنکه گل خلق بشنونی که خود با من خود علی میکنند آن روز گل کنند هر آینه محبوب  
 ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می بینی الف الف الف صرف میکنند در راهی  
 که نسبت بخود داده ولی یوم ظهور او که بهر قول او مثل آن خلق میشود بیت اگر نفسی مقصود  
 گردد بسوی او ظاهر است فلتمن الله ثم فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی  
 بغیر استحقاق او هر آینه محبت خواهی بود از امر او و اگر عز عرفان او را خواهی لایق نبوده  
 که در بساط عز او داخل شوی پس تو را که برگشگه عرش میزنند صغیر بلکه از این هم اعظم تر بدان  
 بلکه قول او عرش را عرش میکند و او متعالی است که موصوف شود باین وصف و مغوت  
 کرد باین ذکر در صحنی که درون موقوف غریبی که از آن بظاہر ادنی مشابه کنی مثل آنکه در  
 حرف آخر شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان در حق حرفی که محل ظهور آن شده نازل  
 شده سبحان من هو الاعلی و لیس فوقه کفوه و سبحان من هو الالونی دلیس دونه مثله چگونه  
 لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود اینها در بل مبارک و جواهر توحید است  
 که ذکر میشود ولی در سبیل حدود و ظاهریه آنچه دأب آن ظهور است با علی مایمکن در امکان  
 خود عمل کن که او قبول خواهد فرمود اگر از حد و دظاہر تجاوز کنی ولی اگر بغیر از نظر توحید  
 بر او نظر کنی حکم حیوانیت در حق تو خواهد کرد و اگر لم یوم العیاذ بالله گفتی مثل آنست که در  
 حق خود او گفته زیرا که شبهی از برای او نیست که ضرب النثل شود اگر گویم نقطه بیان  
 ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور بلین است چرا چه قدر  
 که توان ذکر نمود او را و اعظم علو و مانع نمودن ذکر خود او است که خلق را داده و الا  
 تقدیس کرده میشد از هر ذکر و تمزیه کرده از شنائی و آن با این علو عظمت و ارتقا

وتموجلات و امتاع عند الله بوده و هست فتعالی الله عا یصف الواصفون علوا عظیما

### الباب السادس من الواحد التاسع

فیما ینبغی للناس ان یغزن طائفة التي ینخرج نقطة الحقیقة عن مینها اذا هم بها من  
 لمخص این باب آنکه بدانکه هیچ ارضی از آن معتدل تر نیست الا آنکه محل ظهور میشود و همچنین  
 هیچ اسمائی اقرب بخداوند نیست بعد از حروف واحد الا آنکه محال انس شجره حقیقت میشود  
 ولی اگر بعد از خلق ایمان با آوردد اقرب خلق میگردد چنانچه در حروف واحد بخوابی نظر  
 کن و اگر قبل بخوابی نظر کن در اقرب در فرغان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از آن  
 شود اقرب تر مثل آنکه از امیر المؤمنین در سر آن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است  
 چنانچه در حروف واحد شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود و هیچ آنکی که  
 از آن بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید هم آنکی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند از  
 برای او اختیار میفرماید و همچنین گل شون دیگر را ملاحظه کن که یکت وجود است و آن بجز  
 بود گل همان زنده و گل همان میت خواهند شد اگر اقبال کند زنده و الایست چه  
 اهلاهی خلق باشد چه ادنی که نسبت او بگل اشیاء سواد است ولی خداوند نازل فرمود  
 بگل تحساء و ضیاء خود را بر ابوبین او قبل از خلق ایشان و صلواته بر ایشان نازل فرمود  
 قبل خلق سموات و ارض و ما بینها و آن همان صلواتی است که از آن مولود بر ایشان  
 نازل میشود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقتران و آنچه در امکان  
 ممکن ظهور مشیت اولیه است بظهور با نه بذاتها و او است کیونیت مشیت که در او دیده  
 نمیشود الا الله جل و عز و محبوب ازل جل و عز هر کس از برای او است از برای خدا  
 و هر کس از برای او نیست لدون الله بدان و کل وجود را نزد آن بجز وجود قطره از بحر

آن دان و درک کن اورا یا بجز درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع  
 نشود. والا اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تا سه شوی و بی گونی خواهی بعد از موت او درک  
 نمود و بدانکه طاعت انفس طاعة الله است و محبت او نفس بجهت الله است و در کتب و  
 کلمات محتجب همان در یوم ظهور آن که کل سبب وصول باوست و اگر آن باشد کل  
 نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل باشد هیچ شئی نبوده و نخواهد  
 بود و فانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او بنور انیت نظر کنی قل  
 یعنی من کاشی و لایکنی عن الله ربک من شئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما  
 انه کان علما کافیا قدیرا و از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت نمائی بعد اسم قدیر <sup>۳۱۴</sup> مگر  
 آنکه مشاهده اجابت نمائی از بسده امر زیرا که خداوند بوده اقرب بقرانض تو بود و قادر بود  
 بر هر شئی و عالم بوده دست بر شئی که اسم شریفست بر آن تعلق گیرد بعد از آنکه از لسان کفایت  
 خواندی اورا حروف این آیه در لک او بوده دست سبب میکرد که ظاهر نمایند اسباب  
 اجابت از قبل او ولی نظر کن الالهی الله که کل مادون او خلق او است و الله غنی

### الباب السابع من الواحد التاسع فی النبیات من بیح الانغوزه و الورق الزقوم

بدانکه اصل نبیّات حروف نفی اولی است و همین تم هر چه در ظل او آید در نفی داخل شود  
 و بدانکه هر کس لمن نظیره الله نباشد لدون الله است و هر کس از برای او باشد الله است  
 و همچنین در نقطه بیان مشاهیر کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر دو  
 اگر ظهورات قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کن و نبی شده از تنها که او شباه آن  
 و آنچه که از سمت خراسان حل میشود که را سجد غیر طیبه دارد و امثال آن بهر نوع که منتظر بود

و اگر خواهی حد اول دشمنی را بینی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع بشود  
 باین دو و آنچه طیب است راجع بشود محمد و علی علیهما السلام سبانی که متعلق میکرد باین نامی شده  
 لاجل آنها و پناه برد در هر حال سجدانند و احد عزوجل و اسماء و اشغال آن که مثل دون مؤمن  
 مثل همین است و بدانکه هر شیئی خیر می که در علم الهی بوده دست در ظل شجره اثبات است  
 که من نظیسره الهی باشد و دون آن در ظل نفسی و این معنی را بکون آورده بعین ظاهر شاید  
 کن در ظهور او لعل محجّب نمائی از طلعت او و ساجد شوی از برای خدا از برای او و اقرار  
 کنی با آنچه من قبل الهی نازل میفرماید و جسمع کنی آثار آن را با حسن خطا و اطرز صبح که آنچه از  
 قبل او نازل میگردد از کلمات ظهورات حجت از لیه است که بر بیاض کل افنده مکلمات  
 مستشرق میگردد در هر ظهوری اجمار حدائق آن ظهور را اخذ کن و آنچه در امکان ممکن است  
 نصرت و اطاعت لعل از نفسی خارج گردی و در اثبات داخل شوی که این است حجت  
 و اسد الهی که بر هر شیئی تعلق میگیرد و موهبه جامعاو که بر هر شیئی احاطه نموده قل الهی  
 انما کم من النفسی و ما ینسب الیه و امر کم و کل شیئی بالاثبات و ما ینسب الیه لعلکم یوم القیمه  
 تتبعون الهی ثم بامرهم تمدون قل کل له ساجدون و بدانکه وجود نفسی بنفسه ذکر میشود الا  
 بذكر اثبات که اگر شاهن فرماید شجره حقیقت در یوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل  
 فرماید و آنچه ذکر میشود شده لاجل ارتفاع اثبات و فحای نفسی است نه دون آن  
 مثلاً نهی از این دو شیئی کرده از برای حفظ نفس مؤمن است نه نفس آن و همچنین در  
 کل مراتب وجود مشاهده کن حجب وجود را و احوال کن بر خداوند خود و هر شأن که او است  
 بهترین حافظین **الباب الثامن من الواحد التاسع**  
 فی حرمة التریاق و الکسرات و اله و اء مطلقا

مخص این باب آنکه گل شون دون حب ازدون حق بوده دست و گل شون حب از حق  
 بوده دست و منجی شده از سکر است و آنچه حکم دوا بر او شود مطلقاً تا آنکه سبک کنی خود را از هر  
 نشی که لدون الله بر او ذکر شود و بدل نمائی در مواقع ضرورت بالآ لطف و نعماء طیب که شون  
 شجره محبت بوده دست و حکم آن در کلی مثل جزئی است مثل آنکه احسن از از یک نفس دون  
 شون مثل کلی اوست ولی خداوند عالم عزوجل در هر حال نشانی بجای فرموده که گل وجود  
 ساجد و گل محبت او راغب و بطاعت او صاعد و بیچ ذره نه مگر آنکه بکن کینویت عابد است  
 او را و ناطق است بلسان خود ولی در این ظهور هر شیشی که از شون شجره محبت نیست محبوب  
 نبوده و نیست و هر شیشی که بوده محبوب بوده دست و در ظهور بعضی صنایع که لازم و از بدل  
 آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری  
 اذن داده شده اهل آنرا که با دون مظاہر حق ملا نموده لعل ثمری از وجود ایشان اخذ شود  
 بایمان سخن زیرا که امکان در نفسی است اگر خود نبضها محبت نشود و لتعیدن عمالا

بجاء الله يا الله بكم الرحمن ان اتم بحون ان تعلمون

الباب التاسع من الواحد التاسع

في عرته صلوة البراعة الاصلوة الميتة فاعلم بحون ولكن

فراوی تصدقون مخص این باب آنکه از آنجائی که در جماعت ثابت است آنکه امام  
 محقق الوقوع باشد در اینکه از حروف اثبات است و از آنجائی که آخر هر ظهوری گل خود را  
 چنین جلوه داده که منظر اثباته نفسی ولی بد ظهور ظاهر سیکرد که از منظر نفسی بوده از این  
 که نفسی شده تا آنکه گل لدون الله عبادت خداوند نموده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورد  
 باشد بالله آیات آن و شجره حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن و در آن نفسی که آن الان ظاهر



ایمان نکرده نماز گذشته باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام و آ  
نقض الامریه زیرا که آن در آن روز لدون الله بوده که اگر نمی بود غیبت و آنکه نماز کرده است  
بوده که اگر نبود امروز مومن غیبت این است یکی از احکام و ادویه که باطن شه ذی نظر است  
که اگر نظر ظاهر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محل کلام است که چه البصیر نشد  
که بر نفس مقتدی شود که لدون الله واقع شود ولی در صلوة بیست اذن داده شده زیرا  
که آن از اعزاز مومن است هر قدر که کثرت زیاد شود در صلوة او محبوب تر بوده و نسبت  
نزد خداوند ولی کسی مقدم نیست که در صفوف خود قائما نماز کند بر او بقصد فراوانی  
ولی در صورت جماعت نظر کن از صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان که چقدر صلوة جماعت  
بر باشد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدائی را که گذارد کسی را که با نظر نفس او نماز گذارد  
در ظهور اخرای او که لدون الله واقع شود و حال آنکه گل با سم او مصلی بوده اند و  
بقول اولی بسین حد خلق را که با این همه الجارحت و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق گردد بر  
یک صلوة مثل آنکه با او از خلق شب در روزی پنج مرتبه میکند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از آن  
مراقب بوده یوم ظهور من نظیره الله را که این قسم محبت نمائی که شب و روز بتناهی ذکر  
او سر برید با حکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنی و یک مرتبه بفته  
طالع گردد تا آنکه بوقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل را دهد که آنوقت کل محروم مانند  
دانشم وجود خود بی نصیب گردی اگر چه آن بجز وجود صابر است که اگر بایش نفسی در علم او با  
که وفا میکند بعد خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا آنکه آن اقامت عهد خود را کند  
ولی میشود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن ترا بیدار کنند و خود محبت شوی  
چنانچه رسول خدا ظاهر شد و عبا و یک در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار شدند و تا

امروز در خواب میبندد زیرا که بر او بود که بفرماید منم احمد موعود و اقامت محبت فرماید بایاتی  
 که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین نبود هیچ حقی در هیچ ظهور کند  
 کرده نمیشد نظر کن در فرقان که یقین بآن داری که چقدر مذموم شد عباد با از رسول الله  
 تمت نمودند آنچه نمودند حتی آنکه گفتند تا نبی بالک و الملائکه قبیلاً که از آن اعظم تر زنی از برای  
 ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند منزله بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است  
 لاین نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه چون بهم رساند و اما حال هنوز  
 فتنه در انتظار مانده چه با قیامت من نظیره الله بر باشد و هنوز ایشان در انتظار باشند  
 اگر خداوند مبعوث نفرماید مقدر همین را بر خلق خود از مؤمنین بپایان و الا فضل کل وجود  
 را در کمال خواهد نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود بر آینه خداوند از برای رسول الله نازل  
 فرموده بود بلکه بر خود خلق است که نظایر امر واقع شوند و در نزد مبداء غیر از امر است  
 مثلاً آنچه من قبل الله بود و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً بود ولی از  
 خلق ارتفاع آن ظاهر با طاعت ایشان امر خدا و الا همان عزای که در امر الله بوده است  
 نزد بصیر لطیف چه کل عمل کننده و عمل نکنند و لتصلین لله ربکم الرحمن بعلم آیات الله یوم القیمه

### الباب العاشر من الواحد التاسع

فی طهارة ارض النفوس لمخص این باب آنکه از برای هر شیئی تطهیری است در علم  
 خدا و کل بذر که ظاهر میگردد اگر مؤمن شوند بمن نظیره الله و تطهیر افنده میشود الایمان  
 بحروف ثلاث و ارواح الابرار و انفس الابداس و اجساد ذاتی الابدان و کل تطهیر  
 در کله تجد است که ظاهر کنی این آیات و احدا از آیات در ظل آن از نار و همچنین در هر شیئی  
 مشابه کنی اثبات و دون آنرا تا آنکه توانی تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال دست تو ذره

سیاه شود. تطهیر آن نمیشود الا با آنچه در حد آن مقدر شده و همچنین از ذرّه وجود الی غمتهای  
 ذکر هر شینی نظر کن تا آنکه محبت بگردی از دوی هر داد و بد آنکه تطهیر در بیان اقرب  
 قربات و افضل طاعات بوده دست مثلاً سمع خود را طاهر کن از آنیکه ذکر دون الله  
 نشوی و عین خود را که نبینی و نواد خود را که شاہ نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی  
 وید خود را که نویسی و علم خود را که احاطه ندی و قلب خود را که بر او خلوص ندی و همچنین  
 کل شئون خود را تا آنکه در صرف جنت حب پرورش کنی لعل در کنی من نظیره الله را با  
 طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آنوقت طاهر خواهی  
 بود بطاریکه نفع بخشد تو را و بدانکه پر سعی که کلمات او را شنود با ایمان با آنها داخل نامیشود  
 یعنی چونکه می بیند علو کلمات او را در عرفان او اختیار میکند او را و داخل حب نفسی را رسیدن  
 او نمیکند نمیشود که آنچه در آخرت است ثمره این است و هر عینی که نظر کند در کلمات او  
 با ایمان بان واجب میگردد بر آن جنت و هر نوادی که شاہ شود بر کلمات آن با ایمان  
 بان در جنت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر سانی که ناطق گردد بکلمات او با ایمان  
 خواهد در جنت بود و تسبیح میشود و آن بتقدیس و تسبیح لم یزل که زوال و فساد از برای  
 ظهورات عزاء و نصحات قدس او نبوده و نیست و هریدی که بنویسد کلمات او را با  
 ایمان با و مملو فرماید خداوند آن میرا از آنچه محبوب اوست در دنیا و آخرت و هر عینی  
 که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملو فرماید او را از محبت خود اگر مؤمن با او باشد و هر  
 که حب کلمات او را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول  
 اذ ذکر الله و حلت قلوبهم بر آینه محل نظر الهی بوده دست و خواهد ذکر فرمود آنرا خداوند  
 در یوم قیامت با حسن ذکر و بدانکه طهارت نفوس ز این است که کلماتی که خداوند نازل فرموده

تلاوت کبنی زیرا که اول دین تو بکلمه لا اله الا الله ثابت میگردد با ذکر مظاهر واحد اول و ذکر  
 بیان و حال آنکه دون کلمات علین در صرف اول نفی است که در زمان ظهور خود را یکی  
 از قطبین ارض نفوس میداند بلکه مراد از طهارت نفوس ان است که آنچه در آن است  
 ازان خود را ظاهر گردانی و آنچه لایق است خود را بان فائز گردانی ولی اگر رسد ظهور پان  
 که دیگر ذکر لاهون الله نشود آنوقت اگر دون کلمات علین تلاوت کنی اذن داده میشود  
 اگر خواهی که در کل عمر خود در بحر صرف محبت و علین سیر نمائی داری زاهد سفر زیرا که اگر  
 کل وجود پیکت کلمه الله اعظم بپر کنند کل میرسد بمقصه که ان من نظیره الله باشد که  
 او است ظاهر ظهور این کلمه و بدانکه نفی هر ظهوری در ظهور بعد داخل میشود نه در نفس ظهور  
 مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان کلیه نهضتیه و همچنین نفی بیان  
 ظاهر نمیشود الا بطور منطقی و الله که کل آن روز دعوی اثبات از برای او و قبری  
 از نفی ولی خوش بود که محاکم تجربه آید میان که آنوقت چنین کل خالص شوند که  
 سموات و ارض و ما بینها از عظمت ان خاضع گردد چنانچه در ظهور پان دیدی و اگر  
 در آن روز هستی خواهی دید که کل مایمان بحر پان بان مازنده ولی ازان محجب  
 و تطهرن انفسکم علی حق ما انتم علیکم مقدرون

این کتاب مقدس که اینک با فضل و عطای بزرگ خداوند متعال بل و عزت فوق آن مرزوق شده  
 با همه مشکلات در دسترس خوانندگان گرامی واقع شود که از شنیدن استدلالات بواقی و تکنیبات <sup>فنی</sup>  
 برای احتراز از انحراف بین و بسیار افراط و تفریط از باب دستور و راهنمایی بزرگ سپید کردیم <sup>مصلحت</sup>  
 علیه که فرموده است الهی ارنی الحق حقا حتی آتبه و ارنی الباطل باطلا حتی اجتنبه تشبه یا تشبه حق <sup>حق</sup>  
 بوده و بواسطه نایاب بودن نسخه های خطی دسترس بکثف این معنی نداشته اند سی کافی در مطابق بودن <sup>این</sup>  
 با هر آنچه از منزل آن صادر شده مبذول گشته است و همین جهت که موفق شود مکان بخواندن و در قیبت  
 کردن در برابر آن اطمینان کامل داشته باشند متذکر می شود که این نسخه بابش از ده جمله کتاب است  
 که بعضی تخریب شده در نزد دیگر زمان زول آن بوده است مقابل شده که این نسخ نفیس از قرار شخص  
 مطلعین از مومنین یکی که بخط نسخ خوانا و قطع کوچک بود خط آقای سید یوسف اصفهانی تخریب شده  
 اخرا آن سال هزار و دو دویست و هشتاد و سه هجری و یکی بخط خوب شکسته نستعلیق ریز و بقطع کاغذ پستی با  
 کاغذ مرغوب مدبب بود خط آقای نور که آفرش نوشته اند اذت کتاب البیان بعون الله المکانت  
 فی دار اخلاص طهران علی ید اقل الخلیفه بل لایشی فی الصحیفة نور الله فی بعد موسم شهر محرم الحرام سنه هزار و  
 دو دویست و هشتاد و هشت من الهجرة النبویه صلی الله علیه و آله و یکی خط آقای میرزا محمد آدی البغی با خط  
 خوبی که نسبتش آن بیش از شکسته بود که این دو نفر فرزندان حضرت ثمره از لید میرزا سیحی <sup>صاحب</sup>  
 می باشند و یکی خط آقای میرزا محمود فرزند میرزا کریم فرزند میرزا فخر علی خانم خواهر حضرت ثمره بود  
 در پایان آن فراغ از نگارش هزار و دو دویست و نود و دو ذکر شده و دیگر نسخه های خطوط مرفوع  
 میرزا محمد تقی اصفهانی در مرفوع میرزا مصطفی کاتب و مرفوع حاجی میرزا مهدی امین که فراغ  
 از تسوید را سال هزار و سیصد و پنج هجری قمری قید نموده و نسخه خط آقای سید رحیم و غیر هم بوده و قبلاً  
 مقدور هم دقت در مقابل بعل آمده است و بنا بر این مگر خط مبارک خود منزل آن پاکت های

آنحضرت دست آمده و معلوم شود کلمه یا حرفی غیر از آن است که در این نسخه باشد و الا بطریق  
 دیگر قابل تردید نیست و نیز برای آگاهی خوانندگان آنی که بیکر آثارنازل ذات حروف البعیه مدبر  
 پیدا نموده اند و الا آنکه خواننده آنچه تذکره داده میشود خود یافته تصدیق دارند چنانکه در مقدمه باب  
 اول از واحد اول اشاره شده است در باب اول از عدد کلشی امریکه خداوند عزوجل فرض نموده کلمه  
 لا اله الا الله حقا حقا و نیز در جاهای دیگر از آنها هم تصریح شده برای بیان سید و شصت و یکت  
 باب بعد کلشی در نظر گرفته شده بوده است که از بیان عربی نقطه یازده واحد که هر یکت نوزده  
 باب است و از بیان فارسی بطوریکه در این کتاب ملاحظه میفرمایند تا باب دهم از واحد نهم از  
 نقطه بیان سه نازل شده و حضرت ثمره از باب یازدهم از واحد نهم تا باب نوزدهم از واحد نهم  
 بیان فارسی را که مطابق با بیان عربی شود نوشته اند که این قسمت هم در دسترس است انشاء  
 در موقع امکان در دسترس طالبین گذارده خواهد شد ولی پشت واحد دیگر در لوج و صیت که  
 حاکی از کمال تفضل و متعین دستوراتی است بحضرت ثمره که مراتب شمس حقیقت و امور محظوظ بیان  
 و اهل آن بوده است امر باظهار فرموده با شرط ظهور عزت باینکه فرموده است  
 اذا انقطع عن ذلك العرش تلون آيات ربك بالحق الله على فؤادك ذكر امن عند الله  
 الله هو الميسن القوم تا جائیکه فرموده فان لطيفه الله في آياتك مشكك بذما يورث الامير  
 من عند الله الواحد الوحيد فان لم ينظر فاقين ان الله ما اراد ان يبرف نفسه فلتعوضن الامر الى  
 ربكم ورب العالمين جميعا و بالبر الشرف و الذمهم يتون في دنهم و هم عن حدود الله لا يتجاوزون  
 تا میفرماید و ان ابواب البيان قد قدر على عدد كذا و لكننا ما اطهرنا الا احدى عشر واحداً  
 تا جائیکه فرموده و ان اطهر الله عزانی آياتك فاطهر مناجج الثمانية باذن الله بما كنت عليه  
 من الاكرمين تا میفرماید و ان لم نطمئنه الله عزانی آياتك فاصبر على ما نزل

پ  
که چون چنین اثری از صبح آزل در دسترس نیست گمان این است انجا فرموده و یا آنکه بشر  
ان را متقنی ندانسته اند و ظاهراً آثار مندرج در بالا هم این است که عدم اظهار را هم اجازه  
فرموده است

صفحه	من الواحد الثاني في	صفحه	من الواحد الاول في	الاجزاء
۱۰	پان سره اجمه والدليل	۴	رج پان جمله اول الله سبحانه ومرت نقطه بيان است	۱
۲۰	ان لا يحيط بعلم منزل الله في البيان من احد الا من	۶	رجوع محمد و نظاير حسن او بدنيا شد	۲
۲۱	پان ماني البيان بان فيه حكم كل شي	۸	علي راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	۳
۲۲	پان ذكر مراد القيسين و دودنسا	۸	فاخر راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	۴
۲۷	ابن البراد من كل ام خير في البيان من غير الله من كل شئ حرف النبي	۸	حسن راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	۵
۲۱	ان البيان ميزان من ابتد نور من بحرف الله	۸	حسين راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	۶
۳۰	پان يوم القيمة	۸	علي ابن الحسين راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	۷
۳۳	پان حقيقه الموت بله حق	۸	محمد ابن علي راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	۸
۴۱	پان حقيقه التمسبه	۹	جعفر ابن محمد راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	۹
۴۵	پان سؤال الملاك في القبر	۹	موسی ابن جعفر راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	۱۰
۴۶	پان ان البعث حق	۹	علي ابن موسى راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	۱۱
۴۸	پان السراط و ان حق	۹	محمد ابن علي راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	۱۲
۵۰	حقيقه الميزان الحق	۹	علي ابن محمد راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	۱۳
۵۱	پان الحساب	۹	حسن ابن علي راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	۱۴
۵۴	پان اکتاب الله حق	۹	حضرت خوجه ظاهر شده ايات و مقامات نظير نقطه بيان	۱۵
۵۷	پان ان الجنة حق	۱۰	باب اول رجوع فرموده بدنيا با مومنين با و دود	۱۶
۶۵	پان ان النار حق	۱۰	باب ثاني رجوع فرموده بدنيا با مومنين با و دود	۱۷
۷۲	پان ان الساعه آتیه لا ريب فيها	۱۰	باب ثالث رجوع فرموده بدنيا با مومنين با و دود	۱۸
۷۴	ماني البيان محمد من الله لمن يفسره الله	۱۰	باب رابع رجوع فرموده بدنيا با مومنين با و دود	۱۹



صفحه	من الواحد الثالث في	صفحه	من الواحد الرابع في
١٠٤	ان ما يذكر باسم الشئ مكلف	٧٤	ان الشئ مما ينشأ من غير ان يخلق من الله تعالى
١١٠	ان بقوله خلق الشئ	٧٥	ان كل يرجع الى الشئ يرجع الى الله
١١٢	ان البيان ارضي فانفسه في قول من يظن الله	٧٧	ان البسمة لله حق
١١٤	ان انزل الله من الآيات اعظم على ما قد نزل الله من	٧٩	ان كل ذكر بعد رتبه
١١٦	ان معاده الرقعة فوق الارض اذا اذن يرفع	٨٠	كل اولي الله والمراد اياته
١٢٠	ان ما يذكر باسم شئ باعطاء الله خلق	٨٠	ان لا يخل ما يخل الله ولا يستعمل من كل شئ
١٢٦	ان ما قد نزل الله من ذكر تسمائه ولما انزل الله الملائكة	٨١	ان الله من الله به العود الى الله
١٢٧	ان ثاني العالم الاكسب في البيان	٨٢	ان ثانياً يخلق ما يشاء من شئ في رتبه ومرتبه في
١٢٩	ثاني البيان في آية البيان	٨٦	كل من يخرج من البيان من ذكواته فيكون ذكواته
١٣٠	ثاني كسب الآيه في آية الاولي شدة	٨٧	لا يجوز التذرع في كسب غير البيان
١٣٢	ثاني كسب الآيه في البسمة لم يتلها الا قدس	٨٩	من غير ذرع من البيان في حكم عليه الحكم
١٣٥	ان شئ الشئ كمثل الشئ مثل ما لم يعرف كمثل الرضا	٨٩	في ارتفاع كل بطلان كان في الارض
١٣٧	ان لا يجوز السؤال عن غيره من الله في الكتاب	٩٢	ارضاع بطلع انواعه
١٣٨	حكم حقا البيان باخر ما يمكن عند كل نفس	٩٢	ان من يخرج بكتبت بطلع يا من يعني
١٤١	من آس من الله والله كانا من الله وارتبه في كل العالم	٩٨	لا يجوز احد من احد الاراد ان يخرج بكتبت بطلع
١٤٣	لا يجوز العمل الا بما ارسل الله	١٠٠	ذكر بيت احرام
١٤٥	لا يجوز كتابه انما ارسل الله كتابا من السماء	١٠١	حول البيت لا يجوز فيه
١٤٦	من يسر شئ من الله لا يجوز ان ياتي الله به في كل العالم	١٠٢	لا يجوز ان ياتي الله به في كل العالم
١٤٩	ان من اراد ان يصح ما كره الله في انما ارسل الله كسب	١٠٢	انما ما يخل في خلق المسجد بغير ان يشره



صفحة	من الواحد الثامن في	صفحة	من الواحد السابع في	الابواب
٢٧٢	ان مثل من يطعم المسكين في غير مثل نفسه ان النجم	٢٣٨	في تجديده الكتب	١
٢٧٤	الميراث	٢٤٠	التيه ان يبل احد من على الاقنة	٢
٢٧٨	ان بعد ما يخرجني الكسفة اوجه في يوم العتق	٢٤٣	ان الواجدين واجب فوري	٣
٢٨٢	ان الكسفة اعملا وانقطه او سطر المحرقة التي اودعها المولى	٢٤٣	التفليس	٤
٢٨٥	فرض على من يقر بغيره ان يقر به من يقره وانما	٢٤٤	فرض على من يقر بغيره ان يقر به من يقره وانما	٥
٢٨٦	اذن التفليس ان يقر به في كل اربعة ايام	٢٤٥	عدم جوازها بسبب الحرب الالهية	٦
٢٨٨	في الحجاب الامره	٢٤٦	بعضه من ترك من طهره الله ان مثل من نكح	٧
٢٨٩	جواز تفليس الشرف في الرزق من اذنه او بغيره والصلوة	٢٤٧	فرض على كل من يقر بغيره ان يقر به من يقره وانما	٨
٢٨٩	وكتب كل نفس بعد ما قد علم من غير دونه	٢٤٩	فرض على كل مكاتب ان يقر بغيره	٩
٢٩١	ان الذي يقر في الطارئة من الفقر والحرمان او في الرزق	٢٥٢	فقره من كل نفس على اسم الاستغاث	١٠
٢٩١	فصل الميت	٢٥٣	عدم جواز الصدقة على النذر	١١
٢٩٤	في احكام عمل الضرب	٢٥٥	فلا يقر من يقر بغيره ان يقر بغيره	١٢
٢٩٥	اذن ان يقر على النكاح في عينه او في اهلها او غيرها	٢٥٧	فرض على كل عبدة ان يقر بغيره ان يقر بغيره	١٣
٢٩٥	كل نفس ان يقر بغيره ان يقر بغيره في كل يوم ولو لم يقر	٢٥٩	عدم جواز التوبة الا عند الله	١٤
٢٩٨	فرض لكل احد ان يقر	٢٦٠	وجوب الصدقة على من يقر بغيره ان يقر بغيره	١٥
٣٠٠	على كل نفس من كل اربابك من شانه ان يقر بغيره ان يقر بغيره	٢٦٢	على كل مكاتب يقر بغيره ان يقر بغيره	١٦
٣٠١	ان النكاح الذي يقر به ان يقر بغيره ان يقر بغيره	٢٤٣	قسمة يوم الجمعة	١٧
٣٠٥	القصوم	٢٤٤	ان من يقر بغيره ان يقر بغيره ان يقر بغيره	١٨
٣٠٤	اذا ذكر اسم الشجرة فصلها عنها	٢٤٦	الصلوة	١٩

الارباب	من الواحد التامع في	صفحة	صفحة
١	ان عكل ارض الله وسره وكل ابن بشر	٣١١	
٢	من يكن له عقل لم يكن له عدل ايا يلكسب الدنيا لله ويرى	٣١٤	
٣	وقد من كل كات او مطلقا في ذلك الدين يستحق	٣١٥	
٤	كتب الله على الناس ذكرا السر	٣١٨	
٥	وقد على كل نفس تسعة عشر يوما يتقدم الشط	٣١٩	
٦	ناس ان يترى ثلثة التي يخرج الشط عن نجسا	٣٢٢	
٧	النبات من سج النوز والورق الزقوم	٣٢٣	
٨	حرمة التراب والمكوات والدار مطلقا	٣٢٤	
٩	حرمة صلوة الجماعة الاصلوات	٣٢٥	
١٠	لحارست ارض النفوس	٣٢٦	

یا توجیه باینکه شرح و تفسیر لغات و اصطلاحات بیان امر ساده و آسانی نبوده و بجز منزلت آن در  
 برای ای مقدمه تجلی شده از شش جرد و حل این مشکل نتواند نمود لیکن بقدریکه خود خواننده کان گرامر  
 هم از توجیه بخود این کتاب مقدس و متع در آیات منزلت آن عالم بآن خواهند شد برای سهولت  
 آشنائی کسانی که بدو بدون سابقه مراجعه نمایند با ذکر ابواب که دو عدد و جلوه هر قسمت اولی اشاره  
 باینها و دومی اشاره بواحد است آنچه تیسر شده بر ویف ابواب که پیدا کردن اتم آسان باشد  
 ذیلاته کرداد میشود

لغات و اصطلاحات

مقدمه توجیه

مركز که با خود حضرت نوزده میشود	هستی - سرشت	کیفیت
مشیت اولیه اشاره بآول تجلی و نظر کلی است که	نفس و پنهانی	کونه
مجرد میشود و برود	خواتین اشاره بظرف کلی	مشیت
عدد گلشنی سید و شصت و یک میشود که	خالص طیب	کافور
نوزده ضرب در نوزده باشد و در اینجا و تبار بعد که	ساده	سافج
بزرگ گلشنی فرموده مراد باهسای بیانت که بیایست	کمیله اشکار یکد اورانده موجود	من نظیره آینه
باین عده اشکار شود	کمیله ظاهر شد - مراد آورنده بیانت	من نظر
نقطه مرکز دایره محیط که در بیان خود	یگانه	واحد
ارض اسم باسط اشاره بماه که واقع در افق است	بناسبت سه و بسجدهی حروف و کلمه	واحد اول
عربی با ای رضایه از حال کرده و تسانست پاره در حرفه	نوزده باشد مراد بجه نظر مؤخرین اولیه تجلی شده از نقطه	نوزده باشد

هر دو بشمارد و دو شود

نقطه اول از نامهای خود منزل بیانت

باب اول از واحد اول

نقطه بیان از نامهای منزل بیانت

نفی اشاره بلا اله و غیر مومن چنان

اثبات اشاره بالا الله و مومن چنان

ذات حرف الفج از نامهای خود نقطه بیانت

بناست اینک علیهم السلام هفت حرف است

نقطه العزرا محمد ص

مرآت الله ائینه خدا از نامهای خود نقطه

بیان و مغانظین ائین او در هر زمان که مرآت اول

میرزا یحیی صبح ازل اقرار فرموده در نظیره ائینه

همسومین نام خوانده

حروف هجی یحیجده نفر مومنین اولیه

ابواب هجده شیعیان کامل که واسطه پریش

و ما دون هستند

مشیح مثالی که در آئینه دیده میشود

باب الله اول مقامی است که خود

حضرت الهامانوده تا چهار سال

باب دوم از واحد اول

اسماء ابواب اربعه چهار نفر تریب حکما

در غیبت صغری که عثمان ابن سعید و پیشش

محمد ابن عثمان و شیخ ابوالقاسم حسین ابن روح و

علی ابن محمد سستیری بوده اند

هد و حتی بناست عدد ابجدی یحیجده

نفر دو نقطه که انهار رحمت محمد و علی و فاطمه و

یازده امام و چهار نفر از ابواب اربعه در زمین و واحد اول

ذکر و مجموع را که یحیجده نفر شیخ و حروف هجی خود خوانده

۳- از ۱-

ثانی من امن بالنقطه بعد از نین چون حرف

بسم الله نوزده میباشد ظاهرا نیکه باء را نیل

نقطه گشته و سین را اول من آمن مقام محمدی و

میم بعد از نین را مقام علوی و دوم مؤمن از مرتبه

ایمانی حساب فرموده که در باب پانزده از واحد

اولیم اشاره فرموده نقطه بیان در اول ذکر

و نقطه فرقان در ثانی پس مقام علوی سوم حرف

میشود و بر آن حکم با تفصیل نقطه است رجوع شود بباب

هشتم از واحد سوم بجمله چنانچه در بدو کل از نقطه

طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مریا

باب اول از واحد دوم

شجره مشیت حقیقت در زنده شمریت منظر کلی

دوین علیین کیمیا از ناز و نودن در بهشت

زیرا در سان دون سجای نفی آورده شده در بهشت

شمس حقیقت اسم نقطه و هر منظر کلی

تلاذده مرحوم سید استفاده کنندگان از مخضر

سید کاظم رسی که او شیخ احمد احسانی را نقطه

پان با من المقدمین خوانده

هزار ایت هزار طرد مقدار هر طررا

بی اعراب سی حرف و با ایکه اعراب هم جزو

حروف شمار شود چهل حرف بتسین نموده در جمع

باب اول از واحد ششم

حروف علیین حروف اثبات از کلام

که کنایه از نونین بزرگ و اهل جنت است

۲ - از - ۲

منظا هر تسعه عشر نوزده نفر که آنها را واحد

۳ - از - ۲

حین بطون موقی که صاحب طور شهود

شهداء مرتبه بعد از مریا است و

بجایانی اطلاق میشود که از عدد و بیان تجاوز نشود

۴ - از - ۲

اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس

اشاره پنج حرف نفی و فلنا است

عدد واحد ۱۱ - نوزده

سجین و مقدمین و مهملین و کجبرین و مظهرین

مراتب توحید و اشاره به نونین بزرگ است

شجره محبت نام صاحب ظهور

حروف الف ایل و خلیل

۵ - از - ۲

حقیقه الثانیه برای اینکه منوال حقیقت

و مجاز گفته میشود بیان حقیقت دوم و سوم و

چهارم و پنجم آورده که مراتب بعد از مراتب

مرتبه نعل گرفته و اینکه مراتب بعد هم حقیقت

بحلی را حکایت نماید در مرتبه خود رجوع باب

پنجم هم از واحد سوم

۶ - از - ۲

رهبان الف رهبانهای انجیل

باب هشتم از واحد دوم

یوم قیامت از وقت ظهور شجره حقیقت تا غروب آن طول لیل مدت بین دو ظهور کلتی

۸ - از - ۲

شجره توحید نام صاحب ظهور نفی نفی اجتناب از دون طوسن اثبات اثبات ایان و اطاعت بحقی حقیقت در دستورات او

مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن اول کتاب هفت مرتبه خلقت و ایمان که در باب دوم از واحد هشتم هم تصریح شده از اینجا یک مراتب توحید در بر هفت حرف تمام برگرد اولوالافئده صاحبان فوآد اشاره بر تبار اعلامی ایمان است

نسبت منقطع نسبت بریده شده که نشانه جدا شده درخت است

عبر شش در بیان بیدن کفته میشود رجوع شود بباب دوازده از واحد پنجم و در

مورد مراد از عرش ظهور صاحب ظهوری و از عرش بطون کسانی که بعد از تجلی حافظ امین او هستند

کاف مسدیره اشاره بکاف کن و اول تجلی از محلی است که در باب شانزده از واحد دوم هم تصریح شده و او بنفسه متولد میشود اما تجلی خود که محل تقطیع باشد و او کاف مسدیره است

۹ - از - ۲

کتاب الف کتاب قاف انجیل قرآن

۱۱ - از - ۲

بعث بر انگیزش نفوس ظهور پیش در ظهور بعد

۱۳ - از - ۲

شجره اولی نام منظر کلتی - مجددا

۱۴ - از - ۲

صنعت حد - مرتبه

لیل الیل فاصله از غروب شمس باین

تا ظهور بعد است



حروف الف

دو هزار بیت

مقدّم و در بیان ذات حروف مع است

۱۵ - از - ۲

رجوع بباب ششم از واحد سوم

ماء غیر آسن آب تغیر نکرده وصف آیت

جنت خاس اشاره بمجنبت حسین

لبن لم تغیر شیر که نزه اش تغیر نکرده

حرف میم اشاره بحرست آنرا بسم الله

مناجات

الرحمن الرحیم و امام دوازدهم تحراین بحسن انگری

خمر حمر شراب قرمز وصف تفاسیر

جنت سین اشاره بحرف آنرا بسم الله اللاح

آیات

الاقدس

عل صغنی عمل صاف شده وصف

اسم رابع کلمه اقدس که چهارم کلمه بسم الله

جوابهای باشخاص و تفاسیر مناجات

الاسخ الاقدس واقع شده و اسخ اسم سوم است

ممتحن

آزمایش شده

اسم دوم و بسم اسم اول و کنایه از چهار مرتبه

کبریت احمر اکبر و کنایه از حریت که

ایمانست که هر مرتبه پائین مرتبه بالاتر میگردد

یافت نشود

برکن ثانی که محمل حمد باشد حمد مرتبه

۱۶ - از - ۲

پس از تسبیح و دوم میشود که با دقت در همین

مقام عرش حقیقت متجلی شده در حقیقت

باب ظاهر است منظور مقام مراعت است

و حکایت کردن از مجلی

عدد اسم الله الاغیث بحساب ابعده

مقام اراده که یک از مشیت جاکیست که در اسلام امیر المؤمنین

اغیث چهار روز باشد و یازده میشود

بولایت کلیه و در بیان صبح ازل بمراعت

عدد اسم الله المتعاش بحساب ابعده

کلیه معرفی شده اند

مستغاث دو هزار و یکست میشود

مشیت صاحب فلو رکلی که در قرآن

لا تقولن لم ویم نکونید برای چه و چه جسته چون

باب هفتم از واحد دوم

ارض ضاد  
اصفهان  
محل شهادت کلمه خامس  
کر با محل شهادت  
حضرت حسین

نقطه باء در بیان  
اشاره بجلی پانز  
شین اولیه کنایه از شیطان اولیه و اول  
کسی که از ایمان خود دایره می کرد  
ارض باء بار فرودش بابل امروز  
عدد و خیانت یک هزار و پانصد و پانزده  
۱ - از - ۳

قیراط  
یک بیت و چهارم و نینار کنایه  
از خیل کم است  
۲ - از - ۳

و ابیانه در مقام ندبه و فریادری خراب  
از بیان گفته شود ای بیان کجائی  
بفرادرس

۵ - از - ۳  
مقاعد المرتفعه جایگاهها نیکه قبه ای افزوده  
وارد

یرفخ  
بر دواشته میشود  
اگر اذن برار شفاع فرماید مرتفع - اگر اذن  
ببرداشتن فرماید رود داشته میشود  
۷ - از - ۳

مرا یا  
متعلی شدگان از شمس حقیقت  
از مرتبه وصایت دومین رجوع یاب هشتم  
از واحد سوم  
ناظر بوجه خامس اشاره بخنده حضرت  
حسین است  
۱ - از - ۳

مستحبه در نار است نه ظاهر پنهان  
شده در نار است نه انگار  
۱۰ - از - ۳

قول خاد  
اشاره بفرعون  
میسم  
حضرت موسی چون در بیان  
بطور کلی در اشاره با سماء حروف اول آورد  
شده مگر جائی که اشتباه می شده است

مشکون  
هستی دادن  
ارواح کهنونیات بان مشکون میشود  
ارد

هستی با بان هست میشود

مراجعه جناب بزرگ چهارشان و کتاب پنج شا

۱۲ - از - ۳

نظر دقیق را دست میدهم

ذکر حاء حیوانیت

۴ - از - ۴

۱۳ - از - ۳

کل ذکر

جواد و و باب هر دو از حیث حسا

بهر مرد

عبد ربق

غلام خرمیده شده

اولی الیه ساکل

صاحبان بکل و بتنا

ابجدی چهارده میباشد کتاب الف و زاء انجیل تورات

اینکه بکل را برای مردان مقرر داشته اشاره

بر مردان است

و زبور

طرازان دارند گان نیت و اسباب

سبحن زندان

۵ - از - ۴

سرافرازان

۱۴ - از - ۳

اولی الدوائر صاحبان دو اثر چون ایرو

برای زمان مقرر داشته اشاره بزبان است

مطهرت زینت شده - سرافراز

آباء کسینان

طهارت زینت و سرافرازی

۱۶ - از - ۲

اشی گناهی

انهار خمه آیات و مناجات و خطب

عصبت اول و آخر مصائب حسین

باب الباب و لا تمحطل تدس

و تقاسیر و صور علیة یا شئون علیة و اینکه در

۶ - از - ۴

جمله بعد بجای خطب و صور علیة کلمات دکلمات

اشد الم از بهر ذالمی سخت تر در دانه بر در

فارسیه یا نوعی که در باب بعد است ذکر شده

قبر آخر کیکه شئون دین را آورده

یا متع در بیان معلوم میشود اختلاف ندارد و

مطلب هر تجزیه و تحلیل و تجمید و تبیح - چهار مرتبه  
ترجیح است که مومنین بزرگ و انبیا بزرگ  
مقرر داشته

جسد ذاتی - استی که در جسد عرضی در یک  
صوری پنهان است

جسد عرضی بدن عرضی در یک صورت  
۲ - از - ۴

بدء و عود - آغاز و برگشت بهر ظهور کنی  
بدن ظهور بعد و عود ظهور قبل می باشد  
اطلاق عبارتست تعبیر او تفسیر ای روان  
۱۱ - از - ۴

حد بیان مقررات بیان  
حد و بیان - او امر و احکام مقرر در  
بیان است

تدریب باطن زینت نمودن  
طرز زینت عالی کردن  
و در فرد دیگر دوا یه نزد یکسب این آیه است  
۱۲ - از - ۴

قبور مرتفع مرفوع میگردد - قبور از شدت بر دایه

باب نینزدیم از واحد چهارم  
بقاع الواحد - قبه های نقطه در حرف می او  
مقعد جا نگاه

۱۴ - از - ۴

انگشت در ونگو  
۱۶ - از - ۴

ارض فاء فارس  
حرف شین شیطان  
مدنی لیوی شین  
بسط پستی - پائین آمدن

کم شدن - نقصان  
شیرا غنظم خورشید و در این مورد  
اشاره بمن نظر و الله است  
۱۸ - از - ۴

واند وارد شوند  
۱۹ - از - ۴

صدرا از اربعه علیها تسعه عشر - چهار تنگی که برای  
بیت مقرر شده که ۱۹ نفر هم در آنجا هستند  
۱ - از - ۵

طین آینه احمد مدفن احمد فرزند کوچک  
حضرت که در چهل احران شیراز است  
۲ - از - ۵

عد و هاء  
مالم کن له عدل  
پنج  
چیزهای بی مثل و  
بند

افکنائی  
ظلال  
شعاع  
دروغمانی  
سایه  
نور پرتو  
هر الفی ماه برداشته  
از هزار صد برداشته  
که یک دهم میشود  
۲ - از - ۵

۳ - از - ۵  
نقطه تحویل گل  
ششی  
اولین خطه سالهای  
عمیاء  
حدائق  
نابیا  
باغها بستانها  
۱ - از - ۵

افیت  
صاحب افیتی اظهار افیت خود نکند  
اینکه بخود بالیده منم نم میکنند اظهارتی خود  
نکند  
مستی الیه میراد  
چون دوازده ماه اول آن محل و احران  
حوت نابیده میشد  
نار آتیه - هوا ازل - ماء توحید - ترا  
چهار مرتبه توحید و عرفان و اعداد ذکر  
پنج مرتبه برای هر مرتبه بر عایت اعداد صریح  
چهار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم است  
و دقت در این باب لطافت توحید و عرفان  
را بیفزایند

۱۰ - از - ۵

هیکل  
افیت در این شکل  
که ظاهرش پنج خط و باطنش شش

خازنه نمایانده سر و دست و دو پای  
است از آیات داویمه وارده نوشته شود  
دو اثر لوح جنبه است که شش و اثر پنج

۶ - از - ۵

باب یازدهم از واحد پنجم  
عدد اسم رحمن عدد ابجدی حروف  
رحمن دوست نمود و هشت میشود

۱۳ - از - ۵

خاتم عقیق و ایه منقوشه بر آن روی  
نگین عقیق اکثر آیه مذکور در باب یازدهم از  
واحد ششم حکاکی شود با فرتی که برای مردان  
وزنان دارد

۱۳ از ۵

منقشر گول خوردن  
اغترار زیب خوردن بطح باطل اثنان  
هباء فثورا غبار پراکنده  
۱۴ از ۵

بعوضه کور قرآن  
پشم اشاره بمدت جریان در آن

۱۷ - از - ۵

غلو هر چه دنو کنند  
زیاده از حد ستودن کنایه از ستودن بجز  
از حد آنهاست

خانه مسادی را متفنن و با خلوطی که از محیط  
دایره اولیه بقعر دایره وسط خانه آبی و دایره  
را بزرگه قسمت مساوی تقسیم نماید آنچه در  
باب دهم از واحد ششم ذکر شده در هر خانه  
نویسند ولی خود حضرت دایره هفت خان  
بانواعی بامرجهای عددی و غیره بانواعی در  
وسط آن نوشته است

مظاہر براء اشاره بنبات و خانهها  
مضطوط خمس یا ست یا سوت واحد -  
اشاره به پنج خط یکل و شش خط دایره و نوزده  
خانه آن است

ه پنج  
و شش

پنج واحد پنج نوزده تا که نود و پنج  
و بعد حروف لات میشود  
خمس محیط بر او و پنج خط یکل شش خانه  
تکلیل میدهد  
او او حافظ تا در لوح جنبه شش دایره پنج  
خانه را تشکیل میدهد

باب دوم از واحد ششم

بشر  
کمر  
مقدار آبی که از حیث طول و  
عرض و عمق بر یکت سه وجب در نیم باشد  
آنچه قبل در بشر مما یقع فیہ عمل منموزند مرتفع  
فرموده چون بیکه چیزی از نجاسات  
یا حیوانی در چاه یا قنات احکامی برای تکبیر  
آن بوده که در بعضی احوال میبایست تمام آب  
چاه کشیده شود و در این باب تمام آن احکام  
بر داشته و آب را خواه کم یا زیاد پاک و پاک نشود  
مقرر فرموده مگر آنکه رنگت یا بو یا مزه آن تغییر  
نماید و یا نفس لطیف از استعمال آن کراهت داشته  
باشد

۳- از ۶

بیت حر  
حد باب  
مقام بابت که حسب آثار  
تا چهار سال پیش از آنرا اظهار فرموده و  
برای اینکه در همین مقام هم مراتب بعد از اول  
بوده باب ششم از واحد ششم در دیگر آثار مراجعه شود

باب نوزدهم از واحد پنجم  
المقال تسعة عشر حمص یک شقال

در بیان نوزده خود است  
بهاء تسعة عشر حمص من الذنب الف عشرة الف  
وینار و من الفضة الف وینار - سکه  
نقره در آن زمان در شش میت و هشت نخود  
و بارشش هزار دینار و سکه طلا میت نخود  
و بارشش ده هزار دینار بوده در بیان قیمت  
سکه نوزده نخودی طلا ده هزار دینار و نقره نوزده  
دینار مقرر شده که از حیث ارزش همان  
یکت دهم طلا است و باریدن نصاب  
هر یک پانصد و چهل شقال کامل صدی پنج  
نظایر آیات مقرر فرموده

فاف عدد اجمعی ان صد است

۱- از ۶

واحد بلا عدد  
اشاره بغیب نقطه  
هندسه  
علم تعیین مقدار  
است از حیث اندازه گیری  
اندازه گیری

باب چهارم از واحد ششم  
 ک و حرف های  
 اشاره پنج قطعه  
 حدود و نام  
 ارض فاء  
 عین  
 الف  
 خاء  
 میم  
 عراق  
 آذربایجان  
 خراسان  
 مازندران

۵ - از - ۶

نازل بقاء بیان  
 است کنایه ازورد در استاذ بیان  
 منظر کثیر اشاره بقام شیع و جناب  
 باب الباب

۷ - از - ۶

انقطاع صیف گزین که از دواج برای  
 دست عین بوده نمی شده

اقران از دواج  
 مرایای ثمانیه عشر  
 جوهر گل وجود اشاره بادل کسکی نویسنده

باب دهم از واحد ششم  
 واژه معروفه لوح جنات که در نوزده  
 خانه بردایره آن بشری که دستورات نوشته  
 شود که دستور نوشتن هفت واژه را خود حضرت  
 بمصلاً در جای دیگر نوشته و برای اسماء  
 دائره چون در لوح هفت دایره این شکل  
 ☆ H I I I H I I I H ☆ در دائره سوم  
 و اشکالی که ادلی آن اینست

دایره با تغییراتی در دائره چهارم نوشته  
 شده و هر دو شکل در پنج واژه وارد  
 از امیر المومنین هم بوده برد و ذکر شد

حروف بسمله نوزده حرف بهم آمده  
 اسماء است فرد حق تیرم حکم  
 عدل قدوس است که حرف آن در پنج نوشته

۱۳ - از - ۶

صعق یوم قیامت صق - رعد شدید  
 غش نمودن - مرگ - و در اینجا کنایه از نبودن  
 دغشی میباشد که از بزرگی روز ظهور پیش میاید

۱۵ - از - ۶



اسم باطن باطن شاید از شیخ احمد حیات بقا  
بابت فرموده حضرت ۱۶ - از - ۶

ما خلق عنه عیال  
۱۹ - از - ۶

محمین اجابت خندگان برین  
صامتین سکوت خندگان غیر برین

۱ - از - ۲

قیوم اسماء تفسیر سوره یوسف  
قیوم دیونف - هر دو از حیث عدد  
یکصد و پنجاهش میباشد

۶ - از - ۲

منظور کشتن از هم پاشیده شدن  
۱۰ - از - ۷

عدد مستثنا دو هزار و یک  
عدد آلتهم - یکصد و شش شود و قنیکه نوزده

عدد اللهم حساب شود دو هزار و چهارده میشود  
که بعد از احد ۱۳ مستثناست کمتر از آن است

و اگر المستثنا حساب شود چون دو هزار  
سی و دو میشود بعد از آن یکصد و یک باشد زیاد تر خواهد

بدء و عود قرآن در اسم اغفر شد منقص  
عدد اسم هو اغفر یکبار و دویست

و هشتاد و یک و با کم کردن عدد بود که یازده  
است یکبار و دویست و هشتاد و باقی میباشد

که سالهای فاصله از بیست و هجده تا ظهور فقط  
بیان است

۱۲ - از - ۷

حروف سین و باء و میم حرف  
سیم که اشاره تخیلی بر حرف بعد از  
حرف پیش از آن است

۱۵ - از - ۷

دینده فاء شیراز  
حسن معروف - بیت مبارک  
شنینت پیروی از رفتار ظاهر  
امر و سنن جمع است

تجاسس با هم نشستن  
۱ - از - ۸

نجوم انجلیه دانشندان  
تقد از اهل انجیل

فصل حرف حاء هشت روز

۷- از ۸

در بیان کل ارواح علیین او راجع میگردد  
ببابت اول که من بلیغ سره لکد باشد

در بیان از جهت توحید که منظور داشته  
جمع اسماء علیین که برای خود ذکر نموده

بمن بظن راجع نموده و حتی برای رات خود  
هم جاری فرموده چنانکه در اینجا باب اول

را هم تصریح فرموده اوست

۱۱- از ۸

قبر اول و آخر مدفن اسم الله اول

لاحین باب الباب - قدور - نازع  
از جهت تطابق عدوی با حسین که در قبر

واقع شده و مدفن اسم الله آخر جناب محمد علی  
قدوس که در بار فرودش بابل نقلی

واقع شده است

۱۲- از ۸

محل ضرب تبریز خان شیخ الاسلام

که حضرت راجب زد

صعود بجای وفات و کنایه از

اینست که پس از مرگ بقام بالا ارتقا حاصل

مینماید که همین جهت هم بجای مرحوم مرفوع

استعمال میشود

۲- از ۸

ارت بر و از مرتبه بر حقیقت الالهیت

نفس برای تقیین سهام در شته رجوع شود

باب سوم از واحد هم

عدد قاف صدر مرتبه

مرحوم شیخ شیخ احمد اسائی شوش

شیخیه

و کف کاف کفر

۳- از ۸

حروف وجه قرآن اشاره چها

نفس مقدس چون عدد وجه چهارده میباشد

حروف وجه بیان اشاره بنوزده

نفس که واحد هم خوانده شده اند چون عدد

وجه نوزده میباشد

۶- از ۸

باب چهاردهم از واحد ششم

حرف ذال عدد ایشصد میشود

و اشاره بر تبه پنجم توحید مذکور در باب یازدهم از واحد ششم که لا اله الا الله الذی ذکر شد بهشت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد حضرت ثمره جواب داده اند در شان ظهور است در این ایام تطبیق بنظر میسر میشود

۱۵ از ۸

تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن بپایان برود سین حرف دوم بسم الله و مراد جناب باب الیاب است و بباء حرف اول بسم الله و مراد خود حضرت است

۱۶ از ۸

بعد از آنکه شیئی به حساب صد مثقال ظلالیه نوزده مثقال بحرف واحد و یک مثقال لاجل ناز که عددی هست میزد که یکت پنجم است ظاهر در این باب نصاب خمس و مصارف انرا بیان فرموده

باب هفدهم از واحد ششم

عدد فرب و فصد بعد کل حروف رسد

با عشر غیبیه ۶۰۰۵ میشود

حروف

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰
ق	ر	س	ت	ث	ج	ذ	ض	ظ
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰
خ	۱۰۰۰	عشر غیبیه ۱۰						

جمع اعداد از ۱ تا ۹ ۴۵

جمع اعداد از ۱ تا ۹۰ ۴۵۰

جمع اعداد از ۱ تا ۹۰۰ ۴۵۰۰

خ ۱۰۰۰

عشر غیبیه ۱۰

جمع کل ۶۰۰۵

ارض فارس را دارا العلم میگویند سابقا برای شمراد صنی ذکر نموده در رد سکه های زده شده در همان شهر هم ذکر میشد چنانکه فارس را دارا العلم و سمران را دارا خلفه و کرمان را دارا الامان میگفتند

باب هیجدهم از واحد هشتم

در زایع مرتبه چهارم - مقام

مشید - ابیت

عدد اسم هو یازده ساگی

الی الزوال وقتی که خورشید از

بالای سرکبزد - نظر

سنبللی چهل و دو ساگی

که بعد در حرف بی

۱۹ از ۸

عدد چهارمین چهل و هزار

۱۰ از ۹

عزکل ارض لله و فرد کل مدائن لله

جایای عالی از بزمینی و عمارات بی ش

شهرها برای خداست

ظین ما قبض من الشط

بمدفن عیال انحضرت است

۳ از ۹

اولی القدره از میم و سین - حاجان

قدرت از ملوک و سلاطین

باب نهم از واحد نهم

عدد اسم قدیر بیصد و چهار

۷ از ۹

درق الزقوم تنب کلودود

۱۰ از ۹

بایمان بحر و ف ثلاث اشاره

بته نفر نون اول که مقابل بسم میشوند

رباع اشاره چهار نفر که از

حیث ترتبه مقابل الله میشوند

سدس اشاره بدوشش نفر که

در مقابل دو اسم آخر بسم الله واقع میشوند

که مجموعا واحد اولی را تشکیل میدهد